آکادمی علوم اتحاد شوروی
انستیتوی ملل آسیا

سلسلهٔ آثار ادبی ملل خاور

متون
سری بزرگ
۹

ادارهٔ انتشارات «دانش»

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان
انستیتوی خاورشناسی

محمد بن هندوشاه نخجوانی

دستور الکاتب فی تعیین المراتب

جزء اوّل از جلد یکم

متن علمی و انتقادی با مقدمه و فهرستها
بسعی و اهتمام و تصحیح

عبدالکریم علی اوغلی علی زاده

مسکو ۱۹۶۴

بخاطرهٔ ارجمند والدینم علی لطفعلی اوغلی و خانم داداش قیزی

اتحاف میگردد

دیباچه

در سال ۱۹۰۲ آکادمیسین‌ها ک.گ. زالمان و و.ل. روزن با در نظر گرفتن اهمیت اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» پیشنهاد چاپ آنرا نمودند.[۱] آشنائی با اثر محمد بن هندوشاه در آن زمان در روسیه فقط بوسیله رونوشتی که و.گ. تیزنگائوزن از دستنویس وین برداشته بود میسر می‌بود. ضمناً و.گ. تیزنگائوزن پس از رونوشت دستنویس وین، قسمتی از اختلاف قرائت ممکنه را از روی دستنویس های لیدن و پاریس یادداشت کرده.[۲] شاید سبب تأخیر در چاپ این اثر نبودن دستنویسهای دیگر و حاضر نبودن رونویس تهیه شده بوسیله و.گ. تیزنگائوزن از دستنویس وین برای چاپ بود.

هنوز پیش از این، در نیمهٔ اول قرن ۱۹ اثر محمد بن هندوشاه توجه دانشمندان خاورشناس را جلب کرده بود. بویژه باید ابکار هامر پورگشتال را ذکر کرد که در بخش «خلاصه منابع» اثر خود[۳] شرح اثر محمد بن هندوشاه را داده مضمون «دستور الکاتب» را بطور تفصیل مشخص نمود. هامر

---

۱) *В. Г. Тизенгаузен, сборник материалов, относящихся к истории Золотой Орды, том II, 1941, М.–Л., стр. 8, примечание I, Архив Академии наук СССР, протокол историко-филологического отделения от 27.XI.1902 г., § 227.*

۲) همانجا صفحهٔ ۸-۷

۳) *Hammer–Purgstall, Geschichte der Goldenen Horde in Kiptschak, das ist: Der Mongolen in Russland, Pesth, 1840, стр. XXV.*

«دستور الکاتب» را چنین توصیف میکند: «همانقدر که کمیاب است، بهمان اندازه هم مهم است».[1] او ۳۶ سند از بخش دوم «دستور الکاتب» را که در اثر خود مورد استفاده قرار داده بود بزبان آلمانی ترجمه نمود.[2]

ر. پ. آ. دوزی که شرح دستنویس لیدن «دستور الکاتب» را در کاتالوگ لیدن زیر شماره CCXC داده است با استناد به توصیف هامر متذکر میشود که این اثر یکی از «با ارزش ترین گوهر های قیمتی مجموعه است».[3]

شرح «دستور الکاتب» با اطلاعاتی در باره محمد بن هندو شاه نخجوانی در کاتالوگی که فلوگل از کتابخانه شاهنشاهی وین تهیه کرده زیر شماره ۲۲۴ آورده شده است. پروفسور گوستاو فلوگل که شرح «دستور الکاتب» را داده است مضمون بعضی از قسمتهای این اثر را نقل کرده اسامی فارسی آنها را میآورد.[4]

بطوریکه محمود میرافتاب اطلاع میدهد پروفسور هربرت دودا نیز قصد

---

1) Hammer Purgstall, Geschichte der Goldenen Horde in Kiptschak, das ist: Der Mongolen in Russland, Pesth, 1840, стр. XXV.

2) Бозе, Der Mongolen in Russland, стр. 463-516. ....

3) R.P.A. Dozy, Catalogus codicum orientalium Bibliothecae Akademiae Lugduno Batavae, Volumen primum, Lugdun: Batavorum, MD CCCLI, стр. 173-174.

4) Die Arabischen, Persischen, Turkischen Handschriften der Kaiserlich-Königlichen Hofbibliothek zu Wien... geordnet und beschrieben von Professor Dr. Gustav Flügel, Erster Band, Wien, 1865, стр. 235-237.

داشته است متن «دستور الکاتب» را منتشر سازد. او دستنویسهای اسلامبول را در اختیار داشت که یکی از بهترین دستنویسهای مقدور برای ماست. متأسفانه این نیت تاکنون صورت عمل نگرفته است.

غیر از دانشمندان اروپای غربی مطالب مشروحه در اثر محمد بن هندو شاه نخجوانی مورد استفاده دانشمندان روسی و شوروی قرار گرفته است.[1] این مطالب بطور عمده مربوط است به تاریخ اجتماعی - اقتصادی و سیاسی یک ردیف از کشورهای شرق نزدیک و میانه.

از آنچه گفته شد معلوم میشود که چه در کشور ما و چه ماوراء مرزهای آن توجه زیادی به اثر محمد نخجوانی شده است. در دیباچه مجموعه مدارک مربوط بتاریخ قزل اوردا گفته شده است:

«ما امیدواریم اثر محمد بن هندو شاه که ضمناً برای تاریخ آذربایجان نیز مهم میباشد در سالهای نزدیک کاملاً در اتحاد شوروی بطبع برسد».[2]

این آرزو اکنون واقعیت یافت.

انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان اهمیت این اثر را در نظر گرفته در جلسه شورای علمی خود تصمیم بطبع اثر محمد بن هندو شاه نخجوانی «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» گرفت.

انجام این امر بعهده نویسنده این سطور محول گردید که از روی

---

۱) درین باره رجوع کنید به و. گ. تیزنگاوزن، مجموعه فوق الذکر، ص ۷، تبصره ۱.

۲) همانجا

شش دستنویس به تهیه متن علمی و انتقادی این اثر پرداخت.

*
* *

اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی یکی از آثار پربهای دوران قرون وسطی است. تعداد کمی از آثار مؤلفین قرون وسطی در اختیار ما است که شامل مطالب با ارزشی درباره مهمترین مسائل دوران حیات مؤلفین بوده باشد. این آثار معروفیت وسیعی نه فقط مابین دانشمندان کشورهای خاور نزدیک و میانه بلکه دور از مرزهای آنها کسب کرده اند. اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی نیز از لحاظ دایرهٔ موضوعات و از حیث کیاست و فراست مؤلف شبیه چنین آثاری نظیر «سیاستنامه» خواجه نظام الملک و «جامع التواریخ» خواجه رشیدالدین (در بخش یرلیغ های غازان خان) وغیره است.

*
* *

محمد بن هندوشاه نخجوانی خود از خانواده دانشمندنامی آنزمان مولانا فخرالدین هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی بود. او مؤلف یک رشته آثار از قبیل «تجارب السلف» بود که آنرا خود از زبان عربی برگردانده شروح و تفاسیر مفصلی بدان اضافه کرده بود و از حیث مقام صاحب منصب دیوان مالی و حکمران یک رشته نواحی در دوران اولین ایلخانیان بود.[1]

محمد نخجوانی که تربیت و تحصیل اعلائی گرفته بود مانند پدرش یکی از علمای برجسته زمان خود و مؤلف چندین اثر بود. او بنام شمس منشی النخجوانی

---

۱) بطور تفصیل ر.ک. به هندوشاه بن سنجر، تجارب السلف چاپ تهران، ۱۳۱۳ مقدمه عباس اقبال.

شهرت وسیعی یافت.[1] با خواجه غیاث الدین پسر رشیدالدین نزدیک بود و اثر خود «صحاح العجم» را بوی اتحاف کرد.[2] این مناسبات شاهد آنست که محمد نخجوانی با غیاث الدین که رجل دولتی بزرگی در دوران آخرین حکمرانان سلسله ایلخانیان بود همکاری میکرد. فکر تألیف «دستورالکاتب» نیز چنانکه از دیباچه مولفش پیداست به غیاث الدین تعلق داشت[3] که بدون شک تأثیر معینی روی جهان بینی و خلاقگی محمد نخجوانی داشته است. مؤلف چه در دیباچه و چه در خاتمه اثر خود متذکر میشود که آنرا در سنین کهولت بانجام رسانیده است. طبق بعضی دستنویسها، بطوریکه محمد میر آفتاب نیز ذکر میکند، نخجوانی اثر خود را در هفتاد و سه سالگی[4] بانجام رسانده و برای اینکه زندگی آتی خود را تامین نماید آنرا به حکمران آنزمان سلطان شیخ اویس پسر شیخ حسن بزرگ مؤسس سلسله جلایری اتحاف کرد.[5] بطوریکه

---

۱) محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، متن علمی وانتقادی از ع. ع. علی زاده، ص ۸؛ فلوگل، اثر مذکور، ص ۲۳۵

۲) هندوشاه ابن سنجر، اثر مذکور، مقدمه عباس اقبال

۳) محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، متن علمی وانتقادی از ع. ع. علی زاده، ص ۲۵

۴) همانکتاب، ص ۲۴. در این باره فقط در دستنویسهای اسلامبول و وین ذکری رفته، در سایر نسخ خطی این قسمت وجود ندارد. دربارهٔ تاریخ تألیف دستورالکاتب هامر پورگشتال در اثر مذکور، ص XXV و دورن در اثر مذکور، ص ۱۷۲ و فلوگل در اثر مذکور، ص ۲۳۵ نوشته اند که محتاج بررسی دقیق تر است.

۵) همانکتاب، ص ۲۵، ۲۶

معلومست، آذربایجان کاملاً بوسیله سلطان اویس که پایتخت خودرا بدانجا (به تبریز) منتقل ساخت تسخیر گردید و تبریز تا پایان موجودیت سلسله جلایری پایتخت این دولت بود.

همکاری محمد نخجوانی با غیاث الدین همچنین در بخش امور مالی نیز صورت میگرفت، بدیوان مالیه او در زمان سلطان ابوسعید دعوت شده بود.[1] نخجوانی را نیز میتوان مانند پدرش یکی از رجل دولتی و صاحبمنصبان دیوان مالیه محسوب داشت.

خدمت در دیوان اثری جدی روی جهان بینی و بنابراین روی آثار او باقی گذاشت. آشنائی مستقیم با اوضاع کشور و وضعیت اسفناک اهالی زحمتکش که در نتیجه اشغال مغولها و بالنتیجه حکمرانی فئودالهای کوچ نشین سخت تر و بدتر شده بود مؤلف را بر آن داشت که مانند رشید الدین، وصاف، حمدالله قزوینی و دیگران بشرح وضعیت اسفناک سکنه اصلی شهرها و دهات و همه کشور بطور کلی بپردازد. در این زمینه او نظریاتی پیرامون مرتب ساختن مالیات، طرز گرفتن آن و جبود وضعیت دهقانان و پیشه وران و همچنین درباره امور دولتی میدهد. ضمناً با شرح وضعیت اقشار مظلوم اهالی و دادن نظریات مشورتی خود درباره این و یا آن مسئله مهم او نیز مانند رجل دولتی نامبرده در بالا منافع طبقه حاکمه غیر کوچ نشین محلی را در نظر میگرفت.

خدمت در دیوان مالیه، آشنائی نزدیک با وضع سیاسی و اقتصادی کشور و سکنه آن، همچنین وجود تضاد شدید بین اقتصادیات کوچ نشینی

---

1) همانکتاب، ص ۲۴، ۲۵

و غیر کوچ نشینی و ضدیت میان طبقه حاکمه فئودال و اهالی زحمتکش باو که شاهد حوادث جاری بود امکان میداد در آثار خود روی مهمترین مسائل اقتصادی و اجتماعی بایستد.

اثر محمد نخجوانی شامل مقدمه، دو بخش و یک نتیجه است.[1] مانند همه آثار قرون وسطی مقدمه با حمد و ستایش پروردگار و پیمبر شروع میشود. سپس حمد و ثنای حکمران سلطان اویس آمده و از اتحاف اثر باو سخن گفته میشود. بدنباله مقدمه نخستین قسمت اثر که حاوی چهار «مرتبه» است و سپس دومین قسمت که شامل دو «باب» است و بالاخره نتیجه («خاتمه») آمده است.

باید متذکر شد که دو بخشی که بدنبال مقدمه آمده مضمون عمده کتاب را شامل است. نظریات اصلاحی که در اثر نظام الملک و یرلیغ های غازان خان (متعلق به رشید الدین) شرح داده شده انعکاس خود را در اثر محمد نخجوانی نیز پیدا کرده است. نظر او درباره سازمان و اداره دولتی، وضع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور تقریباً در سطح نظریات نظام الملک، رشید الدین و پسرش غیاث الدین و همچنین وصاف، حمدالله قزوینی و دیگر رجل مترقی دولتی خاور زمین بوده است.

شیوه محمد نخجوانی در شرح حوادثیکه در کشور در نتیجه برقراری حاکمیت فئودالهای کوچ نشین روی داده است عمیقاً اندیشیده شده و از سبک شرح وقایع تاریخی بوسیله مؤلفین دیگر کاملاً متمایز است.

بخش («قسم») اول دستور الکاتب به شکل نامه ها نوشته شده است.

---

1) رجوع کنید به همانکتاب، ص ۲۸

مؤلف نمونه‌هائی از نامه های جوابیه و شکایات و عرایض وهمچنین مکاتبات بین اقشار مختلفه طبقه حاکم درباره مسائل مختلف و اکثراً اجتماعی-اقتصادی بعنوان حکمرانان ، صاحب منصبان و درجه داران وغیره (با رعایت کامل سلسله مراتب فئودالی) آورده است. باید خصوصاً متذکر شد که نامه‌هائیکه در بخش اول کتاب آورده شده است مانند نامه‌های عادی نیست. در این نامه ها علاوه بر عناوین و القاب مرسومه در آنزمان مسائل اجتماعی و اقتصادی نیز انعکاس یافته است.

نامه های جوابیه عبارت از شرح وضع اجتماعی و سیاسی کشور و مناسبات بین طبقات و اقشار مختلفه است. ضمناً مؤلف در این نامه‌های جوابیه و عرایض شکوائیه وضعیت کشور و اهالی آنرا شرح داده در عین حال سعی میکند راه حل مسائل مطروحه را یافته نظریات شخصی خودرا ذکر کند. مثلاً در یکی از این نامه‌ها مؤلف اخذ غیر قانونی مالیات و ورشکستگی اهالی را شرح داده سئوال میکند : آیا ممکن است از اهالی ورشکست شده و کشور بچیز مالیات گرد آورد ؟ مؤلف از طرز اداره کشور و رفتار با اهالی سخن آورده مینویسد : واضح است که اساس رفاه و اداره مملکت عدل است. سپس با در نظر گرفتن منافع سران فئودال مینویسد: برای اینکه مالیات مرتب به خزانه دولت واصل شود باید با اهالی بعدالت رفتار کرد. کسانیرا که در وضعیت دشواری قرار دارند باید برای مدت معینی از پرداخت مالیات معاف نمود.

در بسیاری از نامه ها مؤلف از تصاحب غیر قانونی اراضی و اخذ مالیات بیش از میزان مقرره نقل میکند و مینویسد که چگونه یک مالیات معین

چندین بار بتکرار گرفته میشود . با اهالی بیرحمانه رفتار شده بالنتیجه سکنه ورشکست وخزینه دولت تهی شده است. پس از ذکر مفصل این مطالب نخجوانی درصدد یافتن راه رفع نواقص و توسعه تجارت و صنعت و زراعت و بهبود زندگی اهالی بر میآید.

نامه های کثیر باچنین مضمونی که تا اندازه‌ای منعکس کننده زندگی و وقایع دوران است اسناد تاریخی ذیقیمتی است که شایان بررسی همه جانبه میباشد.[1]

محمد نخجوانی نیز مانند نظام الملک و رشیدالدین و دیگر رجل سیاسی و دولتی خاورزمین در مسائل سازمان دولتی طرفدار رژیم سلطنت و حاکمیت متمرکز بود. آنها منافع طبقه حاکمه و سکنه غیر کوچ نشین را در نظر گرفته مساعی خودرا در این راه بکار میبردند که اقتصادیات غیر کوچ نشین توسعه پیدا کند و حاکمیت فئودالهای محلی تحکیم یابد و آنها در دستگاه دولتی شرکت داشته باشند وهمچنین وضعیت اقتصادی اهالی غیر کوچ نشین بهبود یابد و مالکیت اراضی در دست فئودالهای محلی متمرکز شود.

بدون توقف روی همه مسائل اجتماعی-اقتصادی که در اثر نخجوانی مطرح شده است فقط این نکته‌را متذکر میشویم که در اثر او بموازات یک سلسله مسائل دیگر مسئله زمینداری - انواع مالکیت ارضی - اقطاع ، سیورغال ، اراضی دولتی و اراضی متعلق باعضای خاندان سلطنتی . اراضی موقوفه ، ملک یعنی مالکیت بزرگ فئودالهای محلی و اعیان کوچ نشین ، اراضی

---

۱) رجوع کنید بمتن علمی و انتقادی سابق الذکر ص ۲۴۵-۱۲۸ ؛ و *passim*

متعلق به زمینداران کوچک و اقشار ثروتمند اهالی وغیره نیز جای شایسته خود را گرفته است.

در اثر محمد نخجوانی بموازات این مسائل مطالبی پیرامون مالیات - خواه شهری و خواه روستائی آورده است که ضمناً این مطالب اطلاعاتی را که رشید الدین درباره سیستم مالیات قرون ۱۴-۱۳ داده است تکمیل مینماید. مؤلف همچنین زندگی شهری و وضع تجارت و راههای تجارتی و مالیاتهائیکه از اهالی شهری و تجار گرفته میشود و مدارس، مریضخانهها، امور ساختمانی وغیره را شرح میدهد. گاهی اوقات اطلاعاتیکه نخجوانی درباره بعضی مالیاتها داده با اطلاعات رشید الدین در یرلیغ های غازان خان بسیار شبیه است. مثلاً درباره اصطلاح مالیاتی «تمغا» وغیره. این امر نشانه آنستکه نخجوانی هنگام تالیف اثر خود از مدارک رشید الدین نیز استفاده کرده است. علاوه بر این، این مطلب حاکی از آنست که وضعیت اجتماعی - اقتصادی کشور در دوره ایکه بوسیله رشید الدین در یرلیغ های غازان خان توصیف شده یعنی دوران حاکمیت کیخاتو و بایدو تقریباً عین همان وضعیت زمان نخجوانی خصوصاً دوران حکومت چوپانیان بویژه زمان ملک اشرف و آقچوق بوده است. میتوان شباهت معینی میان اطلاعات نظام الملک، رشید الدین و نخجوانی مشاهده کرد در مسائل مربوط به طرز اخذ مالیاتها، قضاوت خود مؤلفین درباره مالیاتها و طرز اخذ آن، درباره وضعیت رعایا وغیره. نخجوانی مطالب پرارزشی درباره وضع تجارت و طرق مواصلات نیز شرح داده است. مانند رجل دولتی نامبرده در بالا نخجوانی نیز طرفدار منظم کردن سیستم مالیاتی، دقیق ساختن انواع و برقرار نمودن میزان معین و تحکیم مالیاتها،

راه ندادن به سوء استفاده امرا و صاحب منصبان دیوان مالیه، توسعه دادن زراعت، صناعت و تجارت، امنیت راههای بازرگانی وطرق مواصلاتی، مرتب ساختن سیستم پولی و سایر رشته های اقتصادیات غیر کوچ نشین بود که در توسعه آنها وی نیز ذیدخل بود.»

همچنین اسنادیکه مربوط بصاحبان وظیفه از اعیان مغولی است جلب توجه میکند. هنگامیکه مؤلف از وظایف و مشاغل صحبت بمیان میآورد بر اساس تجربیات شخصی خود متذکر میشود که صاحبان وظیفه چگونه باید با اهالی رفتار کنند و راههای رفع ظلم و رجحا و جلب اهالی ورشکست شده را بامور زراعتی و بهبود کشاورزی و کمک بآسیب دیدگان از بلایای طبیعی و مبارزه علیه قتل و غارت در شهرها و راهزنی در طرق تجارتی وغیره را نشان میدهد. بسیاری از امثله ایکه در اثر نخجوانی آورده شده بی شک شرح وقایع وحوادثی است که مؤلف خود شاهد آن بوده است.

در اثر نخجوانی استعمال اصطلاحات فراوان اجتماعی - اقتصادی، نظامی - سیاسی و اداری و همچنین اصطلاحات و واژههای ترکی و مغولی جای خاصی را گرفته است؛ گرچه در اکثر حالات اصطلاحات و کلماتیکه بکار برده ریشه عربی دارند. بطور کلی باید متذکر شد که پس از اثر وصاف یکی از دشوارترین متون قرن ۱۴ را میتوان دستور الکاتب محسوب داشت که مؤلف آن زبان و ادبیات عرب را بخوبی میدانست.

علاوه بر این دایره موضوعات اثر نخجوانی بویژه نمونه های نامه های خطاب بطبقه حاکمه بی شک احتیاج بشرح خاصی متمایز از اسلوب نامه نگاری عادی و معمولی داشت.

مسائلیکه در اثر نخجوانی طرح شده است احتیاج بتوصیف مفصل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی دوران حیات و خلاقگی او دارد. اما با درنظر گرفتن اینکه تاریخ اجتماعی - اقتصادی این دوره از طرف عده‌ای از محققین و بویژه در کتاب « تاریخ اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آذربایجان در قرون ۱۳ و ۱۴ » که رشحه قلم مؤلف این سطور است[1] تحقیق و تدقیق شده ما در اینجا بهمین قدر اکتفا کرده ذیلاً بشرح اصول ترتیب متن علمی و انتقادی « دستور الکاتب فی تعیین المراتب » می پردازیم.

*
* *

نسخه دستنویس خود مؤلف محمد نخجوانی در نتیجه حوادث تاریخیکه روی داده است مفقود شده و بما نرسیده است. این وضعیت ضرورت ترتیب متن علمی - انتقادی دستور الکاتب را ایجاب کرد. برای تهیه متن انتقادی این اثر ما باید از دستنویسهائیکه در کتابخانه‌های مختلف شرق و غرب موجود است استفاده میکردیم. معمولاً هنگامیکه نسخه دستنویس خود مؤلف اثر مفقود شده است و ترتیب دادن متنی نزدیک بدستنویس مؤلف ضروری است.

---

۱) ع. ع. علی‌زاده ، تاریخ اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آذربایجان در قرون ۱۳ و ۱۴ ، باکو - ۱۹۵۶. این اثر علاوه بر تاریخ اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آذربایجان همچنین تاریخ ایران و کشورهای مجاور را در قرون ۱۳ و ۱۴ احاطه میکند.

تدقیق کنندگانی که بتهیه متن میپردازند متودهای گوناگونی برای ترتیب دادن متن انتقادی بکار میبرند. ضمناً باید اضافه کرد که قاعدتاً دستنویسها هیچگاه کاملاً یکسان نیستند و تفاوتهائی بین آنها وجود دارد که غالباً باعث تحریف و تغییر معنای متن اثر میشود. گاهی اوقات دستنویسها اختلاف اساسی دارند، در موارد دیگر بعضی از دستنویسها دارای ضمائم، اختصارات، تغییرات و یا افتادگیهائی هستند در اسامی خاص، نامهای جغرافیائی، اصطلاحات، تاریخ وقایع و حوادث تاریخی و همچنین سایر حوادث مهم دیگری که مورد تدقیق و بررسی عمیقانه میباشند.

بعضی تهیه‌کنندگان متون که بقدر کافی دستنویس در اختیار دارند هنگام ترتیب متن اثر از روی برخی دستنویسها از قید کردن تفاوتهای موجود بین نسخه‌ها صرف نظر میکنند. در چنین صورتی، با وجود اطمینان تهیه کننده بصحت متنی که ترتیب داده است، معذالک از نقطه نظر اینکه هنگام مقایسه دستنویسها، فرق متنی و تفاوتهای موجود در کلمات ذکر نشده است، این امر امکان نمیدهد که درباره واریانتهای مختلفه آن تصوری حاصل کرد، لذا صحت ترتیب متن با متود مذکور ممکن است مورد تردید واقع شود.

بدون شک متنی را که با این متود تهیه شده باشد نمیتوان انتقادی نامید و تدقیقات بر اساس چنین متنی نیز دشوار خواهد بود. ضمناً تهیه متن با این روش آسانترین روشها است.

متود دیگر تهیه متن انتقادی عبارت از آنستکه پس از تعیین متن اصلی تفاوتهای موجود بین دستنویس‌ها (واریانتها) بعضاً طبق نظر

و بدلخواه ترتیب دهنده قید میگردد. بنظر ما متنی که با چنین روشی تهیه شده باشد نمیتواند تقاضاهای علمی محقق را کاملاً برآورده سازد زیرا محقق باید تصور کاملی درباره ارزش علمی و وضع هریک از دستنویسهای جداگانه و همچنین درباره تفاوتهای بین دستنویسها (واریانتها) داشته باشد.

قید کردن بعضی از واریانتهای ملاحظه شده بی تردید تأثیر قابل ملاحظه ای روی کیفیت متن تهیه شده خواهد داشت.

درباره روش ما در ترتیب متون علمی - انتقادی که طبق آن متن « دستور الکاتب » نیز تهیه شده است باید متذکر شد که از طریق مقایسه و تطبیق متون قدیمی و دستنویسهای باکیفیت متن این اثر معین گردید. لازم میآمد به توضیح و درستی تعیین واژه ها و اصطلاحات که در متن برخورد میشد و اغلب توسط رونویس کنندگان تحریف شده بود توجه شود. پس از تعیین متن با حداکثر ممکن نزدیکی باصل آن ، ما اختلاف قرائتهای تمام واریانتهائیکه در دستنویسهای مورد استفاده برخورد میشد باستثنای عده قلیلی کلمات اشکال تحریف شده که معنای متن را تغییر نمیدادند، مانند « و » عطف قید کردیم. ضمناً انقیاد تمام واریانتها بهمان شکلی انجام شد که در دستنویسها دیده شده بود. بنظر ما چنین اصول تهیه متن علمی - انتقادی امکان میدهد : اولاً - براساس کیفیت دستنویسها ، شباهت و ارزش علمی آنها ، دستنویسها را بچندین دسته تقسیم کرد. چنین دسته بندی اساساً درصورتی امکان پذیر است که واریانتهای نسخ خطی کاملاً قید گردد. ثانیاً - درباره وضعیت و مشخصات و ارزش علمی هریک از دستنویسها بطور

جداگانه و دگرگونیها و حواشی متون که سابقاً صورت گرفته تصور روشنی داشت. ذکر نکردن و یا قید نمودن بعضی از تفاوتهای میان دستنویسها امکان نمیدهد که با واریانتهای مختلف دستنویسها آشنا شد. ثالثاً - این موضوع به محقق امکان میدهد که در انتخاب واریانت دلخواه خود آزادانه و طبق نظر خویش رفتار کند و همچنین بصحت یا عدم صحت تعیین متن از طرف تهیه کننده معتقد و مطمئن شود و این امر اهمیت خاصی در کار تدقیقات علمی دارد. و بالاخره - انقیاد تمام واریانتها تصور روشنی درباره کیفیت متن معین شده و مناسبات تهیه کننده به کار انجام شده بدست میدهد.

با درنظر گرفتن مراتب مذکوره درفوق بنظر ما قید کردن واریانتهای دستنویسها (اختلاف قرائتها) در زیرنویس صفحات پس از معین نمودن متن اصلی ضروری است ، گرچه این موضوع دشوارترین موضوع بوده و دقت و حوصله فوق العاده ای لازم دارد.

هنگام تهیه متن علمی - انتقادی اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی « دستور الکاتب فی تعیین المراتب » بطوریکه در بالا ذکر شد ما این روش را که بعقیده ما قابل قبول ترین متودها برای ترتیب متون علمی - انتقادی بطور کلی است بکار بردیم.

چنانکه در بالا ذکر شد ، برای تهیه متن علمی - انتقادی « دستور الکاتب » ما از شش دستنویس استفاده کردیم که هریک از آنها بطور شرطی بوسیله یکی از حروف عربی به ترتیب الفبا مشخص شده است. چون ما در کار خود از عکس (فوتو-کوپی) دستنویسها استفاده کرده ایم توصیف مفصل دستنویسها میسر نگردید. توصیف این دستنویسها چنانچه در بالا

بطوریکه خلاصه ذکر گردید در کاتالوگهای مربوطه موجود است.

متن این اثر بر اساس دستنویسهای زیر معین گردید:

۱ـ دستنویس کتابخانه کوپرلی در اسلامبول، با حرف «آ» مشخص شده و تحت شماره ۱۲۴۱ نگهداری میشود.

این دست نویس یکی از قدیمترین، بهترین و باکیفیت ترین دستنویسهائی است که ما برای تهیه متن علمی و انتقادی این اثر در اختیار داریم. از مهرهائیکه در چندجا دیده میشود معلوم است که دست نویس از طرف یکی از وزرای خانواده کوپرلی ابوالعباس احمدابن ابی عبدالله محمد وقف شده است. درباره ثروت و دارائی کتابخانه وزیر احمد پاشا کوپرلی اطلاعاتی در کتب مختلف آمده است.[1]

این دست نویس بخط نسخ و بتاریخ روز دوم هفته و بیست و سوم ماه جمادی الاخر سال ۷۹۸ هجری مطابق با ۲۶ دسامبر ۱۳۹۶ میلادی است. بطوریکه رونویس کننده متذکر میشود این دست نویس از روی متنی استنساخ شده که آن هم از روی متن اصلی نوشته شده است. رونویس کننده در آخر این دستنویس اطلاعات پرارزش مربوط بپایان یافتن اثر از طرف مؤلف آن محمد نخجوانی داده است. او متذکر میشود که کتاب «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» که مؤلف آن محمد ابن هندو شاه مشهور به شمس المنشی است بصورت «سواد»

---

۱) شمس الدین سامی، قاموس الاعلام، جلد ۵، اسلامبول ۱۸۹۶، ص ۳۹۰۷ – ۳۹۰۸

(چرکنویس) در تاریخ دوم ماه رجب سال ۷۶۱ هجری برابر ۱۹ ماه مه ۱۳۶۰ میلادی بپایان رسیده است.

سپس گفته میشود که مؤلف تجدید نظر و تصحیح اثر خود را در شهر پایتخت تبریز در سال ۷۶۷ هجری بپایان رسانده و متن کاملاً در ۲۴ رجب همانسال (۷۶۷ هجری) اتمام یافت. سپس رونویس کننده متذکر میشود متن این دست نویس از روی نسخه‌ای استنساخ شده است که از روی نسخهٔ اصلی مؤلف نوشته شده است. آخرین اطلاعات کاتب در دوجا یعنی در آخر قسم اول و در پایان کتاب آورده شده است.[1]

با در نظر گرفتن نکات فوق الذکر ما این دستنویس را بهمراه دستنویسهای

---

۱) در آخر قسم اول: ... بر بندگی حضرت سلطانی اسلام اعظم و اعدل سلاطین هفت اقلیم المؤید من السماء المظفر علی الاعداء مالک ممالک الارض خلیفة الله علی البسیطه فی الطول منها و العرض سلطان اعظم مصنف که خلد الله سلطانه و اعلی علی الخافقین شانه و بر متاملان مبارک و میمون و خجسته همایون باد.. حرر من النسخة المنقول من اصل المصنف المولی المرحوم السعید شمس الملة و الدین محمد بن هندو شاه المشتهر بشمس المنشی تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحابح جنانه رب اختم بالخیر و السعادة و الحسنی و السلم
در پایان کتاب: تم الکتاب بحمد الله و منه و حسن توفیقه فی یوم الاثنین ثالث عشرین جمادی الاخر سنه ثمان و تسعین و سبعمائه غفر الله لکاتبه و لصاحبه و لقاریه و لمن نظر فیه و لمن قال امین قال المصنف طاب ثراه تمام شد سواد کتاب فیض الهی دستور الکاتب فی تعیین المراتب بر دست مصنفش الفقیر علی الله الغنی المعنی محمد بن هندو شاه المشتهر بشمس المنشی غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه در ثانی رجب رجب عمت برکته لسنه احدی و ستین و سبعمائه و تصحیح یافت در سبع و ستین و سبعمائه بدار الملکه تبریز و اتمام این بیاض در بیست و چهارم رجب سال مذکور اتفاق افتاد مبارک و میمون باد ... و این نسخه از نسخهٔ که منقول بود از اصل مصنف نقل کرده شد و السلم

مشابه دیگر هنگام تهیه متن علمی - انتقادی اساس کار خود قرار دادیم. میکروفیلم این دستنویس را دانشمند ارجمند پروفسور احمد آتش برای ما فرستاد که در اداء آن صمیمانه تشکر میکنیم.

۲ - دستنویس کتابخانه لیدن زیر شماره ۵۷۴. این دستنویس را ما با حرف «ب» مشخص کرده ایم. دستنویس فاقد تاریخ است. صفحات نخستین با خط نسخ بسیار خوبی نوشته شده است که بعداً این خط تغییر میکند. این دستنویس شباهت زیادی بدستنویس کوپرلی در اسلامبول دارد از اینجا نیز میتوان آنها را به یک دسته منسوب داشت. دستنویس لیدن با مقایسه با دستنویس اسلامبول بی دقت نوشته شده در اکثر حالات عناوین خیلی از بخش ها و همچنین اشعار و متون بزبان عربی افتاده است. خیلی از کلمات فاقد نقطه میباشد که این نیز قرائت درست خیلی از واژه ها و مخصوصاً اصطلاحات و بعضی اسامی خاص و نامهای جغرافیائی را دشوار می سازد.

صفحات این دستنویس نمره بندی نشده است. در پایان دستنویس لیدن برخلاف دستنویس اسلامبول هیچ مطلبی از طرف ناسخ اضافه نشده است لیکن در آخر «قسم» اول از این دستنویس ملحقات بسیار کر ابهائی از رونویس کننده موجود است. در این دستنویس نیز مانند دستنویس اسلامبول از طرف رونویس کننده اضافه شده است که دستنویس از روی متنی که از روی نسخه اصلی استنساخ شده نوشته شده است.[1]

---

۱) در آخر قسم اول: نقل من نسخة نقلت من خط المصنف رب اختم بالخیر و الحسنی

خیلی ممکن است که دستنویسهای اسلامبول و لیدن در واقع از روی نسخه ایکه از متن اصلی استنساخ شده بوده رونوشت شده است. مشاهدات ما حاکی از وجود شباهت نزدیکی بین دستنویسهای لیدن و اسلامبول میباشد در عین حال دستنویس لیدن از حیث کیفیت پائین تر از دستنویس اسلامبول است. روی نخستین صفحات این دستنویس یادداشتهای چندی پیرامون خریداری دستنویس و تاریخ مربوطه و نام صاحب آن موجود است.

۳ - دستنویس موزه بریطانیا زیر نمره ۲۳۴۴ که با حرف «پ» مشخص شده است. تاریخ این دستنویس چهارمین روز هفته، نهم صفر سال ۸۱۶ هجری مطابق ۱۲ ماه مه ۱۴۱۳ میلادی است. دستنویس بخط مخلوطی از نسخ و تعلیق بوسیله حسین ابن مظفر ابن فخر الواعظ و بدستور خواجه معز الدین عبد العزیز نوشته شده است و با دستنویسهای اسلامبول، لیدن و وین فرق دارد. این نسخه خطی را میتوان به رداکسیون دیگر و بگروه دوم منسوب داشت.

۴ - دستنویس کتابخانهٔ ملی وین که با حرف «ت» مشخص شده است. این دستنویس بتاریخ چهارمین روز هفته، نهم ماه ذی القعده سال ۸۴۵ هجری برابر با ۲۲ ماه مارس ۱۴۴۲ است، بخط نستعلیق و بدستور شابر بن عبد الله العمادی نوشته شده است.[1]

---

۱) تم الکتاب بعون الله تعالی وحسن توفیقه فی یوم الاربعا التاسع من شهر ذی القعده سنه خمس و اربعین وثمانمائه غفرالله لمصنفه وقاریه وکاتبه ولمن نظر فیه ولمستفیدمنه ولکافه المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات ....
... صنفه محمد بن هندو شاه المشتهر بشمس المنشی ....
... کتبه العبد الفقیر الی انوار الغنی شابر بن عبد الله العمادی

این دستنویس با دستنویسهای اسلامبول و لیدن شباهت دارد. ضمناً باید متذکر شد که بمراتب بی دقت تر از دستنویس لیدن برشتهٔ تحریر در آمده و در آن تحریفات و نارسائیهای زیاد موجود است. از نقطه نظر شباهت زیادی که با دستنویسهای اسلامبول و لیدن دارد آنرا نیز میتوان بدان گروه منسوب دانست. ملحقات کاتب بآخر این نسخه در خیلی موارد علی الخصوص در متون عربی شباهتهائی با پایان دستنویس اسلامبول دارد.

۵ــ نسخهٔ خطی کتابخانه ملی پاریس تحت شمارهٔ ۴۶۳ که با حرف «ث» مشخص شده است. متن این دستنویس بشیوهٔ خط نستعلیق نوشته شده است. ضمناً جملات عربی، اشعار، آیات قرآن و عناوین تمام بخش ها بخط نسخ است. از لحاظ کیفیت این دستنویس به رداکسیون خاصی متمایز از نُسَخِ دیگر تعلق دارد. در بعضی حالات با گروه اول شباهت دارد و در موارد دیگر بدسته‌های دیگر، خاصه بدستنویس موزه بریطانیا. هنگام تعیین متن اصلی، از این دستنویس نیز بطور وسیعی استفاده کرده‌ایم. تاریخ تحریر آن احتیاج بتدقیق دارد.

۶ــ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس زیر شمارهٔ ۱۲۷۸ که با حرف «ج» مشخص شده است. این نسخه دارای معایبی است. خیلی از صفحات ابتدا، انتها و اواسط آن افتاده است. شباهت بادستنویس موزه بریطانیا دارد از اینرو نیز میتوان آنها را بیک گروه منسوب داشت. متن این دستنویس بخط نستعلیق و عناوین بخشها و متون عربی بخط نسخ است. چون دستنویس معیوب و فاقد صفحات اول و آخر است لذا تاریخ تحریر آن محتاج بتدقیق میباشد.

بدینطریق برای ترتیب متن علمی ـ انتقادی «دستور الکاتب فی تعیین المراتب»

ما از دستنویسهای مذکوره در بالا استفاده کرده‌ایم که دو نسخهٔ آنها خیلی نزدیک به متن اصلی است.

از آنچه گفته شده معلوم است که دستنویسهای مورد استفادهٔ ما را میتوان بسه گروه تقسیم کرد. دستنویسهای اسلامبول «آ»، و لیدن «ب»، و همچنین دستنویس وین «ت» که نزدیک بدانها ست جزء گروه یکم؛ دستنویسهای موزهٔ بریطانیا «پ» و کتابخانه ملی پاریس تحت شمارهٔ ۱۴۲۸ «ج» جزء گروه دوم؛ و بالاخره دستنویس کتابخانه ملی پاریس تحت شمارهٔ ۴۶۳ «ث» جزء گروه سوم.

همهٔ این دستنویسها مخصوصاً نسخ خطی قدیمی و نزدیک به متن اصلی امکان دادند که متن اثر دانشمند آذربایجانی قرن ۱۴ محمد بن هندو شاه نخجوانی «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» را معین کرده برای چاپ حاضر نمائیم.

*

* *

هنگام تهیه متن علمی ـ انتقادی چنانچه در تهیه متون آثار دیگر مؤلفین قرون وسطی معمول داشته‌ایم شکل قدیمی بعضی از کلمات که در دستنویس مشاهده میشود و اکنون بطرز دیگری نوشته میشوند همچنان محفوظ نگهداشته شده است. مثلاً که ـ کی؛ آنچه ـ آنچ؛ آنکه ـ آنک؛ چنانچه ـ چنانچ؛ چنانکه ـ چنانک وغیره. در بعضی موارد کلمهٔ «نوشته» در این متن بشکل «نبشته» آورده شده است.

در دستنویسهای قدیمی قاعدتاً حروف معینی بشکل معرب آورده شده‌اند مثلاً حرف «پ»، چه جداگانه وچه در اول، در وسط و یا در آخر کلمه، عادتاً با

یک نقطه و به شکل «ب» ؛ «گ» بشکل «ک» ؛ «چ» بشکل «ج» آمده است. در متن انتقادی قدیمی حروفیکه بصورت معرّب نوشته شده‌اند به حروف عادی مبدل گردیده است. ولی کلمهٔ متفاوت با اصل آن بهمان شکل معرب موجود در دستنویسهای قدیمی در زیرنویس متن همچنان نگهداشته شده است.

بطوریکه در بالا ذکر کردیم پس از تعیین متن اصلی واریانتهای مختلف دستنویسها (فرقهای متنی) در زیرنویس صفحات قید شده است. موقعیکه فرق متنی برای یک کلمه از متن داده میشود آن کلمه نمره بندی شده و سپس در زیرنویس صفحه تحت همان نمره فرق متن مربوط بآن کلمه آورده شده است. در زیرنویس ابتدا نمره مربوطه، سپس علامت شرطی دستنویس و بالاخره واریانت اختلاف قرائت کلمه موردنظر آورده میشود. مثلاً کلمه «ملک» در بعضی از دستنویسها بشکل «مملکت» نوشته شده و در یک دستنویس دیگر انداخته شده است. فرق متنی این کلمه بدین طریق داده شده است: ابتدا کلمه «ملک» در متن نمره بندی گردیده (ملک[1])، سپس در زیرنویس صفحه واریانتهای همین کلمه در دستنویسهای دیگر بدین ترتیب قید شده است:

۱- ب ث: مملکت، ج: حذف شده. یا برای کلمهٔ «امین» فرق متنی زیرین نوشته شده است:

۱- ب: ایمن.

موقعیکه فرق متنی گروه کلماتیکه پهلوی هم قرار دارند داده میشود پس از تعیین متن، بالای نخستین کلمهٔ این گروه ستاره و بالای آخرین کلمه آن نمره گذاشته شده است. مثلاً: فرق متنی عبارت «... *وحضرت شریفه را[3] ...» در زیرنویس صفحه بدین ترتیب داده شده است:

*۳- پ ج: وبندگی حضرت را، ت: وحضرت شریف را

در مواقعیکه در متن از روی بعضی از دستنویسها اختلاف قرائت یک ردیف کلمات مجاور داده میشود و یا پارچهٔ بزرگی از متن انداخته شده است و در عین حال کلمات معینی از این پارچه احتیاج بذکر فرق متنی برحسب نسخ دیگر دارد در اینموقع در اوّل متن گروه کلماتیکه پهلوی هم قرار دارند علامت ستاره قرار داده و بالای آخرین کلمهٔ این پارچه، نمره گذارده میشود و سپس کلمات دیگر این پارچه که علیحده احتیاج بذکر فرق متنی برحسب دستنویسهای دیگر داشته باشند بترتیب نمره گذاری میگردد مثلاً:

«... *خلیفه رحمة الله علیه[2] بوران[3] را دختر[1] ...»

فرق متنی عبارت بالا بدین ترتیب داده شده است:

*۱- ت: خلیفه توران دختر ۲- ب: علیها ۳- آ: توران

و یا اختلاف متنی عبارت:

[20]صورت دوم د[21]رجواب تعزیت نامه[22] چهار نوع نوع اوّل[20] — در متن چنین نوشته شده است:

*۲۰- *۲۰- ب: حذف شده ۲۱- پ ت ث: حذف شده ۲۲- پ ج: هم- افزوده شده

امّا در مواردیکه در متن از روی بعضی دستنویسها اختلاف قرائت برای پارچهٔ بزرگی داده میشود و در عین حال نه تنها کلمات علیحده بلکه گروه کلمات پهلوی هم نیز بدان (فرق متنی) احتیاج دارند ابتدا این پارچه بزرگ متن بوسیله نمره و ستاره مشخص گردیده و عین نمره با ستارهٔ موجود در آخر آن (آخر پارچه بزرگ متن) نیز تکراراً گذارده میشود، سپس کلمات علیحده و یا گروه کلمات پهلوی هم که احتیاج بذکر اختلاف متنی دارند بترتیب نمره بندی شده و در بالای نخستین کلمه های گروهی پهلوی هم ستاره ای گذارده و آخرین کلمه این گروه کلمات نمره بندی میشود. مثلاً:

فرق متنی عبارت زیرین :

*۲۵ نوع ششم در اجابت منع *شتربانان و ۲۶ خربندگان و امثال ایشان از مزاحمت رعایا *۲۵ — چنین نوشته شده است :

*۲۵ — *۲۵ — ب : از — نوع — تا — رعایا — حذف شده ۲۶ — پ ج : حذف شده ، ت : شیربانان و

با ذکر بعضی نکات مربوط به طرز تهیه متن علمی و انتقادی لازم بتذکر است که این نکات با تفصیل بیشتری در متن انتقادی کما از اثر رشید الدین « جامع التواریخ » تهیه کرده ایم شرح داده شده است.[1]

با اکتفا بمطالب مذکور باید گفت که متن علمی - انتقادی حاضر با وجودیکه خالی از نقصان نیست می تواند به محققین کمک کرده و بهمراه سایر منابع این متن نیز برای روشن ساختن مهمترین مسائل تاریخی ، اقتصادی و فرهنگی کشورهای خاور نزدیک و میانه در قرون ۱۳ - ۱۴ ، یعنی یکی از سنگین ترین و تیره ترین ادوار در تاریخ ، اقتصادیات و زندگی فرهنگی خاور بطور کلی مورد استفاده قرار گیرد.

ع. ع. علی زاده

---

۱) رشید الدین ، جامع التواریخ ، متن علمی - انتقادی مذکور ، جلد ۳ ، باکو - ۱۹۵۷ ، ص ۳ - ۵

دستور الکاتب فی تعیین المراتب

۰–آ
۲آ–ب
۱آ–پ
۲آ–ت
۱آ–ث

*بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین و علیه توکّل[1]

تحمیدی که سیّار فهم دوربین بمراحل و منازل آن راه نیابد واغوار[2] خاطر زخّار بژرفی[3] قعر بحر آن محیط نتواند شد[4] و تمجیدی[5] که برید وهم خیال انگیز بر مسالک ممالک آن عبور نتواند کرد و راید[6] اندیشه بسرحد *تفکر و تدبّر[7] آن نتواند رسید نثار حضرت مالک الملکی باد که انشاء موجودات لمعهٔ از اشعّهٔ انوار قدرت[8] اوست و ابداع مکوّنات[9] شمّهٔ از آثار شوکت و عظمت او[10] غفّاری که جرایم گنه کاران درمیزان عفو[11] او *بجو سنگی[12] وزن نیارد[13] و اعتبار

---

*۱–پ: حذف شده – درحاشیه – منشئات قدیم – افزوده، ت ث: دستور الکاتب فی تعیین المراتب، ج: از اول کتاب تا صفحهٔ ۳۷ حذف شده، درصفحهٔ اول بخط مغایر – دستور الکاتب فی تعیین المراتب بوکتاب فارسی اشنا اولان کتبه یه غایت لزوملی بر کتابدر – نوشته

۲–آ: اغور، پ: تیار، ث: سار، ۳–پ: روی

۴–ث: کشت ۵–ث: وبجدی – افزوده ۶–پ: زاهد، ث: رایذ *۷–ث: تدبر وتفکر ۸–ت: حذف شده

۹–ت: مکنونات ۱۰–ث: اوست ۱۱–ث: حذف شده فقط بالای سطر – مهر – افزوده

*۱۲–ث: درحاشیه بخط مغایر – بجوی سنگینی – افزوده؛ ث: بجو سنگی ۱۳–پ: ندارد

74 Зак. 1311

نگیرد[۱] ستّاری که[*] او زارتبه[۲] کاران با انک[۳] در علم او مکشوف
باشد[۴] در معیار مرحمتش بهیچ مقدار عیار نپذیرد ذات
او از شغت [*]مشابهت و مشاکلت[۵] معرّا و صفات او
از وصمت تغییر و تبدیل منزّه و مبرّا جَلَّ عَنِ التَّشبیهِ و
التمثیل[۶] و تقدّس عَنِ التغییر و التّبدیل لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْئٌ و
هُوَ السَّمیعُ البَصیر نِعْمَ المَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیر و صد هزاران
صِلات صَلَوات نامیات و تحف تحیات زاکیات
زاهرات بر مرقد منوّر و مشهد معطّر و تربت مقدّس
و روضهٔ مطهّر سیّد کونین و امام ثقلین مقتدای رسل و
رهنمای سبل محمد مصطفی و بر عترت و احباب و عشیرت[۷]
۲ پ و اصحاب او باد صلواتی کی از نفحات[۸] آن نسیم مشک اذفر[۹]
بر ریاض قدس وزیدن گیرد[۱۰] و تحیاتی[۱۱] کی از اطایب روایح
آن قلوب صادقان در التذاذ[۱۲] و ارواح صدیقان در اهتزاز[۱۳]

۱ـ ت: ندارد [*]۲ـ پ: او از رتبه ۳ـ پ: بانک، ت: بآن که
۴ـ پ: و ـ افزوده [*]۵ـ ث: مشاکلت و مشابهت ۶ـ پ: ناخوانا
۷ـ ت: عشیرت ۸ـ پ: ریاض ـ در حاشیه: نفحات ـ نوشته شده
۹ـ ت: اذفر ۱۰ـ ب: کنیزد
۱۱ـ ث: تحیتی
۱۲ـ ت: ابد ـ افزوده
۱۳ـ ب ت: اهتزار

و ارتیاح آیند اِنَّ اللّهَ و مَلائکَته یُصَلّونَ علی النّبیّ یا ایها
الذین آمَنوا صلّوا عَلَیه و سَلِّموا تَسْلیماً اما بعد باید
دانست کچون حضرت کبریای احدی و جناب جلال سرمدی[۱]
جلّ شانه و عظم سلطانه می‌خواست کی آثار قدرت و
عظمت او بر[۲] انظار اولوالابصار هویدا گردد و انوار اقتدار
و انواع اصطناع[۳] او در قریحت و جبلّت ارباب بصایر پیدا
۳-ب شود و نصِّ کُنْتُ کَنزاً مَخْفیاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعرفَ بوضوح پیوندد.
عقول و نفوس مجرّده را کی نصّ حدیث اَوَّلُ ما خَلَقَ اللّهُ[۴]
العَقْلَ بذکر آن ناطق است از عالم غیب بمشهد[۵] ظهور
آورد تا حقیقت وحدانیّت و حقیّت[۶] الوهیّت او را[۷]
ادراک کنند و بعد از ان اجرام سماوی و ارضی را[۸]
۱- آ جهت ایثار آثار[۹] قدرت و اظهار کبریای[۱۰] عظمت
و ربوبیت خود ایجاد کرد و انگاه از [*]امتزاج و ازدواج[۱۱]
اجرام عنصری موالید ثلاثه را که آن[۱۲] نبات و معدن و حیوانست
۳-ت با یکدیگر ترکیب داد و از جنس حیوان نوع انسان[۱۳]

۱ـ پ: سر احدی ۲ـ پ: حذف شده ۳ـ ث: اصطنا
۴ـ پ: تعالی ـ افزوده ۵ـ ث: بمشهاد ۶ـ ت: حفیت،
ث: در حاشیه بخط مغایر: حقیقت ـ افزوده ۷ـ پ آ: حذف شده
۸ـ ث: حذف شده ۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ پ: کبریا
[*]۱۱ ت: ازدواج و امتزاج ۱۲ـ پ: حذف شده ۱۳ـ پ: انسانی

را که اشرف انواع است بمزیت رتبت ادراک کلّیات و
جزئیات خلعت[1] تشریف و تکریم پوشانید[2] کما قال[*3] الله
تعالیٰ[4] و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا[*] وچون
می بایست که این[4] نوع اشرف انواع[5] موجودات[*6] باشد
اورا بشرف نطق از دیگر مُکوّنات ممتاز گردانید تا ۲آ-پ
اشراف این[7] نوع[*6] از طوایف انبیا صلوات الله علیهم[8] اجمعین ۲-ث
وطبقات اولیا[*] رضی الله عنهم[9] و[10] فِرقِ حکما جزاهُمُ الله خیراً و
افاضل وجود و[11] سرامدکان[12] هرعصر و زمان قدس الله
ارواحهم در صفات[*] جمال و جلال[13] و نعوت کمال و اکمال او
اخبار و احادیث و اسرار و اقاویل[14] و نُصوص[15] فُصوص
وآیات و کلمات انشا و ابداع کردند و هر یک[*] بر وحدانیت[16]
ذات[17] او سخنها گفتند و دُرّها سفتند و دستانها[18]
ساختند و داستانها[19] پرداختند هنوز گفته نیامد ز
صدهزاریکی ففی کل شیءٍ له آیةٌ تدل علی انه واحدوچون

۱-ت: خلقت ۲-ت: حذف شده *۳-پ: تع ۴-پ: حذف شده
۵-پ: حذف شده *۶- *۶ ث- از- باشد- تا- نوع: ناخوانا ۷-آت: آن
۸ ث: حذف شده *۹-پ: علیهم السّلم ۱۰-ت: حذف شده ۱۱-ث: حذف شده
۱۲-آ: سرآمدکان *۱۳-ت: جلال وجمال ۱۴-ث: دقایق ۱۵-پ: و- افزوده
*۱۶-آ: بوحدانیت ۱۷-ت: حذف شده ۱۸-ث: داستانها ۱۹-ث: دستانها

معلوم شد که شرف انسان[1] برحیوانات دیگر[2] بنطق است
و مصطفی علیه الصّلوة والسّلم[3] فرموده[4] المرءُ بأَصْغَرَيهِ[5] جَنانِهِ و
لِسانِهِ یعنی مرد بدو عضو کوچکتر[6] اوست که آن دل داناست
و زبان گویا بدل متوجّه حق گردد و بزبان دلیل گوید بر[7]
وحدانیت ذات او[7] تعالی و تقدّس و امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب[*] کرّم اللهُ وجهَهُ[8] فرموده است اَلْمَرءُ
مَخْبُوءٌ[9] تَحْتَ لِسانِهِ یعنی مرد در زیر زبان خویش پوشیده[10]
است تا سخن نگوید مرتبه و مقدار او معلوم نشود شعر[11]

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

پس چندانک نطق[*] انسان منقّح تر و تکلّم[12] او مهذّبتر و
کتابت[13] او رایقتر[*] و وراقت[14] او فایقتر ترقّی[15] او بر معارج[16]
شرف و مراتب بزرگی بیشتر و مهارت او در فنی[17] که ۳-پ
مرغوب سلاطین جهان و مطلوب اعاظم وجودست

۱-پ: انسانی ۲-پ: حذف شده ۳-ت: والسلام
۴-آب: فرمود، پ: فرموده که ۵-ت: باصغر ۶-پ: و بر
۷-پ: حذف شده *۸-پ: علیه الصلوة والسّلم، ث: رضی الله عنه
۹-ت پ: مخبوٌّ ۱۰-ب: در حاشیه نوشته شده ۱۱-ث: حذف شده
*۱۲-پ: انسانی منقح هر تکلّم ۱۳-پ: کاتب *۱۴-پ: و راغب
۱۵-آ: و ترقی ۱۶-پ: مدارج بر یاده و، ث: مدارج
۱۷-پ: وقتی

و آن علم انشاست تمامترچه[1] حذاقت کاتب وصاحب انشا
درین فن وقتی[2] بوضوح پیوندد که او بر تعیین مرتبهٔ هر[3] فرد آ۳-ب
از افراد ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اکابر
و اصاغر و اعیان و معارف قادر تواند بود والقاب
و دعا وخطابی که ملایم حال[4] و فراخور قدر و وضع ایشان
باشد تقریر و تحریر تواند کرد و باطناب و ایجاز
و رعایت حدّ وسط که خیر الامور ست وترکیب
غرایب عبارات و تنویع[5] بدایع استعارات اشتقال[6]
تواند نمود و اگر بکتبت[7] مطلوب غیری قیام نماید
از عهدهٔ[8] آن بر وجهی که ناموس[9] مکتوب منه و تبجیل قدر
مکتوبٌ الیه مرعی باشد بیرون تواند آمد و از استعمال[10]
الفاظ غریب وحشی و مصطلحات متروک غیر مرغوب آ۱-آ۲
احتراز و اجتناب تواند کرد و طریق تادّب[11] در افتتاح
کلام و بیان مطلوب بر احسن وجوه چنانک بسآمت[12] و
ملالت مفضی نگردد و بیان حسن المقطع[13] که بفهم سامع

۱-پ: حذف شده   ۲-ت: حذف شده   ۳-پ: حذف شده
۴-ت: حذف شده   ۵-آ ت: تنوّع، ث: حذف شده   ۶-پ: اشتغال
۷-پ: بکتب   ۸-ت: عَهْدِ   ۹-پ: در حاشیه نوشته شده است
۱۰-آ: اشتغال   ۱۱-ت: بأدَبْ   ۱۲ پ ت ث: بسامت
۱۳-ب: المطلع

نزدیکترست[1] و تحلیهٔ[2] عبارات بایراد کلمات مستعذب[3]
وحکایات[4] مستغرب[5] *ومستملحات[6] عجیب ومستشهدات
بدیع و لطایف اقاویل[7] از احادیث و اخبار و امثال[8] آ۳-ت
*و اشعار[9] و غیر آن مسلوک تواند داشت چون کاتب[10]
بدین مرتبت رسد[11] او را منشی گویند و اگر در[12] یک دقیقه*
ازین دقایق[13] اهمال ورزد[14] اطلاق لفظ منشی برو عقلاً *و عرفاً[15] بمجاز[16]
باشد چه[17] اسمی باشد* خالی از[18] مسمّی[19] و چنین کس هرگز از مزالق اعتراض آ۳-پ
و مدارک[20] استدراک مصون و محروس[21] نماند و ابوبکر خوارزمی رحمة الله درین
معنی داد سخن داده است انجاکه می گوید شعر

أُحِبُّ الحِذقَ[22] فی الاشیا طُرّاً   وأهوی المرءَ یحکم[23] ما یُرید
فَلَیسَ بحایکٍ مَن حاکَ[24] غزلاً   ولکن حایکٌ مَن لا یُجید[25]

معنی آنست که حذاقت[26] و مهارت را در همه چیزها دوست

۱-ت: نزدیکتر   ۲-پ: تحلیه، آ ت: بحلیهٔ   ۳-پ: مستعذَب
۴-ت: حکایت   ۵-ث: مستغرب   *۶-ت: حذف شده
۷-ث: اقوایل   ۸-ب ت: امثال   *۹-پ: حذف شده
۱۰-پ: حذف شده   ۱۱-ت: رسید   ۱۲-ت: حذف شده
*۱۳-ت: اندقایق آن   ۱۴-ت: نرزد   *۱۵-پ: حذف شده
۱۶-ب: مجاز   ۱۷-ث: بلکه   *۱۸-ث: بی   ۱۹-پ: مسمّا   ۲۰-ث: مدارک
۲۱-پ: محروس   ۲۲-ب پ: الحدق   ۲۳-ت: یعلم   ۲۴-پ: جاک
۲۵-پ: یحد، ث: یحصد   ۲۶-ب پ: حداقت

می دارم و می خواهم که مرد هنری و صنعتی را که بدان
۲آ-ث مشهور و مشغول است نیکو داند چه جولاه آنکس نیست
که ریسمان می[1] بافد بلک[2] جولاه کسیست که دعوی هنری و
صنعتی کند و انرا نیکو نداند[3] *شعر[5]

پالان گری بغایت خود[6] ، بهتر زکلاه دوزی بد[4]

و این معنی ترتیبی تمامست متعلمانرا وفقهم الله لتکمیل السعادات
واتمام اسباب الکمالات و چون درین عصر میمون و
روزگار همایون اکابر وقت بر تتبع فن انشا اقبال نموده اند
و از مجموع منشآت منشیان ماضی[7] و معاصر تراکیب
این ضعیف را[8] وهو الفقیر الی الله الغنی[9] المغنی *محمد بن هندو
شاه[10] المشتهر بشمس المنشی النخجوانی[11] غفر الله له ولوالدیه و
احسن الیهما والیه بنا بر حسن ظنی[12] که در حق او دارند
والظن یخطی ویصیب[13] ملحوظ نظر گردانیده اند و
باستدعای[14] مسودات عربی و پارسی او رغبت نموده[15]
۴-ب وتسمع بالمعیدی خیرٌ من ان تراهُ و تمسک این معنی را

۱-ت: حذف شده ۲-ث: بل که ۳-ث: ندانند
*۴-ث: از شعر تا دوزی بد حذف شده ۵-پ: بیت ۶-ت: جود
۷-ت: حذف شده ۸-ت: حذف شده ۹-ت: حذف شده
*۱۰-ث: حذف شده ۱۱-ث: حذف شده ۱۲-آب: الظنی
۱۳-ت: نصیب ۱۴-پ: استدعا ۱۵-پ: نموده اند

ساخته که ضابطهٔ تراکیب[1] برحسب هر عصر و زمان مختلف
و متفاوت می شود و تراکیب منشیان سابق افاضل وجود
۴-پ و استادان[2] جهان رشید الدین وطواط و بهاء الدین
محمد بغدادی و نور الدین منشی و رضی الدین خشّاب
سقی الله ثراهم و جَعَلَ فرادیس[3] القدس مثواهم[4] با وجود
تفوق در مراتب فصاحت و رجحان در معارج براعت
و بلاغت مصطلح ابناء روزگار در لواحق اعصار نیست
و[5] البته آن قاعده مهمل و آن ضابطه غیر[6] مستعمل می ماند و قرایح[7]
بلغاء دهر و فضلای عصر در ادوار زمان بایراد ترکیبی[8] غریب
و ترتیبی[9] مستحسن بدیع اسعاف و انجاح می نماید[10] لِکلِّ زمانٍ
دولةٌ و رجالٌ اگر کلمهٔ چند مناسب عادت اهل این[11] روزگار
۲-آ بروجهی که معهود و مستعمل است نه مطوّل[12] مملّ و نه
موجز[13] مُخِلّ[14] در سلک بیان *اندراج و انخراط[15]

۱-پ: ترکیب ۲-ت: استادان ۳-ت: فرادیس
۴-آب ث: مثویهم ؛ پ: مثوبهم ۵-ت: حذف شده
۶-پ ث: نا ۷-ب: فرایح ، پ: فرایح ، ث: فراح
۸-پ: وترکیبی ۹-ت: ترتیب ۱۰-آب ت: می نمایند
۱۱-ب: آن ۱۲-آب ث: مطولی
۱۳-آب: موجزی ۱۴-آ: فخلّ ، ت: محلّ
*۱۵-پ: انخراط و اندراج

بیابد[1] موجب نزهت متأملان[2] و سبب فرجهٔ متنزّهان
گردد این ضعیف که بقصور درین فن مقرّست[3] و
بکساد این[4] صناعت[5] بل جمیع[6] فضایل معترف از اجابت
ملتمس ایشان بدوافع[7] اعذار[8] تمسک جسته استعفا
می‌نمود و خود را دران پایه نمی‌دانست که منشآت او[9] مدوّن
و مقنّن[10] و متشتّتات[11] ان[12] مجموع و مفنّن[13] گردد چون دواعی
طلب بحد تمادی رسید[14] و دوافع اعذار و بوالغ اعتذار
مفید و منجح[15] نمی‌آمد بحکم المامور معذور انجاحاً[16]
لطلبتهم و روماً[17] لارادتهم با وجود توزّع خاطر و تشعب ۴-ت
ضمیر و استیلاء[18] عموم نوازل و استعلای هموم هوازل
و توالی انواع بلیّات و تصادم اصناف نکبات و معاداة
دهر حرون[19] و معاناة چرخ[20] بوقلمون و تراکم

۱-ب: بیابد، پ: یابد، ث: باید ۲-پ: متأسلان
۳-پ: مقرر ست ۴-ت: آن ۵-پ ث: بضاعت
۶-ت: مجموع ۷-ب: بدواقع، ت: بدواقع
۸-آ: اعدار ۹-ث: آن ۱۰-پ: مفنّن، ث: مقنن
۱۱-ب: متشتنات، ث: مشتتات ۱۲-ت: او ۱۳-پ: مفنّن
۱۴-آ پ ت: رسیده ۱۵-ت- درحاشیه افزوده: انجح اطلبه‌ای قضاها، یعنی روا کرد حاجت را
۱۶-آ ب پ: انجاجاً ۱۷-ب: رحماً، ت: درحاشیه - الرّوم - افزوده
۱۸-ت: درحاشیه - غالب اولمق - افزوده ۱۹-پ ث: حزون ۲۰-پ: خرخ، ث: جرخ

فروض[1] در اجابت ملتمس ایشان شروع کرد و از سوابق آ۲-پ
منشأت[2] که در هر عصر و زمان اتفاق افتاده اعراض
نموده بر موجب لکل جدید لذّة[3] بتجدید طریقهٔ که
طبقات مبتدیان و مستعدّان بل طوایف منتهیان را
نیز در انشآء مکاتبات و مراسلات و کتبت[4] احکام
سلطانی و دیوانی بکار آید و درین فن مرجوع الیه او را[5]
شناسند مسلوک داشته شد و در هر مطلبی[6] از مطالب
و مقصدی[7] از مقاصد کی ملوک و سلاطین و امرا و وزرا
و اعاظم دین و دولت و اکابر ملک و ملت و اعیان زمان
و مشاهیر جهان و سایر اصناف را بدان احتیاج باشد
ترکیبی مستحسن و تلفیقی مستبدع با تعدّد[8] انواع دست
داد و جای[9] جای عبارات را[10] بایراد آیات[11] و احادیث
و اخبار و آثار و امثال و اشعار و غرایب روایات
و نوادر حکایات و فنون مواعظ و تنبیهات و ضروب
نصایح و تعلیمات و انواع موکّدات و اصناف آ۲-ب

۱-پ ث: بل تراحم فروض - افزوده ۲-پ: منشیات
۳-ب: درحاشیه نوشته شده، ث: درحاشیه - لکل جدید لذة غیر انی وجدت جدید الموت غیر لذیذ - افزوده
۴-آ: کتیت ۵-پ: حذف شده ۶-ت: مطلب ۷-ث: مقاصد
۸-پ: تعذّر ۹-پ: جا ۱۰-ت: درحاشیه نوشته شده
۱۱-ث: آت - درحاشیه - ایات صحح - افزوده

مستشهدات مطرّز وموشّح[۱] و معانی را مقرّر وموکّد
گردانید و بر سبیل احماض بفهم متأملان رسانید تا
اگر ازکثرت مطالعهٔ تراکیب[۲] انشائی[۳] مستوحش گردند
بتأمل آن نوع از اطایب[۴] کلمات و احاسن[۵] عبارات
استیناس یابند و از قاعدهٔ که[۶] مدعیان انشا برطریق
جدول نهاده اند و این فن راکه اتیان[۷] بدان صعوبتی
۳ـث هرچه تمامتر دارد مشکل‌تر گردانیده[۸] و تصور کرده که
داد سخن رانی[۹] آنست که ایشان داده اند[۱۰] و توقع[۱۱] تحسین
بی نهایت در غیر موقع داشته بکلی محترز ومجتنب[۱۲] شد وآن نوع
۵ـپ ارشادرا[۱۳] که عین اغواست[۱۴] کالعدم انکاشت[۱۵] و این جمع
راکه *بحقیقت مستفادست از فیض الهی و[۱۶] موسوم[۱۷]
بکتاب دستورالکاتب فی تعیین المراتب[۱۸] درسلک

۱ـپ: موشّح ۲ـت: ترکیب ۳ـپ: انشا
۴ـپ: ناخوانا ۵ـپ: اجناس ۶ـث: حذف شده
۷ـب: اتبان، پ: ابیان، ت: انیان
ث: ایتان ۸ـت: درحاشیه ـنیده ـ نوشته شده، ث: گرداید
۹ـت: دانی آن ۱۰ـت: داده ۱۱ـآ ب ت: حذف شده
۱۲ـآ: محتنب ۱۳ـث: راست ۱۴ـث: اعواست
۱۵ـث: پنداشت *۱۶ـپ: حذف شده ۱۷ـپ: موسومست
۱۸ـث: روی سطر نوشته شده

تحریر و بیان تقریر آورد تا مراتب[۱] طوایف جمهور ازینجا
معلوم گردد وطالب انشا بشرط وقوف بر مفردات ومرکبات
لغت و اعتراف[۲] ازمشارب علم نحو وصرف و موارد[۳]
اقسام عربیت از[۴] موایدِ[۵] فواید این[۶] کتاب بهره یابد[۷]
ان شاء الله تعالی و غرض کلّی و مقصود جملی ازین[۸]
تصنیف و ترتیب وتنقیح وتهذیب التزام دو مطلوب[۹] بود
۲ـآ **مَطلَبِ اوّل** آنک تا این مجموع دربهترین وقتی
و شریفترین ساعتی بر رای عالم آرای[۱۰] وفکرصواب
فرمای[۱۱] بندگی حضرت پادشاه جهان مادّهٔ نعمت
امن و امان *خان خانان[۱۲] مآثر[۱۳] جواهرمکارم واحسان *شعر[۱۴]
خدایگان سلاطین مشرق ومغرب که دست وخنجراو هست ابرصاعقه بار[۱۴]
سلطان اسلام شاهنشاه[۱۷] هفت اقلیم ناشر[۱۸] الویه نصفت[۱۹] باسط

۱ـث: حذف شده وفقط درحاشیه ـ مراتب صح ـ نوشته شده ۲ـآ: اغتراف
۳ـپ: حذف شده ۴ـپ: حذف شده ۵ـث: بالای سطر نوشته شده،
پ: موامدو ۶ـب: آن ۷ـت: یاید
۸ـت: از ۹ـآ پ ت: مطلب ۱۰ـپ: آری
۱۱ـپ: فرما *۱۲ـث: حذف شده ۱۳ـب: ماثر،
پ: ناشره *۱۴ـث: ازشعر ـ تا ـ بار ـ حذف شده
۱۵ـپ: حذف شده ۱۶ـت: حذف شده ۱۷ـآ ت: شهنشاه
۱۸ـپ ت: ناشر ۱۹ـپ: ونصفت

بساط رحمت و رافت خلاصهٔ جوهر[۱] آفرینش نقاوهٔ[۲]
ارباب دانش و بینش مدبّر ممالک[۳] جمهور ناظم[۴] متشتتات
معظمات امور واهب جزایل عطایا و مواهب کافل
مصالح[۵] مشارق و مغارب مالک مملکت[۶] نیکوکاری والی ولایت
۴آ-ت پسندیده کرداری[۷] حلال مشکلات جهانیانی[۸] کشاف معضلات
گیتی ستانی محیی مراسم دولت جنگزخانی پناه اکرومهٔ
مکرمهٔ قاآنی برافرازندهٔ رایات شرع نبوی برافروزندهٔ[۹] شمع دین
مصطفوی[۱۰] اعدل اعاظم السلاطین زبدة المکونات من الماء
۵آ-پ والطین غیاث الملهوفین[۱۱] و مغیث المظلومین و[۱۲] مقوی الضعفا
والمساکین المؤید بتأیید اللّٰه[۱۳] رب العالمین المنصور بنصرة
خیر الناصرین الممنوح[۱۴] بآیاته الزاهرة علی الخلایق اجمعین
المخصوص من الله بالقدرة والتمکین *المشرّف بکرامة
۵-ب لم یسبق بها من عند الله تعالی احد من اعاظم ملوک الاولین
و اکارم سلاطین الاخرین[۱۵]* معز الدنیا والدین سایهٔ مرحمت یزدان[۱۶]

۱-ت: جهان ۲-پ: نقاوه ۳-پ: داد مهمات،
ث: مهمات ۴-۲آ ت ث: ناظر ۵-پ: مصالح اهالی،
ث: اهالی ۶-ث: ممالک ۷-ث: کاری ۸-پ: جهانیان
۹-ت: برافرازندهٔ، ث: و افروزندهٔ ۱۰-پ: مصطفی ۱۱-پ: الملة والدین
۱۲-ت: حذف شده ۱۳-آت: حذف شده، ۱۴-آب: الممنوع
*۱۵-پ: از-المشرف-تا-الاخرین-حذف شده *۱۶-ث: خان بن خان بن خان

شیخ اویس بهادر خان[۱]

آفتاب ملک و[۲] دولت[۳] آسمان *دین و داد[۴]
پادشاه ربع مسکون *خسرو صاحبقران[۵]
روی زیبای[۶] امل پشت[۷] توانای[۸] امید
چشم بینای خرد جان گرامی جهان
*شاه انجم **حشرو[۱۰] خسرو خورشید[۱۱] رکاب
که چو خورشید[۱۲] و[۱۳] فلک صفدر و[۱۴] لشکر شکنست[۹]
آنک از کنه کمالش قاصرست ادراک عقل[۱۵]
چون ز اثبات کمال عقل و[۱۶] ادراک حواس

خلد الله ایام سلطنة الزهراء[۱۷] وجلّی ظلم الظلم بضیاء غرّتة[۱۸]
الغرّاء وجعل ابوابه الشریفه مقصداً لانجاح مقاصد[۱۹] العالمین
واعتابة[۲۰] السامیة المنیفة مورداً لاسعاف[۲۱] المطالب الی یوم الدّین

۱-پ: قطعه - افزوده، ت: شعر - افزوده ۲-ت: حذف شده
۳-ث: ملت *۴-ت: مجد داد *۵-پ: خسرو آصف نهاد
۶-پ ت: زیبا، ث: دنیای ۷-ت: مثبت
۸-آ: توانا، پ ت: توانا *۹-ث: از-شاه-تا-شکنست-حذف شده
**۱۰-ت: حذف شده ۱۱-ت: خرشید ۱۲-ت: خرشید
۱۳-پ: حذف شده ۱۴-پ: حذف شده ۱۵ پ: وهم
۱۶-پ ث: حذف شده ۱۷-ت: حذف شده ۱۸-ت: غرته
۱۹-ب پ ث: حذف شده ۲۰-ب ت: اعتابه ۲۱-ت: الاشعاف

مشرف عرض یابد و از مراحم آن حضرت بر درجهٔ[1] اصطفا[2]
و اجتبا مترقی شده مشرف و مزین گردد و[3] چون
صیت سایر و ذکر دایر درگاه جهان ملاذ[4] باقاصی[5] و ادانی[6]
بلاد و *اقارب و اباعد[7] عباد وصول یابد و عالمیان را معلوم[8]
شود که چنین تصنیفی[9] عزیب و تألیفی بدیع در روزگار
دولت[10] آن[11] حضرت که تا انقراض[12] عالم و انقطاع[13] نسل
آدم مقصد وفود و[14] زوار و مرجع *اکابر و اصاغر[15] بقاع و امصار
باد سبب استیفاء حظوظ[16] مستعدان[17] امم گشته است و درین
حضرت از دعاگوی دولتخواه بر سبیل تبرک نزل[18] و پیش کش ۶ـپ
اقبال قبول خدایگانی خلدت سلطنته یافته شعر[19] ۳ـآ

* هنر را پایه بفزاید[20] بنزدیک هنرمندان
سخن را قدر به باشد بر شاه سخن پرور

۱ـ پ ث: بدرجهٔ ۲ـ ب: اصغا ۳ـ پ: حذف شده
۴ـ ب: ملاد ۵ـ ث: باقصی ۶ـ ث: ادنی
*۷ـ آ: اباعد و اقارب ۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ت: تصنیف
۱۰ـ آ: بالای سطر نوشته شده ۱۱ـ پ ث: این
۱۲ـ پ: انتقا، ث: اقتصای ۱۳ـ پ: انقراض
۱۴ـ پ ث: حذف شده *۱۵ـ آ: اصاغر و اکابر ۱۶ـ پ ت: خطوط
۱۷ـ پ: که ـ افزوده ۱۸ـ آ: بالای سطر نوشته شده، پ ت: حذف شده
۱۹ـ ب: در حاشیه نوشته، ث: حذف شده *۲۰ـ پ: هنر باید بفزاید، ث: بفزاید ـ ناخوانا

درین اندیشه بودم گاه و[1] بیگاه — که نزلی سازم از بهر شهنشاه
نبودم تحفهٔ چیپال[2] و[3] فغفور — که پیش آرم زمین را بوسم از دور
۳ـت ازین مشق خیال فکرت انگیز — ببساط بوسه را کردم[4] شکر[5] ریز
اگرچه مور قربان[6] را نشاید — ملخ نزل[7] سلیمان را نشاید
نبود آبی چنین[8] در مغز میغم — وگر بودی نبودی جان دریغم

وجه مبارک سایهٔ شاه و شهریاری و فرخندهٔ[9] دین دار و خجسته
دیداری کی سریر سلطنت بواسطهٔ جلوس همایون او *باذروهٔ[10]
افلاک برابری میکند و[11] تاج خسروی از تماس[12] مفرق کسروی[13]
۵ـب او از مقام مشتری برتری می جوید عرصهٔ مملکت
۵ـت از میامن مراکب مواکب[14] جهان[15] پیمای او با ثوابت
انجم و ساکنان قبهٔ چهارم و پنجم طریق تعادل و تقابل می سپرد
روز بازار فضیلت چون زلف مه رویان درهم شکسته[16]
بود بتقویت معدلت او با غمزه دلبران در تیزی[17] و[18]

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ پ: هرجال، ت: چیبال، ث: حبیال
۳ـ ت: حذف شده ۴ـ پ: کفتم ۵ـ ث: درم
۶ـ پ: قربانی ۷ـ پ: نزد ۸ـ پ ث: جزین
۹ـ ت: فرخند *۱۰ـ ب: بادروهٔ، پ: بادرره
۱۱ـ ث: حذف شده ۱۲ـ ب: بماس، ت: نماس
۱۳ـ پ: کسری ۱۴ـ پ: موالب، ث: بالای سطر نوشته ۱۵ـ پ: حذف شده
۱۶ـ ت: شکفته ۱۷ـ ث: نزای ۱۸ـ آ: حذف شده

رواج همسری میکند زایران حضرت جلال و مطیعان[۱] کعبهٔ
افضال او با اجرام[۲] عنصری هم پری می نماید[۳] واردان موارد
سعادت بنیل التفات خاطر خطیرش مصادمت ازدحام
ورود[۴] وفود را ارتکاب میکنند[۵] فاقه زدگان خشک سال
نیاز از ادرار سحاب کف مدرار او در مسرح[۶] خصب و
مشرب عذب روزگار می گذرانند محنت رسیدگان انیاب[۷] آ۶-پ
نوایب در حریم معدلتش فارغ البال می خرامند خسته
خاطران ضربت نیش[۸] حوادث و وقایع از شفاخانهٔ عاطفت
او شربت نوش *می یابند[۹] روشن دلان عالم
ملکوت *اوراد دعای[۱۰] او چون دستان[۱۱] هزار دستان در
سرابستان[۱۲] آسمان بر دوام می[۱۳] سرایند نوعروسان دولت
و جلال با مید قبول اقبال او[۱۴] از شبستان بهجت و سعادت
فوج فوج می آیند شعر[۱۵]

۱ـ پ: مطیمان، ت: مطینان ۲ـ پ: باجرام
۳ـ ث: می نمایندو ۴ـ پ: و ـ افزوده ۵ـ پ: میکند
۶ـ پ: مرح ۷ـ ب: انباب، ت ث: ایناب
۸ـ پ: بیش، ث: نش *۹ـ ب: می یابد،
ت: یابند، ث: می یابد *۱۰ـ پ: اوراد دعا
۱۱ـ ت: داستان ۱۲ـ پ: سرابوستان، ت: سراستان
۱۳ـ ت: حذف شده ۱۴ـ آ: بالای سطر نوشته ۱۵ـ ث: حذف شده

مولیً تقاعدت الملوک بعزمها[۱]
وقیامهٔ[۲] لمصالح الاسلام
فغذ[۳] الخلق الله اعدل حارس
وغذ[۴] الدین الله افضل حام[۵]
شعر[۶]
روباه بعد ازین کشد از شیر انتقام
وز[۷] گرگ[۸] میش[۹] سبق رباید در آبخور
هران کمر که نه از بهر خدمتش زنار
هران سخن که نه در شکر نعمتش هذیان
اکناف اقالیم مملکت از زلال عذب[۱۰] عدل عمیم او سیراب
شده اطراف نواحی عالم از نسیم موهبت جسیمش چون
قصور بهشت ارم بزواهر جواهر تجلی یافته[۱۱] شعر[۱۲] آ۳-آ
وکذا الکریم اذا اقام ببلدة سال النضار[۱۳] بها *وقام الماء[۱۴]

۱ـ پ: بعزمهٔ ۲ـ ث: قیامها
۳ـ ب: فغند، ت: فغد، ث: فعذل
۴ـ ب: وعند ۵ـ پ: حامی، ث: حانم
۶ـ پ ث: حذف شده ۷ـ آت: وان ۸ـ پ: ترک
۹ـ ت: مبش، ث: مگس ۱۰ـ ب: غرت ۱۱ـ آ: حذف شده
۱۲ـ ث: حذف شده ۱۳ـ پ: التصار، ث: النصار
*۱۴ـ پ: مقام الماء

برنظر اصحاب بصیرت مخفی نیست که تا سایهٔ چتر سپهر سای آن[1] سایهٔ مرحمت خدای بر مفارق اهالی ایران زمین افتاده در فتح ابواب معدلت و نشر جناح نصفت آن مساعی جمیله تقدیم فرموده و می فرماید که از هیچ خسرو *جهاندار نشان[2] نداده اند و باز[3] در چشم[4] مواد ظلم و عدوان و هدم هیاکل[5] جور و طغیان تیغ گوهر بارش آن ۷ـ پ
تأثیر[6] کرده و می کند که[7] در هیچ عصر و زمان مقدور[8] نفوس بشری نبوده روز بروز بفر دولت جهان گیرش اسباب ترفه عالمیان متزایدست و امداد مرحمت[9] یزدانی بروزگار ایشان متواتر و متعاقب شعر[10]

ذات مبارکش که بماناد تا ابد
در نعمت مخلد و در دولت جوان[11]
دین را بعون شامل خویش آن نظام داد
کز هیچ پادشاه نداد ست کس نشان[12]

۱ـ پ ث : این *۲ـ پ : و جهاندار نشان ، ت : جهان و از یشان
۳ـ ث : بار ۴ـ ب : حسم ، ث : چسم ۵ـ پ : حذف شده
۶ـ ب : ناثیر ، ت : ناثیر ۷ـ ت : حذف شده ۸ـ پ : معزور ،
ت : مغدور ۹ـ ب : از ـ یزدانی ـ تا ـ طیب الله ـ حذف شده (صفحه ۲۶ ـ ۳۰)
۱۰ـ پ ث : حذف شده ۱۱ـ پ : شعر ـ افزوده ۱۲ـ ت : بعد از این بیت ـ
بی ضرب و طعن تیغ و سنان در دل عدوش هست ان نهیب از وکه ز تیغ آید و سنان ـ نوشته ـ بیت پنجم جمع شود

۵ آـ ت قوت گرفت ملک ز دین همچو دین ز[1] ملک
اری عجب مدار که هستند توامان
خورشید[2] امن سایه چنان[3] بر جهان فکند
۴ـ ث کایمن[4] شد از سموم[5] فنا عرصهٔ[6] جهان
بی ضرب و طعن[7] تیغ و[8] سنان در دل عدوش
هست آن نهیب از وکه ز تیغ آید و سنان

خلد الله ایام سلطنته و امد الی یوم البعث و النشور شریف مدته و ادام[9] لادامة الدین و الملک خافقات[10] اعلام دولته بحق محمد و آله و عترته و *صحبه و عشیرته[11]

مطلب دوم آنک[12] مستعدان هر عصر و زمان چون از مطالعهٔ این کتاب مستفید شوند امداد شرایف[13] دعوات بروزگار حضرت سلطنت پناه پادشاه اسلام سلطان اعظم مصنف له خلد الله ملکه متواتر دارند چه هر آینه باجابت اقتران یابد و بندگی حضرت عالی[14] اعلاه[15] الله تعالی را[16]

۱ـ پ : بر ۲ـ ت : خرشید ۳ـ پ : جان
۴ـ ت : که ایمن ۵ـ پ : هموم ۶ـ ث : عرضهٔ
۷ـ ث : و ـ افزوده ۸ـ پ : حذف شده ۹ـ ت : دام
۱۰ـ ث : حافقات *۱۱ـ پ : سلم تسلیماً
۱۲ـ پ : با ـ افزوده ، آ ث : تا ـ افزوده ۱۳ـ پ ث : شریف
۱۴ـ آ پ ث : اعلی ۱۵ـ پ : اعلی ۱۶ـ ت : حذف شده

آ ۷-پ معلوم و محقق گردد که درین مدت که این مملکت بمیامن وصول مواکب
مراکب آسمان فرسای[1] و حوافر سمندان زمین پیمای حضرت
شهریاری مشرف شده داعی دولتخواه اگرچه شرف زمین بوس
درنیافته اما بدین بندگی که موجب تایید اسم و سبب تخلید
ذکر در مستقبلات قرون و اعصار خواهد بود اشتغال[2]
نموده است و باوامر قرآن و حدیث مؤتمر[3] شده و طاعت
اولو[4] الامر بحق[5] واجب دانسته کما قال الله[6] تعالی[7] اطیعو[8] الله و
اطیعو[9] الرسول و اولی[10] الامر منکم و قال النبی *صلی الله علیه و
سلّم[11] صلوا[12] خمسکم و صوموا شهرکم و ادّوا زکوة[13] اموالکم و *اطیعو
اذا[14] امرکم[15] تدخلوا[16] *جنة ربکم[17] و چون این[18] مطاوعت بر قدر
استطاعت مطیع تصور توان کرد بر هریک *از بنی نوع[19] بنوعی
که فراخور حال او باشد[20] اطاعت آن[21] حضرت واجب بود

۱-پ: فرسا ۲-پ: اشتعال، ت: اشتغال، ث: اشعال
۳-پ: موتمن ۴-پ: اولی، ت: اولوا ۵-آ ت: حذف شده
۶-ث: حذف شده ۷-پ: تع ۸-ت: اطیعوا ۹-ت: اطیعوا
۱۰-ث: اولو *۱۱-آ پ: علیه الصلوة والسلم
۱۲-ت: صلو ۱۳-ث: زیر سطر نوشته شده *۱۴-ث: اطیعو اذا
۱۵-پ: امرکم ۱۶-ث: یدخلو *۱۷-ث: درحاشیه نوشته شده
۱۸-ت: ان *۱۹-پ: ازین نوع، ث: ار بی نوع
۲۰-پ: طاقت – افزوده ۲۱-پ ث: این

۴-آ و ازین[1] دولتخواه جز بتحفه علی میسر نشد[2] انّ الهدا
یا علی مقدار مهدیها شعر

زفضل و[3] هنر چیست[4] کان نیست[5] اورا
بگو[6] تا مرا گر بود آن فرستم
*همی شرم دارم[8] که پای ملخ را
سوی بارگاه[9] سلیمان فرستم
همی ترسم از ریش خند ریاحین
که خار مغیلان ببستان[10] فرستم[7]
من و قطرهٔ چند سور سباعم
چگونی بر آب حیوان فرستم
من و ذرّه[11] چند خاک زمینم
چگونی بر چرخ[12] گردان فرستم
چه فرمایی از صدمهٔ سنگ و[13] آهن
درخشی[14] بخورشید رخشان فرستم[15]

۱-ث: دعاگوی - افزوده ۲-پ: نشود، ث: نمی شد
۳-پ ث: حذف شده ۴-ت: چست، ث: حیست
۵-پ: هست ۶-ت: کو *۷-پ: این دو بیت مقدم مؤخر
۸-پ: دارام ۹-پ: باکاه ۱۰-ت: بستان ۱۱ پ: ذره ی
۱۲-پ: خرخ ۱۳-ت: حذف شده ۱۴-ت ث: درخسی
۱۵-ث: حذف شده

۸ پ وغرض اعلام دو امرست اوّل آنک اگر[1] درین مدت
از ملازمت بارگاه جهان پناه بواسطهٔ اغراض نفسانی و امراض
جسمانی تخلف نموده بهیچ حال از وظیفهٔ بندگی و اطاعت
خالی نبوده است وابن کتاب را[2] درسن پیری[3] که هنگام
انزوا و انقطاعست وقوی در انحطاط آمده *وضعف
استیلا یافته[4] وحواس روی در انتکاس[5] نهاده
*و مدت عمر بهفتاد و سه سال رسیده تصنیف کرد[6]
۶ ت و[7] امر دوّم آنک[8] رای[9] جهان افروز را معلوم گردد که این
دولتخواه از عنفوان شباب الی یومنا هذا هرگز موثر
ملازمت هیچ یک از سلاطین و امرا و وزرا نشده است
بلک ایشان بمبالغت تمام اورا از *بقاع وبلاد[10] طلبیده
بتقلد دیوان انشا که متعین اورا دانسته[11] امر
فرموده اند[12] واین ضعیف شاءَ اَم اَبی مباشر گشته[13] ودر
ایام دولت سلطان سعید مغفور و خاقان حمید مبرور علاء
الدنیا و الدین[14] ابو سعید انار الله برهانه و ثقل

۱ـ آ: بالای سطر نوشته شده ، ت: حذف شده ۲ـ ت: که ـ افزوده شده ۳ـ ت: حذف شده
*۴ـ ث: حذف شده ۵ـ پ: انعکاس ، ت: انکاس *۶ـ ب پ ث: حذف شده
۷ـ آ ت: حذف شده ۸ـ پ: تکرار شده ۹ـ ت: این
*۱۰ـ ث: بلاد و بقاع ۱۱ـ پ: دانسته اند ۱۲ـ پ: فرموده
۱۳ـ آ پ ت: شده ۱۴ـ ث: سلطان ـ افزوده شده

بحسنات[1] الاعمال میزانه که فواضل و انعامات وجوایز
وصدقات *و مبار[2] و مرسومات آن پادشاه کریم و
۴آـ ث شهریار[3] رحیم ببض الله غرّته[4] و نوّر حفرته در بارهٔ این
کمینه زیادت بر توقع و تصور بود[5] مکرات صاحب
سعید شهید مغفور خواجه غیاث الحق والدین محمد[6] رشیدی
برد الله مضجعه و دیگر ارکان دولت و اعوان حضرت
حکم یرلیغ بتصنیف چنین کتابی رسانیدند بواسطهٔ
کثرت اشغال[7] و تعاقب موانع میسر نشد چه تقدیر
۸آـ پ ازلی و حکم لم یزلی چنان *بود که[8] بندگی حضرت سلطان
اسلام مصنّف له خلد الله ملکه که[9] در محل ولایت عهد
و قایم مقامی سلطان سعید[10] ابو سعید است[11] برسریر
مملکت متمکن گردد و تاج پادشاهی از مفرق اسمان
فرسای او مصادمت اوج علیین نماید واین کتاب
بالقاب همایونش مطرّز وموشّح[12] شود[13] *ونص[14] مَا
نَنسَخ مِنْ آیَةٍ اَوْ نُنسِهَا نَاْتِ بِخَیرٍ مِنْهَا اَوْمِثْلِهَا بوضوح

۱ـ پ: بحساب *۲ـ پ: حذف شده ۳ـ ث: سلطان
۴ـ پ: غرته ۵ـ ث: فرمود ۶ـ آ ث: امیر محمد
۷ـ ت: اشتغال *۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ث: حذف شده
۱۰ـ ث: سعید مغفور ۱۱ـ ث: بالای سطر نوشته شده ۱۲ـ ت: موشح
۱۳ـ پ: گردد *۱۴ـ ث: بالای سطر نوشته شده

پیوند[1] و سعادتی که این دولتخواه را[2] از ساختن این
کتاب در متخیلهٔ[3] قرار گرفته بود از مراحم[4] این[5] حضرت
دست دهد در روزگار پادشاه سعید طیب الله ثراه
۷-ب چگونه میسر شدی امیدست کچون بتشرایف[6] مطالعات
وزرای[7] حضرت و ارکان دولت و امرای اقلیم گیر و منشیان
۴-آ تیز[8] تدبیر موشح گردد[9] سبب حصول مآرب و وصول
مطالب دعاگوی دولتخواه[10] باشد و در باقی عمر از
فواضل مبرّات و کوافل عطایا و هبات و کرایم
تشریفات و تکریمات این[11] حضرت در کنج خانه و
و زاویهٔ خویش بطاعت و عبادت الٰهی و وظیفهٔ دعا
گویی و دولتخواهی قیام تواند نمود چه هر آینه باجابت
مقرون گردد انشاء الله تعالی ایزد[12] جل شانه و
عظم سلطانه حضرت معلاء شهریاری را بادوار[13] افلاک
هم عنان داراد[14] و اعتاب سامیهٔ درگاه[15] جهانبانی
را مدی الاعصار[16] و الازمان ملاذ طوایف عالم و معاد

۱-پ: پیوندند ۲-ت: حذف شده ۳-ت: مخیله
۴-ت: مزاحم ۵-آت: آن ۶-ت: بشروف
۷-پ: ووزرا ۸-ت: نیز ۹-ت: حذف شده
۱۰-پ: دلتخواه ۱۱-آت: آن ۱۲-ت: ایزید
۱۳-ب: بادوار ۱۴-پ: دارا ۱۵-پ ث: سده ۱۶-پ: الدهر

صناديد عرب و عجم گرداناد بمحمد و آله[1] الطاهرين اللهم ادم دولته
و ابد مملکته و ايّد بنصرک يده و قدرته *و خلد بسلطانک[2]
۹-پ سلطنته[3] و سخر له رقاب الاعداء و الاضداد و انله[4] ما يتمنى
من المطلب و المراد[5] و اجعل عمره اطول الاعمار و دهره
ايمن[6] الدهور و الاعصار و ارزقه[7] ملکا فسيحاً کما رزقته
صدرا وسيعاً و صن[8] مملکته من تعرض الارذال و
الادناس و نفذ امره فی جميع الممالک على طبقات
الناس و اقض[9] عليه بوالغ نعمک الزاخرة[10] و يسّر[11]
له بفضلک و کرمک مطالب الدنيا و الاخرة برحمتک
يا ارحم الراحمين اکنون *بذکر فهرست[12] اقسام[13] و مراتب
و ضروب[14] و فصول و صور و انواع *و اصناف[15] و ابواب
این کتاب *برطریق سیاقت[16] مشغول شویم *بمشیة الله و عونه[17]

۱-ث: و عترته - افزوده *۲-پ: و جلد ب
۳-ث: سلطانه و افض انصاره و اعوانه ۴-ب ت ث: انله؛ پ: امله
۵-پ: والمرام ۶-آت: اطول؛ آ: درحاشیه - ایمن - افزوده
۷-ث: ارزقه ۸-ت: ضن ۹-آ: افض، ت: افرض
۱۰-ت: الزاهرة ۱۱-ت: ببسر *۱۲-ث: بفهرست
۱۳-ب: درحاشیه نوشته شده ۱۴-آب: ضرب *۱۵-ث: حذف شده
*۱۶-ت: حذف شده؛ ث: برطریق ارباب سیاقت
*۱۷-پ: حذف شده؛ ب: درحاشیه - و عونه - نوشته؛ ث: بمشیة الله و عونه و توفیقه

فهرست کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب ۶آ-ت
مشتمل بر مقدمه و دو قسم و خاتمه
مقدمه در بیان کیفیت این کتاب و شرط شروع
متامل دران
قسم اول در مکاتبات و ان مشتملست برچهار مرتبه ۵-ث
مرتبهٔ اول در مکاتبات[1] سلاطین که[2] بیکدیگر نویسند
و القاب و ادعیهٔ ایشان وخواتین[3] سلاطین واولاد
ایشان و ذکر پادشاه کاتب[4] یعنی انک مکتوب
ازقبل او[5] نویسند و احوالی[6] که بدان متعلق خواهد ۷آ-ب
شد و این[*7] مشتملست بر دو ضرب
ضرب اول در القاب و ادعیهٔ سلاطین *و
خواتین[8] و اولاد ایشان وذکر پادشاه کاتب مشتمل
بر سه صورت
صورت اول در القاب وادعیه سلاطین *وذکر کاتب ۵-آ
صورت دوم درالقاب و ادعیهٔ خواتین سلاطین[9] ۹آ-پ
صورت سوم درالقاب وادعیه اولاد سلاطین

۱-ب : و ، پ ث : که - افزوده ۲-ب پ ث : حذف شده
۳-پ : و - افزوده ۴-ت : حذف شده ۵-آ : وی
۶-ب ت : احوال *۷-پ : حذف شده *۸-پ : حذف شده
۹-پ : حذف شده

ضرب دوم در ذکر احوالی کی *بعد از[1] القاب
*وادعیه[2] بسلاطین نویسند مشتمل بر بیست فصل
فصل اول در تهنیت بجلوس سلطنت
فصل دوم در نصیحت
فصل سوم درفتح راه حج و فرستادن محمل[3]
فصل چهارم درفتح لشکر و شکستن دشمن
فصل پنجم درعزیمت بطرفی از اطراف ۷-ت
فصل ششم در استمداد بنفس ولشکر و مال
فصل هفتم درمستظهر[4] گردانیدن شکستگان
فصل هشتم درطلب دوستی و موافقت
فصل نهم درطلب وصلت و جواب
فصل دهم در تهنیت زفاف ۵آ-ث
فصل یازدهم در تهنیت ولادت فرزند
فصل دوازدهم در عتاب
فصل سیزدهم در اعتذار ۸-ب
فصل چهاردهم در امان خواستن و امان دادن
فصل پانزدهم در عهود و مواثیق
فصل شانزدهم در تهدید ۱۰-پ

---

*۱-پ : بس *۲-پ : حذف شده ۳-آ : مخمل
۴-ب ت : مستظهر

فصل هفدهم — در سپارش

فصل هژدهم[1] — در تعزیت

فصل نوزدهم — در تردد تجار و قوافل

فصل بیستم — در استدعای حضور بزرگی

۵آ ـ آ مرتبهٔ دوم — در مکاتبات امرای الوس و وزرا و خواتین و اولاد ایشان و نقیب النقبا و سادات[2] و مشایخ و مریدان و قاضی القضاة و دیگر قضاة و اتباع ایشان و نوایب[3] دیوان سلطنت *و دیوان[4] وزارت و امراء اولکا و تومانات و اینافان و اتابکان و وکیل حضرت سلطنت[4] و اصحاب دیوان بزرگ و دیگر[5] ارکان مملکت[6] مشتمل بر دو ضرب

ضرب اول — در القاب و ادعیهٔ طوایف مذکوره مشتمل بر *بیست و شش[7] فصل

فصل اوّل — در القاب و ادعیهٔ امرا[8] خواتین و اولاد[9]

فصل دوّم — در القاب و ادعیه وزرا و خواتین و اولاد[10]

۱ـ ب ت: هجدهم ۲ـ آ پ ث: نواب *۳ـ پ: حذف شده

۴ـ پ: حذف شده ۵ـ پ: بالای سطر نوشته شده

۶ـ پ: بر موجبی که مذکور خواهد شد ـ افزوده شده

*۷ـ پ: بیست چهار ۸ـ ت: حذف شده ۹ـ پ: اولاد ایشان

۱۰ـ پ: اولاد ایشان

آ۷ ـ ت فصل سوم — *در القاب و ادعیهٔ نقیب النقبا و سادات[1]

۶ ـ ث فصل چهارم — در القاب و ادعیهٔ مشایخ و مریدان

فصل پنجم — در القاب *و ادعیهٔ[2] قاضی القضاة و دیگر قضاة *و اتباع[3]

آ۱۰ ـ پ فصل ششم — در القاب و ادعیهٔ نواب دیوان سلطنت[4]

آ۸ ـ ب فصل هفتم — در القاب و ادعیهٔ نواب دیوان وزارت[5]

فصل هشتم — در القاب و ادعیهٔ *امراء اولکا و تومانات[6]

فصل نهم — در القاب و ادعیهٔ *مقربان پادشاه[7]

فصل دهم — در القاب و ادعیهٔ اتابکان

فصل یازدهم — *در القاب و ادعیهٔ شروانشاهان[8]

---

*۱ـ ت: در القاب نقیب النقبا و ادعیه سادات ۱ـ آ: دیگر سادات

*۲ـ آ: حذف شده *۳ـ پ: و اتباع ایشان؛ آ ت: حذف شده

۴ـ ث: و سلطنت ۵ـ ث: وزارات

*۶ـ پ: امرا و اکابر تومانات *۷ـ پ: اینافان و مقربان

*۸ـ پ: در القاب و ادعیهٔ شروانشاهان ـ حذف شده و بجای آن مندرجهٔ فصل سیزدهم یعنی ـ فصل یازدهم در القاب و ادعیهٔ وکیل حضرت سلطنت ـ نوشته شده است

فصل دوازدهم	*در القاب و ادعیهٔ امراء گیلانات[1]
فصل سیزدهم	در القاب و ادعیهٔ وکیل حضرت سلطنت
فصل چهاردهم	در القاب و ادعیهٔ الغ[2] بتیکچی ممالک
فصل پانزدهم	در القاب و ادعیهٔ مستوفی ممالک
فصل شانزدهم	در القاب و ادعیهٔ مشرف ممالک
فصل هفدهم	در القاب و ادعیهٔ ناظر ممالک
فصل هژدهم[3]	در القاب و ادعیه حکم[4] ممالک
فصل نوزدهم	در القاب و ادعیهٔ حافظ مال ممالک
فصل بیستم	در القاب و ادعیه منشی ممالک
فصل بیست و[5] یکم	در القاب و ادعیهٔ حاکم اوقاف ممالک
۶-آ فصل بیست و[6] دوم	در القاب و ادعیهٔ حجاب سلاطین

---

*۱-پ : در القاب و ادعیهٔ امراء گیلانات - حذف شده و بجای آن مندرجهٔ فصل چهاردهم یعنی - فصل دوازدهم در القاب و ادعیه الغ بتیکچی ممالک - نوشته شده است .
با این ترتیب در نسخهٔ - پ - بیست و چهار فصل - ذکر شده است .

۲-ت : مسرف ۳-آ پ ث : هجدهم ؛ ت : هجزدهم

۴-آ : حاکم ۵-پ : حذف شده ۶-ب پ : حذف شده

۹-ب فصل بیست و[9] سوم	در القاب و ادعیه ملوک ولایات
فصل بیست و[10] چهارم	در القاب و ادعیه رسولان اطراف[11]
فصل بیست و پنجم	در القاب و ادعیه امیر شکار
فصل بیست و ششم	در القاب و ادعیهٔ امیر[1] مجلس

۱۱-پ ضرب دوم در احوالی که این طوایف بیکدیگر نویسند مشتمل بر شانزده فصل

۸-ت ۷-ث فصل اول	در تهنیت[2] تفویض عمل و نوازش سلطان
فصل دوم	در تهنیت قدوم[3] یعنی از سفر باز آمدن
فصل سوم	در اعلام احوال اخلاص و اتحاد
فصل چهارم	در طلب *موافقت و دوستی[7]
فصل پنجم	در تحف[8] و هدایا فرستادن
فصل ششم	در عذر[9] مکارم خواستن
فصل هفتم	در معاتبات
فصل هشتم	در استغفار[10] از[11] خطایا

۱-پ : حذف شده ۲-پ : حذف شده . ۳-ث : باطراف

۴-ب : حذف شده ۵ آت : حذف شده ۶-ث : قلوم

*۷-آت : دوستی و موافقت ۸-پ : تحفه ۹-ث : حذف شده

۱۰-ب پ ث : استعفا ۱۱-ث : در

فصل نهم — در استغنا[1] از تقلد اعمال[2] دیوانی

فصل دهم — در طلب حضور شخصی از ملکی بملکی

فصل یازدهم — در مشاورت و حزم

فصل دوازدهم — در عیادت مرضی

فصل سیزدهم — در تهنیت صحت

فصل چهاردهم — در تفقد اصحاب مکاره

۶آ ـ آ فصل پانزدهم — در تهنیت خلاص یافتن از مکاره

فصل شانزدهم — در استمالت گریختگان و باز خواندن ایشان

۹آ ـ ب

مرتبهٔ سوم

۱۱آ ـ پ در مکاتبات اشراف الناس از[3] علما و حکما و مدرسان و مفتیان[4] و مفسران و محدثان *و معیدان[5] و ایمه و خطبا و وعاظ[6] و اطبا و فقها و حفاظ و صلحا و ارباب فتوت و منقطعان و گوشه نشینان و محتسبان و

۱ـ پ ت: استغفار ۲ـ آ: از اعمال، ب: احوعمال؛ ث: و اعمال

۳ـ آ ت: و ۴ـ ت: و مدرسان ـ افزوده

*۵ـ ت: حذف شده، آ: و معیدان و محدثان

۶ـ پ: و غاظ؛ ث: واعظ

منجمان و شعرا و استادان و جد و پدر و جده و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک[1] و خواهران[2] و پسران و دختران و خولجه سرایان و دوستان

۷ـ ث و ندما و تجار و ابطال و شجعان[3] و اسفهسلاران[4] و کوتوالان قلاع و مقدمان طوایف و مهندسان و معماران و صدور و اعیان و القاب و ادعیهٔ ایشان و[5] وساط الناس و غیرهم و این مرتبه مشتملست بر دو صنف و مضمونات که بعد[6] از القاب و خطاب بدین[7] دو صنف نویسند

۸آ ـ ت **صنف اول** در القاب *و ادعیه[8] و[9] مکاتبات اشراف الناس مشتمل بر سی و هشت فصل* و درین[11] فصول[12] از القاب و ادعیه بر ذکر اکتفا خواهیم کرد[10]

فصل اول — در ذکر[13] علما

۱ـ پ: برادران کوچک ۲ـ پ: خواهران بزرگ و کوچک

۳ـ پ: شجاعان ۴ـ آ ت ث: اسفهسالاران

۵ـ پ: و عموم ۶ـ پ: بالای سطر نوشته شده ۷ـ آ ت: برین

*۸ـ ث: حذف شده ۹ـ آ: حذف شده

*۱۰ـ پ: از ـ و درین ـ تا ـ خواهیم کرد ـ حذف شده ۱۰ـ ب: کردن، آ: ناخوانا

۱۱ـ آ ت: در ان ۱۲ـ ث: فصل

۱۳ـ پ: القاب و ادعیه

فصل دوم — در ذکر[1] حکما
فصل سوم[2] — در ذکر[3] مدرسان
فصل چهارم — در ذکر[4] مفتیان
فصل پنجم — در *ذکر معبران[5] ۱-آ
فصل ششم — در ذکر[6] محدثان
فصل هفتم — در ذکر[7] وعاظ ۱۰-ب
فصل هشتم — در ذکر[8] خطبا ۱۲-پ
فصل نهم — در ذکر[9] اطبا
فصل دهم — در ذکر[10] معیدان[11]
فصل یازدهم — در ذکر[12] امامان
فصل دوازدهم[13] — در ذکر[14] فقها
فصل سیزدهم — در ذکر[15] حفاظ
فصل چهاردهم — در ذکر[16] ارباب فتوت

۱-پ: القاب وادعیه ۲-ث: حذف شده ۳-پ: القاب و ادعیه
۴-پ: القاب و ادعیه *۵-پ: القاب و ادعیه مقرران
۶-پ: القاب وادعیه ۷-پ: القاب و ادعیه
۸-پ: القاب وادعیه ۹-پ: القاب و ادعیه
۱۰-پ: القاب وادعیه ۱۱-ب: معبدان ۱۲-پ: القاب وادعیه
۱۳-ث: دوازدهم ۱۴-پ: القاب وادعیه ۱۵-پ: القاب وادعیه
۱۶-پ: القاب وادعیه

فصل پانزدهم — در ذکر[1] صلحا و منقطعان وگوشه نشینان
فصل شانزدهم — در ذکر[2] محتسبان
فصل هفدهم — در ذکر[3] منجمان
فصل هژدهم[4] — در ذکر[5] شعرا ۲-ث
فصل نوزدهم — در ذکر[6] استادان
فصل بیستم — در ذکر[7] جد و پدر
فصل بیست و یکم[8] — در ذکر[9] *جده و مادر[10]
فصل بیست و دوم[11] — *در ذکر عم و خال[12] ۱-ج
فصل بیست و سوم[13] — *در ذکر عمه و خاله[13] ۹-ت
فصل بیست و چهارم[14] — *در ذکر برادران بزرگ[15]

۱-پ: القاب و ادعیه ۲-پ: القاب و ادعیه
۳-پ: القاب و ادعیه ۴-پ ت: هجدهم
۵-پ: القاب و ادعیه ۶-پ: القاب و ادعیه
۷-پ: القاب و ادعیه ۸-پ: حذف شده
۹-پ: القاب وادعیه *۱۰-ب: مادر وجده ۱۱-پ ج: حذف شده
*۱۲-پ: در القاب وادعیه برادران بزرگ؛ ج: در القاب وادعیه عم و خال
۱۳-ج: حذف شده *۱۳-پ: در القاب و ادعیه برادران کوچک؛
ج: در القاب وادعیه عمه و خاله ۱۴-پ ج: حذف شده
*۱۵ پ: در القاب وادعیه عم وخال؛ ج: در القاب وادعیه برادران بزرگ

فصل بیست و[1] پنجم — *در ذکر برادران کوچک[2]
فصل بیست و[3] ششم — *در ذکر خواهران[4]
آ۱۲-پ فصل بیست و[5] هفتم — در ذکر[6] پسران
فصل بیست و[7] هشتم — *در ذکر دختران[8]
فصل بیست و[9] نهم — در ذکر[10] خواجه سرایان
فصل سی ام — در ذکر[11] اصحاب و دوستان
آ۱۰-ب / آ۷-آ فصل سی و[12] یکم — در ذکر[13] ندما
فصل سی و[14] دوم — در ذکر[15] تجار
فصل سی و[16] سوم — در ذکر[17] ابطال و شجعان[18]

۱- پ ج: حذف شده *۲ پ: در القاب و ادعیه خواهران بزرگ؛
ج: در القاب و ادعیه برادران کوچک ۳- پ ج: حذف شده
*۴- پ: در القاب و ادعیه دختران؛ ج: در القاب و ادعیه خواهران بزرگ و کوچک
۵- پ ج: حذف شده ۶- پ ج: القاب و ادعیه ۷- پ ج: حذف شده
*۸- پ: در القاب و ادعیه خواهران بزرگ و کوچک؛ ج: در القاب و ادعیه دختران
۹- پ ج: حذف شده ۱۰- پ ج: القاب و ادعیه
۱۱- پ ج: القاب و ادعیه ۱۲- پ ج: حذف شده
۱۳- پ ج: القاب و ادعیه
۱۴- پ ج: حذف شده ۱۵- پ ج: القاب و ادعیه
۱۶- پ ج: حذف شده ۱۷- پ ج: القاب و ادعیه
۱۸- پ: شجاعان

فصل سی و[1] چهارم — در ذکر[2] اسفهسالاران[3]
فصل سی و[4] پنجم — در ذکر[5] کوتوالان قلاع
فصل سی و[6] ششم — در ذکر[7] مقدمان طوایف
فصل سی و[8] هفتم — در ذکر[9] مهندسان و معماران
فصل سی و هشتم — در ذکر[10] صدور و اعیان

مضمونات

این صنف منحصرست در[11] هفت فصل[12]

۸-ث فصل اول — *در بیان فراق و اشتیاق و تمنی و ملاقات[13]

فصل دوم — در اجوبهٔ[14] مکتوبات[15] و صفت[16] خط و عبارت

فصل سوم — در احوالی که پیش از ملاقات[17] نویسند

۱- پ ج: حذف شده ۲- پ ج: القاب و ادعیه ۳- آ پ: اسفهسلاران
۴- پ ج: حذف شده ۵- پ ج: القاب و ادعیه ۶- پ ج: حذف شده
۷- پ ج: القاب و ادعیه ۸- پ ج: حذف شده ۹- پ ج: القاب و ادعیه
۱۰- پ ج: القاب و ادعیه ۱۱- آ: بر ۱۲- پ: برین موجب — افزوده
*۱۳- پ ج: در اشتیاق و آرزومندی و بیان مفارقت و دوری و تمنای دیدار و امید ملاقات
۱۴- ث: اجوابه ۱۵- پ: مکتوب ۱۶- ج: وصف سس
۱۷- ج: ملاقات بیکدیگر

فصل چهارم　در اجوبهٔ[1] که پیش از ملاقات[2] نویسند

۱۳-پ فصل پنجم　*در استدعای مراجعت[3]

فصل ششم　در[4] مصلحتی که کاتب بمکتوب الیه رجوع کند

۲-ج فصل هفتم　در رقاع مختلفه

آ۹-ت
صنف دوم

در خطاب اوساط الناس و غیرهم[5] دوازده[6] فصل

فصل اول　در خطاب روسا و دهاقین

فصل دوم　در خطاب اتراک[7]

فصل سوم　در خطاب اکراد

۱۱-ب فصل چهارم　در خطاب اعراب

۸-آ فصل پنجم　در خطاب قلندران

فصل ششم　در خطاب متعلقان و غلامان

فصل هفتم　در خطاب فراشان

۱-پ ث ج: جوابی　۲-پ ج: ملاقات بیکدیگر

*۳-پ: در طلب مراجعت و معاودت؛ ج: در طلب مراجعت و استدعاء معاودت

۴-پ ث ج: در تعیین　۵-پ ج: مشتمل بر - افزوده

۶-پ ت ج: دوازده　۷-آ ب ث: و تراکمه - افزوده

فصل هشتم　در خطاب ساربانان

فصل نهم　در خطاب خربندگان

فصل دهم　در[1] خطاب کاروان سالاران

فصل یازدهم　در خطاب سوقهٔ[2] و محترفه[3]

فصل دوازدهم　در خطاب مخالفان[4] اسلام

مرتبه چهارم

آ۱۳-پ در مکاتبات[4] مشترکه *میان سلاطین[5] و امرا و وزرا و
۸-ث خواتین *وخدم[6] و ارکان دولت[7] و ملوک ولایات
و سادات و مشایخ و قضاة *[8] و عرضه داشت[9] رعایا
بسلاطین وجواب آن و محاضر و اجوبه و شرطنامه
که نواب *و عمال[10] بسلاطین دهند[11] وجواب آن و تذکرهٔ
که[12] با امرا و وزرا و اعاظم مملکت نویسند و اجوبهٔ *[8] آن[13]
مشتمل بر بیست[14] فصل

۱-ب: سوفیه　۲-ت: متحرفه　۳-پ ج: ملت - افزوده

۴-ت: خطاب　*۵-ت: بین السلاطین؛ ث: میان - ناخوانا

*۶-آ ت: حذف شده　۷-ت: وخدام - افزوده، آ: وخدم - افزوده

*۸-*۸-پ ج: از - وعرضه - تا - نویسند و اجوبهٔ - حذف شده و بجای آن جملهٔ - وغیرهم و مضمونات - افزوده شده است　۸-آ ت: جواب　۹-ت: داشتن

*۱۰-آ: حذف شده　۱۱-ت: حذف شده　۱۲-ث: حذف شده

۱۳-پ: حذف شده　۱۴-پ: هجده؛ ج: هفده

فصل اول	در مکاتبات[*] امرا و[1] وزراء منقطع تارک بپادشاه در فتح مملکتی[2]	
فصل دوم	در مکاتبات پادشاه[3] و امرا[4]	
فصل سوم	در مکاتبات پادشاه[5] و وزرا[6]	
فصل چهارم	در مکاتبات پادشاه[7] و ملوک ولایات	۲-ج
فصل پنجم	در مکاتبات[8] خواتین سلاطین[9]	
فصل ششم	در مکاتبات خواتین پادشاه و خدم	
فصل هفتم	در مکاتبات وزرا و خواتین[10] پادشاه	۱۰-ت
فصل هشتم	در مکاتبات امرا و وزرا[11]	
فصل نهم	در مکاتبات وزرا بیکدیگر[12]	۱۱-ب آ

---

*۱-پ: امرا بزرگ مرما؛ ج: امراء بزرگ پرپا ۲-ث: مملکت

۳-ث ج: بادشاهان ۴-پ ج: امرا بیکدیگر

۵-ث ج: بادشاهان ۶-پ ج: وزرا بیکدیگر؛ ث: وزرا

۷-ب پ ث ج: بادشاهان ۸-پ: مجمع - افزوده

۹-پ: بادشاهان بیکدیگر؛ ث: سلاطین بیکدیگر؛ ج: بادشاه بیکدیگر

۱۰-پ ج: و - افزوده ۱۱-پ ج: بیکدیگر - افزوده

۱۲-ب: بایکدیگر

فصل دهم	در مکاتبات ارکان دولت[1]	
فصل یازدهم	در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان[2]	۸-آ آ
فصل دوازدهم	در مکاتبات اصحاب دیوان و ملوک ولایات	
فصل سیزدهم	در مکاتبات اصحاب دیوان بیکدیگر	
فصل چهاردهم	در مکاتبات سادات و مشایخ و قضاة بوزرا	
فصل پانزدهم	در مکاتبات وزرا[3] و حکام ولایات	۱۴-پ
فصل شانزدهم	در مکاتبات وزرا و نواب[4] خاصه	
فصل هفدهم	در عرضه داشت رعایا بسلاطین[5]	

۱-پ ث ج: بیکدیگر - افزوده

۲-ث: دیوان بزرگ

۳-پ: وعمال - افزوده؛ ج: و عمال - در زیر سطر افزوده

۴-پ ج: و وکلاء - افزوده

۵-پ ث ج: وجواب آن - افزوده

*[1] فصل هژدهم[2] — درکتابت[3]** محاضر[4] و اجوبهٔ[5] آن[6]**

**[6] فصل نوزدهم — در شرط نامهٔ کی یکی از نواب بحضرت[7] پادشاه دهند[8] در مهمی که[9] بدو تفویض[10] باشد *وجواب آن[11]

فصل بیستم — در تذکرهٔ که بامرا و وزرا و اعاظم مملکت نویسند و اجوبهٔ[12] آن*[1]

۹-ث

قسم دوم

در احکام دیوانی و تفویض اعمال بامراء مغول و وزرا و نواب دیوان سلطنت و استیفاء ممالک[13]

---

*۱ ... *۱-ج: از ـ فصل هژدهم ـ تا ـ نویسند و اجوبهٔ آن ـ حذف شده

۲-پ ت: هجدهم **۳ ... **۳-پ: محصن وجواب

۴-ث: محاصره ۵-ت: جواب

**۶ ... *۱-پ: از ـ فصل نوزدهم ـ تا ـ نویسند و اجوبهٔ آن ـ حذف شده

۷-ت: درحضرت ۸-ث: بار دهد

۹-ت: حذف شده ۱۰-ت: تفویض کرده؛ ث: مفوض

*۱۱-ث: حذف شده ۱۲-ث: جواب

۱۳-ب: مملکت

والغ بیکچی[1] و نظارت[2] و اشراف و حکمی و انشا و نیابت وزارت[3] *و دفترداری[4] و حکومت ومتصرفی[5] ولایات[6] و قانون و یاسامیشی و تعدیل وحزر[7] وتخمین واحصاء مواشی و قوبجور[8] و استخراج و اسفهسالاری[9] و امارت عسس[10] و ملک التجاری و حکومت دارالضرب و مغیری[11] و صاحب جمعی اموال*[12] و مناصب[13] قلمی ولایات و عمارت بایرات و کاروانسالاری*[12] و ریاست[14] و[15]

۱-ب: بتکچی؛ پ: بتلچی؛ ت: بتکچی؛ ث: بتیکچی؛ ج: بتکچی

۲-ت: نظارات ۳-ت: و وزارت؛ ث: وزرات

*۴-پ ج: حذف شده ۵-پ ج: و مناصب قلمی ـ افزوده شده

۶-ت: ولایت؛ ث: لایات

۷-ب ت ث: حرز؛ ج: خزر

۸-ب: قوبچور؛ پ: قوبجور؛ ت: قوبجور؛ ث: قوبجور؛ ج: قوبجور

۹-ب ث: اسفهسالاری

۱۰-پ ث ج: و متصرفی جزیه ـ افزوده

۱۱-آ ب ج: معیری؛ ت: مغسری؛ پ: معیزی

*۱۲ ... *۱۲-پ ج: حذف شده

۱۳-آ ت: صاحب

۱۴-پ ج: وانفاذ محصلان جهت تحصیل وجوه ـ افزوده

۱۵-پ: حذف شده

تولیت قضایای شرعی*[1] از قاضی القضاتی ممالک
و قضایای[2] ولایت[3] و نقیب النقبائی وحکومت[4]
اوقاف سادات و اوقاف ممالک و امارت محمل
و وفد حجاج[5] و تدریس و خطابت و احتساب و
اعادت و فقاهت و شیخی خانقاه و اثبات صوفی* در
۱۱-ب خانقاه[6] و ساعوری بیمارستان و کتابت[7] دار القضاو
۹-آ امینی انجا[8] و مورخی[9] حجج[10] و قبالات و عاملی زکوة[11]
۱۰-ت وحکومت* بیت المال[12] و متصرفی جزیه و تفویض
امامت[13] و اذان*[1] و احسان و رعایت مصلحان و
تهدید و سیاست مجرمان* و لوازم و لواحق
آن[14] مشتمل بردو باب

۲-ج **باب اول** در تفویض اعمال* و اشغال[15]

---

*۱...*۱-پ ج: از – از قاضی القضاتی – تا – و اذان – حذف شده
۲-ت: قضاة ۳-ث: ولایات
۴-ت: در حاشیه – مت – نوشته شده ۵-آ ب ث: حماج
*۶-ث: در ان ۷-ت: کاتب ۸-ث: ان
۹-ب: موزخی؛ ث: مورحی ۱۰-ب ت: حج؛ آ ث: حج
۱۱-ب: زکوات؛ ث: زکات؛ آ: زکوات
*۱۲-آ ب: سالمان ۱۳-ت: امانت *۱۴-پ ج: حذف شده
*۱۵-پ: قضایا؛ ج: و قضایا

بامرای مغول و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و قضایای
شرعی* بر وجهی که ذکر رفت[1] مشتمل بر سه ضرب

۱۴-پ **ضرب اول** در تفویض اعمال و مناصب
بامرای مغول و اتباع ایشان و مهماتی که از[2] لوازم و لواحق
این مناصب و اشغال باشد مشتمل بر دوازده[3]
فصل

۹-ث **فصل اول** در تفویض امارت الوس
فصل دوم در تفویض امارت اولکا
فصل سوم در[4] امارت[5] تومان و هزاره
و صده
فصل چهارم در[6] امارت یارغو[7] در اوردوی
معظم[8]
فصل پنجم در[9] شحنگی ولایات
فصل ششم در تفویض* کتابت مغولی بخشیان[10]

---

*۱-پ ج: حذف شده ۲-ث: حذف شده
۳-پ ج: هشت، آ: دوازده ۴-پ ج: تفویض – افزوده
۵-ج: و – افزوده ۶-پ ج: تفویض – افزوده
۷-پ: جارغو؛ ث ج: یارغوی
*۸-پ: در حاشیه نوشته شده، ت ث ج: در اردوی (پ ج: اردو) معظم
۹-پ ج: تفویض – افزوده شده *۱۰ پ ج: راه داری

فصل هفتم	درجمع کردن[1] امرای لشکر
فصل هشتم	در تعیین اقطاعات
*[2] فصل نهم	در بوکاولی لشکر
فصل دهم	در یاساولی
فصل یازدهم	در یورتجیی[3]
فصل دوازدهم	در بلارغوجیی*[2]

۱۲آ-ب ضرب دوم در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ*[4] و لواحق آن مشتمل بر بیست وچهار[5] فصل*[4]

۹آ-آ فصل اول	در تفویض وزارت ممالک
فصل دوم	در تفویض[6] نیابت سلطنت
۱۱-ت فصل سوم	در[7] استیفای ممالک
فصل چهارم	در[8] الغ بتیکچی[9] ممالک[10]

۱-پ ج: حذف شده

*۲...*۲-پ ج: از-فصل نهم- تا- بلارغوجیی- حذف شده. حرف آخر- ت: بلارغوجی؛ آ ث: بلارعوجیی   ۳-ت: یورتجی؛ ث: یورحیی

*۴...*۴-پ ج: وذکر قضایا که مناسب آن باشد بیست سه (پ: دو) فصل؛ آ: ولواحق آن- حذف شده   ۵-ث: بنج   ۶-پ ج: حذف شده

۷-پ ج: تفویض- افزوده   ۸-پ ج: تفویض- افزوده

۹-ب: شکچی؛ ت: سکچی؛ ث: بتنکچی؛ ج: بیکچی   ۱۰-پ: حذف شده

فصل پنجم	در[1] نظارت ممالک
فصل ششم	در[2] اشراف ممالک
۱۵-پ فصل هفتم	در[3] حکمی ممالک
فصل هشتم	در[4] انشاء ممالک
فصل نهم	در[5] نیابت وزارت[6]
۱۰-ت *[7] فصل دهم	در منصب دفترداری ممالک
فصل یازدهم	درحکومت و متصرفی[8] ولایات*[7]
فصل دوازدهم	در[9] قانون و یاسامیشی[10] *[11] و تعدیل[11]
فصل سیزدهم	در[12] حزر[13] و تخمین
فصل چهاردهم	در احصاء مواشی و قوبجور[14]
فصل پانزدهم	در استخراج حکام[15] ولایات
فصل شانزدهم	در اسفهسلاری[16]

۱-پ ج: تفویض- افزوده   ۲-پ ج: تفویض- افزوده   ۳-پ ج: تفویض- افزوده

۴-پ ج: تفویض- افزوده   ۵-پ ج: تفویض- افزوده   ۶-پ: ووزارت؛ ث: وزرات

*۷...*۷-پ ج: فصل دهم در تفویض حکومت ومتصرفی فصل یازدهم در تفویض مناصب قلمی ولایات

۸-ت: تصرفی   ۹-پ ج: تفویض- افزوده   ۱۰-ث: یاشامیشی

*۱۱-پ ج: ولایات و تعدیل قانون؛ ث: وتعدیل قانون

۱۲-ج: تفویض- افزوده   ۱۳-ب ت ج: حرز

۱۴-ب: قوبجور؛ پ ج: قوبجور؛ ت: ناخوانا؛ ث: قوبحور

۱۵-پ ج: حذف شده   ۱۶-ت ث: اسفهسالاری

فصل هفدهم — در امارت عسس

فصل هژدهم[1] — *در تفویض ملک التجاری[2]

فصل نوزدهم — *درحکومت دارالضرب ومغیری[3]

فصل بیستم — *درصاحب جمعی اموال[4]

فصل بیست و یکم[5] — *در مناصب قلمی ولایات[6] ۱۳-ب

فصل بیست و دوم[7] — *در تتغاولی[9] و راهداری[8]

*فصل بیست و سوم[11] — **در کاروانسالاری[12]

***فصل بیست و چهارم[13] — در ریاست[10]

ضرب سوم — درتفویض مناصب شرعی باصحاب[14] ۱۰-آ / ۱۵-پ

۱-پ ت: هجدهم *۲-پ ج: در متصرفی جزیه

*۳-پ ج: در تفویض ملک التجاری ۳-آ ب ث: معیری

*۴-پ ج: درحکومت دارالضرب ومغیری (ج: معیّری) ۵-پ ت ج: حذف شده

*۶-پ ج: در صاحب جمعی اموال؛ آ: درصاحب قلمی ولایات ۷-پ ت ج: حذف شده

*۸-پ ج: در تفویض ریاست ۸-ت: ناخوانا

۹-آ: تغاولی؛ ب: سقاولی؛ ت: تتغاولی؛ ث: سقاولی

*۱۰-پ: از-فصل بیست وسوم- تا- ریاست- حذف شده؛

ث: بعد از کلمهٔ-ریاست-فصل بیست و پنجم در انقاد محصلان جهت تحصیل وجوه- افزوده

۱۱-ت ج: حذف شده **۱۲-ج: در انقاد محصلان جهت تحصیل وجوه

***۱۰-ج: حذف شده ۱۳-ت: حذف شده

۱۴-پ ج: بارباب؛ ت: اصحاب

آن ولوازم و لواحق این[1] *اشغال مشتمل بر بیست فصل[2]

فصل اول — درتفویض[3] قاضی القضاتی ممالک وقضایا[4] و ولایات[5] آ۱۱-ت

فصل دوم — درنقیب النقبائی *وحکومت اوقاف سادات[6]

فصل سوم — درحکومت اوقاف ممالک

فصل چهارم — در امارت محمل و وفد حاج

*فصل پنجم — درتفویض تدریس

فصل ششم — درتفویض خطابت[7]

فصل هفتم — درتفویض[8] احتساب آ۱۰-ث

فصل هشتم — درتفویض[9] اعادت

فصل نهم — در[10] فقاهت

فصل دهم — در[11] شیخی خانقاه

فصل یازدهم — در اثبات صوفی درخانقاه

۱-ت: ان *۲ پ ج: معانی هژده (ج: شانزده) فصل

۳-پ ج: تولیت ۴-آ پ ج: قضا؛ ث: قضاة ۵-پ ج: حذف شده

*۶-پ: سادات وحکومت اوقاف؛ ج: سادات وحکومت اوقاف ودر السیادت

*۷-ث: حذف شده ۸-ث: حذف شده

۹-ث: حذف شده ۱۰-پ ج: تفویض- افزوده

۱۱-پ ج: تفویض افزوده

فصل دوازدهم — در ساعوری[1] بیمارستان
[2]فصل سیزدهم — در کتابت دارالقضا
فصل چهاردهم — در امینی دارالقضا
فصل پانزدهم[3] — در مورخی حجج[4] و قبالات
فصل شانزدهم — در[5] عاملی زکوات[6]
۱۳آ-ب فصل هفدهم — در[7] حکومت بیت المال
۱۶-پ فصل هجدهم[8] — در[9] متصرفی[10] جزیه
*فصل نوزدهم — در تفویض امامت
فصل بیستم — در تفویض اذان[11]

باب دوم

*در احکام مختلفه مشتمل بر دو ضرب[12]

۱۰آ-آ ضرب اول — در احسان و رعایت شانزده[13] فصل

۱ـ پ: شاعوری؛ ث: ساغوری
۲ـ ج: از ـ فصل سیزدهم ـ تا ـ بکافه مسلمانان و اهل باد (دوم‌فو) ـ حذف شده
۳ـ ث: بازدهم ۴ـ آ ب پ ت: حجج؛ ث: حجج
۵ـ پ: تفویض ـ افزوده ۶ـ پ: زکوه
۷ـ پ: تفویض ـ افزوده ۸ـ ب ث: هژدهم
۹ـ پ: تفویض ـ افزوده ۱۰ـ ب: تصرّفی
*۱۱ـ پ: حذف شده *۱۲ـ پ: حذف شده
۱۳ـ پ: چهارده

فصل اول — در فتح نامه تونکقال[1]
فصل دوم — در ادرار و مقاصّه
۱۲-ت فصل سوم — در معیشت و مقاصّه
فصل چهارم — در تعیین مرسوم
فصل پنجم — در تخفیف *متوجهات دیوانی[2]
فصل ششم — در معافی و مسلمی
۱۱-ث فصل هفتم — در ابطال قواعد ذمیمه
فصل هشتم — در رفع فواحش و منکرات
فصل نهم — در تدارک مافات از خسارت و غیر آن
فصل دهم — در ظلامات و ولایات
فصل یازدهم — در استمالت رعایا
فصل دوازدهم — در مستظهر گردانیدن خایفان
فصل سیزدهم — در عفو مجرمان
فصل چهاردهم — در امان دادن خایفان
*فصل پانزدهم — در قرار شمسی
فصل شانزدهم — در عمارت بایرات[3]

۱ـ پ: حذف شده؛ ث: تونکمال
*۲ـ پ: حذف شده؛ ت: متوجهات د دیوانی
*۳ـ پ: حذف شده

۱۴-ب

ضرب دوم

۱۶آ-پ

در تهدید مجرمان و منع ایشان[1] شش فصل

فصل اول — در عزل عمال متعدی[2]

فصل دوم — در استرداد حقوق مظلوم از ظالم

فصل سوم — در حبس و قید ظلمه

فصل چهارم — در نهب[3] *و غارت[4] دشمنان دین[5]

*فصل پنجم — در دفع مفسدان وحرامیان

فصل ششم — در اخراج متمردان ازنواحی[6]

خاتمه

در[7] وصیت وشرطی چند که مصنف را با *متاملان این کتابست و ذکر التزامات[8] و بیان[9] خواص این کتاب وغیرآن

۱-پ: مشتمل بر- افزوده ۲-ث: معتدی ۳-پ: تهنیت

*۴-ت: حذف شده ۵-پ ث: حذف شده

*۶-ث: از- فصل- تا- نواحی - حذف شده

۷-پ: کمیت فصول وصور وانواع و- افزوده؛ ث: کمیت فصول واشمال آن برصور وانواع و- افزوده

*۸-آب: متامل این کتابست وذکر التزامات؛ پ: متاملانست؛ ث: متامل است وذکر التزامات ۹-ت: حذف شده

۱۲آ-ت
۱۱آ-ث

مقدمه

در بیان کیفیت این کتاب وشرط شروع متامل* در آن[1] *[2]و ذکر موضوع علم انشا وذکر منشیان وچند حکایت که مناسب آنست[3] **با[4] لوازم ولواحق **[4]آن[2]

پیش از شروع در بیان تفاصیل اقسام بمراتب وضروب وفصول وصور وانواع و اصناف وابواب ذکر این مقدمه ضروریست

باید دانست که از ضروبی[5] که در مراتب قسم اول این کتاب[6] بیان کرده ایم ضرب اول ازمرتبهٔ اول که مشتمل بر سه صورت است القاب و ادعیه سلاطین وخواتین و اولاد ایشان و ضرب[7] دوم که *مشتمل بر بیست فصلست در احوالیست[8] که بعد از ذکر القاب بسلاطین[9] نویسند و آن یا تهنیت باشد بجلوس سلطنت یا نصیحت یا استدعای فتح راه حج وفرستادن

---

*۱-ت: حذف شده **۲-۲-پ: برین موجب ۲-ت: آن است

۳-ث: است **۴-۴-آ: بالواحق ولوازم؛ ت: ولوازم ولواحق

۵-پ: ضرورتی ۶-ت: کتابست ۷-ب: ضروب

*۸-پ: مشتمل است بر بیست فصل احوالیست

۹-ت: سلاطین

۱۷پ محمل یا غیر آن چنانک هفده فصل باقی وصور و
انواع[1] بران مشتمل است[2] وچون یکی را[3] ازین[4] احوال
بالقاب[5] سلاطین منضم گردانند[6] حکم یک مکتوب داشته
باشد[7] و تقسیم صور بانواع[8] جهت سهولت عمل و
آ۱۴ب تصرف منشیست واین قاعده درمرتبهٔ دوم وسوم
برین موجب ممهد شده چنانک منشی را[9] دروقت
کتابت رجوع باجای دیگر نباید کرد و بسهولت بمطلوب
رسد واما درمرتبه چهارم که مرتبه مشترکست[10]
میان سلاطین و امرا و وزرا و خواتین وخدم
و ارکان دولت وملوک ولایات* وسادات ومشایخ[11]
و[12] قضاة و *غیرهم ازین[13] التزام اعراض کرده ایم
چه[14] آن مرتبه مشتملست برمکاتبات ودوصورتست[15]
مکتوب وجواب و القاب و احوال دریک مکتوبست

۱-پ: ان- افزوده ۲-ث: حذف شده ۳-ت: حذف شده
۴-پ: ازان ۵-آ: باالقاب؛ ب: باالقاب؛ ت: یاالقاب
۶-ب پ: گردانید ۷-پ: حذف شده ۸-ت: باانواع
۹-آ: حذف شده ۱۰-ت: چهارم مشترک
*۱۱-ب: و مشایخ وسادات ۱۲-ت: حذف شده
*۱۳-آ: غیر آن ازان، ب: غیر آن ازین؛ ت: غیر آن است ازین
۱۴-پ: حذف شده ۱۵-پ: صورت که

وعرضه داشت رعایا بسلاطین* و محاضر و شرط نامهٔ
نواب و عمّال باسلاطین[2] و تذکرهٔ[1] با* اجوبه مجموع
داخل[3] این قسم است و همچنین بباید دانست که یکی
از آداب مکاتبات سلاطین بیکدیگر آنست که منشی
در ان مکاتبات ذکر اشتیاق و آرزومندی نکند
چه این معنی وقتی شاید[4] که امکان ملاقات باشد
و ملاقات سلاطین متضمن اخطار بی نهایتست* کما
قال الله تعالی[5] لوکان فیهما الهة الاالله لفسدتا[6] غوغا آ۱۱آ
بود دو پادشه اندر ولایتی و بامراء بزرگ و وزرا
هم[7] ننویسند[8] مگر بجمعی[9] که در مناصب مناسب
ایشان باشد[10] و همچنین بهریک ازطوایف جمهور
دو دعا یکی عربی و یکی پارسی ننویسند[11] چنانک معالی[12]
واقبال وجاه وجلال فلان اطال الله بقاه[13] بامتداد[14] زمان

---

*۱-پ: از - و محاضر - تا - تذکره - حذف شده ۱-ت: مدکره
۲-ت: بسلاطین *۳-پ: اجوبه ان بیرداحل؛ ث: مجموع اجوبه داخل
۳-ت: حذف شده ۴-پ: حذف شده *۵-پ: حذف شده
۶-ب: الایه- افزوده ۷-ث: حذف شده ۸-آ: ننویسد
۹-پ: جمعی ۱۰-آ ب ث: باشند ۱۱-ب: نویسند؛ پ: ننویسد
۱۲-ت: معال ۱۳-پ ت: بقاه
۱۴-پ ت: بامتداد

۱۲ پ مساوق باد چه اطال الله بقاه[۱] دعاییست زاید[۲] و بتکرار
مفضی و تتمهٔ معالی و اقبال و جاه و جلال *دعـــای
پارسیست[۳] اعنی با امتداد[۴] زمان مساوق باد نه
دعای عربی چه مفهوم هردو دعا دوام و[۵] بقاست
و یک دعا کافیست مگر درصورتی که دعای[۶] عربی
۱۳ ت مخصوص[۷] بمکتوب الیه باشد و دعای[۸] پارسی بدیگران
چنانک فواید انفاس متبرکهٔ[۹] مولانا اعظم[۱۰] زیدت[۱۱]
۴ ج فضایله یا شیخ الاسلام اعظم زیدت[۱۲] برکته بکافهٔ
مسلمانان واصل باد چه زیدت[۱۳] فضایله یا[۱۴] زیدت
۱۲ ث برکته مخصوص است[۱۵] بمکتوب الیه که مولانا[۱۶] اعظم
است یا شیخ الاسلام اعظم و دعای[۱۷] پارسی مخصوص
بکافهٔ مسلمانان درین صورتها[۱۸] و امثال آن دو[۱۹] دعای[۲۰] عربی

۱- پ ت: بقاه ۲- ب ث ج: زاید
*۳- پ: دعای پارسیست؛ ت: دعا نیست پارسی
۴- پ ث: بامتداد ۵- ت: حذف شده ۶- پ: دعا
۷- ت: حذف شده ۸- پ: دعا ۹- ت: حذف شده
۱۰- آ ب ت: حذف شده ۱۱- پ: زید ۱۲- پ: زید
۱۳- ت: حذف شده ۱۴- آ: ما، ت: با؛ ۱۵- ث: حذف شده
۱۶- آ: مولانا، ب ث: مولانای؛ ۱۷- پ: دعا
۱۸- ت: صُوَر ۱۹- ت: حذف شده ۲۰- پ: دعا

و پارسی توان نوشت وهمچنین بر منشی واجب است
که برجمیع تقادیر[۱] خواه باستفادت ازکتب وخواه از
تراکیب[۲] خود *[۳] بوقت کتابت[۴] مکاتبات و[۵] احکام وغیر
آن[۶]* دربند تهذیب عبارت[۷] و تنقیح استعارت باشد
و از استعمال الفاظ غریب وحشی احتراز کند تا در مزلقهٔ
اعتراض و مدرکهٔ استدراک[۷] حالاً و مآلاً نیفتد[۸] چه گفته‌اند
شعر[۹]

اَلخَطُّ یَبقیٰ زَماناً بَعدَکاتِبِهٖ
وَصاحِبُ الخَطِّ *تَحتَ التُّرابِ[۱۱] مَدفُونٌ[۱۰]

۱۵ ب و[۱۲] از استعجال و سرعت قلم نیز[۱۳] که مودّی بترک
تجوید خط و عبارتست من کل الوجوه احتراز واجتناب
ورزد چه حکیم افلاطون گفته است[۱۴] لا تَطلُب سُرعَةَ العَمَل
بَل اطلُب[۱۵] تجویدَه فان الناس لیس* یسئلون فی کم[۱۶] فرغ[۱۷] من هذا العمل[۱۸]

۱- ج: تقادیر ۲- پ: ترکیب *۳-*۳- ج: حذف شده
۴- آ: حذف شده؛ پ: کاتب ۵- آ: حذف شده ۶- ت: حذف شده
۷- پ: استداک ۸- پ: سد ۹- پ ج: حذف شده
*۱۰- پ: بعد الخطّ یندرس ۱۱- ت: الترب
۱۲- ج: از — و از استعجال — تا — علی النادر (صفحهٔ ۶۰ - رجوع شود) — حذف شده
۱۳- ث: نیز ۱۴- پ: حذف شده ۱۵- پ: الطلب
*۱۶- پ: یکون منکم ۱۷- پ ت: فرغ ۱۸- پ: هذا العمل

*بل یسئلون[1] عن جودة[2] صنعته معنی آنست که *سرعت
۱۸ پ عمل را طالب مباش[3] و نظر بر تجوید و تحسین عمل دار
چه مردم نپرسند[4] که این عمل در چه مقدار زمان کرده شد[5]
بلکه[6] سئوال از جودت صنعت کنند پس معلوم شد
که منشی را هیچ زینت چون حسن خط[7] و عبارت
نیست و در استعجال[8] و سرعت قلم رعایت[9] آن[10]
دو[11] مهم مشکل توان کرد کما قال النبی *صلی الله وعلیه
وسلم[12] العجلة من الشیطان و التأنی من الرحمن[13] و اگر
شخصی با وجود سرعت قلم بر جودت خط و حسن
عبارت قادر[14] باشد نادر الوجود بود ولاحکم علی النادر
وهمچنین القاب هرکس برحسب[15] قدر و منزلت او
نویسد[16] چه اگر شریف را خطاب وضیع کند استخفاف

---

*۱-پ: حذف شده؛ ث: یل یسئلون ۲-ب: جوده؛ ت: تجوید
*۳-ت: طالب مباش سرعت عمل را ۴-پ: ببرسند
۵-ث: باشد ۶-پ ت: بل؛ ب: بل که
۷-ث: حذف شده ۸-پ: استعمال ۹-ت: حذف شده
۱۰-پ ث: این ۱۱-پ: بالای سطر نوشته شده
*۱۲-پ: علیه السلم ۱۳-ب: الرحمان - بالای سطر نوشته شده؛ ت: الرحمان
۱۴-ت: حذف شده ۱۵-ت: حذف شده
۱۶-پ: نویسند

نموده[1] باشد و اگر وضیع را خطاب شریف[2] استهزا کرده[3] و
در مکاتبات بُعد بین السطور بسیار نگذارد بخلاف احکام
که انجا بعد بین السطور بیشتر باید[4] *[5] و اما در عرضه داشت
رعایا بملوک و سلاطین و محاضر و تذکره که نویسند
آن[6] قاعده مطرد نباشد چه مکتوب عریض باید
نوشت اما بُعد بین السطور اندک باید و بیاض
صدر مکتوب متوسط تا[7] جمعی که عارض قضایا باشند[8]
اسامی خویش در آخر ان ثبت توانند کرد و شرط نامه
را بعد بین السطور اندک باید و قطع کاغذ عریض ۱۲-آ
نشاید*[5] و منشی[9] هر مکتوب که نویسد بعد از[10] اتمام[11] جهت
تبرک[12] و تیمن قدری خاک پاک بران ریزد[13] چه پیغامبر[14]
*صلی الله علیه وسلم[15] فرمود[16] تربوا کتابکم[17] فانه انجح[18]

۱-ج: کرده ۲-پ: کند - افزوده؛ ت: نویسد - افزوده
۳-پ ت: باشد - افزوده ۴-ب پ: باشد
*۵...*۵-پ ج: از - و اما - تا - نشاید - حذف شده ۶-ث: این
۷-ت: با ۸-ت: باشد ۹-پ ج: حذف شده
۱۰-پ: حذف شده ۱۱-ت: تمام ۱۲-پ: بتبرک
۱۳-پ: ریزند ۱۴-پ: پیغمبر *۱۵-ج: علیه الصلوة والسلم
۱۶-ث: حذف شده ۱۷-ت: کتابتکم
۱۸-پ: ابجح

للحوایج[1] و بعد ازان از اول تا آخر فروخواند تا اگر سهوی[2] رفته[3]
باشد[4] باصلاح آورد[5] و البته برطبیعت اعتماد نکند و نگوید که[6] آنچ
من[7] نویسم[8] از *غلط و سهو[9] معرّا و مبرّا باشد چه هیچ آفریده را آ۱۳ ت
این دعوی نرسد[10] لکلّ جوادٍ[11] کبوة ولکلّ حُسامٍ نبوة ولکلّ عالمٍ
هفوة[12] و[13] بعد از اتمام مکتوب را مهر کند چه پیغامبر[14] صلی
الله علیه و سلم فرمود[15] کرم الکتاب ختمه[16] چون ازین مطالب

۱ـ پ: الحوایج؛ ت: للحوایج؛ ث: للجوایح ۲ـ پ: شهوی
۳ـ ت: در حاشیه نوشته ۴ـ ب: حذف شده ۵ـ پ: آرد ۶ـ آ ث: حذف شده
۷ـ ت: نا خوانا ۸ـ پ ت: می نویسم *۹ـ پ ج: سهو و غلط
۱۰ـ ج: و قد قیل ـ افزوده ۱۱ـ ج: جاد ۱۲ـ ب: هنوة؛ پ: قوة
۱۳ـ ج: از ـ و بعد از اتمام ـ تا ـ اشتغال نمایم (ص ـ ۱۲۲) ـ حذف شده ۱۴ـ پ: پیغمبر ۱۵ـ پ: فرموده آست
۱۶ـ پ: از ـ چون ازین مطالب ـ تا ـ اشتغال نمایم ـ حذف شده و بجای آن متن زیرین افزوده:
و پوشیده نیست که کاتب با مکتوب الیه یا بیشتر باشد یا کمتر یا مساوی اگر
بیشتر باشد عرض مکتوب وسیع باید و بعد بین السطور متوسط و بیاض مکتوب آ۱۸ پ
متوفر و اگر کمتر باشد عرض مکتوب تنگ باید و بعد بین السطور اندک و
بیاض صدر مکتوب نیز اندک و اگر مساوی باشد علی التساوی نویسد
اما در عرضه داشت رعایا بملوک و سلاطین و محاضر که نویسد این
قاعده مطرد نباشد چه مکتوب عریض باید نوشت اما بعد بین السطور اندک باید
گذاشت و بیاض صدر مکتوب متوسط تا جمعی که عارض قضایا باشند اسامی خویش
در آخر ان ثبت توانند کرد (صفحه ۱۸ ـ آ۱۸)

فارغ شدیم فایدهٔ چند که مولانا ملک الافاضل حکیم الدین ناموس[1]
جزاه الله خیراً در موضوع علم انشا و فضیلت آن با لوازم
و لواحق[2] که بدان[3] تعلق دارد در رسالهٔ خود آورده تبرکاً و تیمناً
در شش فصل اثبات کنیم بعون الله و حسن توفیقه

فصل اول در موضوع علم انشا ۱۵ب.

موضوع هر علم شیئی باشد که دران علم بحث از آ۱۲ ث
اعراض ذاتی آن شی کنند چنانک بدن انسان که
موضوع علم طب است چه طبیب *در علم طب[4] بحث
از اعراض ذاتی بدن انسان میکند که آن صحت و
مرض است تا[5] صحت را محافظت کند و مرض را زایل
گرداند و برین[6] تقدیر هر علم را موضوعی باشد و شاید
که یک چیز موضوع دو علم باشد از دو وجه مختلف
چنانک کلام عرب[7] موضوع علم نحو باشد ازان وجه
که معرب و مبنی است و همین[8] کلام عرب موضوع علم
تصریف نیز[9] باشد از احوالی که بر ابنیه صادر می گردد
پس موضوع علم انشا یعنی ترسل کلام باشد ازان وجه که
مخبر است از معینی که[10] بذات کاتب قایم است و ان

۱ـ ب: ناموس ۲ـ ت: لواحق ۳ـ ت: بران
*۴ـ ت: حذف شده ۵ـ ب ت: تا ۶ـ آ: بران
۷ـ ث: که ـ افزوده ۸ـ ت: همچنین ۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ ت: بدان ـ افزوده

کلام یا عربی باشد[1] یا پارسی بدان دلیل که بحث[2] منشی
ازعوارض[3] چنین کلامیست که آن بلاغت و فصاحت
و اطناب و ایجاز و سلاست وجزالت و رکاکت
و رزانت و سجع و تجنیس* وترصیع[4] و استعارتست* که
عوارض[5] قریب اند و[6] موضوع* علم انشا[7] علم استیفاء مال باشد
ازان سبب که بحث مستوفی در ان علم ازعوارض و
صفاتیست که بر مال طاری میشود چون جمع وخرج وتغیر
وتبدیل و تثمین و تسعیر[8] وتصریف و فاضل و باقی و
غیر ذالک و موضوع علم صکوک نیز[9] هم مال باشد

فصل دوم

درفضیلت کاتب و[10] مقام[11] و شرف او

اگر کتّاب[12] را هیچ فضیلت نباشد[13] بغیر آنک حق تعالی
در محکم تنزیل خود قسم یاد می کند و می فرماید[14] ن والقلم
ومایسطرون تمام شرفی و فضیلتی باشد وبعضی از[15] مفسران

۱ـ ت : حذف شده   ۲ـ ث : زیر سطر نوشته شده ؛ ت : بحث یا
۳ـ ت : اعواض   *۴ـ ث : حذف شده   *۵ـ ت : عوارض که
۶ـ ت : حذف شده   *۷ـ ث : حذف شده   ۸ـ ث : تعسیر
۹ـ ت : حذف شده   ۱۰ـ ث : حذف شده   ۱۱ـ ث : بالای سطر نوشته شده
۱۲ـ ت : کاتب   ۱۳ـ آ : حذف شده   ۱۴ـ آ : می فرماید که
۱۵ـ ت : حذف شده

بیان را فی قوله تعالی علمه[1] البیان بکتابت تفسیر* کرده اند[2]
و این قول در تفسیر کواشی مذکور است و انچ فرموده
و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم[3] یعلم
مؤید[4] این سخنست و عرب گوید فرزندرا پیش ازهمه
چیز بکتابت[5] و سیاحت تعلیم باید کرد[6] و سیاحت را
مقدم داشته اند جهت آنک دیگری را کتابت توان
فرمود و هیچ کس از بهر دیگری سیاحت نکند ودر قدیم
ملوک عجم جماعتی را که ابا و اجداد ایشان اهل کتابت
نبودندی رخصت کتابت ندادندی کما قال الشاعر آ۱۲آ

شعر

لله درّ انوشروان من ملک
ماکان اعرفه بالدون والسفل
نهاهم ان یمسّوا عنده قلماً[7] ت۱۴
وان یذل بنوا الاحرار[8] بالعمل

وگویند وقتی که ملوک عجم در دیوان آمدندی کتّاب
دیوان از بهر ایشان قیام نکردندی و درانچ بدان ب۱۶

۱ـ ت : علم   *۲ـ ث : کرده
۳ـ ب : مالا   ۴ـ ت : جوید   ۵ـ ث : کتابت
۶ـ ب : حذف شده   ۷ـ ت : قلما ، ث : علما
۸ـ ب : بنوا الاخرار ، ت : بنوا الاحرار ، ث : بنو الاحرار

مشغول بودندی یک لحه اهمال ننمودندی وهم دران روزگار غیر کتّاب و ارباب علوم دقیق مثل *نجوم وطب[1] وحساب و هندسه دیگری بر اسپان[2] راهوار ننشستی و گفتندی اولیک قوم یجب ان تجمّ عقولهم لانهم مشغولون بعظایم الامور[3] وخطیرها یعنی ایشان قومی اند کی واجبست[4] عقول ایشان را براحت[5] داشتن چه ایشان مشغولند بساختن کارهای بزرگ واز عهدنامهٔ اردشیر بابک معلوم می شود کی کتّاب پیش ملوک عجم تا چه حدّ معتبر و معظم بوده اند آنجا که[6] می گوید

من *اردشیر بن بابک[7] المؤیّد بذی[8] البهاء ملک الملوک و[9] وارث العظماء[10] الی الفقهاء الذین[11] هم حملة الدین والحماة الذین هم حفظة البیضة بیضة[12] الاسلام والکتّاب الذین هم زینة المملکة وذوی الحرث الذین[13] هم عمرة ١٣ ث البلاد،[14] السلام[15] علیکم فانّا[16] بحمد الله صالحون و قد وضعنا عن

---

*١ـ ب: نحوم و طب، ت: طب و نجوم، ث: نحو و طب
٢ـ ت: نخوان ٣ـ ب: بعظایم الامور ٤ـ آت: که ـ افزوده
٥ـ ت: براحتّن ٦ـ ث: حذف شده *٧ـ ب ت: اردشیر بابک
٨ـ ب ت ث: ذی ٩ـ آ: حذف شده ١٠ـ ت: العلماء
١١ـ ب: الدین ١٢ـ ث: حذف شده ١٣ـ آ ث: الدین
١٤ـ ت ث: حذف شده ١٥ـ ث: والسلام ـ در بالای سطر ـ سط ـ افزوده ١٦ـ ت: وانا

رعیتنا[1] بفضل *رافتنا اتاوة وخراجها الموظفة[2] ونحن فی ذلک کاتبون الیکم بوصیة لاتستشعروا[3] بحقد[4] فید[5] همکم[6] العدوّ ولاتحتکروا[7] فیشملکم[8] القحط و تزوّجوا[9] فی القرابین فانه امسّ للرحم[10] و اثبت[11] للنسب،[12] ولا[13] تعدوا هذه الدنیا شیاً فانها[14] لا یبقی علی احد ولا ترکضوها[15] مع ذلک فان الاخرة لاتنال[16] الابها،[17] یعنی این مکتوبیست از اردشیر بن بابک بجماعت[18] فقها که حاملان احکام[19] دین اند و بحامیانی که نگاهدارندگان[20] بیضهٔ اسلام اند یعنی وسط اسلام وبنویسندگانی که آرایش مملکت اند و بمزارعانی که آبادان کنندگان[21] شهرها اند

١ـ ب: رغیتنا، ت: رعبتنا، ث: رعیتا
*٢ـ آ: رافتنا أنا وخراجها الموظفه، ب: رافتنا انا وخراجها الموظفة
ت: رافنا خراجها الموضفة، ث: رافتنا انا وتها الموظفة
٣ـ ت: لاتستشعرو ٤ـ ث: احقد، در حاشیه ـ بس ناگاه آمد بشما ـ افزوده
٥ـ ب: فید، ٦ـ ت: حذف شده ٧ـ ت: بحتکروا، ث: تحتکروا، در بالای سطر ـ اخراج ـ افزوده
٨ـ ت: فیسملکم، ث: مشملکم ٩ـ ث: ترّجو ١٠ـ ب: للرحم، ت: باللرحم
١١ـ ث: واست ١٢ـ ت ث: حذف شده ١٣ـ ت: لا ١٤ـ ت: فانه
١٥ـ آ: ترکضوا، ب: ترکضوا، کلمهٔ ـ ها ـ در حاشیه نوشته شده، ث: در حاشیه ـ ولاترفضوها ـ افزوده
١٦ـ ب: الانسال، ث: لاتنال ١٧ـ آت ث: حذف شده
١٨ـ ب: بجماعی ١٩ـ ث: حذف شده ٢٠ـ آ: نگاه دارنده
٢١ـ آب: کننده

سلام برشما که مابجمد حق تعالی ازجملهٔ صالحانیم بفضل
رافت و رحمتی که بر رعایا داریم خراج راتب از ایشان
برگرفتیم و بشما این وصیت می نویسیم که از یکدیگر
کینه *دردل[۱] مگیرید کی دشمن ناگاه بشما رسد و نرخهارا[۲]
گران مکنید تا[۳] قحط شمارا فرونگیرد و دختر ازخویشاوندان[۴]
خود خواهید که آن رحم را نزدیک گرداند و نسب را ثابت
کند[۵] و این دنیارا بچیزی مشمارید که برهیچ آفریده نمی ماند
و اورا *نیز بپای[۶] مزنید و با او خواری مکنید کی درجت[۷] و
منزلت اخرت نمی توان یافتن الا بدنیا و[۸] ابوعبدالله
محمد بن مسلم بن قتیبة[۹] درکتاب عیون الاخبار ذکر[۱۰]
می کند[۱۱] قرأت فی کتب العجم ان موبد موبدان وصف
الکتاب فقال[۱۲] کتاب[۱۳] الملوک اعینهم المنصوبة عندهم و
آذانهم الواعیة عنهم و السنتهم الشاهدة لهم لانّه لیس احد
اعظم سعادة من[۱۴] وزراء الملوک اذا سعدت الملوک ولا
آ۱۶ب اقرب الی الهلکة من وزراء الملوک اذا هلکت الملوک فترتفع

---

*۱-ت: از دلی ۲-ث: حذف شده ۳-ت: که
۴-ت: خویشوندان ۵-ب: ، - افزوده *۶-آث: بپای نیز، ت: نیز - حذف شده
۷-ب: درجب، ث: درحب ۸-ب: ، و، ث: حذف شده
۹-ب: قنیبه، ث: قنیه ۱۰-ت: ذکری ۱۱-ت: که - افزوده
۱۲-ب ت ث: فعال ۱۳-ب: کاب ۱۴-ث: و من

آ۱۳آ التهمة[۱] عن الوزراء اذا کانت نصایحهم للملوک نصایحهم
لانفسهم و تعظم الثقة بهم حیث صار اجتهادهم لهم
آ۱۴ت کاجتهادهم لانفسهم ولایتهم[۲] روح عن جسده[۳] علی روحه
لان زوال الفتهما زوال نعمتهما و ان التیام الفتهما صلاح
خاصتهما یعنی درکتب عجم خواندم کی موبد موبدان
یعنی استاد حکماء فرس کتاب را وصف کرده است و گفته
که[۴] نویسندگان پادشاهان[۵] بمثابت چشمهاء ایشان اند
که بدیشان بینند[۶] و گوشهای ایشان اند که بایشان[۷] شنوند[۸]
و زبانهای ایشان اند[۹] کی ازقبیل[۱۰] ایشان سخن گویند
و نویسند و هیچ کس را[۱۱] سعادت بزرگتر از سعادت
وزراء ملوک نیست وقتی کی ملوک ایشان نیز صاحب
سعادت باشند و هیچ آفریده نزدیکتر بهلاک از وزرا
نیست وقتی کی ملوک ایشان هلاک شوند و هرگاه
کی نصیحت وزرا پادشاهان را چون نصیحت ایشان

۱-ت: الهمة، ث: تهمة ۲-ب: ولایتّم
۳-ب ت: حسده، ث: حسده ولایتّهم حسد ۴-آب: حذف شده ۵-ت: بادشاه
۶-ت: بیند، ب: بعد از کلمهٔ - بیبنند - در آخر همه جا اشاره - ، - افزوده شده
ولی اشارهٔ مذکور در نسخه های دیگر حذف گردیده است.
۷-ت: با ایشان، ث: بدیشان ۸-ت: نشنوند، ث: شوند
۹-ث: حذف شده ۱۰-ث: قبل ۱۱-ت: حذف شده

باشد مر نفس خویش را تهمت از ایشان مرتفع
شود وچون اجتهاد ایشان در مهمّات پادشاهان[1]
چون اجتهاد ایشان باشد در مهمات خود وثوق
برای ایشان هرچه بهتر[2] و عظیم تر باشد و هیچ
جان را جهت جسد[3] متهم نگردانند و هیچ جسد را
نیز جهت هیچ جان زیرا کی زوال الفت جان وجسد[4]
زوال نعمت ایشان باشد وچون الفت میان ایشان
حاصل آید[5] خاصهٔ هردو بصلاح آید ودر این سخن
میان کتّاب و وزرا فرقی* ننهاده اند[6] و در ایام دولت
عرب حرمت و جلالت کتّاب بحدی بوده[7] کی ابتداء
هر مثال بنام امام بودی و انتها بنام کاتب وشیخ
بزرگوار ابو علی فارمدی قدس الله روحه العزیز در بعضی
۱۳آ ث از تصانیف خود نسخهٔ عهدنامهٔ که باشارت مبارک
رسول صلی الله علیه و سلم امیرالمومنین علی کرم الله وجهه
جهت اقارب[8] و انساب سلمان فارسی رضی الله عنه نوشته
است و بفارس[9] فرستاده ذکر کرده است[10] ابتداء عهدنامه برین[11]

۱- ب: پاذشان، ت: بادشاهان در ۲- ث: بیشتر ۳- ت ث: حسد
۴- ث: حسد ۵- ب: اند *۶- آ: اندست، ت: نهاده است، ث: ننهاده است
۷- ت: بود ۸- ب ت: اقارب ۹- ب: فارس
۱۰- ت: و — افزوده ۱۱- ب: بدین

موجبست بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتابٌ من محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم* الی اخره[1] و در آخر عهدنامه
نوشته[2] کتب علی بن ابی طالب بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی رجب سنه تسع من الهجرة بمحضر من[3] ابی بکر الصدیق
وعثمان و انس و المقداد وجماعة من المومنین رضی الله عنهم
واین ضعیف کی مصنف این کتابست نسخهٔ ان
عهدنامه را مطالعه کرده است وهمچنین عهدنامهٔ کی
باشارت شریف مصطفی صلی الله علیه و سلم امیرالمومنین
۱۷ ب علی[4] رضی الله عنه جهت[5] حیی[6] بن اخطب کی والی خیبر[7] بود
نوشته برهمین اسلوبست کی در عهدنامهٔ سلمان
ذکر رفت و نسخهٔ اصل آن عهدنامه را بخط امیرالمومنین
علی رضی الله عنه این ضعیف دیده است و از انجا نسخهٔ
نقل کرده و ذکر این دو عهدنامه از معظمات مفاخر
کتّابست کی مثل امیرالمومنین علی[8] *کرم الله وجهه[9] کی
امام المتقین و سید الاصفیاء[10] والمومنین است متصدی

---

*۱- ت: الخ ۲- ت: نوشته است
۳- ت: حذف شده ۴- ث: حذف شده ۵- ب: حذف شده
۶- ت: حیی. ث: حیّ ۷- ب: خیبر، ث: خیر
۸- ب: حذف شده *۹- ب ث: رضی الله عنه
۱۰- ث: الاوصیا

آ۱۳ آ کتابت بوده اگرچه عروج او[1] در[2] معارج شرف وبزرگی
و مصاعد ولایت وکرامت زیادت ازانست کی اورا
بکتابت صفت کنند اما مقصود مدح مرتبهٔ کتاب و
کتابتست بوجود شریف او

*ماان مدحت محمداً بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد[3] وبعضی
ت۱۵ از بلغاء عرب باامیر المومنین عمربن عبدالعزیز رضی الله عنه گفته اند من کانت الخلافة زانته فانک زینتها[4] و من شرفته فانک شرفتها یعنی اگرکسی را خلافت ارایش می داد توخلافت را ارایش* می دهی[5] و اگرکسی *را خلافت[6] بزرگ[7] می[8] کرد توخلافت را بزرگ[9] می کنی کما قال الشاعر [10]

و اذاالدرّ زان حسن وجوهٍ کان للدرّ حسن وجهک زینا
وتزیدن اطیب الطیب طیباً ان تمسه این مثلک اینا

یعنی وقتی که مروارید بزرگ حسن خوبانرا بیاراید روی خوب تو مرواریدرا آرایش دهد و اگر عطری[11] را که ازان خوش بوی تر نباشد بدست[12] گیری و لمس کنی بواسطهٔ لمس تو بوی

۱- ت: حذف شده ۲- ت: بر *۳- ت: ناخوانا میباشد
۴- ث: زنتها *۵- ت: دادی
*۶- ب: خلافت را ۷- آب: بزرگی ۸- ت: حذف شده
۹- آب: بزرگی ۱۰- ث: شعر- افزوده ۱۱- ت: عطر
۱۲- ت: بدسته

آن عطر بیشتر و خوشتر شود مثل توی[1] کجا توان یافت و[2] رسایل وخطب و منشآت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نظماً و نثراً دراً و تبراً باآسمان هم عنان و با آفتاب هم رکابست[3] فسار به من لا یسیر[4] مشمراً[5] وعنی[6] به من لا یعنی[7] مغرّداً و نهج[8] البلاغة و *غرر و درر[9] و صدکلمه ومتفرقات وصایا[10] و کلمات کی ازان حضرت منقول[11] و مرویست براین[12] مدعی از اعدل شواهدست و امام[13] احمدبن محمد المیدانی النیشابوری[14] رحمة الله درکتاب ماوی الغریب[15] ومرعی الادیب آورده است که امام بن الامام جعفربن محمد الصادق* علیهما السلام[16] فرموده است *انّ لامیر[17] المومنین علی *علیه السلام[18] تسع کلمات اکسدن[19] جواهر الکلام و اغلین حقایق البلاغة و
قطعن اطماع المحاولین عن اللحاق بها ثلاث منها فی المناجاة ۱۷ ب آ

۱- ت: تو ۲- ت: حذف شده ۳- ث: شعر- افزوده ۴- ب: یسر
۵- آ: مثمراً، ت: مشتراً ۶- ب: عنی ۷- ث: لایعی
۸- ب: نهج، ت: مهج، ث: بهخ *۹- ت: درر وغرر
۱۰- ت: و وصایا ۱۱- ت: منقولست ۱۲- آت ث: برین
۱۳- ت: اما ۱۴- آ: النیسابوری، ت: النسابوری، ث: النیساوری
۱۵- ب: الغریب *۱۶- ت: رضی الله عنهما، آث: علیهما السلم
*۱۷- ب ت: ان الامیر *۱۸- ت: رضی الله عنه، ث: علیه السلم ۱۹- ب ث: السدن

۱۴ ث و ثلاث فی الحکمة و ثلاث فی الادب فاللواتی[1] فی المناجات
قوله* علیه السلام[2] الهی کفانی فخراً ان تکون لی رباً و کفانی
عزاً[3] ان اکون لک عبداً الهی انت[4] کما احبّ فاجعلنی کما
تحبّ و اما اللواتی[5] فی الحکمة فقوله امنن[6] علی من شیت
تکن امیره و احتج الی من شیت تکن اسیره[7] و استغن[8]
عمن[9] شیت تکن نظیره و اما اللواتی فی الادب فقوله قیمة
کل امری[10] ما یحسنه المرء مخبوء[11] تحت لسانه الناس اعداء
ما جهلو معنی آنست کی امیر المومنین نه کلمه فرموده
است کی بازار جواهر[12] کلام را کاسد می کنند و حقایق
بلاغت را گران[13] بها می گردانند و اطماع طالبان را که هوس
لحاق بدان داشته باشند یعنی خواهند که مثل آن
۱۴ آ بگویند[14] منقطع می کنند و از ان نه کلمه سه کلمه در مناجات
است و سه کلمه در حکمت[15] و سه کلمه در ادب انک
در[16] مناجات است یکی اینست کی بارخدایا مرا این

۱– ب ت: فاللوانی *۲– آ: حذف شده، ت: رضی الله عنه، ث: علیه السلم
۳– ث: عزا ۴– ث: در حاشیه نوشته شده ۵– ب: اللوانی
۶– ت: امتن ۷– ث: امیره ۸– آ: استعن
۹– ت: عن من ۱۰– ب ت ث: امر ۱۱– ث: مجنو
۱۲– ث: جوهر ۱۳– ت: کر آن ۱۴– ث: نکویند
۱۵– آ: حکمتست ۱۶– ت: حذف شده

فخر تمامست کی تو[1] پروردگار منی و دوم آنک بارخدایا
مرا این عز و[2] شرف بس است کی بندهٔ توم سوم الهی
تو چنانی کی من ترا دوست میدارم مرا نیز چنان گردان
کی مرا دوست داری و آنچ در حکمت است اول آنک
نعمت ده بهر که خواهی تا امیر او باشی دوم انک خودرا
محتاج گردان بهر که خواهی تا اسیر او باشی سوم انک
۱۵ ات *یاری خواه[3] از هر که خواهی تا نظیر او باشی واما ان کلمات[4]
کی در ادب است یکی اینست[5] کی قیمت هرکس بر مقدار
دانش اوست دوم آنک مرد در زیر زبان خویش
پنهان است سوم آنک مردم دشمن چیزی[6] باشند
کی آنرا ندانند و از شرف و منزلت ارباب[7] کتابت یکی آنست[8]

۱– ب: حذف شده ۲– ت: حذف شده
*۳– ت: مستغنی شو (کلمهٔ شو – در زیر سطر نوشته شده) .... (ناخوانا) نیاز مشو.
آ: در حاشیه با خط مغایر متن زیرین افزوده – هرگاه که شخصی از شخصی یاری خواهد محتاج او
شده باشد و محتاجی خود و سپس اسیری است اسیری جگونه نظیری
باشد آنچه در خاطر قاصر حقیر خلجان می کند اینست که لفظ استغن بغین معجمه باشد تا معنی
استغنا و برابری حاصل شود و الله اعلم هذه العصر طغرائی المحتسر
۴– ت: کلمه ۵– آ: آنست
۶– آ: آن حیز ۷– آ: از باب
۸– ت: اینست

کی[1] کتاب در زمان قدیم بخلافت و پادشاهی ودیگر مناصب
عالی[2] رسیده اند چنانک امیر المومنین عثمان[3] و علی[4] رضی الله
عنهما کی هردو کاتبان حضرت رسالت صلوات الله علی[5]
مشرفها بودند بخلافت و سلطنت رسیدند و معاویه
نیز کی[6] خلافت یافت در ابتدا کاتب پیغامبر علیه الصلوة
والسلم[7] بود و مروان حکم کاتب عثمان[8] بود و عبد الملک
مروان کاتب معاویه بود در دیوان مدینه وجمعی[9]
کی بعوالی مراتب رسیدند عمر[10] بن سعید بن العاص کاتب
مغیره بود و بعد ازو کاتب ابوموسی اشعری بود[11]
[*]و بعد از ان حاکم عراقین شد و[**] زیاد بن ابیه[13] کاتب ابوموسی اشعری
بود[12] وابوموسی اشعری کاتب امیر المومنین علی بود[14] و قبیصه[15] بن ابی ذوئب[16] ۱۸ ب

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ت: حذف شده
۳ـ ث: کلمهٔ ـ عثمان ـ عمداً قلم زده شده و باشکال خوانده میشود ۴ـ ث: بالای سطر نوشته شده
۵ـ ت: علیه و سلامه ۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ت: والسلام
۸ـ ت: از روی کلمهٔ ـ عثمان ـ قصداً قلم زده شده و باشکال خوانده میشود. ۹ـ ت: بعضی
۱۰ـ ث: عمرو ۱۱ـ آ: نیز بود ، ب: می بود
[*]۱۲ـ ث: از ـ وبعد از ان ـ تا ـ اشعری بود ـ حذف شده
[**]۱۳ـ ت: زیادت الله ، ب ث: زیاد بن امیه
۱۴ـ ث: حذف شده و بعد از کلمهٔ ـ علی ـ کلمات ـ رضی الله عنه ـ افزوده
۱۵ـ ب: قبیسه ، ث: قبیصه ، ت: قبیضه ۱۶ـ ث: دویب

از فقهای مدینه کاتب عبد الملک بن[1] مروان بود وحسن بن
ابی الحسین البصری بافضل بسیار و علم تام و جلالت قدر کاتب ربیع[2]
بن زیاد الحارثی بود بعد از ان عمر[3] بن عبد العزیز اورا بمنصب
قضا نصب کرد و گفت ولیت القضا سد[4] التابعین
ومحمد بن سیرین معبر با علم وافر و ادب کامل و ورع
ظاهر کاتب انس[5] بن مالک بود و عامر الشعبی بافهم ثاقب
و وفور روایت[6] کاتب عبد الله بن[7] مطیع بود و بعد ازو
کاتب عبد الله بن[8] الخطمی الانصاری شد[9] وحکومت و
قضاء کوفه یافت و سعید[10] بن جبیر[11] با زهد و نسک
و علم و حلم کاتب عبد الله بن[12] عتبة[13] بن[14] مسعود بود[15] و بعد
از[16] ان حجاج اورا کتابت[17] و وزارت ابی برده بن ابی موسی
الاشعری داد و بعد از ان چون طغیان و عدوان حجاج[18] منتشر

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ب: ربع ، ت: ربیع ، ث: ربیع
۳ـ ث: عمرو ۴ـ ت ث: سید ۵ـ ت: آنس
۶ـ آ ث: روایت ۷ـ ث: حذف شده ۸ـ آ: حذف شده
۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ ب: سیعد ، ث: سعد
۱۱ـ ب: جبیر ، ت: حیبر ، ث: حبیر
۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ ب: عسبه ، ث: عتبه
۱۴ـ ث: حذف شده ۱۵ـ ث: حذف شده ۱۶ـ آ: ان ـ حذف شده
۱۷ـ ب: کیاتب ۱۸ـ آ: در حاشیه نوشته شده

شد سعید با عبد الرحمن بن اشعب[1] خروج کرد و بدست
آ۱۴ث حجاج گرفتار آمد و اورا پیش خود بایستانید و گفت
یا شقی بن کسیر[2] خلعت ربقة[3] الطاعة من عنتك[4] وعصیت[5]
امیر المومنین کیف رایت[6] صنع الله بك اختر اىّ قتلة
شیٔت[7] فانی[8] قاتلك لامحالة قال سعید اختر انت فان
القصاص امامك حجاج با سعید بن حبیر[9] گفت ای شقی[10]
بن کسیر[11] ربقهٔ[12] طاعت از گردن خود بیرون کردی و
در امیر المومنین یعنی عبد الملك بن مروان عاصی شدی
صنع حق[13] تعالی را با خود بنگر و هر نوع را[14] از انواع قتل کی
آ۱۴آ خواهی اختیار کن چه البته من ترا خواهم کشت سعید
گفت تو اختیار کن کی قصاص ترا خواهند[15] کرد گویند
آخر کسی از مقتولان حجاج سعید بن حبیر[16] بود وچون
اورا هلاک کرد[17] حق تعالی بیخوابی برو مستولی گردانید[18] تا

۱-آث: اشعث ۲-ب: کُسَیر ۳-ت: رقبة، ب: رقه
۴-ب: عنك، ث: عتك ۵-ب: عصبت
۶-ب: راتب ۷-ت: حذف شده ۸-ث: بالای سطر نوشته شده
۹-ب: حبیر، ت: حیبر، ث: حسیر
۱۰-ث: شی ۱۱-ب: کسیر ۱۲-ت: رقبهٔ، ب: ریقه
۱۳-آ: خدای ۱۴-ث: حذف شده ۱۵-ث: خواهد
۱۶-ب: حبیر، ت: خیر، ث: خیر ۱۷-ب: حذف شده ۱۸-ت: گرداند

دران حالت بمرد وخلایق از شر[1] او خلاص یافتند ویکی
دیگر از فضلای کتّاب *سلیمان بن سعید[2] الخشنی[3] بود شش
۱۶ات سال[4] کتابت هشام کرد و افصح و ابلغ کتّاب عبد الحمید
بن یحیی بود کاتب مروان حمار وذکر فصاحت وبلاغت
او از شرح مستغنیست وپیوسته منصور عباسی گفتی
غلبنا بنو[5] مروان بثلاثة بالحجاج وعبد[6] الحمید الکاتب
والموذن البعلبکی[7] ویکی دیگر از فصحای کتّاب[8] عبد الله بن
المقفع[9] بود کی در روزگار خویش نظیر نداشت بلکه درهیچ
عصر مثل او کاتبی نبود[10] وخالد بن برمك نیز از مشاهیر کتّاب
آل عباس است و ابو عبد الله کی کاتب[11] مهدی بود
پیوسته گفتی ما رأیت مثل خالد بلاغته اعرابیة وطاعته
اعجمیة[12] وله الاراء المشهورة والتدابیر الصائبة
ودایما منصور گفتی خالد *غداء والدولة[13] الذی یقوتها[14] و

۱-ب: حذف شده *۲-ث: سعید بن سلیمان ۳-ب ث: الحشی، ت: الحبشی
۴-ث: سا ۵-ت: بنوا ۶-ث: عبید
۷-ب: البعلکی، ث: العلیکی ۸-ت: دیگر کتاب
۹-ث: المقفع ۱۰-ث: واو از کتاب خلفای عباسی بوده – افزوده
۱۱-ب: کتاب ۱۲-ث: وادابه عراقیة – افزوده
*۱۳-آ: غذاء والدولة، ب: غذاء والدوله، ت: غذاء والدولت، ث: غذاء الدولة
۱۴-آ: تقوتها، ب: تقوتها، ت: تقوبها، ث: تقویة

یونس بن فروه کاتب عیسی بن موسی بود وصوایب[1] تدابیر
ومستقیمات ارای او ظاهر و مشهور بوده است
و همچنین ابرهیم[2] بن هلک[3] الصابی[4] کاتب دولت
عباسی بود و استاد سید رضی موسوی و برادرش سید
مرتضی و فصاحت[5] و بلاغت او ازشرح مستغنیست
فی الجمله علی الدوام کتاب[6] معظم و معتبر بوده اند وبهیچ
آ ۱۸ ب وقت درمرتبهٔ انحطاط ودرجهٔ ادنی نیفتاده و هریک بر
حسب استعداد و قوت وقدرت خویش بمحلی رفیع ومکانی
عالی منیع رسیده و ددین روزگار در ولایت مصروشام
مرتبهٔ[7] کتاب سرسلاطین انجا بر مراتب وزرا فایق و
راجح است و اقطاعات کتاب اسرار ایشان مساوی[8]
اقطاعات امراء مملکت باشد و مصدوقهٔ حال آنست
کی بی برکت حرکت قدم قلم ایشان هیچ مطلوب قدم در
حیز وجود ننهد[9] وهیچ مقصود روی[10] در[11] نقاب تعذر
نگشاید چه اگر سلاطین روزگار خواهند که[12] ذکر تهنیتی یا[13]

۱-ث: صوایت ۲-ت: ابراهیم ۳-ت: هلاک، ث: ملک
۴-ت: حذف شده، ث: الصابی ۵-ب: فصاحت ۶-ث: کاتب
۷-ت: حذف شده ۸-ب: ماوای ۹-ت: ننهند
۱۰-ب: روی ۱۱-ث: ان ۱۲-ب: حذف شده
۱۳-ب: ما، ت ث: با

شرط تعزیتی[1] بجای آرند[2] یا[3] دلی رمیده را در دام کشند
یا نفسی[4] سرکش را رام گردانند یا[5] تخویف[6] اعدا و[7] میل
اولیا کنند[8] یا[9] بتمهید قواعد[10] استعطاف و[11] تشیید مبانی
اعتذار[12] اشتغال[13] نمایند یا قوانین انداز[14] واسعاف را ممهد
کنند جز بوسیلت استعانت قلم و بنان[15] و *بی واسطهٔ[16]
استمداد عبارت و بیان ایشان[17] *میسر و[18] مسلم نگردد
پس باید کی بر سلاطین روزگار واجب و لازم باشد کی[19] جانب
ایشان را بحسن رعایت و محافظت و[20] تقویت و تربیت
فرمایند و بترتیب[21] مهمات و مصالح ایشان اهتمام تمام
نمایند تا ایشان درخدمتی کی بدان مامور و مشغول اند بیفزایند
وموجب رونق پادشاهی *و مملکت[22] گردد و حکیم ابوالحسن

۱-ب: عربتی، ث: عربی ۲-ب: آورند ۳-ب: با
۴-ث: نفس ۵-ب: با، ت: تا
۶-ب: تحویف، ت: تحویف، ث: تحویف
۷-ث: وتار ۸-ب: کفتند ۹-ب: با ۱۰-ب: و — افزوده
۱۱-ت: یا ۱۲-ت: اعتدار ۱۳-ب: اشتعمال، ث: اشغال
۱۴-آ: انذار، ب: ابدار، ت: انذارد ۱۵-ت: نبان
*۱۶-ت: بواسطهٔ ۱۷-ث: انشا *۱۸-ث: حذف شده
۱۹-ت: حذف شده ۲۰-ث: حذف شده
۲۱-ب ث: بترببیت *۲۲-آ: حذف شده

احمد بن عمر بن علی العروضی السمرقندی رحمة الله حکایتی[1] چند
مناسب در کتاب مجمع النوادر آورده است اما[2] چون هنوز آ ۱۵
فواید مولانا حکیم الدین ناموس[3] باتمام نرسیده ان را[4] موخر ث ۱۵
داشته شد و بعد از ان ایراد افتد ان شاء الله تعالی

فصل سوم
در آداب کتّاب و آلات ایشان

معنی الت رسیدن فعل فاعل است بمنفعل و کاتب را
*در کتابت[5] بآلتی چند چون قلم و قلم تراش و دوات و
محراک و حبر و کاغذ احتیاج است باید کی تمام معدّ باشد
و عاریت نخواهد و اگر دیگری عاریت خواهد منع نکند[6] و پیوسته ت ۱۶
قلم تراشیده و معدّ دارد و باید که طاق باشد و هر
قلمی کی امروز بکار داشت دیگر روز[7] بتجدید بتراشد[8]
تا[9] رطوبت حبر تمام[10] ازو زایل شود و بعضی گفته اند کی[11]
ادب انست کی قلم تراش همیشه تیز دارد و بدان
دوات نشوراند[12] چه فاضل سعید[13] استاد الکتاب جمال

۱ـ ت: حکایت ۲ـ ب: حذف شده
۳ـ ت: ناموسی ۴ـ ب: حذف شده *۵ـ ب: حذف شده
۶ـ ب: نکند ۷ـ ت: حذف شده ۸ـ ب: بتراشید
۹ـ ب: یا ۱۰ـ ت: حذف شده ۱۱ـ ت: حذف شده
۱۲ـ ث: نشوراند ۱۳ـ ت: حذف شده

الدین یاقوت مستعصمی رحمة الله هرگاه کی[1] در خط یکی از کتّاب
خللی و کندی[2] مشاهده کردی گفتی قلم تراش او کند بوده است و
همچنین محراک و مقط معد باید داشت تا بکارد و قلم[3] نباید
شورانید و قلم را بر قلم دیگر قط نباید کرد و تمامت آلات
کتابت[4] و دست و جامه را[5] از سیاهی محافظت نماید
و قلم محروف تراشد و میدان قلم بر مقدار بند انگشت مهین
باید و کتبهٔ[6] بغداد بر مقدار ناخن[7] انگشت می تراشند و تراشهٔ
قلم را عزیز باید داشت و بر ره گذار نباید انداخت کی
اگر[8] پای بران نهاده شود درویشی[9] و فراموشی[10] آرد و
امیرالمومنین علی رضی الله عنه فرموده است در وقتی کی
عبدالرحمن[11] ملجم علیه اللعنة[12] اورا بکارد[13] زد والله ما[14] قطعت
قطیع الغنم ولا لبست السراویل[15] *علی القدم[16] ولا[17] جلست[18]
علی برایة القلم فمن این[19] اصابنی[20] هذا الالم[21] و چون از کتابت

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ث: کندیی ۳ـ آ: قلم تراش، ث: قلم دوات
۴ـ ت: معد دارد ـ افزوده ۵ ـ ت: حذف شده، ۶ـ ث: کتب
۷ـ آ: بالای سطر نوشته ۸ـ ب: کی ۹ـ ت: درویش
۱۰ـ ت: فراموش ۱۱ـ ت: بن ـ افزوده ۱۲ـ آ ت: ما یستحقه
۱۳ـ ث: کارد ۱۴ـ ب: حذف شده ۱۵ـ ب: السراویل، ت: السیراویل
*۱۶ـ ب ث: عن قدم ۱۷ـ ب: حذف شده ۱۸ـ ت: مشیت
۱۹ـ ت: در حاشیه ـ ابن ـ نوشته شده ۲۰ـ آ ب ث: اصابنی ۲۱ـ ب: الالم

۱۹ب فارغ شود قلم پاک گرداند و در وقت کتابت قلم
در دهان نگیرد و عقده بر قلم نگذارد چه استادان
بقلم معقد کتابت *نکرده اند و ان معقد را[1] بفال بد دانسته[2]
وهمچنین دوات را بقدری مشک وگلاب مطیب دارد[3] و
رکویی[4] کی *قلم بدان[5] پاک کند معد دارد و مرکب باید کی
غلیظ نبود و روان و براق باشد تا کاتب را بر کتابت
قدرت بود و در صیانت آلات[6] کتابت از قاذورات
مبالغت تمام کند و دوات را بر طاقچه و بالش و جای
بلند نهد[7] کی معزولی باز آرد و اگر مکتوب الیه[8] از کاتب بزرگتر
باشد عرض کاغذ وسط باید و تفاوت میان[9] سطور بر مقدار
عرض کاغذ و پیچیدن لایق بیاض بین السطور[10] و قوت
خط موافق عرض[11] بیاض خطوط و اگر مکتوب الیه ادنی باشد
عرض بزرگتر و سطور از یکدیگر دورتر[12] و خط قوی تر و
بیاض سرنامه زیادت باید گذاشت وچون نامه تمام شود[13]
از کنار آخر کاغذ از جانب راست پاره قطع کند تا شکل

---

*۱ـ ث: نکرده وازا ۲ـ آ: داشته اند، ت: دانسته اند ۳ـ ت: حذف شده
۴ـ ت: رکوی *۵ـ آ: بدان قلم، ث: قلم را بدان
۶ـ ت: الت ۷ـ آ: منهد ۸ـ ث: ان
۹ـ ب: مساس ۱۰ـ ب: السطورین، ث: السطرین
۱۱ـ ث: عرض و ۱۲ـ ب: دوتر ۱۳ـ ث: بود

مربع نباشد و بر ظهر[1] مکتوب کاتبی کی[2] بزرگتر از خود باشد
جواب آن نتوان نوشت و اگر بادنی نویسد شاید و اگر
بمساوی نویسد بی تمهید عذر ننویسد کما قیل[3]

تعذر قرطاس و فی الظهر بلغة
وانت کریم[4] طیب الاصل فاعذره
سواء ظهر قرطاس و بطن
اذا کان الکتاب الی کریم
*وایضاً[5]
کتبت علی ظهر الیک لاننی[6]
۱۵آ وجدتک[8] فی کل[9] نایبة[10] ظهراً
۱۵ث [11]وچون از جمعی غایب شود باید کی ابتداء نامه بمثل چنین بیتی کند

۱ـ ث: طهر ۲ـ ت: حذف شده
۳ـ آ: شعر ـ افزوده ب: قبل مشعر
۴ـ ب: کسم ۵ـ ث: وایضاً ـ افزوده
*۶ـ آ: حذف شده
۷ـ ب: لاسی، ت: لانتی، ث: لاینی
۸ـ ب: وجدتک لی ۹ـ ت: لکل
۱۰ـ ب: مایبة، ت: نایتة،
ث: ناسة
۱۱ـ ت: از ـ وچون ـ تا ـ بیتی کند ـ حذف شده

شعر

اذا ما غاب عنک اخوک یوماً
ولم یکتب الیک فقدجفاکا

ت۱۷ وهمچنین در مکتوب کسی که کتابت کند نکرد*[۱] کی در خبرست[۲] کی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من نظر فی کتاب اخیه بغیر اذنه فکانما ینظر فی النار وخط را نقط[۲] و اعراب بسیار نکند کی ان علامت تجهیل[۳] مکتوب الیه باشد

فصل چهارم
در ذکر[۴] زمان کتابت

آنچ ضروری باشد باید کی بعد از نماز دیگر ننویسد کی رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است[۵] من احبّ کریمتاه[۶] فلا[۷] یکتب بعد العصر شیأ ودر وقت افراط سرما و استیلاء[۸] گرما هم کتابت نکند ودر وقت گرسنگی وتشنگی وغضب و غلبهٔ خواب و امثال آن[۹] اعراض[۱۰] نفسانی هم چیزی ننویسد که اثر آن اعراض غالباً در کتابت او ظاهر شود و مقصود فوت گردد وچون ضروری نباشد اختیار[ت]

---

*۱ـ ث: حذف شده ۲ـ ب: نقط، ث: نقط
۳ـ ب: تجمیل ۴ـ ت: حذف شده ۵ـ ت: حذف شده
۶ـ ث: کریمته ۷ـ ث: ولا ۸ـ ت: استیلاء، ث: استلای
۹ـ ث: این ۱۰ـ ت: امراض

نجومی را[۱] مراعات کند چنانک درین[۲] ابیات مذکورست[۳]

ابتدای کتابت از هر باب | چون کنی اختیار چیست[۴] صواب
ماه در برج منقلب باید | ور بتیرست متصل شاید
ور کنی نامه سوی حضرت شاه | ناظر آفتاب باید ماه
ور فرستی بخانهٔ دهقان | نیک باشد نظر سوی کیوان
ور فرستی بسوی دانشمند | جز نظر سوی مشتری مپسند[۵]
ور فرستی سوی سپهسالار[۶] | سوی مریخ بایدش دیدار
ور فرستی همی بنزد[۷] دبیر | نظر ماه سوی تیر پذیر
ور فرستی سوی زنان[۸] بنگر | تا که ناظر بود بزهره قمر
وین[۹] نظرها بدان کی[۱۰] بی تلبیس | همه تثلیث باشد و تسدیس
ور نخواهی کی باشدت تصدیع | از مقابل حذر کن و تربیع

*فصل پنجم
در موضع کتابت[۱۱]

باید کی مکان کتابت سرد وگرم[۱۲] و *تاریک و تنگ[۱۳] نباشد

۱ـ ث: حذف شده ۲ـ ب: در ۳ـ ت: شعر ـ افزوده
۴ـ ب ث: حیست، ت: جبست ۵ـ ث: مسند
۶ـ ت: سپه سالار ۷ـ ت: بسوی ۸ـ ب ت: زمان
۹ـ ت: واین ۱۰ـ ت: حذف شده
*۱۱ـ ث: حذف شده ۱۲ـ ب: نباشد ـ افزوده
*۱۳ـ آ: تنگ و تاریک

و از میان مشغلهٔ[1] دورتر[2] و بر مهبّ ریاح[3] ننشیند و بحضور
بزرگتر از خود کتابت نکند کی متضمن اهانت باشد و
بر مقامی ننشیند کی اگر بزرگتر از و[4] کسی بیاید اورا مقام بدو[5]
باید داد[6] که ان را باصطلاح کتّاب مکان قلعه گویند و تصور
آمدن آن شخص دایما ذهن کاتب را[7] مشغول و پریشان
دارد و در صحاح اللغة جوهری مذکورست کی[8] قلعه بضم قاف
منزلی را گویند کی وطن را نشاید و مجلس قلعه آن باشد که صاحبش
هردم از انجا برخیزد و بجای دیگر نشیند و گویند هم[9] علی قلعةٍ
١٧ ت ای علی رحلةٍ یعنی بر سر کوچ اند و قلعه کسی[10] را گویند کی از
زین منقلع شود و در هیچ حال ثابت نتواند بود و مال عاریت را
نیز قلعه گویند و[11] فی الخبر[12] بئس[13] المال القلعة[14] فی الجمله مجموع[15]
معانی قلعه بیکدیگر نزدیک است و بر سرعت انتقال دلالت
دارند و در زمان و مکان نیز باید کی[16] تمامت شرایط که موجب[17]

۱ـ ت: مشعله ۲ـ ب: حذف شده ۳ـ ب: رماح
۴ـ آ: ازخود ۵ـ ث: حذف شده ۶ـ آ: بالای سطر نوشته شده
۷ـ ت: حذف شده ۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ت: حذف شده
۱۰ـ ت: کس ۱۱ـ ث: حذف شده ۱۲ـ ث: الحدیث
۱۳ـ ب: بئس ، ث: بپس ۱۴ـ ب: العله
۱۵ـ ث: حذف شده ۱۶ـ ت: حذف شده
۱۷ـ ث: برموجب

فراغت خاطر و سبب نفی اشتغال[1] باشد رعایت کند و این[2]
١۴ آ شرایط وقتی مرعی تواند داشت کی کتابت باختیار او باشد
امّا اگر ضرورتی[3] افتد والضرورات تبیح[4] المحظورات[5] و[6]
مراعات این معانی نتوان نمود[7] عذر واضح و لایح باشد و درین
١۶ ث نوع خصوصا و در همهٔ علوم عموما قوت ذهن و قادو تصرف[8]
خاطر نقّاد که از مواهب الهیست اعظم مرشدی و اکمل
موصلیست لاسیما که از جهت تحصیل همچنانک بتعلیم
لغت و مسایل نحو و صرف و معانی و بیان بقدر[9] مستظهر باشد
واز قوانین شرع و حقایق لفظی و دقایق و لطایف معنوی
خالی نباشد[10] و در میدان مدح و هجا و تحسین و تهجین[11] اشیا[12]
سوار و بر مصطلحات و عادات و امثال ابناء روزگار در
مخاطبات واقف و قصب[13] السبق از مباشران[14] این[15] نوع و مردان
این[16] میدان ربوده و باقصی غایات[17] ارباب اجتهاد رسیده

۱ـ ت: اسعا ب ث: اشتعال
۲ـ ب: بالای سطر نوشته شده ۳ـ ث: ضروری ۴ـ ث: متج
۵ـ ب: المحضورات، ت ث: المخطورات ۶ـ ت: حذف شده
۷ـ ت: نمودی ۸ـ ت: تصرفات ۹ـ ت: وسع ـ افزوده
۱۰ـ ب: باشد ، ث: بباشد ۱۱ـ ب: تحبین ، ت: تهجیف
۱۲ـ ب ت: اشبا ۱۳ـ ب: قضب ۱۴ـ ت: مباشرات
۱۵ـ ب: ان ۱۶ـ ب: ان ۱۷ـ ب: الغایات، ت: غایت

فصل ششم

درصفت الات و ادوات[1] کتابت نظماً ونثراً فی وصف القلم
[2] حق تعالی بقلم[3] سوگند خورد وگفت ن والقلم ومایسطرون
وابو الفتح بُستی این معنی را اخذ کرد و این[4] ابیات گفت
شعر[5]

اذا قسم الابطال یوماً بسیفهم ٢٠ ب
وعدّوه ممّا یکسب المجد والکرم
کفی قلم الکتّاب فخراً و رفعةً
مدی الدّهر انّ الله اقسم بالقلم[6]
صلاح العباد و رشد الامم
و امن البریّة من کلّ غم
بشیئین[7] مالهما ثالث
*بخرق الحسام[8] ورتق[9] القلم

۱ـ ت : ادادات ، ث : ادات
۲ـ ث : جون ـ افزوده ۳ـ ت : حذف شده
۴ـ ت : حذف شده ۵ـ ت : حذف شده
۶ـ ث : وهموکفت ـ افزوده
۷ـ ب : بشبئین ، ت : بسثین ، ث : بستئین
*۸ـ آ : بخرق الجسام ، ب : بجرق الجسام ، ت : بجرق الخسام
۹ـ ب : رفق ، ت : رتق ، ث : ترفق

وقال ابن الرومی

صل ینضنض[1] فی ارض مربعة
لسان[2] قاسم الاجال والنعم
ایتابه[3] کسیوف[4] الهند لامعة
به[5] تناسلت الاداب[6] فی الامم[7]

وله فی ابی عبد الله محمد بن یعقوب الفارسی

حفّت[8] انا ملة[9] الثلاث باجوف[10]
بادی الضنی[11] یحکی بنان[12] کعاب
مستعمل لظبی[13] السیوف و[14] للضنی[15]
بدقیق خطم غیر ذی انیاب[16]

۱ـ آ : ینضسض ، ب : ینضنیص ، ث : ینضنص
۲ـ آ ث : لسانه ۳ـ آ : ایثابه ، ب ت : ابنابه ، ث : اسابه
۴ـ ث : کسوف ۵ـ ت : حذف شده ۶ـ ت : به الاداب
۷ـ ث : درحاشیه ـ النضنضه تحریک الحیة لسانها و یقال للحیة نضاض و نضناضة
قال عیسی بن عمر سألت ذا الرمة عن النضناض فلم یزدنی علی ان حرک لسانه فی فمه
حاشیه ـ افزوده ۸ـ ت : خفت ، ث : حفت ۹ـ ث : انامله
۱۰ـ ب : ماجوف ، ث : باحوف ۱۱ـ ب : العنی ، ت : الظنی ، ث : الضنی
۱۲ـ ث : نبان ۱۳ـ آ : لطبی ، ب : لظبی ، ت : الظبی
۱۴ـ ت : حذف شده ۱۵ـ ب : للظنی
۱۶ـ آ : ناب

فاذا انحا للنطق المرق باكيا[۹]
يحكى بجنة[۱] صرير[۲] الباب[۳]

ياتيك[۴] ماذيت[۵] جوانب حلقه
بفصاحة كفصاحة الاعراب

ت ۱۸ واذا شكى[۶] ظماء[۷] تورّد لُجّة[۸]
مملوة سوداء ذات عباب

يمشى[۹] على خدّية[۱۰] الّا انه فى
جملة الفرسان والرّكاب

يهدى الى الاحباب صحة نخلة[۱۱]
والى مقالية لباب حباب

آ ۱۴ ولابى[۱۲] سعيد الاصفهانى[۱۳]

ترى صيد الملوك لها سجودا
اذا انتصبت على وجه الصحيفه

۱ـ ت: بجنه ، ث: تحننة ۲ـ ت: ضرير ، ث: صرين
۳ـ ت: الناب ، ث: درحاشيه ـ اعظم من كل طاير منقاره ومن كل دابة مقدم انفسه وضه ـ افزوده
۴ـ آ: بانيک ۵ـ آ: مانطقت؛ بالاى سطر باخط ساير ـ كرده ـ مذيت ـ افزوده است ،
ت: ماتذنت ، ث: ماذنت
۶ـ ب: شكا ۷ـ ت: ناحرا ۸ـ آ: نوردلجة ، ت: تورد لخة
۹ـ آ: يبشى ، ب: يمشى ۱۰ـ ب: خدّبه ۱۱ـ ب: نخلة
۱۲ـ ت: وابى ۱۳ـ ب: الاصفحانى ، ت: الاصفهانى رحمه الله

۱۶آ ت فذا الفلک[۱] المدار[۲] لها[۳] وكيل ولا القدر المناخ[۴] لها خليفه[۵]

ولغيره

ودّى تحول[۶] راكع ساجد[۷]
لفى[۸] خضوع دمعه جارى

يلازم[۹] الخمس* لاوقاتها[۱۰]
منهمک فى طاعة البارى[۱۱]

وقيل عقول الرجال تحت السنة اقلامهم
*وقيل بنو الاقلام[۱۳] يصوب[۱۴] غيث الحكمة[۱۲]
وقيل القلم صانع[۱۵] الكلام يفرغ[۱۶] ما بجمعة[۱۷] القلب ويصوغ[۱۸] ما يسبكه اللبّ
وقال[۱۹] المامون لله در القلم كيف يحوک[۲۰] وشى المملكه

۱ـ آ: فذا الفلک ، ت: فلا الفلک ۲ـ ت: مدان
۳ـ ت: له ۴ـ ث: المتاح ۵ـ ث: خلبفه
۶ـ ت ث: تحول ۷ـ ث: ساحد ۸ـ ت: كفى
۹ـ ب: بلازم *۱۰ـ آ: لاوقاتها ، ت: فى اوقاتها
۱۱ـ ث: درحاشيه بخط ساير ـ من الصحاح انهمک الرّجل فى الامراى جدّ ولجّ ـ افزوده
*۱۲ـ ث: حذف شده ۱۳ـ ت: نبو الاقلام ۱۴ـ ب: بصوب
۱۵ـ ث: صايع ۱۶ـ ت: حذف شده ، ب: بفرغ
۱۷ـ ب: بجمعه ، ت: بجمع ۱۸ـ ب: بصوغ ، ت: بصوغ
۱۹ـ ت: قيل ۲۰ـ ب: تحوک ، ث: تحوک

وقال جعفر بن يحيى لم ار باكيا احسن تبسماً من القلم
و[1]قال ثمامة ما اثبتته[2] الاقلام لم تطمع[3] فى دروسة الايام
وقيل بالاقلام تساس الاقاليم
وقال ابن المعتز[4] الاقلام مجهزة جيوش الكلام يخدم الارادة
ولا يمل[5] الاستزادة كانها تقبل بساط سلطان او تفتح باب
بستان[6] فى وصف المداد والدّواة[7] مداد كسواد العين و
سويداء القلب مداد ناشب[8] خوافى الغراب[9] واستعار[10] لونه
شرخ الشباب
وقيل كان هارون[11] الرشيد يحب من[12] الالوان السواد و[13] فضّله
على باقيها فسال[14] يوما الاوزاعى عن السواد ٢٠ ب
فقال لا يلبى[15] فيه محرم[16] ولا يكفّن فيه ميّت ولا تجلى[17] فيه
عروس فصعب على الرشيد[18] ذلك

١ـ ث : حذف شده ٢ـ ت : اثبتت ٣ـ ث : يطمع
٤ـ ث : المعبتر ٥ـ ت : تمل ، ث : يملى
٦ـ ب : لسان ٧ـ ت : والدولت ٨ـ ت : ناخوانا
٩ـ ت : الغرابى ١٠ـ ت : استعان ١١ـ آ : هرون
١٢ـ ث : حذف شده ١٣ـ ث : حذف شده
١٤ـ آ ب : فسارل ، ث : فسائل ١٥ـ ب ث : يلى
١٦ـ ب : محزم ، ث : مجرم ١٧ـ آ : يجلى
١٨ـ ب : الرشد

فقال ابو يوسف القاضى[1] النور فى السواد فتهلّل[2]
وجه الرشيد* وقال[3] احسنت فللّه انت

فى الدوات[4]

سوداء محبّب[5] رتقيين[6] فريقه للملك بانية واخرى هادمة[7]
زنجيّة[8] عجماء الا انها بجليل تدبير البرية عالمة[9]

وقال الحسن[10] بن وهب

١٨ آ ت لا تجز[11] عن من المداد ولطخه
انّ المداد خلوق ثوب الكاتب[12]
لولا المداد وحسن رونق لونه
ما صحّ شيى فى حساب الحاسب
ولمّا تبيّنت الامور لباحث
ولكان شاهد امره كالغايب
شيان[13] عندى فى الثياب[14] اذا بدا[15]
لطخ يمسك[16] او مداد لازب

١ـ ت : رحمه الله ـ افزوده شده ٢ـ ب ت ث : فتهلك *٣ـ ت : فقال
٤ـ ث : شعر ـ افزوده شده ٥ـ ب : محبّبت ، ت : مجيب ، ث : مجبّت
٦ـ آ : رقيتين ، ب : رتقيين ، ت : رتيين ، ث : رتقسين
٧ـ ب : هادمه ٨ـ ب : زنحيه ٩ـ ت : حذف شده ١٠ـ ب : حسين
١١ـ ب : لاتجر ١٢ـ ث : درحاشيه خط مغاير ـ من الصّحاح الخلوف ضرب من الطيب ـ افزوده
١٣ـ ث : سيان ١٤ـ ث : الثياب ١٥ـ ب : اذبدا ١٦ـ ت ث : بمسك ، ب : بمسك

ولبعض[1] الکتاب

اهوی السواد لان شیبتی[2] ابیض

یودی الفتی و احبّ لون شبابي

وکذلک[3] فی الکافور برد[4] قاطع

والمسک اصبح سید الاطیاب

وبه تزیّن[5] کفّ کلّ خـریدة

وبه تتمّ[6] صناعة الکتّاب

شخصی از افاضل دواتی آبنوس[7] پیش دوستی فرستاد

واین دوبیت بدو[8] نوشت   شعر[9]

قد بعثنا[10] الیک ام العطایا[11] ١٧ ث

والمنایا زنجیة[12] الاحساب

فی حشاها من غیر حرب[13] حراب[14] ١٧ آ

هی امضی[15] من مرهفات الحراب

وقیل الدوات من انفع الادوات و الحبر[16] اجدی من التبر

١ـ ت: وبعض ٢ـ ث: شیبی ٣ـ آ ث: کذاک

٤ـ ت: برذ ٥ـ ث: یزین ٦ـ ب ت: تنم

٧ـ آ: ابنوس، ب: آنوس، ث: از ابنوس ٨ـ ت: برو ٩ـ ت: حذف شده

١٠ـ ب: بعثا، ث: بعثناک ١١ـ ب: العطاما

١٢ـ آ: زنخیة، ت: زنجبة، ث: زنجة ١٣ـ ب: خرب

١٤ـ ب: جراب ١٥ـ ت: امصی ١٦ـ آ: و، ث: الجرّ

وقیل الدواة غدیر تفیض[1] ینابیع[2] الحکمة[3] من قراره وتنشا[4] سحب البلاغة من اقطاره

وقیل دواتک تداوی مرض عقابک[5] وتوذی[6] قلوب عدایک[7]

فی مدح الخط

قال اقلیدس الخط هندسه روحانیة ظهرت باله[8] جسمانیة

وقیل الخط فی الابصار سواد و فی البصایر بیاض

وقیل رادائة الخط زمانة الادب

وما قیل فی الخط نظماً[9]

خط کما انفتحت[10] ازاهیر الربی

متنزة[11] الالباب[12] قید الاعین[13]

وبلاغة ملء[14] القلوب ملاحة

قال[15] النبی[16] بها صلوة الالسن

١ـ ب: تفنض، ت: حذف شده، ث: نفیض

٢ـ ب: ینا ٣ـ ب: بیع، ث: بع

٤ـ آ: تنشا، ب: تنشاء، ت: تنشا، ث: تنشا ٥ـ آ: عقاتک، ث: عفاتک

٦ـ ب: یوذی، ث: تودی ٧ـ ب: عدائک، آ ث: عدائک ٨ـ ت ث: بالة

٩ـ آ: و نثرا ـ افزوده، ث: شعر ـ افزوده ١٠ـ ب: انصحت، ث: افتحت

١١ـ آ: متنزهه، ت: منزهة، ث: منزه ١٢ـ ت: الاعیان ١٣ـ ت: الاعنی

١٤ـ آ: ملء، ب ت: مل، ث: ملو ١٥ـ ب: مال، ت ث: نال

١٦ـ ب: السی، ث: البنی

ولقد احسن ابوالفتح البستی فی ذلک

ان هزّ اقلامه یوماً لیعلمها
انساک کلّ کمیّ هزّ عامله

وان اقرّ[۱] علی رقٍّ انامله
اقرّ بالرق کتاب الانام له

ولابی منصور الثعلبی فی خط[۲] ابن المقله[۳]

خط ابن مقله من ارعاه مقلته[۴]
ردّت[۵] جوارحه لو حولت مقلا

فالدّر یصغر من تنضیده حسداً[۶]
والروض[۷] تحمّر[۸] لاستحیائه[۹] خجلا

این فواید حکیم فاضل ابوالحسن احمد بن عمر بن علی النظامی
۱۹ ت ۲۱ ب العروضی السمرقندی رحمة الله تعالی[۱۰] در کتاب[۱۱] مجمع النوادر
آورده است حکیم مذکور چند حکایت در مجمع النوادر
مطابق وقت وحال ملوک و سلاطین هر عصر ایراد[۱۲] کرده است
برین موجب که ملخص میگردد و در مقدمه می گوید که[۱۳]

۱- آ: امر ۲- ت: حذف شده ۳- ب: مقله، ت: مقلة رحمها الله
۴- آ: مُعلّتهُ، ب: معلمه، ت: مقلته، ث: مقلته ۵- آ: ودّت
۶- آ: حسدا، ب ت: جسدا ۷- ث: والروص ۸- ب ت ث: یحمّر
۹- ت: لاستحیائهُ، ب ث: لاستحسانه ۱۰- ت: حذف شده
۱۱- ت: حذف شده ۱۲- ث: و اثبات - افزوده ۱۳- آ ث: حذف شده

کتابت و دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی مشفّع در مخاطباتی که میان[۱] مردم[۲] است بر سبیل محاورت[۳] و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذمّ وحیلت و استعطاف و اغرا[۴] و تعظیم اعمال و تحقیر اشغال و شناختن[۵] وجوه عذر و عتاب و احکام وثایق و اذکار سوابق و اظهار ترتیب[۶] و نظام کلام در جمیع وقایع بر وجه[۷] اولی و اصوب پس کاتب باید کی کریم اصل و شریف عرض و دقیق نظر[۸] و عمیق فکر و ثاقب[۹] رای و صایب[۱۰] حدس باشد و از آداب و ثمرات[۱۱] بقسمی[۱۲] اوفر[۱۳] و حظی اوفی فایز و بقیاسات منطقی عارف و بر[۱۴] مراتب ابنای روزگار واقف و از حرص بر حطام[۱۵] دنیوی و مزخرفات[۱۶] فانی محترز و بتحسین و تقبیح[۱۷] اصحاب اغراض[۱۸] و ارباب اغماض غیر ملتفت و در کتبت مراسلات عرض مخدوم را که مکتوب منه باشد از تنزیل در مواضع نازل و مراسم خامل[۱۹] مستحفظ و جانب مکتوب الیه را[۲۰] اگرچه

۱- آ ب ت: حذف شده ۲- ث: مرمان ۳- ت: مجاورت
۴- ت: اعزاز ۵- ت: ساختن عذر ۶- ب ت ث: تربیت ۷- ب: وجوه
۸- ث: حذف شده ۹- ت: ناقب ۱۰- ث: صاحب ۱۱- ت: عرات
۱۲- ب: نصیبی، ت: نقسمی، ث: نصیبی ۱۳- ت: اذخر ۱۴- ب: حذف شده
۱۵- ت: خطام ۱۶- ت: مزخرف ۱۷- آ: تنقیح ۱۸- ث: اعراض
۱۹- ب: خاطر، ت: حامل ۲۰- ت: حذف شده

میان او و[1] مکتوب منه مخاصمت باشد مراعی ومحافظ و از
تعرض[2] عرض او محترز و مجتنب مگر که[3] مکتوب الیه ازحدّ ادب[4]
تجاوز نموده باشد و قدم حرمت از دایره حشمت بیرون نهاده ۱۷آ ث
که واحدً بواحدٍ *مقرر باشد[5] و البادیٔ اظلم محقق و
رعایت حدّ وسط را درکتابت[6] ملازم وبهرکس آن نویسد
کی اصل *ونسب[7] و ملک و ولایت وخزانه ولشکر او
*بران[8] دلالت نماید[9] و اگر مکتوب الیه طریق تکبر[10] مسلوک
دارد کاتب مترسل را نیز رسد که درین موضع قلم بردارد[11] ۱۷آ آ
وقدم درگذارد و درین ممرّ باقصای[12] غایت و منتهای نهایت
برسد کما قال النبی صلی الله علیه وسلم التکبر علی المتکبر[13] صدقة
والبته نگذارد کی هیچ غبار[14] درفضای[15] مکاتبت ازهوای
مراسلت بردامن حرمت مخدوم او نشیند ودرسیاقت
سخن رانی طریق اختصار و ایجاز[16] رود کی[17] خیر الکلام ما قلّ ودلّ
واز وقیعت المکثار[18] مهذار احتراز و اجتناب ورزد اما سخن بدین[19] پایه

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ب: بعض ۳ـ ب: حذف شده ۴ـ ت: آداب
*۵ـ ت: حذف شده ۶ـ ث: مکاتبات *۷ـ ب: ادبیب *۸ـ ب: درحاشیه نوشته شده
۹ـ آب: نمایند ۱۰ـ ب: مکبر، ت: تکبر، ث: تبرک
۱۱ـ ت: رد ۱۲ـ ت: باقصی ۱۳ـ ث: التکبر ۱۴ـ ت: مذلت ـ افزوده
۱۵ـ ب ت: قضای ۱۶ـ ب: ابحاز، ث: ایجان ۱۷ـ آ: حذف شده
۱۸ـ ب: المکثار ۱۹ـ ت: برین

وقتی رسد کی منشی از هر علم بهرهٔ[1] یافته باشد و از هر استاد
نکتهٔ[2] یاد[3] گرفته و از هر حکیم لطیفه شنوده و از هر ادیب طرفهٔ[4]
اقتباس کرده وسر مجموع فضایل و آداب تلاوت کلام مجید[5] عظم
الله جلاله و اخبار مصطفی[6] صلی الله علیه وسلم و آثار صحابه رضوان
الله[7] علیهم اجمعین و امثال عرب و کلمات عجم بمطالعهٔ کتب
سلف و مناظرهٔ صحف خلف[8] از منظومات و منثورات عربی
و فارسی فصحا و بلغای عرب و عجم چه کاتب ودبیر چون بدین
مرتبه رسد[9] سخن او برجمیع سخنان معاصران فایق وراجح باشد
ودرین باب چند حکایت[10] ذکر می رود[11]

۱۲آ ت **حکایت اول** اسکافی دبیر ازجمله کتاب ال سامان
۱۲آ ب رحمهم الله تعالی[12] درکتابت سرآمد عصر خویش بود برشواهق
مطالب[13] نیکو رفتی و از مضایق مقاصد نیکو بدر آمدی و در
دیوان رسالت نوح منصور سامانی محرری کردی مگر[14] ارکان
دولت قدر او نشناختند و براندازهٔ فضل[15] اورا ننواختند

۱ـ ت ث: بهره ۲ـ ث: نکته ۳ـ ب: درحاشیه نوشته شده
۴ـ ث: طرفه ۵ـ ث: مجیدست ۶ـ ب: مطی ۷ـ ب: حذف شده
۸ـ ت: حذف شده ۹ـ آ: دربالای سطر باخط مغایر نوشته شده ۱۰ـ ت: بالای سطر نوشته شده
۱۱ـ ت: والله اعلم ـ افزوده شده ۱۲ـ ت: حذف شده
۱۳ـ آ: درحاشیه نوشته شده ۱۴ـ آ: و
۱۵ـ ت: قدر

از بخارا بهراة پیش الپتکین[1] رفت و[*]چون الپتکین[2] عاقل و
ممیز بود اورا[3] بخود نزدیک گردانید و عزیز و مکرم داشت
و دیوان رسالت بدو تفویض فرمود[4] و منصب او ترقی
یافت و بسبب آنک پیش امیر[5] نوح[6] منصور جمعی نوخاستگان
پدید[7] آمده بودند و بر قدیمیان[8] استخفاف می[9] کردند نوح را
با الپتکین متغیر گردانیدند و الپتکین چندانک ممکن بود
تحمل می کرد و آخر الامر کار بعصیان کشید و امیر نوح بزاولستان[10]
رفت و بسبکتکین[11] پیوست تا آن[12] لشکر را بیارد[13] و سیمجوریان[14]
از نیشابور[15] بیایند و با الپتکین[16] مقاتله[17] کنند و ذکر آن محاربت
در[18] یمینی[19] عتبی[20] مسطورست پس[21] چون آن[22] لشکر بهراة رسید
امیر نوح ابو الحسن علی بن محتاج الکشافی[23] را که حاجب[24] الباب

۱ـ ب ت : البتکین *۲ـ ت : البتکین چون ، ث : چون ـ حذف شده
۳ـ ب : حذف شده ۴ـ ث : کرد ۵ـ ت : حذف شده ۶ـ ت : نوح بن
۷ـ ب : مدند ۸ـ ب ت : قدیمان ، ث : قدیمیان
۹ـ ت : حذف شده ۱۰ـ ت : براولستان ۱۱ـ ب : سبکتکس
۱۲ـ ب : این ۱۳ـ ب ت : بیاورد ۱۴ـ ب : سیمجوریان ، ث : سیمجوریان ، ت : سیمجوریان
۱۵ـ آ : نیساجور ، ت ـ نیسابور ، ب ث : نشابور ۱۶ـ آ : البتکین ، ت : بالبتکین
۱۷ـ ب : مقابله ، ت : مقاتله ۱۸ـ ت : درکتاب ۱۹ـ آ ب ت : یمینی ، ث : یمینی
۲۰ـ ب : عتقی ، ث : عتی ، ت : عینی ۲۱ـ ت : و
۲۲ـ آ : این ۲۳ـ آ ت : الکشانی ۲۴ـ ت : جانب ، ث : حاجب

بود[1] بالپتکین فرستاد با نامهٔ مشتمل بر وعید و مضمون آن
مجموع تخویف و تهدید و مجال[2] صلح بغایت معتذر بل کی[3]
بکلی مسدود و متعسر[4] چون حاجب[5] نامه عرض کرد و پیغام
برسانید[6] و هیچ دقیقه ناگفته نگذاشت الپتکین را آزار خاطر
زیادت شد و[7] گفت من بندهٔ[8] پدر اویم[9] امّا دران وقت
کی خواجهٔ من[10] از دار فنا بدار بقا رحلت کرد اورا بمن
سپرد نه مرا بدو[11] اگرچه از روی ظاهر مرا در فرمان او
می[12] باید بود امّا چون عقلا[13] وصیت پدر اورا معلوم کنند
دانند کی نتیجه بخلاف[14] آن[15] باشد که من پیرم[16] و او جوان
و اورا سخن من می[17] باید شنید نه مرا سخن او و جمعی که
اورا برین قضیه باعث و محرض اند ناقض[18] آن[19] دولتند آ-۱۸
نه ناصح و هادم آن[20] خاندان اند نه خادم و[21] از غایت خشم

۱ـ ت : و ـ افزوده ۲ـ ب ث : محال ۳ ت : بلک ، ث : بلکه
۴ـ ت : متعر ۵ـ ث : حاحب ۶ـ ت : رسانید ، ب : بررسانید
۷ـ ت : حذف شده ۸ـ ث : بنده ۹ـ ت : آدیم
۱۰ـ ب : حذف شده ۱۱ـ ت : بااو ۱۲ـ آ ت : حذف شده
۱۳ـ ت : حذف شده ۱۴ـ ث : برخلاف ۱۵ـ ث : این
۱۶ـ ب : سیرم ۱۷ـ ب : حذف شده ۱۸ـ ث : ناقص
۱۹ـ ث : این ۲۰ـ ث : این
۲۱ـ ت : حذف شده

و غضب اسکافی[1] را گفت جواب این[2] مکتوب بر پشت
۱۸ث نامهٔ او بنویس و *اورا[3] از استخفاف[4] هیچ باز مگیر اسکافی[5]
چون[6] در فن خود مهارتی بکمال داشت *بر بدیهه بنبشت[7]
بسم الله الرحمن الرحیم یا نوح قد جادلتنا فاکثرت *جدالنا
فأتنا بما تعدنا[8] ان کنت من الصادقین چون نامه بامیر
خراسان نوح بن منصور *سامانی رسید[9] وبخواند[10] از نوشتن
آیت مذکور[11] تعجبها کرد و ارکان دولت حیران بماندند[12]
و دبیران انگشت بدندان گرفتند و[13] چون کار الپتکین یکسو[14]
شد اسکافی[15] متواری *گشت و ترسان و[16] هراسان
می بود تا نوح کس فرستاد و اورا بمواعید[17] خوب مستظهر
گردانیده طلب کرد وچون بحضرت پیوست[18] بر قرار
دبیری بدو داد و کار او بالا گرفت و منصب او[19] ترقی
یافت و در میان کتّاب و اهل قلم سرآمد شد چه اگر قران
ندانستی و در آن قضیه آیت مذکور[20] درج نکردی کار
او بدین غایت نرسیدی

۱-ت: اسکانی ۲-ب ت: ان *۳-ب ت ث: حذف شده ۴-آ: استحفاف
۵-ت: اسکانی ۶-ت: حذف شده *۷-ت: ناخوانا ۷-ت ث: بنوشت
*۸-ت: ناخوانا *۹-ت: ناخوانا ۱۰-آ ت: و-افزوده ۱۱-ت: مذکوره ۱۲-ت: ناخوانا
۱۳-ت: حذف شده ۱۴-ب: یکشو ۱۵-ت: اسکانی *۱۶-ت: ناخوانا
۱۷-آ: بمواعد ۱۸-ب: و-افزوده ۱۹-ب ت ث: حذف شده ۲۰-ت: مذکوره

۲۰ت **حکایت دوم** چون کار اسکافی[1] در کتابت نوح
۲۲ت منصور بدرجهٔ اعلی رسید ماکان دیلمی کی مردی دلیر
و کافی[2] و کاردان بود در ری و کوهستان عصیان آورد
و سر از ربقهٔ طاعت بکشید و عمال بخوار و سمنان و سمنک
فرستاد و بر چند شهر از قومس مستولی شد و دم استقلال
و استبداد می زد و از سامانیان یاد نمی آورد[3] نوح منصور
ازین قضیه اندیشناک بل خایف شد و بتدارک حال
او مشغول گشت و تاش[4] سپهسالار[5] را با هفت هزار مرد
بجرب او فرستاد و تاش[6] مردی روشن رای بود و در مضایق
و مهالک جست رفتی و[7] چاپک بیرون آمدی و بهر محاربت
کی موسوم[8] شدی پیروز جنگ بودی[9] و لشکرها شکستی
و از هیچ کار بی مقصود باز نگشتی و در خلوت[10] با اسکافی[11]
گفت کی[12] من از ماکان بغایت ترسانم می باید کی با
اسفهسلار[13] تاش[14] موافق و متفق باشی و هر قضیه کی

۱-ت: اسکانی ۲-ت: حذف شده ۳-ث: و-افزوده
۴-ت: تاشی ۵-ت ث: سپهسالار ۶-ت: تاشی
۷-ت: نیکو-افزوده شده ۸-ب: موم
۹-ت: جودی ۱۰-ب: خلوات ۱۱-ت: اسکانی
۱۲-ت: حذف شده ۱۳ ت ث: اسفهسالار
۱۴-ت: تاشی

در باب لشگرکشی *از او فوت[۱] شود *تو باباد[۲] او[۳] دهی و من
بنشابور[۴] مقام خواهم کرد تا پشت لشکر باشم و خصم شکسته
دل[۵] شود باید کی متواتر بمن مکتوبات نویسی و از مجاری
حالات اعلام دهی[۶] اسکافی[۷] گفت *بهرچه رای همایون پادشاه
باشد[۸] فرمان بردارم[۹] روز دیگر تاش[۱۰] رایات بگشاد و کوس[۱۱]
بزد و با هفت هزار مرد از بخارا برفت و از[۱۲] جیحون عبور
کرد و باقی لشکر با امیر[۱۳] نوح در عقب تا نیشابور[۱۴] بیامدند
و تاش[۱۵] ببیهق[۱۶] رفت و بقومس بیرون شد و روی بماکان
نهاد و ماکان[۱۷] با ده هزار مرد جنگی منتظر[۱۸] بر در[۱۹] نشسته
بود و تاش چون برسید از شهر بگذشت و در مقابل او لشکر
گاه زد و رسولان در راه افتادند و بر هیچ امر قرار نگرفتند چه
ماکان بتدبیر و کفایت خویش و ترتیب[۲۰] لشکر بغایت

---

*۱- ت: از وقوف *۲- ب: تو باباذ، ت: نوباد، ث: نو باماد
۳- ث: حذف شده ۴- ب: بنشابور، ت: بانیسابور، ث: بنشابور
۵- ت: حذف شده ۶- ت: کنی ۷- ت: اسکانی *۸- ت: حذف شده
۹- ت: و- افزوده ۱۰- ت: تاشی ۱۱- ت: کوسی ۱۲- ث: بر
۱۳- آ: بامیر، ب: بامیر ۱۴- ب: بنشابور، ت: نیسابور
۱۵- ت: تاشی ۱۶- ت: حذف شده ۱۷- ب: ماکا
۱۸- ت ث: حذف شده ۱۹- ث: ری - افزوده
۲۰- ب: ترتب، ت ث: تربیت

مستظهر و مغرور بود و قرار بر مصاف دادند و تاش
*پیر و[۱] جهان دیده بود و چهل سال سپهسالاری[۲] کرده[۳] و محاربات
بسیار دیده تعبیهٔ لشکر بنوعی کرد[۴] کی چون دو لشکر در
مقابلهٔ یکدیگر آمدند و دلیران و شجاعان ماوراء النهر و آ-۱۸ب
خراسان *از قلب[۵] در حرکت آمدند یک نیمه از لشکر
ماکان برفتند و باقی بحرب مشغول شدند و ماکان کشته
شد[۶] و تاش مظفر و منصور گشت و با اسکافی گفت
کی *تا قاصدی[۷] فرستادن کبوتر بر مقدمه می باید پرانید و
جمله وقایع را بیک دو کلمه باز نمودن تا بر کبوتر بار[۸] نباشد
اسکافی[۹] دو[۱۰] انگشت کاغذ برگرفت و بنوشت
بسم الله الرحمن الرحیم ماکان صار کاسمه[۱۱] و سلم[۱۲] ازین ما
ما[۱۳] نفی خواست و از کان فعل خاص بپارسی چنان باشد
کی ماکان چون نام خویش شد یعنی نیست شد چون کبوتر آ۱۸ ث
با میر نوح رسید ازین[۱۴] فتح چندان تعجب نکرد[۱۵] کی ازین لفظ

---

*۱- ت: مرد ۲- ت ث: سپهسالاری ۳- ت: کرد
۴- ب: کرده *۵- ت: در قلب، ث: حذف شده
۶- ث: حذف شده *۷- آب: تا - حذف شده، ت: قاصدی تا
۸- ب: بار، ت: باز ۹- ت: اسکانی، ث: اشکافی
۱۰- ت: در ۱۱- ث: اسمه ۱۲- آث: والسلم، ت: والاسلام
۱۳- ت: حذف شده ۱۴- ب: از ۱۵- ت: نکردند

کی مشتمل بود[۱] بر مصدوقهٔ حال[۲] و بعد از ان اسباب ترفیه
اسکافی[۳] مجدد گردانید و گفت[۴] چنین کس را فارغ دل باید
داشت تا بچنین چیزها و نکتها رسد چه هر صناعت کی* تعلق
بفکر[۵] دارد *صاحب صناعت باید کی[۶] فارغ دل و مستظهر باشد[۷]
آ۲۲ب چه سهام فکر او چون[۸] بسبب توزع خاطر متلاشی شود[۹] بر
هدف جواب[۱۰] جمع نیاید زیراک[۱۱] جز بجمعیت خاطر بر چنان
کلمات فایز نتوان[۱۲] شد

آ۱۰ت **حکایت سوم** یکی از کتاب خلفای عباسی بوالی
بصره[۱۳] نامه[۱۴] می نوشت و بی تقسم خاطر و توزع ضمیر مستغرق
فکر عمیق شده[۱۵] کلمات چون دُرّ ثمین و ماء معین می پرداخت
ناگاه[۱۶] کنیزک در[۱۷] آمد و گفت کی آرد نماند کاتب چنان شوریده
طبع و پریشان خاطر شد کی سیاق سخن از دست

۱ـ ت : حذف شده ۲ـ ت : حذف شده ۳ـ ت : اسکافی
۴ـ ت : از ـ چنین کس ـ تا ـ صاحب صناعت باید کی ـ حذف شده
*۵ـ ث : بفکر تعلق *۶ـ ث : باید که صاحب صناعت در ان
۷ـ ت : باش ۸ـ ت : حذف شده ۹ـ ت : حذف شده
۱۰ـ ث : فواریج اب ۱۱ـ آ ت ث : زیرا که
۱۲ـ آ : ستوان ، ث : سوان ۱۳ـ آ : نضره ، ت : نصر
۱۴ـ ب : نامهٔ ۱۵ـ ت : شد ۱۶ـ ت : تکرار شده
۱۷ـ ت : حذف شده

بداد و[۱] بر وجهی[۱] انفعال بدو[۲] راه یافت کی در مکتوب
بنوشت کی آرد نماند و بواقی نامه[۳] را[۴] تمام کرده[۵] بحضرت
خلیفه[۶] فرستاد چون خلیفه در[۷] مطالعه بدان مقام رسید
حیران بماند و هیچ محملی[۸] آن را پدید[۹] نمی توانست کرد
کاتب را بطلبید و آن حال ازو باز[۱۰] پرسید کاتب خجل
شد و قضیه براستی باز نمود خلیفه گفت اول این[۱۱]
نامه را بر آخر چندان رجحانست کی قل هو الله احد[۱۲] را
بر تبّت یدا[۱۳] ابی لهب دریغ باشد خاطر چنین بلغا را
بدست غوغاء احتیاج و افتقار باز دادن و اسباب
ترفه[۱۴] معاش او چنان تعیین فرمود کی امثال آن[۱۵] کلمات
دیگر[۱۶] بگوش او نرسید[۱۷]

حکایت چهارم بحضرت صاحب کافی[۱۸] اسمعیل بن عباد

۱ـ ث : حذف شده ۲ـ ت : برو ۳ـ ب : حذف شده
۴ـ ت : حذف شده ۵ـ ت : کردو ۶ـ ت : حذف شده
۷ـ ت : حذف شده ۸ـ آ ب : محلی ، ت : مجلی
۹ـ ب : پدس ، ت : بر بد ، ث : بدید
۱۰ـ ث : حذف شده ۱۱ـ ب : ان ۱۲ـ ت : حذف شده
۱۳ـ ت : یدی ۱۴ـ ت : و ـ افزوده ۱۵ـ ت : این
۱۶ـ ث : حذف شده ۱۷ـ ب : نرسد
۱۸ـ ت : کافی

کی وزیر فخرالدوله بویهی[1] بود باز نمودند کی قاضی قم در
استماع قضایا جانب حق را مهمل می[2] گذارد و در یک[3] قضیه از دو
مترافع پانصد دینار رشوت ستده است صاحب استنکاری
تمام نمود[4] بدو وجه یکی از کثرت رشوت و[5] دوم از دلیری
و بی دیانتی قاضی در حال قلم برگرفت و بنوشت
بسم الله الرحمن الرحیم ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم[6]
و علما و فضلا دانند کی این کلمه در باب ایجاز و فصاحت
چه مرتبه دارد از آن[7] روز باز[8] فصحا و بلغا این کلمه را
بر دلها نوشتند و بر زبانها متداول[9] گردانیدند

حکایت پنجم

لمغان[10] شهریست از اعمال غزنین
مگر در روزگار سلطان عادل یمین الدوله و امین المله محمود[11]
غزنوی انار الله برهانه جمعی از کفار بر اهالی انجا[12] شبیخون
آوردند و خرابی بمحصولات ایشان رسید[13] جمعی از ایشان
بتظلم بغزنین رفتند و از حضرت سلطان داد خواستند

۱ـ ب : بویهی ۲ـ ب : حذف شده
۳ـ ب : مکی ۴ـ ب : و ـ افزوده شده
۵ـ ت : حذف شده ۶ـ ت : فتقم
۷ـ ب : حذف شده ۸ـ ت : ناخوانا ۹ـ ب : متداول است
۱۰ـ ب ث : لمعان ۱۱ـ ت : سبکتکین ـ افزوده شده
۱۲ـ ب : انجار ۱۳ـ ب : رسیدند

خواجه احمد حسن میمندی بر ایشان ترحم کرد و خراج ان
۱۱-آ سال ببخشید و از عوارض[1] صیانت کرد و گفت باز گردید
و بیش کوشید و کم خرج کنید تا سر سال بحال خویش
باز آیید[2] ایشان با فرحی تمام بازگشتند و ان سال بخوشدلی
بسر بردند و چیزی بکس ندادند چون سال نو شد همان
جماعت باز بغزنین آمدند و قصة[3] بخواجه احمد[4] حسن میمندی رفع[5]
کردند مشتمل بر انک سال گذشته ولایت ما برافت[6] و رحمت[7]
خواجه و بحمایت و حیاطت او اراسته شد[8] و اهل شهر
بدان کرم[9] و عاطفت بمقام خویش رسیدند اما هنوز
مزلزلیم[10] و می ترسیم کی اگر مال مقرر[11] را امسال طلب فرماید[12]
بعضی از رعایا مستاصل شوند و اثر آن خلل بخرابی معموره
باز گردد[13] خواجه خراج آن سال نیز[14] ببخشید درین دو سال
اهل لمغان[15] توانگر شدند[16] و[17] در مال[18] سال سوم نیز طمع کردند

۱ـ ث : بالای سطر نوشته شده ۲ـ ب : آید، ت : آیند، آث : اسد
۳ـ ت : قضسه ۴ـ ب : حذف شده ۵ـ ت : حذف شده
۶ـ ب : برآفت ۷ـ ب : زحمت ۸ـ ت : حذف شده
۹ـ ب : شد ـ افزوده ۱۰ـ ت : مزلیم ۱۱ـ ت : مقر
۱۲ـ ت : فرمایند ۱۳ـ ب ت : و ـ افزوده ۱۴ـ ب : بر
۱۵ـ ب ث : لمعان ۱۶ـ ث : شد ۱۷ـ ث : حذف شده
۱۸ـ ت : حذف شده

۲۱ ت ۱۹ ث ۲۳ ب

و همان[۱] جماعت *بدیوان آمدند و قصهٔ دیگر[۲] مزوّر بعرض
رسانیدند و همکنان را معلوم شد کی ایشان بر باطل‌اند
خواجه بر پشت قصهٔ ایشان نوشت[۳] الخراج خُراج
اداه[۴] دواه[۵] یعنی خراج[۶] ریش هزار چشمهٔ[۷] است گزاردن[۸]
او[۹] دوای اوست واز ان وقت باز این معنی مثل شد
وکتّاب دواوین در مواضع محتاج الیها استعمال کردند
و سامعان امثال[۱۰] نمودند
حکایت ششم چون[۱۱] مأمون[۱۲] *خلیفه رحمة الله علیه[۱۴]
بوران[۱۵] را دختر[۱۳] حسن سهل[۱۶] که بذوالریاستین ملقب[۱۷] و
موسوم بود و برادر فضل سهل در نکاح آورد و ان دختری
بود با جمال وکمال و در[۱۸] فضل بی مثال وقرار چنان بود کی
مامون[۱۹] بخانهٔ *او رود[۲۰] و یکماه آنجا مقام کند و بعد از یکماه بخانهٔ
خویش باز آید چون آنجا رفت خانهٔ دید خرم‌تر از مشرق بوقت

۱-ت: آن - افزوده *۲-ب: در حاشیه نوشته شده
۳-ت: بنوشت که ۴-آت: آداوه ۵-آت: دواوه
۶-ت: حذف شده ۷-ت: چشم ۸-ب: گذاردن
۹-ت: آن ۱۰-آ: امتثال ۱۱-ت: حذف شده
۱۲-ب: بالای سطر نوشته شده *۱۳-ت: خلیفهٔ بوران دختر ۱۴-ب: علیها
۱۵-آ: بوران ۱۶-ت: را - افزوده ۱۷-ت: لقب
۱۸-ت ث: باو ۱۹-آ: جو مامون *۲۰-ب ث: او رود

دمیدن صبح وخوشتر از بوستان بگاه رسیدن گل وخانه
واری حصیر از شوشهٔ زر *در او[۱] کشیده و بدرّ ولعل و
فیروزه ترصیع کرده[۲]
کان صغری وکبری من فواقعها[۳] حصباء[۴] درٍّ علی ارضٍ من
الذهب وهم بران[۵] مثال بالشی نهاده و نگارینی در صدر
آن نشسته از عمر و زندگانی شیرین‌تر و از صحبت[۶] وجوانی
خوشتر با قامتی کی سرو سهی با او[۷] بنده نوشتی و عارضی کی خورشید[۸]
انوار[۹] او را خداوندخواندی موی رشک مشک وعنبر[۱۰]
وچشم[۱۱] حسد جزع وجوهر بر پای خاست وخرامان پیش
مأمون[۱۲] باز[۱۳] آمد وخدمتی نیکو کرد و مامون را در صدر
نشاند مامون بهزار دل واله جمال *او شد[۱۴] و جانش در
اضطراب آمد و ده دانه مروارید غلتان هریک[۱۵] چند بیضهٔ
عصفوری از کواکب آسمان روشن‌تر واز دیدار

*۱-ت: بدو ۲-ث: شعر - افزوده ۳-آ: قوابیها - در حاشیه افزوده،
ب: فوافعها، ت: مواقعها، ث: مواقعها
۴-ت: حصاء ۵-ب: بر ۶-ب: صحبت
۷-ت ث: باو ۸-ت: خرشید ۹-ب ت: انور
۱۰-ت: عبیر، ث: عبر ۱۱-ب: حشم، ت: چسم
۱۲-آ: خلیفه - بالای سطر - مامون - افزوده ۱۳-ب: حذف شده
*۱۴-ت: حذف شده ۱۵-ب: حذف شده

*خوب رویان[۱] ابدارتر و از مشتری مدوّرتر بل منوّرتر پیش او بریخت[۲] دراری بر روی بساط درحرکت آمدند[۳] از[۴] استوار[۵] بساط[۶] و تدویر درحرکت متواتر شد وسکون را مجال نماند دختر بدان جواهر التفات نکرد و سر از پیش برنیاورد مامون مشعوف ترگشت[۷] دست بیازید و در انبساط بازکرد تا معانقه کند[۸] دختر را عارضهٔ حیا استیلا گرفت وچنان منفعل شدکی حالتی کی بزنان[۹] مخصوص است *در وجود[۱۰] آمد وخجالت برصفحات وجنات[۱۱] او ظاهرگشت برفور گفت یاامیرالمومنین اتی امر الله فلا تستعجلوه مامون دست بازکشید وازغایت فصاحت ولطف استعمال او این آیت را درین حال تعجبها کرد و با انسی[۱۲] کی *با او[۱۳] پیدا شد هجده[۱۴] شبانروز ازان خانه بیرون نیامد وکار *فضل سهل وحسن[۱۵] سهل ببرکت آن دختر وجستی[۱۶]

---

*۱ـت: خوبان　　۲ـث: ریخت　　۳ـت: آمده

۴ـآ: واره، ب ث: و　　۵ـآ: استوآء، ب ث: استواری

۶ـب ث: نشاط　　۷ـت: و ـ افزوده　　۸ـت: کنند

۹ـآ ت ث: برزنان　　*۱۰ـت: بوجود

۱۱ـب: وحات، ث: وحنات　　۱۲ـب ث: باضی

*۱۳ـت: اورا　　۱۴ـث: هژده　　*۱۵ـآ: فضل وحسن، ب: فضل وحسن، ت: فضل حسن　　۱۶ـب: جشتی، ث: چستی

او در استشهاد[۱] آیت مذکور[۲] باوج ثریا رسید[۳]

حکایت هفتم　　از خلفاء بنی العباس امیر المومنین المسترشد بالله طیب الله تربته و رفع فی[۴] الجنان رتبته بواسطهٔ

آ۱۹-آ استزادتی[۵] کی از سلطان سعید سنجر بن[۶] ملکشاه طاب ثراهما[۷]

آ۲۱ ت درتصور داشت متوجه خراسان شدچون بکرمانشهان[۸] رسید روز آدینه بود خطبهٔ گفت کی در فصاحت از ذروهٔ اوج آفتاب گذشته بود و بمنتهای عروهٔ علیین رسیده

آ۲۳ ب ودر اثنای خطبه بواسطهٔ ملالتی که از[۹] آل سلجوق داشت شکایتی کی فصحای عرب و بلغای عجم انصاف دادند که بعد[۱۰] از صحابه رضی الله عنهم کی شارح کلمات جامع الکلم[۱۱] بودند هیچ کس فصلی[۱۲] بدان جزالت و فصاحت نظم نداده بود دربیان آورد برین موجب فوضنا[۱۳] امورنا الی آل سلجوق *فبرزوا[۱۴] علینا فطال علیهم الامدُ *فقست قلوبهم[۱۵]

۱ـت: واستعمال ـ افزوده　　۲ـت: مذکوره

۳ـت: والله اعلم ـ افزوده　　۴ـت: ال

۵ـب: استزادتی، ث: استزادی　　۶ـب: حذف شده

۷ـت: درحاشیه نوشته شده　　۸ـت: بکرمان شاهان، ث: بکرماشاهان

۹ـب: حذف شده　　۱۰ـت: حذف شده　　۱۱ـث: الکلام

۱۲ـت: فضل　　۱۳ـت: فوضعنا　　*۱۴ـب ت: فبرزو، ث: فبروزا

*۱۵ـآ: درحاشیه نوشته شده، ث: فقست قلوبهم

آ۱۹ ث وکثیر منهم فاسقون یعنی کارهای خویش را[1] بآل سلجوق
بآ[2]زگذاشتیم[3] و ایشان بر ما بیرون آمدند و روزگار ایشان
امتداد یافت و دلهای ایشان سخت شد *وایشان بیشتر[4]
فاسقانند یعنی از فرمانهای ما در دین و مسلمانی گردن بیرون برده اند

حکایت هشتم

کورخان خطای[5] بر در سمرقند با
سلطان سنجر بن ملکشاه *رحمهما الله[6] مصاف کرد[7] و ماوراءالنهر
بعد از کشتن امام مشرق حسام الدین انار الله برهانه و وسع
علیه رضوانه اورا مسلم شد پس کورخان حکومت بخارا را
بالپتکین[8] پسر امیر بیابانی[9] برادرزادهٔ خوارزمشاه اتسز[10]
داد و در وقت بازگشتن اورا بخواجه امام تاج الاسلام
احمد بن عبد العزیز سپرد کی امام بخارا بود تا هرچه کند
باشارت او کند و کورخان[11] بازگشت و ببوسنجان[12] رفت و
او[13] در افشاء معدلت و انفاذ اوامر و احکام مشارالیه

۱ـ آ: حذف شده ۲ـ ث: حذف شده ۳ـ ب: کذاشتم

*۴ـ ت: و بیشتر از ایشان ۵ـ ث: خطایی

*۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ت: در

۸ـ ت: باتمتیکین، آ ث: بالتکین ۹ـ آ: بیابانی، ب: سامانی،
ت: بیابانی، ث: پیابانی ۱۰ـ آ: آتسز، ب: اتس، ت: آبسز

۱۱ـ ث: کورخان ۱۲ـ ب: سوسخان، ث: بوششخان

۱۳ـ آ ب: ۱۲ ـ ۱۰ افزوده

ایام بود والحق پادشاهی *ازین دو بیش[1] نیست الپتکین[2]
چون میدان خالی یافت دست بظلم و تعدی برگشاد
و باستخراج اهل بخارا مشغول شد چند کس از بخاریان
بتظلم ببوسنجان[3] رفتند کورخان[4] نامهٔ بپارسی[5] بالپتکین[6]
نوشت بر طریقهٔ اهل اسلام بسم الله الرحمن الرحیم الپتکین[7] بداند
کی میان ما *مسافت اگرچه[8] دورست اما رضا و سخط ما[9] بدو
نزدیکست الپتکین[10] ان کند که[11] احمد فرماید و احمد ان فرماید کی
محمد[12] فرموده است *صلی الله علیه وسلم[13] والسلم[14] اگر ارباب بلاغت
بتامل این معانی اشتغال نمایند هزار مجلد شرح این کلمات
مختصرست بل کی زیادت و مجملش هویدا و روشن است
و محتاج شرح[15] نیست و از ملوک اسلام مثل این[16] کم[17] روایت کرده اند

---

*۱ ت: ازین دو بیش، ب ث: این دو بش

۲ـ ب: الپتکس، ت: انفتکین، ث: الپکس

۳ـ آ: بوسنجان، ب: سوسخان، ث: سوشخان

۴ـ ث: و بکورخان ۵ـ ت: حذف شده ۶ـ ت: باتمتیکین، ث: بالپکس

۷ـ آ: البتکین، ب: الپتکس، ت: اتمتیکین

*۸ـ ت ث: اگرجه مسافت ۹ـ ب: حذف شده

۱۰ـ آ: البتکین، ب: الپتکس، ت: اتمتیکین ۱۱ـ ب: حذف شده

۱۲ـ ث: علیه ـ افزوده *۱۳ـ ث: حذف شده ۱۴ـ ب: حذف شده

۱۵ـ ب: در حاشیه نوشته شده ۱۶ـ ب ت: ان ۱۷ـ ب: کی

حکایت نهم

غایت فصاحت قران ایجاز لفظ و
اعجاز معنیست و آنچه فصحا و بلغارا از تضمینات قران
دست داده بدرجه ایست کی عقلا و علمارا از تصور آن
دهشت می اید و دلیلی واضح و حجتی[1] قاطع بران[2] مطلوب
آنست کی این کلام بر مجاری نفس هیچ مخلوقی[3] نرفته است
و از[4] هیچ کام و زبان حادث[5] نشده و رقم قدم بر ناصیهٔ اشارات
و عبارات او مثبت است گویند یکی از اهل اسلام
پیش ولید بن مغیره این آیت می خواند وقیل یا
۲۲ت ارض ابلعی[6] ماءک[7] و یا سماء اقلعی وغیض الماء و قضی
الامر و استوت علی الجودی وقیل بعداً للقوم الظالمین
ولید بن مغیره گفت والله ان علیه لطلاقةً و انّ له لحلاوة
وانّ اعلاه لمثمر و انّ اسفله لمغدق وماهو قول البشر
۲۴ب چون دشمنان و منکران در فصاحت قران و اعجاز
او در میادین انصاف بدین مقام رسند دوستان و معتقدان
*بنگر کی تا[8] بکجا رسند

۲آ ## حکایت دهم

سلطان عادل یمین الدوله و امین
الملّة محمود سبکتکین انار الله برهانه رسولی بماوراء النهر بنزدیک

۱ـ ت: حجت   ۲ـ ث: برین   ۳ـ ت: مخلوق
۴ـ ب: حذف شده   ۵ـ ب: صادر   ۶ـ ث: ابلغی، ت: ابلعی
۷ـ ب: روی سطر نوشته شده   *۸ـ ب: کی، ت: حذف شده

بغراخان فرستاد و در نامه که[1] نوشته بود[2] تقریر کرد کی در[3]
تفسیر آیت[4] *ان اکرمکم عند الله اتقاکم[5] ارباب حقایق و
اصحاب دقایق *بران[6] متفق اند کی این تقاة[7] از جهل می فرماید
کی هیچ نقصان ارواح انسانی را *بتر از[8] جهل نیست و هیچ
فضیلت با علم مساوی نه کما قال *الله تعالی[9] *والذین اوتوا
العلم درجات[10] می باید کی *ایمه ماوراء النهر و علمای[11] مشرق[12]
و افاضل حضرت خاقان از ضروریات این خبر دهند کی نبوّت
چیست و اسلام چیست و دین چیست و احسان چیست
۲۰ث و ایمان چیست و تقوی چیست و امر معروف چیست
و نهی منکر چیست و صراط چیست و میزان چیست
و رحمت چیست و شفقت چیست[13] *و عدل چیست[14]
و فضل چیست چون نامه بحضرت بغراخان[15] رسید و بر
مضمون آن وقوف[16] افتاد ایمهٔ ماوراء النهر را از بلاد و بقاع

۱ـ آت: حذف شده   ۲ـ ت: و ـ افزوده   ۳ـ ث: حذف شده
۴ـ ت: آن آیة که   *۵ـ ب: حذف شده   ۵ـ ت: اتقیکم
*۶ـ ت: حذف شده   ۷ـ آ: بقیه، ت: نقبه، ث: نقیه
*۸ـ آ: نیز آن، ت: بتر از ان   *۹ـ آب: تعالی، ث: حذف شده
*۱۰ـ ب: حذف شده   *۱۱ـ ث: علمای ماوراء النهر و ایمه
۱۲ـ ت ث: شرق   ۱۳ـ ت: حذف شده   *۱۴ـ ث: حذف شده
۱۵ـ ب: بغراحان، ث: بغراخان   ۱۶ـ ث: واقف

بخواند و[1] جواب این[2] سوالات ازیشان التماس کرد چند
کس از اکابر[3] ایمه و اعاظم علما التزام کردند کی درین باب
کتابی سازند وجواب این[4] سوالات دران درج کنند و[5] چهار
ماه مهلت خواستند و بغراخان را این مهلت مناسب
نبود و اقل ضرر ان اخراجات بسیار کی بر رسولان رفتی و
وتعهد ایمه کی بجواب[6] مشغول شدندی[7] محمد[8] عبدالکاتب
کی دبیر بغراخان بود و در علوم تعمّقی و در فضایل[9] تفوقی
تمام داشت و در نظم و نثر از فضلای روزگار و بلغای اهل
اسلام گوی سبقت ربوده بود گفت من این[10] سوالات را بدو
کلمه جواب بنویسیم چنانک افاضل اسلام و اکابر[11] علمای
مشرق پسندیده دارند و در پایان مسائل بر طریق فتوی بنوشت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم* التعظیم لامر الله و الشفقة
علی خلق الله[12] همه علمای ماوراءالنهر انگشت تعجب بدندان
گرفتند و گفتند جواب کامل این[13] سوالات این حدیثست
وخاقان بغایت خرم وخوش دل شد کی جواب این سوالات

۱– آ ب ت: حذف شده   ۲– آ: آن   ۳– ت: حذف شده
۴– آ ت: ان   ۵– ت: حذف شده   ۶– ث: بخواب
۷– ت: و بس – افزوده   ۸– ت: حذف شده   ۹– ت: فضل
۱۰– ت: ان   ۱۱– ت: حذف شده   *۱۲– ب: حذف شده
۱۳– ب ت: آن

بدین تدبیر کفایت گشت[1] و بتصانیف ایمه* حاجت نیفتاد[2]
و در تعظیم و اکرام و اجرای وظایف و انعام محمد[3] عبدالکاتب
افزود و اورا از جمیع مقربان[4] بمزید تقریب[5] و ترجیب اختصاص
داد وچون[6] جواب نامه بغزنین بردند افاضل انجا و
سایر ایمه و علماء اسلام پسندیده داشتند پس بدلایل
این حکایات و شواهد این روایات معلوم و محقق
آ۲۳ت می گردد کی کاتب فاضل و منشی فایق و دبیر مغلق[7] بزرگتر
آلتی و اداتی اند از آلات و ادوات پادشاهی و سلطنت
و نیکوتر زینتی از زینتهای امارت و وزارت[8] و مملکت و بر
آ۲۴ب پادشاهان واجبست کی چنین طایفه را بغایت[9] عزیز* و محترم
و مبجل[10] و مکرم دارند و در[11] ترفیه خاطر و تهییهٔ[12] اسباب معاش
ایشان غایت[13] مساعی جمیله مبذول فرمایند تا گلزار دولت
ایشان[14] روز بروز طراوتی[15] مجدد[16] و شکوهی مؤکّد یابد و ذکر

۱– آ: شد   *۲– ت: محتاج نگشت
۲– ث: حذف شده   ۳– ت: محمدبن   ۴– ب: مقربین
۵– ب: تعرسب،   ت: تعرست،   ث: تقریب
۶– ث: حذف شده   ۷– ب: درحاشیه نوشته شده   ۸– ث: وزارات
۹– ث: حذف شده   *۱۰– ت: و مبجل محترم   ۱۱– ث: حذف شده
۱۲– ت: تهنیهٔ   ۱۳– ت: حذف شده   ۱۴– ث: بعضی ارباب کتابت – افزوده
۱۵– آ: طراءتی،   ب: طرآتی   ۱۶– آ: مجدد

جمیل کی بهترین ذخایر[۱] و شریفترین مقتنیات[۲] و مکاسب
است ابدالابدین و دهرالداهرین بر روی روزگار موبد
و مخلد ماند[۳] ان شاءالله تعالی[۴] وچون از ترتیب مقدمه
فارغ شدیم بذکر قسم اول و مراتب ان اشتغال[۵] نمایم مامول
ومتوقع از حسن شیم افاضل عصر[۶] آنست کی اگر[۷] بر سهوی
یا عثرة[۸] کی اجتناب از ان[۹] ممکن نیست *ومن صنف
آ۲۰ آ فقد استهذف[۱۰] مقرر اطلاع یابند بعد از انک ذیل
اغماض وعفو مسدول گردانند انمام تنقیح و اصلاح مبذول دارند
[۱۱] *فان تجد عیباً[۱۳] فسد الخللاً[۱۴] فجل من لا عیب فیه و[۱۵] علا[۱۲]
*چه در وقت[۱۶] تصنیف *وترتیب[۱۷] این کتاب اتساع مجال
بی مضیقی نبود و اجتماع مطالب بی تفرقتی نه و معلومست
کی صفای باطن با وجود مکدرات و حدت[۱۸] ذهن با تواتر

۱ـ آ: ذخایر ۲ـ آ: معتنیات ، ت: مقتینات ، ث: مقسیات
۳ـ آ: ماناد ، ت: باد ۴ـ ب ت: ع ۵ـ ث: اشتعال
۶ـ پ ج: و اماثل دهر ـ افزوده ۷ـ پ: حذف شده
۸ـ ب: عثرتي ، پ: عثرتي ۹ـ پ: عرضه کنند ـ افزوده
*۱۰ـ ب: حذف شده ۱۱ـ پ: شعر ـ افزوده
*۱۲ـ ب: حذف شده ۱۳ـ پ: عینا ، ث: عیبا
۱۴ـ ت ث ج: خللا ۱۵ـ پ: حذف شده *۱۶ـ ث: حذف شده.
*۱۷ـ ث: بالای سطر نوشته شده ، ب: بالای سطر با خط دیگر ـ فرو هس ـ افزوده ۱۸ـ ت: حدت

موهنات *وقوت طبیعت با تتابع[۲] مضعفات[۱] وصحت فکر با
تعاقب مقسمات[۳] و[۴] مولمات بغایت متعذر باشد[۵] شعر[۶]
زمن فربه قران[۷] کین طرز گفتند
ببازوی ملوکان[۸] لعل سفتند
بدولت داشتند اندیشه را پاس
نشاید لعل سفتن جز بالماس
سخنهائی ز رفعت بر ثریا
باسباب مهنا[۹] شد مهیا[۱۰]
آ۲۰ ث ۱۹ پ واجب الوجود جل شانه وعظم سلطانه کی *سامع الاصوات
ج ۵ و[۱۱] قاضی الحاجاتست حضرت سپهر رفعت سلطانی را در[۱۲] ترفع
اقدار و تفوق مقدار و نفاذ امر و مضای[۱۳] حکم و استغراق
اوقات باکتساب حسنات ومبرات کی موجب ادخار جمیل[۱۴]
ذکر و سبب اقتناء *جزیل اجرست[۱۵] *سالهای بی انتها[۱۶] و قرنهای

---

*۱ـ پ ج: حذف شده ۲ـ ت: تتابع ، ث: تتابع
۳ـ ث ج: مسقمات ، پ: حذف شده
۴ـ پ: حذف شده ۵ـ پ: است ، ت: باشد والله اعلم
۶ـ ث ج: حذف شده ۷ـ ج: اق ۸ـ پ ج: سلاطین ، ث: ملوک این
۹ـ آ پ ج: مهیا ، ب: مهنا ۱۰ـ آ: مهیا
*۱۱ـ ت: حذف شده ۱۲ـ ث: که ۱۳ـ پ: مضایی
۱۴ـ پ: و ـ افزوده *۱۵ـ ج: اجر جزیل است *۱۶ـ ب: در حاشیه نوشته شده

بی انقضا[1] ملاذ[2] عالمیان[3] و مقصد جهانیان داراد و دست تاثیر
صروف زمان و ضروب طوارق حدثان از فنای فضاء[4] آستان
دولت اشیان مصروف گرداناد و عین الکمال را[5] از تعرض
ساحت معلا و مُسدّه[6] و الا مکفوف داراد[7] بالنبی و اله الاطهار
و صحبة[8] الکرام الاخیار[9]

*[10] قسم اول

در مکاتبات و آن مشتمل است بر چهار[11] مرتبه[10]

مرتبهٔ اول *[12] در مکاتبات سلاطین و خواتین و اولاد ایشان[13] ۲۳ت
و القاب و ادعیه که[14] بیکدیگر نویسند و احوالی که بعد
از القاب ذکر کنند مشتمل بر دو ضرب و بیست فصل
و چهل و چهار صورت *و صد[15] و[16] هشتاد و[17] پنج نوع[12]*

۱- ث: انقضا ۲- پ ج: و مارب (ج: و مآب) - افزوده شده
۳- پ ج: و مورد - افزوده ۴- پ ج: حذف شده ۵- ث: حذف شده
۶- پ: فسد؟ ۷- پ ج: حذف شده ۸- ب: صحبه، ت: صاحبته
۹- ت: والاخیار، پ ج: اکنون بذکر مطالب و بیان مراتب مشغول شویم بعون الله و حسن توفیقه - افزوده
*۱۰-*۱۰- پ ج: از - قسم اول - تا - مرتبه - حذف شده، **۱۰-**۱۰- ب: از - در مکاتبات -
تا - مرتبه - حذف شده ۱۱- ت: برچهار - بالای سطر بخط مغایر نوشته شده
*۱۲-*۱۲- ب: از - در مکاتبات - تا - پنج نوع - حذف شده
۱۳- ت: نویسند - افزوده ۱۴- ج: حذف شده
**۱۵- پ: حذف شده ۱۶- ث: حذف شده ۱۷- ج: حذف شده

ضرب اول *در القاب **و ادعیه[1] که بسلاطین و خواتین
و اولاد ایشان نویسند و ذکر پادشاه کاتب که مکتوب منه
است سه صورت و هریک شش نوع مجموع هژده[3] نوع
باشد و ادعیه عربی که در[4] غیر این سه صورت بایشان نویسند[1]
صورت اول *در[2] القاب سلاطین و ذکر کاتب شش ۲۵ب
نوع و دعای عربی[5]
صورت دوم *در القاب خواتین شش نوع و دعای عربی[7] ۱۹پ
صورت سوم *در القاب اولاد سلاطین شش نوع و دعای عربی[8]
صورت اول *در القاب **کی سلاطین[10] بیکدیگر نویسند و
ذکر کاتب شش نوع و دعا[11] بعد از ذکر انواع[9]
نوع اول حق جلّت کبریاؤه و عمّت نعماؤه سرادق
دولت *و اقبال[12] و بارگاه عظمت و جلال پادشاه جهان فرمان
ده زمین و زمان مادهٔ نعمت امن و امان المؤید بتایید الله
الرحمن ظل الله فی الارضین قهرمان الماء و الطین المخصوص ۲۱ث

---

*۱- ب: حذف شده ۱- پ: برین موجب - افزوده
**۲- پ ج: حذف شده ۳- پ: هجده؟ ۴- پ: حذف شده
*۵- ب: حذف شده ۶- پ: ذکر - افزوده
*۷- آ: در ذکر خواتین شش نوع و دعاء عربی، ب: حذف شده
*۸- ب: حذف شده *۹- ب: حذف شده **۱۰- ث ج: سلاطین که
۱۱- پ: دعاء عربی و *۱۲- ث: حذف شده

بعواطف حضرت رب العالمین معز الدنیا و الدین غیاث[1]
الاسلام و المسلمین رحمة الله *الموعودة[2] للخلایق اجمعین را
باوتاد خلود مشدود[3] داراد مناظم دین و دولت بر مقتضای
رای صواب فرمای[4] میسر و مصالح ملک و ملت بر قانون
*معدلت و نصفت[5] مرتب و مقرر بحق الحق و النبی القایل
آ۵ ج بالصدق محب مخلص وظایف[6] دعاجی کی[7] از تنسّم روایح آن
ریاض انس نضرت[8] یابد و تحیّتی کی از[9] استنشاق[10] فوایح آن
گلزار اتحاد و اعتضاد طراءت[11] گیرد موظف می دارد و از
حضرت واجب الوجود تعالی شانه و تمجّد سلطانه
استدامت دولت روزافزون و استقامت ایام همایون
۲۰ پ کی موجب ترفه معاش جمهور و سبب ترتب نظام امور ست
سوال می کند مصادم غرض[12] اجابت باد
آ۲۳ ت **نوع دوم** خافقات رایات اسمان فرسای و اشعّه الویه
زمین پیمای پادشاه جهان امان اهل ایمان سایه
رافت و راحت[13] حضرت یزدان ظل الله فی الارض[14]

۱ـ ت: مغیث *۲ـ آ ت: الموعود ۳ـ ت: مسدود ۴ـ ث: بالای سطر نوشته شده
*۵ـ ت: نصفت و معدلت، پ: معدلت و نصفت رحمت
۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ج: تکرار شده ۸ـ آ: نظرت، ت: نضرت
۹ـ ب پ: حذف شده ۱۰ـ ت: حذف شده ۱۱ـ پ: طراوت
۱۲ـ ب پ: عرض ۱۳ـ ت: رحمت ۱۴ـ ب پ: الارضین

مالک الممالک بالطول منها و العرض زبدة المکونات من
الماء و الطین المؤید بتایید الله رب العالمین[1] علاء الدنیا
و الدین معز الاسلام و المسلمین بر مفارق عالمیان تا انقراض
زمان ممدود *و مبسوط[2] باد *[3] و امور دین و دولت و مهمات
ملک و ملت برای[4] صواب فرمای منوط و مربوط[3*] با لنبی و
اله و صحبه مخلص[5] معتقد دعاجی کی گلزار چمن باغ[6]
از اطایب[7] روایح ان عنبر بوی[8] گردد و ازهار بستان بتنسّم[9]
نفحات آن معطر شود موجه حضرت عالی میگرداند و علی
*تعاقب اللیالی و الایام[10] و تتابع الشهور و الاعوام اسباب دوام[11]
آ۲۵ ب دولت تا موجب اصلاح احوال[12] جهانیان[13] باشد از حضرت عزت
سوال میکند مستجاب باد
نوع سوم عرصهٔ مملکت ایران تا انقراض زمان بیمن
ایالت زاهر[14] و معدلت زاخر[15] سلطان اعظم خاقان اعدل اکرام

۱ـ ت: معین ـ در حاشیه افزوده شده *۲ـ پ: حذف شده
*۳ ـ *۳ـ ج: حذف شده ۴ـ ث: بر رای ۵ـ آ: محب
۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ب: اطابت، پ: اطاب
۸ـ آ: موی ۹ـ پ: بتبسم، ث: بتبسم
*۱۰ـ ت: تعاقب الایام و اللیالی و الایام ۱۱ـ پ: حذف شده
۱۲ـ پ ث ج: حال ۱۳ـ ج: عالمیان ۱۴ـ آ: زاهره
۱۵ـ آ: زاخره

داراء دین پرور جمشید عدل گستر موید قواعد مسلمانی
اسکندر ثانی ظل الله فی الارضین خلاصة المکوّنات من الماء
والطین المنصور بنصرة خیر الناصرین ناصر الدنیا والدین
سلطان الاسلام و المسلمین *قسیم امیر المومنین[1] مزین و
مشروف باد و مسامع ایام و لیالی باستماع لآلی اوامر و
۲۰آ ب نواهی ان حضرت مقرط و مشنّف[2] بمحمد[3] و اله الاطهار
محب مخلص دعوات موفور و تحیات[4] نامحصور از خلوص
وداد و محض محبت[5] و اعتقاد بحضرت فلک[6] رفعت ابلاغ[7]
میکند و بر تعاقب ازمنه و دهور و تتابع ایام و شهور مزید
عظمت و جلالت ان حضرت از جناب جلال احدیت
می طلبد باجابت مقرون باد

نوع چهارم رایات[8] خورشید[9] خاصیت پادشاه اسلام
اعدل سلاطین[10] زمان سایهٔ[11] مرحمت یزدان مادهٔ نعمت امن
۲۱آ آ واماه قاهر الکفرة و المشرکین مدمر[12] الفجرة و المتمردین

---

*۱ـ پ: قسیم المومنین
۲ـ ت: مشف باد، ج: مشنف باد ۳ـ پ: لمحد
۴ـ آ: منحیات ۵ـ پ: مودت ۶ـ ب ت: ملک
۷ـ ب: درحاشیه نوشته شده ۸ـ پ: رایت ۹ـ ت: خرشید
۱۰ـ ت: اسلام ـ افزوده ۱۱ـ پ: مایه
۱۲ـ پ: مدبر، ت: مدم

خلاصة الموجودات من الماء والطین الممنوح بایالته الزاهره
علی الخلایق اجمعین غیاث الدنیا و الدین معز الاسلام والمسلمین
بر مفارق اقاصی و ادانی[1] اهالی بلاد و اقارب واباعد عباد
تابنده باد[2] وفود جلال و مواکب قبول و[3] اقبال بدرگاه
۶ ج جهان پناه اینده[4] بالنبی و اله الاطهار وصحبه الکرام الاخیار
محب معتقد بر ابلاغ امداد دعوات و ارسال افراد[5] تحیات
مواظبت نموده استدامت دولت تا موجب نجاح جهانیان
باد[6] و استقامت امور مملکت تا سبب فوز و فلاح
۲۱آ ث عالمیان[7] گردد از حضرت رب العالمین سوال می کند و
امارات[8] اجابت مشاهد و معاین می بیند *والحمد لله
علی ذلک[9]

نوع پنجم رایات سلطنت و الویهٔ پادشاهی[10] و مملکت
۲۴ ت سلطان اعظم مولی ملوک العالم مالک رقاب الامم کفیل
مصالح[11] العرب و العجم المؤید من السماء المظفر[12] علی الاعداء

۱ـ پ: و ـ افزوده شده
۲ـ پ: و وفود ـ افزوده شده، ج: وفود ـ افزوده شده
۳ـ ج: و ـ افزوده ۴ـ ج: باد ـ افزوده ۵ـ ت: ایراد
۶ـ پ ث ج: باشد ۷ـ ت: جهانیان ۸ـ ت: امارت
*۹ـ ب: حذف شده ۱۰ـ ج: شهریاری، درحاشیه ـ پادشاهی ـ افزوده شده
۱۱ـ آ: مصامح ۱۲ـ ت: المنصور

مجیر[1] الانام ظهیر الاسلام *ظل الله علی اللیالی والایام مظفر الدنیا
۲۱ پ والدین مغیث الاسلام[2] و المسلمین المکتوب سلطانا و
ادم بین الماء و الطین در اطراف و اکناف خافقین خافق
باد و خورشید[3] عظمت و جلال از مطالع[4] سعادت و مشارق
اقبال و دولت طالع[5] و شارق[6] بالنبی و آله محب مخلص بر
وظیفه *ولا و وداد[7] و راتبهٔ محبت و اعتقاد مواظبت نموده
دوام دولت و بقای سلطنت از حضرت ربوبیت سوال
میکند مستجاب باد

نوع ششم سایهٔ همای[8] فر پادشاه[9] جهانگیر دارای
تاج و سریر جمشید ثانی موید قواعد قهرمانی افریدون عصر
انوشروان دهر ملاذ[10] سکان الارضین اعدل من جبل من
الماء و الطین جلال الدنیا و الدین رکن الاسلام و المسلمین
سالهای بی تناهی[11] برسر کافهٔ خلایق تابان باد امداد الطاف
یزدانی بروزگار شریفش متواصل و افراد اعطاف ربانی بازمنه
۲۶ ب و ساعات میمون وارد و واصل بالنبی و اله الاطهرین و
صحبه الکرام الانجبین محب دولتخواه بوظیفهٔ اخلاص قیام نموده

۱ـ پ: مجبر *۲ـ پ: حذف شده ۳ـ ت: خرشید
۴ـ پ: مطلع ۵ـ ت: حذف شده ۶ـ پ: سارق
*۷ـ ت: دلاو داد ، ج: ولادو وداد ۸ـ پ: همایون
۹ـ پ: فرمان ۱۰ـ ب پ ت: ملاد ۱۱ـ ث: نتهای

استدامت[1] رفعت و استقامت امور مملکت از حضرت
لایزالی ذی الجلالی[2] سوال می کند *باجابت مقرون باد[3]
*دعای عربی که بعد از القاب سلاطین[5] نویسند در[6]
غیر این[7] انواع یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب[4] خلدالله
ملکه و سلطانه و رفع علی الفراقد مکانه اعلی[8] الله شانه و
نصر انصاره و اعوانه اعلی الله شانه و ابد قدرته[9] و امکانه
زین الله سریر العز بوجوده[10] و افاض علی العالمین صیت[11] عدله
وجوده *خلدالله مملکته و ابد دولته[12] ابدالله مدته و خلد
۲۱ آ پ نوبته جعل الله کنفه لاولیایه حرزا حریزا[13] ونصره علی اعدایه[14]
نصراً عزیزاً جعل الله الایام طایفة لاوامره و احکامه و الاجرام
السماویة جاریة علی وفق مطلبة[15] ومرامه جعل الله النصر
مقروناً بلوایه و الکسر[16] من[17] لوازم شناته[18] و اعدائه

۱ـ ت: دولت و - افزوده ۲ـ ب: الجلال
*۳ـ ت: قرین اجابت باد *۴ـ ب: حذف شده
۵ـ آ ت: بسلاطین ۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ت: ان
۸ـ ت: اعز ۹ـ ت: قدره ۱۰ـ ث: بوجود
۱۱ـ پ ث: اثار ، ث: صیت - در حاشیه افزوده شده
*۱۲ـ ث: حذف شده ۱۳ـ ث: حریا ۱۴ـ ث: الاعدایه
۱۵ـ ج: مطالبه ۱۶ـ ت: والانکسار ۱۷ـ پ: فی
۱۸ـ ب: شتاته

۲۱ج ابدالله[1] سلطنته و ثبّت[2] الی یوم النشور دعوته[3] اعلی
الله شانه و اسمی سلطانه اعلی الله خافقات الویته[4] و ادخل
العالمین فی شریف دعوته ادام الله ظلاله علی مفارق
الانام و امدها الی قیام الساعة و ساعة القیام ادام الله
اعلام علایه و قدّر مصالح الانام من امضاء احکامه و اجرایه
جعل الله ایامه ممدودة الظلال علی الانام *ممتدة الساعات[5]
الی یوم الحشر و القیام ثبّت الله دعوته و امدّ مدته
۲۲آ جعل الله ایامه و لیالیه مطایاه الی آماله و امانیه[6] نصرالله
الویته[7] و خلّد سلطنته و تولیته جعل الله رایته بالفتح
مقرونة وعن المکاره و المتاعب مامونه لازالت مآثر
علایه مکتوبة علی جبهة[8] الشمس و جماجم اعدایه مکسورة[9]
کان لم تغن بالامس لازالت شموس جلاله مشرقة[10] اللمعان
وغصون اقباله مورقة الافنان لازالت اسنة الحوادث
مکسورة فی قلوب اعدایه والسنة الزمان ناطقة بمناقب
۲۴آ ت ۲۲ ث اولیائه[11] لازال[12] وجه الزمان مزیّنا[13] بعین عدله و ارزاق الخلق

۱ـ پ: ایدالله ۲ـ پ: ثبت الله ۳ـ پ: وعونه
۴ـ پ: الویه *۵ـ پ: حذف شده ۶ـ ت: امانه
۷ـ ب ت ث ج: الوتیه ۸ـ پ: جهة
۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ ت: مشرفه ۱۱ـ پ: اولیاه
۱۲ـ پ ج: لازالت ۱۳ـ پ: مرتبا

مقدرة من فیض و بله و طلّه[1] لازال الفتح طرازا اللوایه[2] والعجز
من قوادح[3] اضداده[4] و اعدایه لازالت سهام رماته[5]
۲۲پ مکسورة فی اشباح شنانة[6] و سیوف دعاته مغمدة فی رقاب
عداته[7]

صورت دوم *در القاب خواتین خواقین[8]
شش نوع و دعای عربی در آخره[9]

نوع اول سایهٔ چتر اسمان فرسای[10] خدایکان جهان
ملکه الملکات ذات العلی و السعادات بلقیس الاوان
خدیجة[11] الزمان عصمة الدنیا و الدین بر مفارق جهانیان تا
انقراض دهور و ازمان ممدود و مبسوط باد و امور دین
و دولت بالتفات ضمیر انور و رای ازهر منوط و مربوط
بمحمد و اله[12]

نوع دوم مهد اعلی[13] خدایکان خواتین جهان بانوی[14]

۱ـ پ: طعله، ث: طلله ۲ـ ث: اللوائه
۳ـ ب ث ج: قحاح ۴ـ پ: امتداده ۵ـ ب: رمانه، پ: رمانه
۶ـ ب: شتانه، ث: شناته، پ: شنانه
۷ـ ب: اعدایه *۸ـ ب: حذف شده ۹ـ پ: حذف شده
۱۰ـ پ: فرمای ۱۱ـ ب: حدیحه، ث ج: خدیحة
۱۲ـ پ: و صحبه ـ افزوده ۱۳ـ ث: اعالی
۱۴ـ پ: بابوی ممالک

ایران و توران مالکة الملکات فایضة[1] المعالی والسعادات[2]
ملیکة[3] الذات و الصفات صفوة الدنیا و الدین عصمة
الاسلام و المسلمین تا یوم النشور متکای سلطنت و
آ۲۶ب مسند پادشاهی و عظمت باد اولیاء دولت منصور[4] و
اعداء[5] مقهور بحق الملک الغفور[6]

نوع سوم استار[7] بارگاه جلال[8] خدایکان جهان
بانوی ممالک ایران خلاصة العناصر و الارکان ملکة الملکات[9]
الخواتین[10] عصمة الدنیا و الدین درحریم سلطنت و عصمت[11]
ج۷ تا[12] یوم النشور مسدول[13] باد اولیاء دولت منصور و مقبول
و اعداء حضرت مقهور * و مقتول[14] بحق الرسول و البتول

نوع چهارم سایهٔ چتر سپهرسای بانوی جهان
بلقیس زمان خدیجة الدهر رابعة العصر مالکة الملکات فیاضة
العلی و السعادات المؤتمره باوامر الله رب العالمین صفوة الدنیا
آ۲۲پ والدین تا یوم البعث و النشور پناه[15] طوایف بنی آدم و ملاذ[16]

۱- پ: فایضه ۲- ت: والسلطات ۳- پ ث ج: ملکیة
۴- ت: ناخوانا ۵- آ: بالای سطر با خط مغایر - دولت - افزوده ، ت: اعداء مملکت
۶- آ: الغفور ، ب: المعفور ، پ: الغفو ۷- پ: استان ۸- آ: جلالت
۹- پ ج: ملکات ، ب: ملکات ۱۰- پ ت: الخواقین
۱۱- ث ج: عظمت ، پ: عضمت ۱۲- پ: با ، ب ج: ما ۱۳- ت: مبذول
*۱۴- ت: حذف شده ۱۵- ت: حذف شده ۱۶- ب ت ث: ملاد

اکابر و اصاغر اهل عالم باد اولیاء[1] در کنف سلامت مسرور
و اعدا در تیه خذلان * و خسروان[2] مقهور بالنبی و آله * و اصحابه[3]

نوع پنجم حریم بارگاه * اعلی خدایکان[4] عالم ملکه ملکات[5]
العرب و العجم بانیة مبانی المجد و الکرم مستخدمة ارباب
السیف و القلم مستعبدة اصحاب الجیش و العلم صفوة الدنیا
والدین نصرة الاسلام و المسلمین همواره مستقر جلالت و سعادت[6]
و مهبط انوار سلطنت و عظمت باد مهمات دین
و دولت بر مقتضای رای جهان آرای[7] مهیا و موارد کامرانی
و مشارب شادمانی مصفّی و مهنّا بالنبی و آله

نوع ششم ظلّ ظلیل خدایگان بانوی ممالک جهان[7]
مورد عاطفت یزدان مشیّدة مبانی السلطنه ممهدة
قواعد المملکة الملحوظة[8] بعین عنایة رب العالمین نصرة الدنیا
والدین رحمة[9] الاسلام و المسلمین بر مفارق * اعاظم و اکابر[10]
وجود ممدود باد و خیام دولتش باوتاد خلود مشدود
ت۲۵ و معقود بالنبی و[11] من و الاه[12] * دعای عربی که جهت خواتین[13]

۱- ب: درحاشیه نوشته شده *۲- آ: حسرات و خذلان ، ت: حذف شده
*۳- ت: حذف شده *۴- پ: حذف شده ۵- ث: الملکات
۶- پ: اری و ۷- ج: ایران - درحاشیه - جهان - افزوده شده
۸- ت: الملحوظ ۹- ت: نعمه *۱۰- آ: اکابر و اعاظم
۱۱- پ: حذف شده ۱۲- ث: الاه *۱۳- ب: حذف شده

*[1] در غیر این[2] انواع بعد از القاب نویسند[3] یا[4] بر صدر
مکتوبات بی ذکر القاب*[1] خلد الله سلطنتها و امد[5]
۲۲آ مدتها قرن الله ایام دولتها بالخلود الی الیوم[6] المنتظر الموعود[7]
خلدت ایامها خلود الزمان و ازیحت[8] عن فنایها[9] طوارق
الحدثان[10] ابد الله دولتها خلد الله رفعتها[11] ادام الله عظمتها
زیدت عظمتها[12]

صورت سوم *در القاب اولاد سلاطین
شش نوع[14] و دعای عربی[13]

۲۳ب نوع اول امداد تاییدات ربانی و توفیقات آسمانی
باشعة[15] الویه شاه زاده جهان باسط بساط *امن و امان[16] نور
۲۲آث حدقة السلطنه نور حدیقة المملکة شمس *فلک السعادة[17] بدر
سماء العظمة و السیادة المؤید بتایید الله رب العالمین جلال الحق

---

*[1]-[1] ب: حذف شده ۲- ت: حذف شده
۳- ت: بنویسند ، ث: نویسد ۴- پ: با ۵- ت: اید
۶- آ پ: یوم ۷- ت: و الموعود ۸- پ ت: ازیحت
۹- ج: فنائها ، پ: فناها ۱۰- ت: ناخوانا ۱۱- ب: رفعها
۱۲- پ: عصمتها *۱۳- ب: حذف شده ۱۳- ث: در حاشیه نوشته شده
۱۴- ج: نو ۱۵- پ ث: باشعه *۱۶- پ: الامن و الأمان
*۱۷- ب: ملک السعاده ، ت: ملک السعادت ،
پ: ملک السّعادة ، ج: فلک السیادة

و الدنیا و الدین مغیث[1] الاسلام *و المسلمین[2] مقارن باد
و اسباب *جاه و[3] بسلطنت و انواع *مکنت و جلالت[4]
برایات[5] منصوره او[6] مقترن[7] بالنبی و آله الاطهار و صحبه
آ۷ ج الاکارم[8] الاخیار

نوع دوم آفتاب دولت و سعادت شاه زاده[9]
جهان ناشر جناح معدلت و احسان کافل مصالح نوع انسان
حامی حومهٔ شهریاری حاوی[10] کمالات پسندیده کرداری[11]
المؤید بتایید الله رب العالمین غیاث الحق و الدنیا و الدین
علاء الاسلام و المسلمین از مشارق اقبال طالع و شارق باد
۲۷ب و الویه ایالت و[12] کامکاری او[13] در اکناف مشارق و مغارب
خافق[14] بالنبی و آله الاطهرین و صحبه الاکرمین

نوع سوم مواکب کواکب اقبال و ثواقب
دراری جاه و[15] جلال شاه زاده اعظم مکمل معالی الامور و
جلایل الشیم درّ صدف السلطنه و الکمال درّی[16] سماء[17] الابهة و الافضال[18]

۱- پ: غیاث ، در حاشیه - معیث - افزوده شده *۲- ت: حذف شده
*۳- پ: حذف شده *۴- ج: جلالت و مکنت ۵- ت: با رایات
۶- ت: و ۷- پ: مقترن باد ، ت: معترین باد
۸- آ: الکرام ۹- ث: شهزاد ۱۰- ث: جاوی ۱۱- پ: کرد کاری
۱۲- ت: حذف شده ۱۳- ب ت ث: حذف شده ۱۴- ث: و خافق ، ج: خافق باد
۱۵- ج: حذف شده ۱۶- ت: دراری ۱۷- ث: السماء ۱۸- ت: و الاقبال

المنظور بنظر رب العالمين علاء الحق* والدنيا[1] والدين مغيث
الاسلام و المسلمين از مصاعد سلطنت .و مراقی پادشاهی
و[2] مملکت ابد الدهر ساطع و لامع باد و دست تقدیر
مصالح و مناجح[3] جناب رفیع راحایز[4] و جامع[5] بالنبی[6] و عترته و صحبه

نوع چهارم اسباب اقبال و عظمت شاه زادهٔ ۲۴پ
جهان منظور نظر عنایت[7] رحمان[8] نور الحدقة[9] السلطانیه و[10] نور
الحدیقه الایلخانیه عماد الدنیا و الدین علاء الاسلام و المسلمین
روز بروز در ترقی باد و حفظ حضرت صمدیت در جمیع اوقات[11]
حارس[12] و واقی[13] بالنبی و آله

نوع پنجم مکان مملکت و[14] مستقر شاهی و
سلطنت بوجود[15] مبارک شاه زادهٔ عالم نقاوه اولاد آدم
نور دیدهٔ دولت چراغ دودهٔ سعادت و سلطنت در صدف
پادشاهی ملحوظ نظر عنایت و عاطفت الهی رکن الدنیا

---

*۱ـ ب: حذف شده ۲ـ ث: حذف شده ۳ـ ث: مناجج
۴ـ ب ت: جایز، پ: جابر ۵ـ ت: باد ــ افزوده شده
۶ـ ت: و آله ــ افزوده شده ۷ـ پ ج: حذف شده ۸ـ آ ب: الرحمن
۹ـ ت: حدقة ۱۰ـ ب پ ت ث ج: حذف شده ۱۱ـ ث: ناخوانا
۱۲ـ ت: و حامی ــ افزوده شده ۱۳ـ ت: باد ــ افزوده شده
۱۴ـ پ: حذف شده
۱۵ـ پ: وجود

و الدین جلال الاسلام و المسلمین *[1] المخصوص بمنایح جناب[2]
جلال[3] رب العالمین[4] سالهای[5] نامتناهی اراسته باد[6] و سرو چمن
اقبال در[7] جویبار دولت و جلال[8] بر وفق ارادت و متمنای[9] ۲۵ت
خاطر اشرف پیراسته[10] بمحمدٍ و اله

نوع ششم امداد الطاف یزدانی و انواع تاییدات
ربانی قرین روزگار همایون شاه *و شاه زادهٔ[11] اسلام امیدگاه
و استظهار اعاظم هفت اقلیم سلطان السلاطین نتیجهٔ اعاظم[12]
الخواقین در[13] بحار السلطنه و الجلال دری[14] سماء العظمة و الاقبال
معین الدنیا و الدین معز الاسلام و المسلمین باد توسن آمال
و امانی مسخر فرمان عالی و ورود[15] وفود شادکامی ببارگاه
سامی بر تواتر و[16] توالی بمحمد و آله *و صحبه[17]
*دعای عجب که در غیر این انواع بعد ان القاب یا بر صدر
مکتوبات بی[19] ذکر[20] القاب باولاد سلاطین نویسند[18]

---

*۱ـ ث: حذف شده ۲ـ ب ت: حذف شده ۳ـ ت: حذف شده
۴ـ پ ت: سالها ۵ـ پ: تا ۶ـ ث: حذف شده
۷ـ پ: بر ۸ـ ث: جلالت ۹ـ پ: متمنی، ث: مقتضای
۱۰ـ پ: باد ــ افزوده شده *۱۱ـ ت: حذف شده ۱۲ـ ت: حذف شده
۱۳ـ ت: ناخوانا ۱۴ـ ت: در ۱۵ـ ث: وفور
۱۶ـ ب: در *۱۷ـ ت: حذف شده
*۱۸ـ ب: حذف شده ۱۹ـ ج: حذف شده ۲۰ـ ث: حذف شده

۲۴ پ اعز الله انصاره وضاعف اقتداره   عزت انصاره وخلدت[1]
۲۳ آ اعصاره   زیدت اقداره وقرنت[2] بالانجاح[3] اوطاره خلدت
دولته وابدت رفعته   اطال الله بقاءه فی ارفع دولة و
اسبغ نعمة اسبغ الله علیه[4] نعمته   واطال عمره و مدته
۸ ج جعل الله مقرونة بالنصر والظفر رایاته و فی مصاعد العز
والشرف منتهی غایاته   جعل الله الایام مطاوعة لاحکامه
والاقدار جاریة علی وفق مطلبه[5] ومرامه   جعل الله عمره
اطول الاعمار[6] ودهره ایمن الدهور[7] والاعصار[8]

۲۳ ث ## ضرب دوم   *[9] در احوالی که بعد از القاب و
دعا بسلاطین نویسند بیست فصل وچهل ویک صورت
و صدو شصت[10] و هفت نوع[*9]

۲۷ ب ## فصل اول   *در تهنیت بجلوس سلطنت دو
صورت مکتوب وجواب و هریک چهار نوع[11]

صورت اول   مکتوب[12]

نوع اول   چون واردان موارد[13] و داد قاصدان

۱ـ پ: خلد   ۲ـ ت: قرن
۳ـ پ ج: بالانجاح، ت: بالنجح   ۴ـ پ: حذف شده
۵ـ پ: مطالبه   ۶ـ پ: حذف شده   ۷ـ ت: الدهر
۸ـ ب: جمنه وکرمه ولطفه ـ افزوده   *۹ـ *۹ـ ب: حذف شده   ۱۰ـ ث: شست
*۱۱ـ ب: حذف شده   ۱۲ـ ب: حذف شده   ۱۳ـ ج: مورد

مقاصد محبت واتحاد[1] ازجانب ممالک[2] محروسه حضرت
پادشاهی که بحقیقت سایه مرحمت حضرت الهی است
تواتر و تعاقب یافتند و ازجلوس همایون برتخت سلطنت
وسریر مملکت وتشرف تاج قاآنی بمماست[3] مفرق فرقد
فرسای[4] حضرت ایلخانی *بهادرخانی[5] اخبارکردند حق علیم
است وکفی به *عالماً و[6] شهیداً که طربیان این حال بروجود[7]
این دولتخواه موجب وصول دولتها و سبب ورود سعادتها
گشت واز میامن این[8] اخبار وبرکات این[9] آثار بلابل گلزار[10]
۲۴ آ پ کامرانی وعنادل شاخسار[11] خسروانی وطوطی شکرخای شهریاری
وهزاردستان بستان بختیاری براغصان[12] اشجار سلطنت
وافنان ازهار جویبار مملکت باحسن اصوات واطیب
الحان این بیت سرایبدن گرفتند وگفتند[13]

*بشراک یا کعبة الاقبال بشراکا[15]
بشراک[16] من دولة حلت بمغناکا[14]

۱ـ ث: اعتماد   ۲ـ پ: حذف شده   ۳ـ پ: مناسب، ت: بمماست
۴ـ ث: سای   *۵ـ ت ج: حذف شده   *۶ـ ج: حذف شده
۷ـ آ: موجود   ۸ـ ت: آن   ۹ـ ت: آن   ۱۰ـ ب: طرار
۱۱ـ ب ت پ: ساخسار، ث: شاحسار   ۱۲ـ ث: اعضان
۱۳ـ ب: بیت ـ افزوده، ت ث: شعر ـ افزوده   *۱۴ـ ب: حذف شده
۱۴ـ ت: بمغناک   ۱۵ـ ت: بشراک   ۱۶ـ ث: بشراکا

۲۶ت مواعیدی[1] که روزگار از سوالف قرون و اعصار عالمیان را
بنیل[2] امانی و ادراک مواد شادمانی می داد بانجاز و انجاح
پیوست و امیدی کی جهانیان بعواطف نامتناهی[3] حضرت[4]
الهی در ترتیب مواد[5] معاش وحصول اسباب[6] انتعاش می داشتند
باجابت رسید مخلص دولتخواه را چون اقامت رسم تهنیت
بنفس خود جهت تنوع اسباب[6] متعذر بود[7] بوساطت این[8]
مکاتبت و[9] وسیلت این[10] مراسلت مملکت را[11] بجلوس همایون
مهنا[12] وحضرت عالیه[13] را بانفاذ خدمات و تحیات مهیا[14] گردانید
سالیان نامتناهی در تحصیل[15] اسباب[16] جهانبانی[17] وحصول[18] مراضی
یزدانی برسریر مملکت ممکن باد[19] بالنبی واله *وصحبه[20]

نوع دوم   بعد از اِخبار لَخبار محبت و اِنباء[21]
اَنباء[22] اخلاص و[23] مودت اعلام می رود کی چون اخبار ساره

۱ـ آ ت: مواعدی   ۲ـ پ: نیل   ۳ـ ث: نامتهای
۴ـ ت: حذف شده   ۵ـ آ: بالای سطر نوشته شده، ت: حذف شده   ۶ـ آ: در حاشیه نوشته شده
۷ـ ت: حذف شده   ۸ـ ب ت: ان   ۹ـ ث: حذف شده
۱۰ـ ب ت: ان   ۱۱ـ ت: حذف شده   ۱۲ـ پ ث ج: مهنی
۱۳ـ ج: عالی   ۱۴ـ آ پ ج: محیا   ۱۵ـ ج: تکمیل
۱۶ـ ب: در حاشیه نوشته شده   ۱۷ـ پ: جهانیانی   ۱۸ـ ج: تحصیل
۱۹ـ ت: حذف شده   *۲۰ـ ت: حذف شده   ۲۱ـ ب: ابناء، ث: اینا،
۲۲ـ پ: انبا، ث: ابناء   ۲۳ـ ت: حذف شده

از تمکن حضرت سپهر رفعت و[1] جلوس مقام عالی بر[2] سریر
سلطنت کی ابدا ملاذ و ملجاء ارباب حاجات باد استماع
رفت یعلم الله تعالی کی امداد بهجت و سرور و اسباب
غبطت وحبور بروجهی تواتر و تعاقب یافت کی عنان
۲۵پ تمالک و تماسک از تصرف طبیعت بیرون افتاد وچون
بین الجانبین مخایل مجانبت و شوایب مبانیت *بکلی
آ۸ج مرتفع گشته[2] این[3] صورت را[4] بحقیقت مخصوص بدین جانب
دانسته شد و بین الجهتین فرقی متصور نگشت امیدست
کی میامن برکات این جلوس همایون شامل حال اباعد و
آ۲۳ اقارب بل[5] کافه اهالی[6] مشارق و مغارب گردد وحضرت
سلطنت پناه را امداد تمتع[7] واستظهار و اسباب تمکن و
۲۳ث استبشار روز بروز در تزاید[8] و تضاعف باشد ان شاء الله تعالی
۲۸ب *نوع سوم[9]   چون مبشران انباء[10] ارتیاح و
موصلان اخبار نجات و نجاح از جلوس همایون برتخت سلطنت
وسریر پادشاهی و مملکت اخبار کردند یعلم الله تعالی کی
اسباب بهجت بروجهی روی نمود که بوساطت تحریر و

۱ـ ت: حذف شده   *۲ـ ب: در حاشیه نوشته شده   ۳ـ ب پ ث ج: ان
۴ـ ث: حذف شده   ۵ـ ت: بر   ۶ـ آ: بالای سطر نوشته شده
۷ـ ب: تمنع   ۸ـ ت: و ترقی ـ افزوده شده
*۹ـ ث: حذف شده   ۱۰ـ ب ت: ابناء

وسیلت تقریر از عهده عشر عشیر آن متفصی[۱] نتوان شد
چه بعد الیوم کلیات امور جمهور باهتمام نواب کفاة ومقربان
دهاة بر احسن وجوه انتظام یابد و مصالح و[۲] مهام کافه انام
برنسق مرام تمشیت پذیرد و هر آینه حضرت سلطنت را
ذکری[۳] جمیل و اجری[۴] جزیل مدّخر ماند ان شاء الله تعالی
*نوع چهارم[۵] چون ببشیر سعادت اخبار جلوس
*مبارک بر تخت[۶] سلطنت تقریر کرد[۷] دیده[۸] را نور *و دل[۹]
*و درون[۱۰] را بهجت وحبور حاصل گشت ویقین است
کی از میامن این[۱۱] جلوس شریف امور دین و دولت بر
احسن اوضاع استمرار یابد و قواعد ملک و ملت بر اوکد
مبانی استقرار پذیرد و بعد الیوم اهالی مملکت را عیشی مهنّا ۲۵پ
و مشربی مصفّی و[۱۲] موفی کرامت[۱۳] گردد[۱۴] *ان شاء الله العزیز[۱۵]

۱ــ ث: مقتصی ۲ــ ت: حذف شده
۳ــ ج: ذکر ۴ــ ج: اجر
*۵ــ ث: حذف شده *۶ــ ب: درحاشیه نوشته شده
۷ــ ت: کردند ۸ــ پ: حذف شده
*۹ــ ب: درحاشیه نوشته شده *۱۰ــ ت: حذف شده
۱۱ــ ب: ان، ت: حذف شده ۱۲ــ ج: حذف شده
۱۳ــ ب: درحاشیه نوشته شده ۱۴ــ ج: ناخوانا
*۱۵ــ آ: ان شاء الله تعالی، ت: حذف شده ۱۵ــ پ: تعالی

صورت دوم *جواب[۱]
نوع اول[۱] مفاوضه وحی کردار و مکاتبهٔ
الهام آثار کی از جانب جناب بزرگوار حضرت فلک
مقدار حفّت بانواع السعادات و خلدت خلود
الازمنة و الساعات[۲] وارد و واصل شد در اعزّ اوقات
واکرم آنات بدعاگوی دولتخواه[۳] رسانیدند اشفاقی که ازان مورد[۴]
الطاف صدور[۵] یافته بود و داعی مخلص را بتشریف تهنیت مشرف
گردانیده از کمال مصادقت و وفور موافقت و مخالصت[۶]
مستبعد نشمرد و بر التفاتی که فرموده و تفقدی که نموده[۷]
مواد استظهار تزاید و تضاعف یافت چه حمل[۸] چنین حملی ثقیل و
تکفل چنین مهمی خطیر جلیل جز باعانت دوستان وارشاد
مشفقان چگونه میسر گردد امید ست کی لایزال از حضرت
سپهر رفعت بارشاد تمهید قواعد سلطنت و افادت
تاکید اوضاع مملکت و دلالت برشوارع مشارع دین و دولت
وهدایت بمناهج[۹] ملک و ملت و اعلام رعایت و
رعیت و محافظت ملک و ولایت اختصاص یابد چه

---

*۱ــ ب: حذف شده ۲ــ آ: السعات
۳ــ ت: دولت ۴ــ ج: موارد ۵ــ پ: سطور
۶ــ آ: مستبدع و ــ افزوده ۷ــ ت: که ــ افزوده شده ۸ــ پ: جمل
۹ــ ب: بمناهح، پ: بمنامج، ج: بمناجج

همواره وظایف استمداد موظف و رواتب[۱] استرشاد
مرتب خواهد بود ویقین است کی ازان حضرت جز
ترجّی باجابت وتلقی بافادت و اعانت امری دیگر متصور[۲]
نشود ان شاء الله تعالی[۳] دولت وعظمت تا امتداد[۴] ایام *و
لیالی[۵] متواتر و متوالی باد

۲۶پ *نوع دوم[۶] یاد داشتی کی ازحضرت سلطنت
حفّت بانواع[۷] الالاء[۸] و ایدّت[۹] بالظفر علی الاعداء بدین محب
مخلص اصدار فرموده اند و[۱۰] بر جلوسی کی اتفاق افتاده[۱۱]
۹ج بهجت نموده در بهترین وقتی وشریفترین ساعتی بوقوف
پیوست و بر ترقی حضرت عالی در معارج سلطنت ومدارج
پادشاهی[۱۲] و مملکت امداد[۱۳] ارتیاح تضاعف یافت از فیض
فضل ایزدی عز شانه وعظم سلطانه و میامن[۱۴] دولت ابد پیوند
امیدست که بعد الیوم مشارب امال اهالی این ولایات[۱۵]
مصفی و موارد امانی[۱۶] مهنا[۱۷] گردد و قاعدهٔ موالاة بین الجانبین

۱-ب: رعاب، ث: رعایت ۲-ت: منشور ۳-ب: العزیز، پ: تعالی که
۴-پ ت ث ج: بامتداد *۵-ب: حذف شده، پ: و لیالی بسلطنت
*۶-ث: حذف شده ۷-ت: بانواع ۸-پ: آلاء لا
۹-پ: ابدت، ت: ناخوانا ۱۰-ج: حذف شده ۱۱-پ: افتاد
۱۲-ت: و ن- افزوده ۱۳-ب: درحاشیه نوشته شده ۱۴-ج: میامی ۱۵-ب: و لامات،
پ ت ث ج: ولایت ۱۶-ج: حذف شده ۱۷-ج: مهنی

آ۲۸ب بر احسن اوضاع تمهید یابد و باستمداد درتمشیت امور
آ۲۴ دین و ملک شرایط اعانت و اَمدادِ اِمداد از طرفین
متمشی گردد ان شاء الله العزیز

۲۴ث *نوع سوم[۱] تفقدی کی ازحضرت فلک رفعت
خلدت خلود الایام و ازیلت عن فنایها حوادث الشهور
والاعوام این محب مخلص[۲] را بدان مخاطب و مشار الیه
فرموده اند در ایمن اوقات و اشرف ساعات محاط علوم ومستوعب
مفهوم[۳] گشت تهنیتی کی زبان قلم گوهر بار[۴] بذکر آن مبادرت
نموده و مخلص معتقد را بانواع مستظهر گردانیده از وفور الطاف
وکمال مخلص نوازی حضرت سلطنت مستبعد نشمرد[۵]
بمیامن منن *بی تناهی[۶] حضرت الهی جل جلاله و یمن دولت
آن حضرت رجا صادق است که اقوال و افعال این مخلص
در تقلد این امر عظیم مقرون[۷] بمراضی[۸] حضرت لایزالی احدی
باشد[۹] و احوال و اعمال مشفوع بتقویت دین شریف احمدی[۱۰]
ومشرع منیف محمدی[۱۱] علی شارعة اتم الصلوات واکرم التحیات
گردد ان شاء الله تعالی[۱۲]

---

*۱-ث: حذف شده ۲-آ: حذف شده ۳-پ: فهوم ۴-پ: بار
۵-ت: و- افزوده *۶-ج: نامتناهی، درحاشیه- بی تناهی- افزوده
۷-ت: حذف شده ۸-ت: بمراضی ۹-ج: شد ۱۰-ب: درحاشیه نوشته شده،
پ ث: محمدی ۱۱-پ ث: احمدی ۱۲-پ: العزیز

*نوع چهارم[۱] الطافی کی از حضرت اسمان شکوه

۲۷ ت امدّت[۲] بالخلود الی یوم[۳] المنتظر الموعود[۴] صادر شده بود و محب مخلص و داعی معتقدرا بدان مشرف فرموده و تهنیتی که از کمال دوست نوازی ان حضرت معهود ست بجای آورده از لطف بی دریغ کی مخجل[۵] عوارض میغ[۶] است غریب و عجیب نذانست بعواطف حضرت الوهیت توالت آلاؤه و تقدست اسماؤه و بدولت مخلد آن حضرت امیدست که از[۷] عهدهٔ چنین امری خطیر و مصلحتی[۸] جسیم[۹] جلیل که[۱۰] متحمل اثقال و متکفل اعباء[۱۱] ان شده[۱۲] *بعد از تواتر امداد توفیق و تعاقب اسباب تایید بمیامن نصایح جناب بزرگوار و برکات ارشاد حضرت فلک مقدار[۱۳] بر وجهی متقصّی[۱۴] گردد کی[۱۵] از *جناب خالق[۱۶] و جانب خلایق[۱۶] خجالت نبرد ان شاء الله تعالی جهان بکام و دولت مستدام باد[۱۷]

---

*۱ـ ث : حذف شده ۲ـ ت : ابدت

۳ـ ث ج : الیوم ۴ـ ت : والموعود ۵ـ پ ث : مخحل

۶ـ ب پ : منع ، ث : میع ۷ـ ث : ان

۸ـ ت : مصلحت ۹ـ پ : حلیم ۱۰ـ ج : حذف شده

۱۱ـ ج : اعیاء ۱۲ـ ث : بپده *۱۳ـ ج : حذف شده

۱۴ـ ب : منقضی ۱۵ـ پ : حذف شده *۱۶ـ ج : حضرت خالق و خلایق

۱۷ـ آ : بمنه وجوده ـ افزوده

فصل دوم *در نصیحت[۱]

ببایددانست که پادشاهان رانصیحت کردن وظیفهٔ هرکس[۲] نیست چه حکما و عقلا گفته اند که[۳] تا شخصی را عقل و کفایت و دها و کیاست ده کس یا صد کس یا هزار[۴] یا ده هزار بالغاً ما بلغ نباشد حق تعالی *اورا[۵] بر ایشان حاکم نگرداند*[۶] لامرٍ ما یسود من یسود امّا کیف[۷] کان ایشان را از[۸] ناصحی ناگزیر باشد[۹] چه اسکندر باوجود عقل و کفایت و تمکن در امور جهانگیری بارشاد و نصیحت استاد خویش[۱۰] ارسطاطالیس حکیم محتاج بود و لایزال استمداد می کرد و او بنصیحت و ارشاد[۱۱] قیام می نمود اکنون گویم حق تعالی*[۶] بعضی را ازین اشخاص[۱۲] کدخدائی خانهٔ فرماید و[۱۳] بعضی را ریاست و مقدمی قومی دهد[۱۴] و بعضی را حکومت شهری و ولایتی و بعضی را[۱۵] امارت هزاره[۱۶] و بعضی را امارت تومانی و[۱۷] بعضی را امارت

۲۲ پ / ۹ ج الوس یا وزارت ممالک و این حال هلّم جرّا[۱۸] تا بپادشاهان[۱۹]

---

*۱ـ ب : حذف شده ۲ـ پ ث ج : ادب ۳ـ ت : حذف شده

۴ـ ب : کس ـ افزوده *۵ـ آ : حذف شده *۶ـ*۶ پ ج : از ـ لامرٍ ما یسود ـ تا حق تعالی ـ حذف شده ، ث : لامرٍ ما یسود من یسود ـ الباقی حذف شده

۷ـ ت : ما ـ افزوده ۸ـ ت : حذف شده ۹ـ ت : است ۱۰ـ ت : خوابش

۱۱ـ ت : و ـ افزوده ۱۲ـ ج : حذف شده ۱۳ـ پ : حذف شده ۱۴ـ آ ب : دهند ۱۵ـ ب پ : حذف شده ۱۶ـ ت : هزار ۱۷ـ پ : حذف شده ۱۸ـ ج : حذف شده ۱۹ـ ج : بپادشاهی

منتهی شود چه ایشان را[۱] تا عقل و کفایت و تدبیر و درایت[۲]
و[۳] قوت نفس[۴] و قدرت قلب و بسطت شجاعت و بهجت
شهامت و وفور دها[۵] و فطنت و علوّ مکانت و همت و
سایر شرایف خواص و کرایم ملکات بنی نوع نباشد حق تعالی ۲۱ب
ایشان را بر سر[۶] عالمیان پادشاه علی الاطلاق و مالک رقاب
باستحقاق[۷] نگرداند*[۸] و مصدق[۹] این مطلوب و[۱۰] موکد این مفهوم
خبر[۱۱] نبویست[۱۲] حیث*[۱۳] قال صلی الله علیه و سلم*[۱۳] من ولی علی
عشرة کان له عقل اربعین رجلا[۱۴] و من ولی علی اربعین کان ۲۲آ ۲۲آ
له عقل اربعمائة صدق رسول الله*[۸] پس چنین طایفه را[۱۶] کی
جامع جمیع معالی و مناقب و مآثر و مفاخر[۱۷] باشد نصیحت
کردن[۱۸] هرکس[۱۹] از منهج عقل و منتهای اغوار فهم و خرد مستبعد ۲۴ث

۱-ت: با ۲-ج: دولیت، بالای سطر - درایت - افزوده شده،
۳-پ: حذف شده ۴-ت: حذف شده، ج: و نفس
۵-پ ث ج: ذکا ۶-ث: حذف شده ۷-ت: بالاستحقاق
*۸-*۸-پ ج: از - و مصدق این مطلوب - تا - رسول الله - حذف شده، ب: و مصدق
این مطلوب و موکد این مفهوم خبر نبویست حیث قال صلی الله علیه و سلم صدق رسول الله
۹-ت: مصداق ۱۰-ث: حذف شده ۱۱-ث: حدیث
۱۲ ت: نبیوست، ث: بنویسث *۱۳-*۱۳-ت: علم
۱۴-آ: حذف شده ۱۵-ت: رسول الله - حذف شده ۱۶-ث: حذف شده
۱۷-آ ت: حذف شده ۱۸-ب: با خط مغایر در حاشیه نوشته شده ۱۹-پ ث ج: هرکس - حذف شده

نماید امّا اگر ایشان را[۱] از کثرت مشاغل سلطنت و ازدحام
شواغل مملکت بعضی قضایا بر موجب[۲] *سمیّت انسانا
لانّک[۳] ناسی[۴] بر خاطر نماند[۵] و فراموش کند[۶] یا[۷] عوارض امور
و تأمّل در[۸] مصالح جمهور کی از[۹] مقتضیات پادشاهی و سلطنت
است[۱۰] غلبهٔ تردد و تفکر بطریقی بر ایشان مستولی گرداند[۱۱]
۲۷ت کی مجال شروع در هیچ مهم[۱۲] نیابند[۱۳] و کلالی کی از لوازم بشریت
است مانع[۱۴] تدابیر ایشان گردد چنانک صاحب اسمعیل
بن[۱۵] عباد ازین حال[۱۶] بر طریق ارباب تجربت اخبار[۱۷] می کند
و میگوید[۱۸]

وقایلة لم عرتک[۱۹] الهموم و امرک ممتثل[۲۰] فی الامم
فقلت ذریني[۲۱] علی غصّتی[۲۲] فان الهموم بقدر الهمم

پس اگر بحکم نصّ کلام مجید عظم الله جلاله *و ذکّر فانّ الذکری[۲۳]

۱-ج: حذف شده ۲-ث: مصراع - افزوده *۳-ب: حذف شده ۴-ت: بران که
۵-ث: نمایند ۶-پ ث: کنند ۷-آ ت: با ۸-آ: حذف شده
۹-ث: ان ۱۰-ج: حذف شده ۱۱-آ: کرداسد، پ ث: کرداسد، ت: کردانید
۱۲-ج: مهمی ۱۳-آ: ساند، ب: نباسد، پ: نباشد، ج: نیابند و حیرت
۱۴-ب: با خط مغایر در حاشیه نوشته شده ۱۵-پ: و ۱۶-پ ج: اخبار - افزوده ۱۷-پ ج: حذف شده
۱۸-پ ث: شعر - افزوده شده ۱۹-ت: غرتک ۲۰-ت: ممتیل
۲۱-ب: ذریقی، ت: دعینی ۲۲-ث: غصیتی
*۲۳-ب: حذف شده ۲۳-ث: ی - با خط مغایر نوشته شده

*تنفع المومنین[1] شخصی کی دل در استدامت دولت پادشاهی[2] عادل
بسته باشد و بقاء[3] ایام سلطنت اورا بابقاء عمر ابد مقرون
۲۷پ خواسته قضیهٔ[4] چند کی موجب مصلحت ملک و سبب
صلاح دین و دولت باشد بایاد او دهد و چنانک درین کتاب
بطریق مکاتبات[5] سلاطین[6] دیگر قضایا مذکورست آن را نیز
ذکر کند[7] تا پادشاه بواسطهٔ آن[8] تذکار دولتخانهٔ[9] سلطنت را[10]
بوجود کاردانان[11] کفاة و امینان[12] دهاة[13] و حکماء بزرگوار و عقلای
پسندیده کردار[14] رونق دهد و ریاض مملکت و حدایق دولت
و سعادت را بانوار معدلت و ازهار نصفت[15] و اشجار تدبیر و
کفایت ایشان[16] کی[17] منتج ثمار آبادانی و عمارت[18] و زراعت باشد
تزیین[19] بخشد[20] و بوستان جهانبانی[21] و نزهتگاه گلستان[22] کامرانی را
بانشاء قواعد حمیده و ایثار آثار قوانین پسندیده و ابداع رایهای
راست و اندیشهای درست کی متضمن[23] نوازش دوستان

---

*۱–ب: حذف شده ۲–ج: بادشاه ۳–ج: بقایای ۴–پ: قصّه، ب: قصه
۵–ت: مکاتبت ۶–آ: حذف شده ۷–پ: کنند ۸–ت: ان
۹–ب: دولتخواه ۱۰–ث: حذف شده ۱۱–ث: و– افزوده شده
۱۲–ث: امنیان ۱۳–ت: دها ۱۴–ث: کار ۱۵–ت: معدلت
۱۶–ج: حذف شده ۱۷–ت: حذف شده ۱۸–ب: ناخوانا ۱۹–ت: بربین
۲۰–ت: حذف شده ۲۱–ت: جهانبانی
۲۲–پ: گلستانی، ت: گلستان ۲۳–ج: متضمّی

[1] و موجب قهر دشمنان و سبب تسخیر ممالک و علت ایمنی
شوارع و[2] مسالک باشد طراوت[3] و نضرت[4] افزاید[5] هر آینه
وظیفهٔ دولتخواهی بجای آورده باشد و حق جانسپاری چنانک
می باید گزارده[6] و مکنون خاطر و منوی ضمیر را بعبارتی[7] کی حضرت
پادشاه را خلوص عقیدت[8] و صفای طویت و استقامت و طینت
و طبیعت او در بندگی و خدمتکاری معلوم گردد بیان کرده و
انکس را با وجود چنین اعتقادی وافی از مشربی[9] صافی و چنین
فکری[10] صحیح از دولتخواهی صریح هیچ آفریده ملوم[11] و معاتب نداند
*[12] و انچ از احادیث حسان نبوی صلوات الله علی قایلها در کتابت
امارت از مصابیح منقول و مرویست موکد این مطلوب می گردد
اذا اراد الله بالامیر خیرا[13] جعل له وزیر صدق اِن نَسِیَ
ذکره وان ذکر اعانه و ان اراد غیر ذلک جعل له وزیر سوء
ان نسی لم یذکره وان ذکر لم یعنه[14] معنی آنست کی
چون حق[15] تعالی با میری خیر خواهد اورا وزیری صالح صادق کرامت[12]*

۱–ج: از– و موجب قهر –تا– گفت ان –حذف شده. ص ۱۹۲–۱۵۳ ۲–ب: حذف شده
۳–پ: طراوت ۴–ت: نصرت ۵–ب: افراید، پ ث: افراید
۶–پ ت: گزارد ۷–ب: بعبارتی، ت: بعبارتی
۸–پ: عقیده ۹–ت: مشرب ۱۰–ت: فکر ۱۱–ت: معلوم
*۱۲–*۱۲–پ ث: از– و انچ از احادیث –تا– کرامت –حذف شده.
۱۳–ب: خیرا ۱۴–ب: تعنه، ت: ناخوانا ۱۵–ب: حذف شده

*[1]کند تا[2] اگر امیر[3] را افعال خیر فراموش شود وزیر با یاد او دهد
۲۵ آ واگر او را خیری بر زبان رود وزیر در اتمام آن ممدّ و معاون
او باشد و وظیفه نصیحت فرو نگذارد و اگر غیر آن خواهد[4]
حق تعالی آن امیر را نایبی بد سیرت دهد تا عمل خیر با یاد
او نیارد[5] و اگر امیر خواهد که بعمل خیر مشغول شود
وزیر معاونت او نکند و این بیت از زبان وزیر نیک
درین مقام مناسبتی تمام دارد*[1]

*[6]مرا چو نیک تو جویم[7] که[8] بد تواند گفت
مرا چو خیر تو خواهم چه خوف از اشرار*[6]

۲۹ آ ب ۲۸ ت ۲۸ پ وحجة الاسلام غزالی[9] طوسی *رضی الله عنه[10] جهت سلطان سعید
ملکشاه طاب ثراه و حکیم ابو[11] علی بن الهیثم[12] رحمة الله علیه[13] نیز[14] جهت
بعضی از ملوک و سلاطین عصر خویش مواعظ و نصایح نوشته اند
و آن را مدوّن گردانیده و اکنون در میان مردم با دیگر نصایح

۱—۱—پ ث: حذف شده. در نسخه‌های ـ ت ث: بعد از ـ تمام دارد ـ شعر ـ افزوده
۲ـ ت: حذف شده ۳ـ ت: امیری ۴ـ آ ب: باشد
۵ـ آ: نیاورد، ت: ندهد و نیاورد *۶—۶*ـ ب: حذف شده
۷ـ ت: خواهم ۸ـ ت: لا ۹ـ ب: عزالی، پ: عزالی
*۱۰ـ ت: رحمه الله، ث: رحمة الله علیه و رضی عنه
۱۱ـ ت: حذف شده ۱۲ـ ب: الهشم
۱۳ـ پ ت ث: حذف شده ۱۴ـ ت: حذف شده

علما و حکما متداولست و فایده این معنی خیرخواهی پادشاهان
و صلاح اندیشی ممالک* ایشان است[1] و چون مرتبهٔ اول[2] این
کتاب مشتملست بر مکاتباتی که سلاطین بیکدیگر نویسند
و از کیفیت امور ممالک و چگونگی معاش طبقات مردم و
۲۵ ث صدور حالات از حوادث یومی و شهری و سنوی اعلام
و استعلام کنند و مصالح و مفاسد باز نمایند[3] چند نوع نصیحت
بر اسلوب این کتاب در سلک مکاتبات سلاطین سمت[4]
تحبیر[5] تحریر[6] و زینت[7] تعبیر تقریر[8] می یابد[9] و بر دو صورت
مکتوب *وجواب[10] مقرر می شود[11] امیدست که[12] از مزالق
اعتراض[13] و مدارک استدراک مصون و محروس ماند[14]
ان شاء الله تعالی و الله تعالی یعصمنا بفضله[15] من الضلال والاضلال
و یرشدنا بهدایته الی مناهج الرشاد و الارشاد فی الاقوال
والاعمال[16] انه ولی ذلک و القادر علیه

---

*۱ـ ب: در حاشیه نوشته شده ۲ـ پ: حذف شده ۳ـ پ: نماید
۴ـ ب: در حاشیه نوشته شده ۵ـ ب: تعبیر، پ: تحبیر، ت: تحبر، ث: تحبر
۶ـ ب: تحریر ۷ـ ت: رتبت ۸ـ ب: تقریر، ث: تقریر
۹ـ ت: باید *۱۰ـ ب: حذف شده ۱۱ـ ت: و ـ افزوده
۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ ب: اعراض ۱۴ـ ت: می ماند
۱۵ـ آ: در بالای سطر نوشته شده، ب: در حاشیه نوشته شده
۱۶ـ ت: والافعال

صورت اول مکتوب[1] هفده[2] نوع و نوع

اول مشتملست بر مجموع مطالبی که در فصول مرتبهٔ اول
*مذکور و مسطورست[3]

نوع اول

*در استصحاب حکما و دانایان[5]** درین
باب[4] بعد از نشر فوایح وداد و نثر درر اری محبت و اعتقاد
بمسامع شریفه اسمعها الله[6] ما یحبه[7] من المسار و یسره
من المحاب رسانیده می آید که[8] چون حق جل جلاله و عم
نواله تقلد سلطنت مملکتی که مواکب صبا و قبول وجنایب ۲۸ پ
شمال وجنوب ادانی ان را فضلاً عن الاقاصی بی سپر[9]
نتوانند[10] کرد و باذیال اغوار و اعطاف انجاد[11] ان نتوانند[12]
رسید مسخر رایات جهانگیر و محکوم احکام قدر تقدیر
گردانید[13] و فرمان قضا[14] مضا در شرق[15] و غرب[16] و بر و بحر[17]

۱- ب: حذف شده ۲- پ ث: شانزده *۳- پ: مذکورست
*۴- ب: حذف شده **۴- آ: درهر باب ، پ: حذف شده
۵- ت: دایان ، ث: دانایان و هنرمندان ۶- آ: تعالی - افزوده
۷- آ: یحبه ۸- ب: حذف شده
۹- ب ث: بی سپر ، ب ت: بی سپر ۱۰- پ ت: نتوانند
۱۱- پ: بایجاد ، ت: اتحاد ۱۲- ت: نتوانند ۱۳- ث: گردانند
۱۴- پ: ی - افزوده شده ۱۵- ت: شرف ۱۶- ت: عزت
۱۷- پ: ی - افزوده شده

سایر و ساری و جایز و جاری گشت و*[1] اباعد و اقارب[1]
سر بر خط متابعت و مطاوعت نهادند[2] و انقیاد اوامر و
نواهی واجب و لازم دانست[3] بر علوم شریفه زادها الله
عزا[4] و شرفا مخفی نماند که چندانک امور مملکت منتظم تر
۳۰ ب و دواعی[5] مبانی آن مستحکم تر و قوایم[6] قواعد آن ممهد تر
قادحان را مجال[7] قدح[8] و طاعنان را قدرت طعن و قاصدان را
فرصت کید و قصد در همه ابواب کمتر بلک ترتب[9] اسباب
دولت و[10] استقامت امور سلطنت بندگی حضرت
موجب تواتر نکبات و سبب توالی[11] بلیات ایشان شود
۲۵ آ وسخن حکیم افلاطون کی[12] فرموده اذ اردت ان[13] تکبت[14]
عدوک *فازدد فضلاً فی نفسک[15] بتحقیق پیوندد[16] چه
یکی از انساب[17] فضیلت پادشاهان کی موجب نظام
مملکت باشد اعداد مردان کاردان و اکناز[18] اموال و ادخار
۲۸ ت ذخایر *و اعلاق[19] و ترفیه عباد و تعمیر *بقاع و بلاد[20] و افاضت

---

*۱- پ: اقارب و اباعد ۲- ت: نهاده ۳- پ: دانستند ۴- آ ث: عزا ۵- پ ث: دعایم
۶- ث: حذف شده ۷- آ: محال ۸- ت: حذف شده ۹- پ: ترتیب ۱۰- پ: بر
۱۱- ت: حذف شده ۱۲- آ: حذف شده ۱۳- ت: حذف شده ۱۴- ب: نکیب ،
پ: تکبت ، ت: نکبت *۱۵- ت: فاردت فی نفسک فضلا
۱۶- پ: پیوندد ۱۷- پ ث: اسباب ۱۸- آ ت: اکنار ، ب: اکنان ،
ث: اکتنار *۱۹- ت: حذف شده *۲۰- پ: بلاد و بقاع

معدلت و اشاعت مکرمت[1] نصفتست و این معنی
دریست از صدف حکمت اردشیر بابک[2] انجا که
می گوید *لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال ولا مال
الا بالعمارة ولا عمارة الا بالعدل والسیاسة[3] چه بعد از تکفل
مشاق نبوت و تحمل اعباء رسالت علی حاملیها شرایف
۲۹ پ الصلوات وکرایم التحیات[4] کی لقمان حکیم بواسطهٔ ارتکاب صعوبت
و[5] عدم قوت و قدرت و شوکت وعجز او از حمل ان انرا
قبول نکرد و بتقلد مخزونات[6] اسرار حکمت راضی شد
هیچ قضیه مشکل تر از التزام[7] امر سلطنت نیست *[8] تحسبونه[9]
هینا وهو عند الله عظیم*[8] چه[10] پادشاه سایه خداست و
سایه را بی[11] روی صاحب[12] سایه *ضروری باشد[13] و[14] چون نظر
مرحمت رب العالمین جل جلاله با جمیع موجودات در ایجاد[15]
۲۹ آ ت *علی السویه است[16] چه ایشان را از عدم بوجود آورد و
هریک را از بنی نوع بقدر[17] استعداد در منزلی از منازل

ا-ت: و- افزوده شده ۲-ب: بانک *۳-ب: حذف شده
۴-پ: درحاشیه نوشته شده ۵-ت: حذف شده ۶-پ ت ث: مخزونات
۷-ب: حذف شده *۸-*۸-ب: حذف شده ۹-ث: یحسبونه
۱۰-آ: حذف شده ۱۱-ب پ: بی، ت: بی ۱۲-پ: بصاحب
*۱۳-آ: ضروری باشد، ت: ضروریست ۱۴-آ: پس
۱۵-ت: اتحاد، ب: اتحاد، ث: ایجاد *۱۶-ب: درحاشیه نوشته شده ۱۷-پ: برقدر

دینی و مرتبتی[1] از مراتب دنیوی تنزیل کرده[2] بعضی را نبوت
داد و بعضی را ولایت و بعضی را علم وحکمت و بعضی را
سلطنت و مملکت و بعضی را امارت و وزارت و بعضی را
از هداة گردانید[3] و بعضی را[4] از غُواة[5] آفرید و هلم جرا بالجمیع[6]
طبقات اناس از اشراف و اوساط *و آحاد[7] و ادناس پادشاه
نیز کی سایه حق است باید کی خود را متصف بصفات
حضرت الوهیت گرداند و با[8] هر فرد از افراد انسانی که
در *حوزهٔ[9] حراست وحومهٔ[10] حمایت[9] او باشد[11] نظری مخصوص
کند و[12] هریک را بقدر[13] استحقاق مباشر مهمی و[14] متقلد[15] مصلحتی
گرداند و استغراق اوقات خویش بمصالح[16] بنی نوع از لوازم
سلطنت شمرد و درهیچ حال از تدبیر مهمات و تیسیر[17]
معضلات ایشان غافل نباشد چه پادشاه را[18] اشتغال بملاذ[19]

ا-ث: مرتبه ۲-ت: و- افزوده شده ۳-ت: گردانیده
۴-ت: حذف شده ۵-ت: غواه ۶-ب ث: تا بجمیع
*۷-ت: و آوحاد، ث: حذف شده ۸-ث: با
*۹-پ: حوزه و حمایت وحومه وحراست ۱۰-ث: حموه
۱۱-پ: امده، ث: باشند ۱۲-پ: حذف شده
۱۳-آ ب: برقدر، پ: برقرار ۱۴-پ: حذف شده
۱۵-ث: بقلد ۱۶-آ: بمصامح ۱۷-ث: تیسر
۱۸-ت: ان ۱۹-ث: اشعال

و محابت نفسانی و اهتمام باستیفاء مشتهیات جسمانی روا
نیست جهت آنک اورا در آزاء، مجموع وجود ایجاد
کرده اند و حل و عقد و بسط وقبض[۱] و ابرام و نقض[۲]
۲۹آ پ در قبضهٔ قدرت او نهاده و نفس اورا متحمل[۳] اثقال و
ومتکفل اعباء عالمیان گردانیده[۴] اگر درگوشهٔ نجی توشه یا بند[۵]
سبب انرا سوال ازو کنند و اگر در کشوری بیدادگری دانند
مواخذ[۶] اورا گردانند از امیرالمومنین *عمربن الخطاب رضی
الله عنهٔ[۷] منقولست کی او[۸] در زمان خلافت در روز بساختن
مهمات[۹] مردم مشغول بودی و در شب[۱۰] بطاعت حق[۱۱] تعالی
۳۰آ ب *قیام نمودی[۱۲] اورا گفتند یا امیرالمومنین چراچندین رنج برخود
نهاده[۱۳] نه روز می آسایی و[۱۴] نه شب گفت[۱۵] اگر روز بیاسایم
رعیت ضایع مانند[۱۶] و اگر شب بیاسایم[۱۷] در روز قیامت

۱-ب : قبص ۲-ب پ ث : نقص ۳-ث : محتمل
۴-آ : گردانیده که ، ب : گرداسده اند ، پ : گردانیده و
۵-ب : درحاشیه نوشته شده ۶-پ ث : بدان - افزوده شده
*۷-آ : رضی الله ، پ : علی ابن ابی طالب علیه السلم ، ت : رضی الله عنه - حذف شده
۸-آ : اورا ، پ : حذف شده ۹-ب : درحاشیه نوشته شده ، ت : حذف شده
۱۰-پ ت : بشب ۱۱-ت : خدای *۱۲-پ : حذف شده
۱۳-پ : نهاده ی ، ت ث : نهاده ۱۴-ت : حذف شده
۱۵-ب : حذف شده ۱۶-ت : می مانند ۱۷-ت : من - افزوده شده

من[۱] ضایع مانم پس بعد از اقامت فرایض خمس هیچ طاعت
۲۶آ آ بر پادشاه واجب تر از اشتغال بمصالح بندگان خدای
تعالی نیست و اگر رجوع با منصوص حدیث نبوی علی قایله
افضل التحیة[۲] و التسلیم کنیم که عدل ساعة *[۳]خیر من عبادة
سبعین[۴] سنة *[۳] معلوم گردد که[۵] پادشاهان راهیچ عبادت
بهتر از معدلت نیست چه عدل یک ساعت[۶] ایشان را[۷]
*بر عبادت[۸] هفتاد[۹] سالهٔ دیگران رجحان می نهند و ورود
بمورد این سعادت و وصول باحراز[۱۰] منقبت *این دولت[۱۱]
۲۹ ت جز باعانت اعوان و انصار و[۱۲] استعانت از امناء ابرار
میسر نگردد چه استلزام[۱۳] ایشان سبب جریان امور بر منهج
قویم تدبیر وطریق مستقیم رای رزین و فکر رضین[۱۴] باشد
یکی از یشان پادشاه[۱۵] را بر[۱۶] تالیف قلوب امرا و ارکان دولت
برطریق نصیحت و استمالت محرّض گردد دیگری اورا

۱-ت : حذف شده ۲-آ : التحیات *۳—*۳-ب : از خیر - تا - سنة - حذف شده
۴-ت : ستین ۵-پ ث : حذف شده ۶-آ : ساعتهٔ
۷-ث : حذف شده *۸-ت : بعبادت ۹-ت : شصت
۱۰-ت : این - افزوده شده *۱۱-آ ب ت : حذف شده
۱۲-ث : حذف شده ۱۳-ت : التزام ۱۴ ث : رصین
۱۵-آ ب ت : بادشاهان
۱۶-آ ب ت : حذف شده

بر ابتهاج[۱] مناهج دین و اتباع اوامر سید المرسلین* صلوات الله
۳۰ پ و سلامه علیه[۲] ترغیب و تحریص[۳] دهد دیگری بتدبیر[۴] توسیع
عرصهٔ مملکت و تفسیح بارگاه سلطنت و تسخیر ممالک
وفتح مسالک[۵] و قهر اضداد و اعادی درحواضر[۶] و بوادی
اشتغال نماید دیگری بطرفی از اطراف جهت تنسیق
کلیات امور سلطنت متوجه گردد دیگری[۷] پادشاه را باسلاطین
عصر بر ایثار مودت و موافقت و اختیار[۸] قربت و مواصلت
و دیگر لوازم ان چون تهانی و عکس ان وعتاب[۹] و اعتذار[۱۰]
و امثال آن دارد تا مجموع ملوک سر در ربقهٔ مصادقت و
۲۶ ث مخالصت بل انقیاد و مطاوعت آورند و بر دوستی و
عنایت و شفقت و رعایت بندگی حضرت اعتماد کنند[۱۱] دیگری[۱۲]
پادشاه را بر امان دادن خایفان و ایمن[۱۳] گردانیدن مجرمان
مهیج[۱۴] شود دیگری بر سلوک مسالک عهود و مواثیق بادوستان
و تشمر وعید و تهدید[۱۵] با دشمنان تهیج کند دیگری[۱۶] استمالت

۱- آت: انتهاج *۲- ث: صلی الله علیه وسلم ۳- آت: تعریض
۴- ب: مدبر، پ: حذف شده ۵- ت: حذف شده ۶- پ: خواضر
۷- پ: و دیگری ۸- ت: احتیاز ۹- ت: اعتاب
۱۰- ب: اغدار، پ ث: اعتدار، ت: اعنذار
۱۱- ت: کند ۱۲- ب: دیگر ۱۳- ت: ایمین ۱۴- ث: مهنج
۱۵- ت: تخویف ۱۶- پ: دیگر، ث: و دیگری

خلایق و تطییب[۱] قلوب تجار و قوافل را[۲] تا[۳] موجب آبادانی
مملکت و سبب ترفیه خاطر رعیت باشد با[۴] یاد پادشاه
دهد دیگری[۵] هرکس را کی در اطراف ممالک ایل و یاغی
چون حکمای[۶] بزرگوار و علمای[۷] شریعت شعار و ناقدان بصیر
و مهندسان خبیر[۸] و دیگر صاحب وجودان کی نشان دهند
بهر تدبیر کی تواند بر[۹] درگاه حاضر گرداند تا هر یک[۱۰] از ایشان
بخدمتی که[۱۱] شایستهٔ آن باشند[۱۲] قیام نمایند[۱۳] و امری کلی باهتمام
ایشان انتظام یابد و بار ان[۱۴] از خاطر[۱۵] مبارک بندگی حضرت[۱۶]
برخیزد وچون مقرر شد کی بی استصحاب[۱۷] اصحاب رای و
استلزام عقلای مدبر و حکمای محقق هیچ مهم تمشیت
نمی یابد[۱۸] وهیچ تدبیر در قانون جهانبانی و قاعدهٔ گیتی ستانی صایب تر
از ان نیست کی هر کار را[۱۹] بمستعدان حوالت فرمایند و

۱- ب: تطبیب، پ: تطبیب، ت: تطیب، ث: تطبیب
۲- ت: حذف شده ۳- پ: حذف شده ۴- ب: ما، پ: یا
۵- پ: دیگر ۶- پ: حکما ۷- پ: علما
۸- ت: خبر ۹- ت: در ۱۰- ت: یکی
۱۱- ث: حذف شده ۱۲- پ ث: باشد ۱۳- پ: نماید
۱۴- ب: مارجان، پ: باران، آت: باردان، ث: بازان
۱۵- ب: ماطر ۱۶- ت: حذف شده ۱۷- ب: حذف شده ۱۸- پ: از — وهیچ تدبیر — تا — امور مملکت برین — حذف شده ۱۹- آث: حذف شده، ب: کی

نا مستعدان را[1] از مباشرت کارهاء بزرک منع کنند تا امور
مملکت از منهج استقامت انحراف نیابد و بروضع مستقیم
عدالت قرار گیرد اختیار چنین[2] طوایف و آوردن[3] ایشان
۳۱ ب از جمیع اطراف و اقطار از لوازم باشد و احضار و استحضار
ایشان موقوف بر[4] یکی از[5] دو تدبیر است **اول[6]** انک جمعی از
۲۶ آ تجار با[7] معروفان متنکر[8] و از[9] بولایات[10] ایشان روند و ایشان را
بمراحم و عواطف بندگی حضرت مستظهر گردانیده بر توجه بممالک
محروسه باعث و محرض[11] گرداند اگر اقاویل ایشان مقبول
افتد فهو المطلوب واگر عذر تقاعد و تخلف استجازت[12]
از پادشاه خود کنند و یحتمل[13] که متعذر باشد[14] بر[15] بندگی حضرت
واجب گردد کی بارسال مکاتبات و انفاذ مفاوضات با
۲۹ ت ملوک آن بقاع و امراء آن بلاد طریق موالاة مسلوک و قاعدهٔ مهاداة

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ث: چندین ۳ـ ب: اودن
۴ـ ب: ان ، ت: حذف شده ۵ـ ب: س
۶ـ ب: حذف شده ۷ـ ب ث: با
۸ـ ب: مسکر ، ث: منتکر ۹ـ ت: و ان
۱۰ـ آ: و لایات ، ت: بولایت ۱۱ـ ب: محرص
۱۲ـ ب: استحارت ، ث: استجارت
۱۳ـ ب: یحمل ۱۴ـ ث: باشند
۱۵ـ ث: و

ممهد گرداند و[1] بجایی رساند کی ان* طایفه را خلوص عقاید و
صفاء ضمایر بندگی حضرت محقق و مصور گردد و خواهند کی
بانواع وسایل و اصناف[2] قربات ببندگی[3] تقرب و توسل جویند
بل کی[4] موثر مواصلت و مقارنت[5] نیز کردند[6] چون ملتمس بندگی
حضرت از ایشان در ارسال جمعی معین[7] منحصر شود بی توقف
در صحبت رسولان بدرگاه فرستند و این* **تدبیر[8] دوم** است[8]
چه بعضی از پادشاهان هند حکیم بزرجمهر[9] را از انوشیروان[10]
عادل التماس کرده اند[11] و او فرستاده و سلمان[12] عبد الملک
جعفر برمکی را از والی بلخ طلبیده وزارت برو مقرر داشته است
و باسر سخن رویم و رسل ابرار چون در مرافقت طریقهٔ
دوستی و موافقت با ایشان ورزیده باشند[13] و بمواعید[14] خوب
مستظهر گردانیده و جذب خاطر ایشان کرده چون بشرف
زمین بوس رسند[15] بمراحم و عواطف و مآثر و عوارف اختصاص
یابند هر آینه دولت خواهی آن حضرت را در گل دل[16] تخمیر[17] و

۱ـ ت: حذف شده *۲ـ ث: از ـ طایفه را ـ تا ـ اصناف ـ حذف شده
۳ـ ت: حذف شده ۴ـ ت: بلک ۵ـ آ ث: مقاربت ، ب: معارىت
۶ـ ت: کرده ۷ـ ب: حذف شده *۸ـ ب: حذف شده ۹ـ ب: زرجمهر
۱۰ـ ب ت: نوشیروان ۱۱ـ ت: کردند ۱۲ـ ث: سلیمان
۱۳ـ ث: باشد ۱۴ـ آ: بمواعد ۱۵ـ ب پ ت ث: و ـ افزوده شده
۱۶ـ ب: حذف شده ۱۷ـ ب: تخمر ، ث: تعمیر

دوستداری را با طینت طبیعت تعجین کنند و اوامر و
نواهی را کمر مطاوعت و انقیاد بر میان جان بسته دارند و
بندگی حضرت و ارکان دولت چون در حرکات و سکنات
و اخلاق و عادات و آداب و ملکات ایشان تامل فرمایند
هر یک را بخدمتی[۱] کی فراخور حال او باشد[۲] در اوردو[۳] معظم
یا[۴] در شهرها و ولایات[۵] ممالک[۶] موسوم و مشغول گردانند و
۲۶آ ت ایشان چون بعنایت و عاطفت و تربیت و شفقت
مستظهر شوند در ان خدمت اجتهادی کی موجب اظهار کفایت
و سبب ایضاح معامله دانی و درایت باشد بجای آرند
و هر آینه از بندگی حضرت بصدور سیورغالات و تشریفات
بیش از[۷] توقع و تصور خویش اختصاص یابند و این[۸] معنی
در امزجه و طباع ملازمانی کی پیش از ایشان بخدمات
و عبودیات موسوم بوده[۹] باشند بالضروره اثر کند و خواهند
کی ایشان نیز در خدمت و بندگی افزایند[۱۰] تا[۱۱] بچنان مراحم و عواطف
مخصوص شوند پس مهمی را کی مباشر آن اند بجایی رسانند کی

۱ـ آ ب: بخدمت ۲ـ ث: یا ـ افزوده شده
۳ـ آ: آردو، ب: اردو، ت: آردی ۴ـ ت: تا
۵ـ ت: ولایت ۶ـ ث: حذف شده ۷ـ ت: و ـ افزوده شده
۸ـ ب: ان ۹ـ ث: حذف شده
۱۰ـ ب: اوایند ۱۱ـ ب: کی

هیچ امزیده در تحسین اهتمام و تجوید اتمام با ایشان شریک
و عدیل نتواند[۱] شد و چون امور مملکت برین قاعده استقرار ۳۱آ پ
گیرد و برین وتیره استمرار پذیرد از اتفاق ملازمان قدیم
و واردان جدید و اجتهاد مجموع ایشان در صنوف خدمات
و مساعی جمیله در ضروب مهمات انتظامی[۲] با مور[۳] مملکت
*راه یابد[۴] و استقامتی باحوال سلطنت عاید گردد کی در حیز ۳۱آ ب
تقریر[۵] و *بیان و تحریر[۶] نگنجد ممالک معمور و اموال[۷] موفور و
غنایم حاصل و امداد دولتها متواصل و امرا ممکن و محترم و وزرا[۸]
موقر و مکرم و اینا قان فارغ بال و طوایف قواد لشکر منتظم
حال و اولیا منصور و اعدا مقهور گردند[۹] ان شاء الله تعالی امید ست
کی سخنان داعی دولتخواه کی انبعاث ان از صفای موارد و ۲۷آ
داد و استنباط ارتقای[۱۰] *او از[۱۱] منابع[۱۲] محبت و اعتقاد ست موافق
ارای[۱۳] علیه حضرت عالی اید[۱۴] ان شاء الله العزیز[۱۵]

۱ـ ث: نتوانند ۲ـ ث: انتظام ۳ـ ب: امور
*۴ـ پ: حذف شده ۵ـ ت: تحریر
*۶ـ آ ب ث: بیان تحریر، ت: بیان و تقریر
۷ـ ب: احوال ۸ـ ب: وزارا ۹ـ ت: کردد
۱۰ـ ت: ارتقاء آن، ث: ارتقاء *۱۱ـ ب پ ت ث: حذف شده
۱۲ـ پ ت: متابع ۱۳ـ آ: رای ۱۴ـ پ: اند
۱۵ـ ت: تعالی

نوع دوم *در منع ظلم و تعدی[1]

۳۰ ت بعد از عرض دعا و مدحت بحضرت کیوان رفعت اعلام
می رود کی چون قواعد اتحاد بین الجانبین *بر وجهی[2] ممهد
شده کی بین المصلحتین فرقی صورت نمی بندد و مصالح و
مفاسد طرفین حکم یک جهت گرفته[3] پس[4] برین تقدیر آنچ[5] از
عوارض امور کی متضمن مصلحت جمهور ست در خاطر آید
می کلفت تکلف اعلام و انهای آن[6] واجب باشد تا از عهده عهد[7]
اخوت[8] دین و اسلام تفصّی[9] نموده آید بر رای شریف مصور میگردد
کی[10] حضرت رب العالمین جل ذکره وعم شکره تکفل مهام جهانیان را
بقبضه قدرت *و شوکت[11] پادشاهان دین دار و ملوک معدلت
۳۱ پ شعار جهت آن داده تا نظام ملک[12] متسق[13] و منتظم گردد و
قاعده شرع و اسلام منهدم نماند و طوایف عباد در جمیع بقاع
و بلاد در سایه *راحت و رافت[14] ایشان[15] آسایش و آرامش

*۱– ب: حذف شده *۲– ت: حذف شده ۳– ت: گرفت
۴– ت: مبنی – افزوده شده ۵– ث: بر انج ۶– ت: انحضرت
۷– پ: حذف شده ۸– ث: و – افزوده شده ۹– آ: تفضّی
۱۰– پ: ان – افزوده شده *۱۱– ث: حذف شده
۱۲– آ: بالای سطر نوشته شده، ت: حذف شده
۱۳– ث: منسق *۱۴– پ: رافت و راحت
۱۵– ث: حذف شده

یابند و هیچ سینه کینه بر زبان و از هیچ[1] باطنی حکایت شکایتی
بدهان[2] نرسد تا ملوک و سلاطین شکر این نعمت کی
ایشان را بر ممالک مالک گردانیده اند و مصالح و[3] مفاسد
وجود را در کف کفایت ایشان نهاده بگزارند[4] و بمواعید[5] *لئن[6]
شکرتم لازیدنکم[7] مستظهر بوده از مزالق و مهالک *و لئن
کفرتم ان عذابی لشدید[8] مصون و مامون گردند[9] ان شاء الله[10]
تعالی مدتیست *تا استماع[11] می افتد کی نواب حضرت
شهریاری از شارع[12] شریعت و شاه راه[13] طریقت[14] معدلت[15]
و نصفت انحراف نموده اند و در محافظت بلاد و عباد
اهمالی کی نه مناسب حال مقربان سلاطین باشد بجای آورده
و عوض یک دینار واجب دیوانی *ده دینار از رعایا ستده[16]
و بدان سبب مصالح مختل و مناظم[17] مهمل مانده و رعا بعضی جلاء
وطن کرده و بعضی تدبیر انهزام را[18] متشمر و مستوفز[19] شده[20] از صعوبت

۱– آ ب: حذف شده ۲– ب: در حاشیه نوشته شده ۳– پ: حذف شده
۴– پ ت: بگذارند ۵– ت: بمواعد *۶– ب: حذف شده
۷– ث: ولئن *۸– ب: حذف شده ۹– ت: گردد
۱۰– ب: العزیز *۱۱– ب: با استماع، ت: باستماع
۱۲– ت: شرایع ۱۳– ب: را ۱۴– ت: حذف شده
۱۵– آ: حذف شده *۱۶– ت: از رعایا ده ستده ۱۷– پ ت: مناظم
۱۸– ت: ر ۱۹– ب: در حاشیه نوشته شده ۲۰– پ: و – افزوده شده

این معنی *درخاطر[1] این دولتخواه اثری* ظاهر شد[2] کی قابل تقریر
۲۷ ث وتحریر نیست مگر از کلام مجید[3] عظم الله جلاله امر* اعدلوا هو
اقرب للتقوی[4] را نخوانده اند[5] و از حدیث نبوی *علیه الصلوة
والسلام[6] نص*[7] العدل عز الدین وقوة السلطان[8] وفیه صلاح الخاصة
والعامة*[9] بگوش هوش ایشان نرسیده است و الا ابرارتکاب[9]
این محذورات[10] و مباشرت این محظورات[11] چگونه اقدام نمودندی
۳۲ پ واز وخامت عاقبت ظلم و بدی مال ظلمه برموجب الظلم
مرتعة وخیم چرا نیندیشیدندی شعر

۳۲ ب [12]لا تظلمن اذا ما کنت مقتدرا
فالظلم اخره یا تیک بالندم
*تنام عینک[13] و المظلوم منتبه
یدعو علیک وعین الله لم تنم[14]

---

*۱ــ ث : حذف شده ، پ : باخاطر *۲ــ آ : درحاشیه نوشته شده
۳ــ ت : الله *۴ــ ب : حذف شده ۵ــ ب ت : نخوانده
*۶ــ ت : علیه السلام ، ث : صلی الله علیه وسلم
*۷ــ*۷ــ ب : حذف شده ۸ــ ب پ : السلاطین ۹ــ ت : بارتکاب
۱۰ــ ب : محدورات ۱۱ــ ب : محطورات ، پ : محضورات ، ت : مخطورات
۱۲ــ ب : ازین صفحه باخط مغایر نوشته شده است
*۱۳ــ ب : تنام عینک ، پ : نامت جفونک ، ت : نام عینک ، ث : نام عینک
۱۴ــ پ : بیت ــ افزوده شده

۲۷ آ شنیدم که باپور روشن[1] روان
ملک شاه گفت آن شه کامران
که مارا شهی[2] بهر آن داده اند
بدین پایگه[3] زان[4] فرستاده اند
که داد و دهش پیشهٔ ما بود
نکوکاری[5] اندیشهٔ ما بود
۳۰ ت نخفتیم زان[6] در شب قیروش[7]
که تا[8] دیگران را برد خواب خوش
هزار آفرین برچنان شاه باد
بران داور افسروگاه باد
اگر شاه را[9] داد[10] ایین بود
*کشاورز را[11] بیل زرین بود
زشوره[12] بروید گل و ارغوان
چو[13] باران گهر بارد از اسمان
داعی دولتخواه و محب بی اشتباه را[14] آنچ از محض اخلاص[15]

۱ــ ت : نوشین ۲ــ ت : شاهی ۳ــ ت : پایگاه
۴ــ ت : بهران ۵ــ ت : نیکوکاری ۶ــ آ ث : ازان
۷ــ ت : قیدوش ۸ــ آ : بالای سطر نوشته شده ، ت : حذف شده
۹ــ ت : ر *۱۰ــ ث : و ــ افزوده شده *۱۱ــ پ : که شاه زر را
۱۲ــ ت : زشوره ۱۳ــ پ : چه ۱۴ــ ت : دو ۱۵ــ ب : مخلص

و دولتخواهی درخاطر آمد بعز عرض رسانید[۱] تا رای شریف
بتفحص این قضیّه[۲] اشتغال فرموده و خلایق را ودایع[۳] حضرت
خالق جل جلاله دانسته از هول حساب یوم المنقلب[۴]
والمآب اجتناب فرماید[۵] وتصور نکند[۶] که او زار[۷] نواب و
مقربان اورا که عموم رعیت ازان معذب و مغنی باشند
ازو نخواهند[۸] دانست و محاسبهٔ ان[۹] ازو نخواهند طلبید
بل که[۱۰] اگر[۱۱] ایشان باخدم وحواشی خود که[۱۲] تحت *تملک وتصرف[۱۳] ۲۳ پ
داشته[۱۴] باشند خطایی ناموجه کنند جناب شهریاری
درحضرت باری هرآینه بدان[۱۵] *مواخذ و مخاطب[۱۶] خواهد
بود[۱۷] تاحقیقت داند و مصدّق این *معنی در[۱۸] اخبار سلطان
غازی یمین الدولة و امین الملة محمود سبکتکین انار الله
برهانهما[۱۹] آمده است که برادر او غلامی را ازان خود رنجانیده

۱-پ ت: رسانیده ۲-ب پ: قصه ۳-ت: که ودایع، پ: بودایع
۴-ب: المتقلب ۵-ت: نمایند ۶-ت: نکنند، ث: نفرماید
۷-پ: اورا او ۸-ت: نخواهد ۹-آ: آنرا ۱۰-آت: بلک
۱۱-ب: بالای سطر نوشته شده ۱۲-ت: حذف شده
*۱۳-ث: تصرف و تملک، ت: خود تملک و تصرف
۱۴-ت: دانسته ۱۵-پ: حذف شده *۱۶-ب: مخاطب و مواخذ
۱۷-ت: و - افزوده شده *۱۸-ب: بالای سطر نوشته شده
۱۹-پ ت: برهانه

بود غلام بتظلم بردرگاه سلطان[۱] آمد[۲] سلطان درحال فرمود
تا طبل و علم و نقاره و اسبان نوبت و تمامت ساز
سلطنت بر درخانهٔ برادرش بردند برادر چون آن حال[۳]
مشاهده کرد از غایت خوف و انزعاج *بی توقف[۴] بردرگاه
سلطان آمد و سر برزمین نهاده[۴] گفت[۵] از بنده چه گناه صادر
شده[۶] که سلطان اسباب سلطنت[۷] بر در من می فرستد سلطان
فرمود اگر سلطنت حق منست *تو با[۸] تادیب غلام خود چه[۹]
تعلق داری بایستی کی *جریمهٔ او[۱۰] بر من عرض[۱۱] افتادی
تا نگذاشتمی کی برهیچ آفریده حیف و تعدّی رود[۱۲] بتخصیص
از مالک بر مملوک و از حاکم بر محکوم[۱۳] جواب حضرت رب
العالمین *جل جلاله[۱۴] که بندگان خود را بمن سپرده است *روز
قیامت[۱۵] مرا می باید داد نه ترا[۱۶] بعد از ان بشفاعت[۱۷] بسیار ۲۶ ث
گناه برادر را[۱۸] عفو فرمود *رضی الله عنه[۱۹] پس اگر این خطاب

۱-ت: حذف شده ۲-ب: را - افزوده شده، ت: بدید و - افزوده شده
*۳-ت: حذف شده ۴-ت: نهاد ۵-ت: حذف شده
۶-پ: است - افزوده شده ۷-ب: را - افزوده شده، ت: ر - افزوده شده
*۸-ت: تا تو ۹-ت: کار - افزوده شده *۱۰-پ: آن حالت
۱۱-پ: عرضه ۱۲-ت: روند ۱۳-ت: جه - افزوده شده
*۱۴-پ: حذف شده *۱۵-پ: حذف شده ۱۶-ث: و - افزوده شده
۱۷-ت: باشفاعت ۱۸-پ ث: حذف شده *۱۹-ث: رحمة الله علیه

باطوایف رعایا و عامّه برایا که تکفل مهمات ایشان منوط
باهتمام ان حضرتست[۱] و اورا جهت ان تعیین فرموده اند
کرده شود و بباز[۲] خواست و تادیب و تعریک
التفاتی نرود و هاتف غیب نصّ حدیث *کلکم راعٍ
وکلکم مسئول عن رعیته[۳] بمسامع شریفه رساند
آ۳۳پ نعوذ بالله من سخط الله را نصب العین باید[۴] داشت و
آ۳۲ب رعایت این امانت را کی ازحضرت عزت بجناب
شهریاری حوالت فرموده اند مهمل نباید گذاشت قال
الله تعالی *یا داود[۶] انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین
۲۸ آ الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک[۷] عن سبیل الله[۵]
وقتی که باداود[۸] علیه السلم[۹] این خطاب رود دیگری راچه
توقع باشد و بزرگان دین[۱۰] گفته اند[۱۱] دنیا گذاشتنی[۱۲] و گذشتنی
۳۱ت است و *درقیامت[۱۴] درحضرت حق تعالی[۱۳] جواب سئوال را ایستادنی[۱۵]

۱ـ پ: حضرت ۲ـ ب ت: ساز، پ: میان
*۳ـ ب: حذف شده ۴ـ ب: می باید *۵ ـ ب: حذف شده
۶ـ پ: داوود ۷ـ ث: فیضلک ۸ـ پ: دود، ث: داوود
۹ـ پ: حذف شده ۱۰ـ پ: حذف شده ۱۱ـ ت: گفته
۱۲ـ ب: گذاشتنی *۱۳ـ ت: حذف شده
۱۴ـ ت: روز قیامت ـ افزوده شده
۱۵ـ پ ث: حقیقت ـ افزوده شده

باقی[۱] تو *می دانی[۲] [۳]
*بادر بعرفک اما[۵] کنت مقتدرا[۶]
فلیس فی کل یوم انت مقتدر[۴]
والسّلام علی من اتبع الهدی جهان بکام باد[۶]
نوع سوم *[۷]در اجرای وقف[۸] بشروط[۹] واقفان[۷]*
بحضرت[۱۰] فلک رفعت و درگاه کیوان رتبت سلطانی
اعظمی[۱۱] دامت سلطنته نموده می شود که حق[۱۲] جل جلاله
وعمّ نواله اعنّه سلطنت و ازمّهٔ *پادشاهی و[۱۳] مملکت را
درکف کفایت و یمین[۱۴] شوکت *وعظمت[۱۵] ملوک اسلام
و سلاطین انام جهت[۱۶] آن نهاده تا مسالک ممالک خیرات را
بر بندگان خدای مفتوح دارند و طُرق ظلم منحسم و ابواب
عدوان مسدود گردانند و از مزالق شهوات و مدارک
شبهات محترز و مجتنب باشند تا ادامت[۱۷] این معنی

۱ـ ث: بالای سطر نوشته شده *۲ـ پ: مردان، ت: می دان
۳ـ پ ث: شعر ـ افزوده شده *۴ـ ب: حذف شده
۴ـ پ: مقتدرا ۵ ـ ت: اذاما ۶ـ آ: بعونه وجوده ـ افزوده شده
*۷ـ*۷ـ ب: از ـ در اجرای ـ تا ـ واقفان ـ حذف شده ۸ـ پ ث: اوقاف
۹ـ پ: بشرط، ت: حذف شده ۱۰ـ ب: تکرار شده
۱۱ـ پ: حذف شده ۱۲ـ ت: تعالی ـ افزوده شده *۱۳ـ ت: حذف شده
۱۴ـ ت ث: یمن *۱۵ـ ت: حذف شده ۱۶ـ ث: بجهت ۱۷ـ پ: حذف شده

موجب استدامت سلطنت واقامت ان[1] حال سبب استقامت
مملکت گردد[2] مدتیست که[3] استماع رفته که امور
اوقاف ان[4] ممالک[5] بکلی نامستقیم گشته است وشروط
واقفان بالمرّه انتفا[6] یافته وغرضی[7] که بناة[8] موقوفات[9]
۲۴ پ و ارباب خیرات را ازتعیین اوقاف ان بوده فوت
شده و مرتزقه و مستحقان محروم مانده و مستأکله[10] و
و متغلبان بظلم و عدوان در تصرفات نامشروع شروع
نموده وهرکس را که[11] از دیوان بحکومت ومتصرفی ومقاطعی
وقفی تعیین می کنند آن وقف را ملک خود می داند[12] و تصرفات
مالکانه می کند و اجرای وظایف مستحقان وترک ان منوط
برأی او می باشد و این معنی سالهاست تا ازقبیل مشاهدات
ومعایناتست چه واقفان که مطامح انظار ومسارح[13] افکار
ایشان احراز مثوبات اخرویست محصول هر وقف[14] را
بطایفهٔ معین مخصوص گردانیده اند و برغیر ایشان حرام

۱ــ پ ث: این ۲ــ ت: و ــ افزوده شده
۳ــ ت: حذف شده ۴ــ ت: حذف شده ۵ــ ث: مملکت
۶ــ ب: اسفا، پ ث: انتفا، ت: انفا
۷ــ آ ب: عرضی، ت: غرصی ۸ــ ب: پناة، پ: بناة، ت: بنات
۹ــ پ: موقوفان ۱۰ــ ب: مشاکله ۱۱ــ پ: حذف شده
۱۲ــ ث: می داند ۱۳ــ ب: مشارح ۱۴ــ آ: وقت

کرده و در*ان باب[1] وقفیهای[2] مشروع مسجل محکوم بها موکد
بلعنت نوشته تا غیر مستحقان متصرف آن نگردند[3] درین
وقت نواب[4] دیوان سلطنت و اعوان[5] حضرت* و اعیان[6]
مملکت مدار امور بر تدابیر ایشانست بکلی از[7] تمشیت
این[8] معنی اهمال ورزیده اند[9] و این خیر عام وصدقهٔ جاریة[10] را[11]
که[12] نص حدیث *اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا عن
ثلاث صدقة جارية** و علم ينتفع به و ولد صالح يدعو له[13]
موکد انست در طی نسیان مندرج گردانیده و ازوخامت
۲۸ ث عاقبت این[14] تقصیر و اهمال بندگی حضرت را در[15] مقام جواب
سئوال حضرت رب العالمین تعالی شانه[16] در روز حساب که
هنگام احتسابست[17] آورده ونسبت مجموع[18] تقصیرات
با او[19] کرده چه حضرت عزت عظم سلطانه درجلیل[20] وحقیر ونقیر

---

*۱ــ ث: باب ان ۲ــ پ: وقفها، ث: وقعیتها
۳ــ ث: و ــ افزوده شده ۴ــ پ: با ــ افزوده شده ۵ــ آ: اعیان
*۶ــ آ: خط کشیده شده ۷ــ آ ب ت: حذف شده، ث: در، پ: ار
۸ــ ب: ان ۹ــ ث: ورزیده ۱۰ــ ب: جایره
۱۱ــ ب: حذف شده ۱۲ــ ت: حذف شده *۱۳ــ ب: حذف شده
**۱۳ــ ت: وولد صالح یدعوله وعلم ینتفع به ۱۴ــ ب: ار، آ ت: ان
۱۵ــ پ: دو ۱۶ــ پ: حذف شده ۱۷ــ ث: زیراین کلمه ــ مزد چشم داشتن ــ افزوده شده
۱۸ــ ب: و ــ افزوده شده ۱۹ــ پ: باو ۲۰ــ ب ت ث: حلیل

آ۳۴پ و قطمیر امور که عاید بمصالح ومفاسد جمهور باشد پادشاهان[1]
۳۳ب وقت را[2] بالضروره[3] مخاطب بل مواخذ خواهد[4] گردانید اگر
جواب پادشاه حضرت عزت را[5] دران روز هایل ان باشد که انچ
آ۲۸آ فرموده حضرت[6] ربوبیت بود در اجرای خیرات و امضای حسنات
و مبرات بجای آوردم و رعایت بندگان او واجب دانستم
و بر اعمال بتخصیص[7] اوقاف عمال[8] مصلح متدین که محصول[9]
آ۲۱ت موقوفات را بمصارف شرعی مستغرق[10] داشتند[11] تعیین کردم
بهتر باشد یا[12] انچ گوید از طاعت حضرت حق امتناع نمودم
وحق را از مستحق باز[13] گرفتم و دست ظلمه *و متعدیان[14] و
متغلبان قوی داشتم تا[14] بتقویت من ظلم کردند وحق را[15]
باطل گردانیدند[16] و من در حضرت حق تعالی *شرمسار شدم[17]
نعوذ بالله من ذلک چه دران روز که[18] هول و هیبت
ان قابل تقریر نیست هیچ افریده منکر افعال و اعمال خود
نتواند شد زبان او در بند آید و اعضای او برو گواهی

۱ـ ب: بادشاهی ۲ـ ت: حذف شده ۳ـ ث: حذف شده
۴ـ ت: خواهند ۵ـ آ: تا، ت: حذف شده ۶ـ ب: ناخوانا
۷ـ ب: تحصیص ۸ـ ت: عمل ۹ـ ث: و ـ افزوده شده
۱۰ـ ت: حذف شده ۱۱ـ ب: دانستند ۱۲ـ ب ت: با
*۱۳ـ پ: حذف شده ۱۴ـ پ: با ۱۵ـ ت: و ـ افزوده شده
۱۶ـ ت: گردانیدم *۱۷ـ ت: شرمسارم ۱۸ـ آ ب ت: حذف شده

دهند[1] کما قال الله[2] تعالی *الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا
ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون[3] و شاید[4] که زبان
نیز[5] گویا شود و بر گناهان گواهی دهد کقوله تعالی[6] *یوم[7][8]
تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم **و ارجلهم[9] بما کانو یعملون[7]*
*از صدور[10] این معانی[11] و تصور این[12] حالات خاطر در اضطراب[13]
و باطن در التهاب است[14] چرا باید که ارتکاب جرایم[15] نواب
و نزدیکان کنند و حضرت سلطنت بدان مخاطب و[16] مطالب
گردد مسلم که جناب جلال شهریاری خیر عام دیگران را که
منافع ان را در دنیا برخود حرام کرده باشند[17] و حسبة لله
تعالی و طلباً لمرضاته در راه خدای نهاده اضافتی نفرمایند[18]
در *امضا و اجرای[19] آن اهمال *[20] چرا ورزد[21] و نواب و مقربان و
ملازمان را[22] در ترک اتیان بدین *[20] خیر چرا بازخواست نفرماید[23] چه

۱ـ آ: دهد ۲ـ ب پ ث: حذف شده *۳ـ ب: حذف شده
۴ـ ب: ص ـ افزوده شده ۵ـ ب: حذف شده ۶ـ پ: تع
*۷ـ*۷ـ ب: حذف شده ۷ـ ت: یکسبون ۸ـ ت: الیوم **۹ـ ث: حذف شده
*۱۰ـ ب: تکرار نوشته شده ۱۱ـ ت: معنی ۱۲ـ آ: حذف شده ۱۳ـ آ: اضطرابست
۱۴ـ آ: حذف شده ۱۵ـ ت: کنا ـ افزوده شده ۱۶ـ ت: و ـ حذف شده
۱۷ـ ت: باشد ۱۸ـ آ ب ث: نفرماید *۱۹ـ ت: اجرا و امضاء
*۲۰ـ*۲۰ـ پ: تکرار نوشته شده ۲۰ـ آ: درین ۲۱ـ ت: ورزند
۲۲ـ پ: حذف شده ۲۳ـ ت: نفرمایند

صدقات پادشاهان باید که بجمیع طوایف واصل[1] گردد[2] نه انک
صدقات گذشتگان را ملازمان پادشاه بحرام خورند[3] و بدنامی
دنیا وجواب آخرت بر پادشاه باشد چون بندگی حضرت در اجرای
خیرات گذشتگان سعیی که واقف در حال[4] حیوة همان کردی
بجای آرد هر آینه در اجر و ثواب با واقف شریک باشد
[*5] کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل
اجر فاعله وفی الخبر الدال علی الخیر کفاعله[*5] و[6] اگر دربن
باب اهمال رود[7] و شروط واقفان جریان نیابد و
پادشاه تغییر و تبدیل آن را جایز دارد یا[8] منع مغیر[9] نکند
یا[10] آن را بمسلمانی متدین که از شرط واقف بیک سر
موی تجاوز ننماید تفویض نفرماید هر آینه عند الله تعالی[11]
اثم باشد[12] و از عهدهٔ جواب حضرت[13] رب العالمین مشکل[14]
بیرون تواند آمد دعاگوی دولت خواه همچنانک[15] امور

۱ـ پ: حذف شده ۲ـ ت: کردند ۳ـ ت: بخورند ۴ـ ت: حذف شده
*۵ـ*۵ـ ب: حذف شده ـ کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ـ افزوده شده ، ت: کما قال النبی
علیه السلام من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله وفی الخبر الدال علی الخیر کفاعله ، پ ث:
والدال علی الخیر کفاعله ۶ـ ب: حذف شده ۷ـ پ ت: روند
۸ـ ب: تا ، پ: ما ، ت: یا در ۹ـ ب ت: مغیره ۱۰ـ ب ت: تا
۱۱ـ ت: حذف شده ۱۲ـ ب: حذف شده ۱۳ـ پ: حذف شده
۱۴ـ ب: مشل ۱۵ـ ب: همچنان

دولت و سلطنت و مملکت آن حضرت را[1] در دار دنیا
برونق میخواهد[2] مثوبات اخروی و نیل درجات[3] عقبوی را
نیز[4] که فایدهٔ تقلد سلطنت بحقیقت آنست در اعلی علیین
می طلبد و از غایت خیرخواهی مکنون[5] خاطر و مضمون ضمیر را
از طریق مکاتبت و مراسلت باعلام وانها می رساند[*6] تا بندگی[7]
آ۲۵ پ حضرت بتحقیق این[7] حال اشتغال فرموده اولا دست مستاکله
آ۲۳ ب و متغلبان از تصرف[8] موقوفات بکلی کوتاه گرداند و استرداد
انچ بغیر شرع و شرط واقف تصرف نموده باشند[9] واجب
آ۲۸ ث دانسته بمصارف[10] مشروعه مستغرق گرداند چه در اخبار
آ۲۹ سلطان اسلام غازان خان انار الله برهانه آمده که اگر یکی از امرای[11]
مقرب یا لشکریان وجهی بغیر حق از رعایا بگرفتندی[12] در حال
۳۲ ت فرمودی که بزخم چماق[13] باز گردانند[14] و بمستحق رسانند و بعد از ان
حکومت و متصرفی اوقاف در جمیع ممالک با مناء متدین و صلحاء
متشرع تفویض فرماید[15] و باوجود اعتماد بر امانت و دیانت مفوض الیه

۱ـ ب ت: حذف شده ۲ـ ب: میخواهد بوده
۳ـ پ: درجات ۴ـ ث: حذف شده ۵ـ ب: مکنوب
*۶ـ ب: مابندکه ، ت: باید که ان ۷ـ ب: ان
۸ـ ب: متعلمان ـ افزوده شده ۹ـ پ: باشد ۱۰ـ پ: مصارف
۱۱ـ ث: بالای سطر نوشته شده ۱۲ـ پ: برگرفتندی ۱۳ـ پ: جماغ ، ت ث: چوماق
۱۴ـ ت: حذف شده ۱۵ـ پ ت: فرمایند

بهرچند[1] روز تفحص احوال معاش او با طایفهٔ که شرعاً و حکماً
در اهتمام او باشد[2] واجب داند و[3] بر[4] متابعت شریعت
تربیت[5] و تقویت و بر مخالفت[6] آن* تشدید و تعنیف[7]
از لوازم باشد چه بر[8] پادشاه واجب است که از جمیع قضایا
استخبار[9] فرماید[10] و در ترک کلیات امور و معظمات[11] مصالح
با جمیع خلایق عموماً و با نواب[12] و[13] مقربان خصوصاً قطعاً[14] و
اصلاً مساهله و مسامحه[15] جایز نشمرد[16] و اجرای حق بهر نوع
که ممکن[17] باشد تقدیم فرماید و نگذارد که اوقاف را[18] بهیچ آفریده
بتخصیص مستاکله[19] و متغلبان[20] بمقاطعه وضمان دهند چه منشاء
هر تغییر که در شروط واقفان اتفاق می افتد[21] از ینجاست
وچون از جملهٔ موقوفات و ابواب البرّ یکی مدارس است که[22]

۱-ت: حذف شده ۲-ت ث: باشند ۳-آ: باشند، ب: حذف شده
۴-ت: در ۵-ب: مرتیب ۶-پ: مخالف
۷*-پ: تشدید و تصنیف، ت: تعنیف و تشدید
۸-پ: حذف شده ۹-ب: ستحصار ۱۰-پ: فرمایند
۱۱-پ: معضلات، در حاشیه - معظمات - نوشته شده ۱۲-ث: نواف
۱۳-پ: حذف شده ۱۴-آب: حذف شده ۱۵-آب ت: مسامحت
۱۶-ب: نشمرند ۱۷-ث: حذف شده ۱۸-ت: حذف شده
۱۹-ب: مشاکله، ت: بمستاکله ۲۰-ت: بمتغلبان
۲۱-ت: و - افزوده شده ۲۲-ب: حذف شده

جهت طلبهٔ علوم ساخته اند مادام که محصولات اوقاف
۳۶پ آن[1] بمصارف شرعی رسد در اندک روزگاری[2] مستعدان بسیار
که وظایف ایشان از حاصل وقف واصل[3] شود بمراتب فحول
افاضل رسند[4] و ممالک بوجود[5] علمای نامدار و فضلای
تقوی کردار که بغایت خالیست[6] آراسته گردد و اعظم
اسباب[7] رونق و آبادانی[8] مملکت وجود این طایفه است
چه تمییز میان حلال وحرام و رعایت دقایق شریعت
واحکام وصیانت[9] دما و فروج و محافظت* اموال و املاک[10]
وغیر آن بقلم و[11] فتوی ایشان منوط و مربوط است وچون هر
منصب بمستعد و مستحق آن تفویض رود[12] تربیت علماء
اسلام درضمن آن بحصول پیوندد[13] و مملکت پادشاه را
بوجود مبارک ایشان برجمیع ممالک پادشاهان روی زمین
راه[14] مفاخرت و مباهات و مرتبت تفوق و رجحان پدید
آید و پادشاه در دنیا و آخرت نیکونام و پسندیده فرجام

۱-ت: حذف شده ۲-پ ت: روزگار
۳-ب ت: حاصل ۴-ث: رسد ۵-ب پ ت ث: از وجود
۶-پ ث: بتجدید - افزوده شده ۷-ث: و - افزوده شده ۸-پ: ابانی
۹-ب: صاتب، پ: صنایت *۱۰-ت: املاک و احوال
۱۱-ت: حذف شده ۱۲-ت: و - افزوده شده ۱۳-پ: پیوندد
۱۴-ث: بالای سطر نوشته شده

گردد و بحقیقت زادی جهت *معاد[١] در پیش فرستاده
باشد* و ما تقدموا لانفسکم من خیرٍ تجدوه عند الله هو خیراً
و اعظم اجراً[٢] چون رای همایون حضرت[٣] شهریاری این نصایح
نجی غرض را *بسمع رضا[٤] اصغا فرماید[٥] امیدست که بعد الیوم
احوال موقوفات این[٦] مملکت بر وجهی تمشیت یابد که
بندگی حضرت را ذکر جمیل و اجر جزیل مدخر ماند[٧] ان
شاء الله تعالی جهان بکام باد

*نوع چهارم در منع نزول بخانهای رعایا[٨]

٣٤ب بحضرت سپهر مثال شهریاری که بحقیقت سایهٔ عنایت
و مرحمت حضرت باریست لازالت سلطنته مصونةً من
٣٦پ طوارق الادوار دائمةً دوام اللیل و النهار اعلام می رود که حکمت
بالغهٔ حضرت لایزالی[٩] ذی الجلالی[١٠] عمت الاؤه[١١] و تقدست
اسماؤه[١٢] در تفویض امور سلطنت و مملکت بپادشاهان اسلام
که حماة بیضهٔ دین و ملک اند انست که در رعایت و محافظت
نوع انسانی که اشرف انواع موجودات اند[١٣] و بحکم حضرت

---

*١ـ آ: معاد، ب: معاش *٢ـ ب: حذف شده ٣ـ ب ت: حذف شده
*٤ـ پ: درحاشیه نوشته شده ٥ـ پ: فرمایند ٦ـ ب پ ث: ان
٧ـ پ: فرماید، ت: کرده *٨ـ ب: حذف شده ٩ـ ب: لایزال
١٠ـ پ: ذو الجلالی ١١ـ ب: آلاؤ، ث: الاه
١٢ـ ث: اسماءه ١٣ـ ت: است

الوهیت جل جلاله در اهتمام پادشاهان[١] عادل هرچه از مساعی
٢٩آ جمیله[٢] ممکن و مقدورست بجای آرند چه علو قدر و ترفع
٢٩ث مکان و عظمت شان[٣] آن[٤] نوع بمثابتیست که انبیا صلوات الله
علیهم اجمعین و اولیا* رضوان الله علیهم[٥] ازیشان بوده اند و
٣٢ت ملوک و سلاطین و[٦] اعاظم و خواقین[٧] انار الله براهین الماضین[٨] و
ادام مملکة الباقین نیز تمامت داخل این نوع* اند و[٩] بتوان[١٠]
دانست که *در هر[١١] بغوله ولیی واصل است یا فاسقی[١٢]
فاجر و صدیقیست یا زندیقی و جز حضرت رب العالمین
جل ذکره و عم شکره دیگری را[١٣] باحوال[١٤] عباد علم نباشد*[١٥] و انچ
درحدیث قدسی مرویست که اولیایی تحت قبائی
لا یعرفهم غیری[١٦] مصدق این[١٧] مطلوبست*[١٥] مگر[١٨] پیغمبرانی[١٩] که
حضرت عزت جل جلاله ایشان را بران مطلع گرداند[٢٠]

١ـ ب: بادشان ٢ـ ت: حذف شده ٣ـ ت: حذف شده
٤ـ پ ث: این *٥ـ پ: علیهم السلام ٦ـ آ پ: حذف شده
٧ـ ت: خواقین ٨ـ ث: الماضی *٩ـ پ: حذف شده
١٠ـ پ ت: نتوان، ث: بتوان *١١ـ آ: هرجیر، ب: هرجر، ت: هرجز
١٢ـ ب: ناسق ١٣ـ ب: حذف شده ١٤ـ پ: احوال
*١٥ـ*١٥ـ پ: از ـ و انچ درحدیث ـ تا ـ مطلوبست ـ یک جا بعد ذکر شده است.
١٦ـ ب: حذف شده ١٧ـ ب: ان ١٨ـ ت: فکر
١٩ـ آ ت: بیغامبرانی ٢٠ـ پ ت: گردانید

قال الله تعالی *[1]عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من
ارتضی من رسول[1] پس چندانک پادشاهان در رعایت
و محافظت بنی نوع سعیی[2] بیشتر[3] نمایند رفع درجت و علو
منزلت و مرتبت ایشان بحضرت رب العالمین که *[4]سلطان
السلاطینست[4] بیشتر باشد چه شاید که ان رعایت و
محافظت شامل حال یکی از اقطاب و ابدال و[5] اولیاء الله ۳۷پ
گردد و بیک نظر عنایت و کرشمهٔ التفات که ایشان
درحق ان[6] پادشاهان[7] فرمایند[8] کار دنیا و آخرت ایشان ببرکت
ان ساخته گردد و غرض کلی در تعیین سلاطین خود رعایت
بنی نوع است فحسب چه *[9]رونق کارخانهٔ[9] دین و دنیا
بوجود ایشانست و پادشاهان را *[10]توقع نیک نامی[10] دنیا[11] و

*۱ـ ب : حذف شده
۱ـ پ : از ـ و انچه در حدیث ـ تا ـ مطلوبست ـ درانجا ذکر شده است.
۲ـ پ ت ث : سعی   ۳ـ ت : حذف شده
*۴ـ ب : سلطان السلاطین اند ، پ ت : سلطان سلاطین است
۵ـ ب : او   ۶ـ ت : حذف شده   ۷ـ ت : بادشاه
۸ـ ب : فرماید
*۹ـ آ : کارخانه رونق
*۱۰ـ ب : نیک نامی توقع
۱۱ـ ت : حذف شده

ثواب[1] آخرت از ره گذار[2] محافظت ایشان[3] پس اگر دعاگوی
دولتخواه را[4] سخنی که موجب مراعات نوع انسانی باشد در
خاطر آید و بمسامع شریفه ملیت[5] حبور ا[6] رساند هما نا[7] معلوم
و معاتب نگردد بعزّ عرض می رساند که مدتیست تا استماع
می افتد که دران مملکت که باهتمام[8] نواب حضـرت
سلطنت[9] مخصوص است امرا و ارکان دولت و ایلچیان[10]
و متغلبان در خانهای کدخدایان و رعایا نزول می کنند و
ملالت[11] بسیار[12] باهالی و[13] ساکنان عاید می گردد چه ایشان تا[14]
دران خانها می باشند مجموع مطاعم و مآکل و مشارب و
مفارش از خداوند خانه می طلبند[15] اگر ملتمس ایشان مبذول
داشت هر ترتیبی[16] که جهت *[17]عیال و اطفال[17] کرده بدیشان

۱ـ ب : حذف شده   ۲ـ ت : گذر
۳ـ پ : است ـ افزوده شده ، ـ و پادشاهان را توقع نیک نامی دنیا و ثواب آخرت از ره گذار
محافظت ایشان ـ تکرار شده است   ۴ـ آ : بالای سطر نوشته شده ، ت : حذف شده
۵ـ ب پ ث : ملت   ۶ـ ت : ی سرورا ـ افزوده شده
۷ـ ت : که ـ افزوده شده   ۸ـ ت : بر اهتمام   ۹ـ پ : حذف شده
۱۰ـ ث : ایلچان   ۱۱ـ پ : ملامت   ۱۲ـ ب : ی ـ افزوده شده
۱۳ـ ت : حذف شده   ۱۴ـ ت : با   ۱۵ـ ب : می طلبد
۱۶ـ ب : ترسی ، پ : ترتیق ، ت : ترتیبی ، ث : ترپیق
*۱۷ـ آ : در حاشیه ـ ی اطفال ـ نوشته شده ، ب : اطفال و عیال

۲۴آ ب می باید داد وخود و زن و فرزندان[1] گرسنه وعاجز بسر بردن و
و اگر ملتمس مبذول نمی دارد[2] بزخم چوب و شکنجه می ستانند
و بسیاری باشد که بعضی در زیر شکنجه هلاک می شوند[3]
و بوقت بیرون رفتن آنچه[4] از احوالات و ادوات خانه
چون زیلو و پرده وطشت و افتابه و مشربه وغیرآن
۲۷آ پ که ایشان را در[5] نظر می آید[6] جهت خود می برند و بیرون[9]
این[7] تنوعات ظلم و تعدی البته متعرض عورات[8] نیز
میگردند و ان بیچارگان را مجال منع نمی باشد امّا مردان
جهت انک فریاد کنند فریاد رسی[10] نمی دانند و امّا
زنان جهت انک از[11] فضیحت[12] و بدنامی می اندیشند
ناچار تحمل ان منکرات می کنند و[13] هیچ نمی گویند وبحقیقت
اختلال احوال[14] دین[15] و دنیا وخرابی[16] مملکت و سلطنت
از اینجاست وچون بنظر اعتبار تامل رود معلوم شود
که تکوّن و تولّد اکثر اولاد زنا که بدزدی وحرامی گری و

۱- ب: فرزندآن   ۲- پ ت ث: نمی دارند   ۳- ب: می شود
۴- ب: بالای سطر نوشته شده   ۵- ت: حذف شده
۶- ب: آید، ت: می آیند   ۷- آ ب ت: ان   ۸- آ ب ت: عوارض
۹- پ ت: حذف شده   ۱۰- ت: رس   ۱۱- آ ت: حذف شده
۱۲- آ ب: فضیحت، پ: نصیحت، ث: فضیحت
۱۳- ب: حذف شده   ۱۴- ب: حذف شده   ۱۵- ث: بالای سطر نوشته شده   ۱۶- آ: اخرت

۳۳ ت ایفاقی[1] و مفسدی وعوانی مشغول میگردند ازین ره گذر
۳۰آ است[2] و بر پادشاهان واجب که[3] صیانت خانها و
عورات رعایا همچنان[4] کنند که صیانت حرم و اتباع خودی کنند
تا دعوی سلطنت ازیشان مصدق ومسموع آید[5] و بشکر
عطایا و مواهب واهب علی الاطلاق که درباره[6] ایشان از
۲۹آ ث مضای حکم و نفاذ امر وجریان[7] فرمان و بسطت مملکت
و سایر نعم و منح ارزانی داشتست[8] قیام نموده باشند و
و ذکر جمیل دنیوی را *بااجر[9] جزیل اخروی جمع گردانیده و امر
واجب *و[10] اتقوا الله و ابتغوا[11] الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله
لعلکم تفلحون را*[10] بگوش جان شنیده[12] چه در اخبار سلطان
غازی[13] یمین[14] الدوله[15] و امین الملة[16] محمود سبکتکین انار الله
برهانه مذکورست که شبی بعد ازفراغ از[17] فرایض طاعات
و رواتب[18] عبادات چون متوجه استراحت شد بخوابی

۱- ب: ایقاقی، پ: اتفاقی، ث: ایفاقی   ۲- ث: ره کدارست
۳- ت: و   ۴- آ: جنان   ۵- ت: باشد
۶- ث: پاره   ۷- پ: اجرا   ۸- آ ب ت: داشت
*۹- پ: باجر   *۱۰-*۱۰- ب: از- واتقوا الله- تا- تفلحون را- حذف شده
۱۱- ث: وابتغو   ۱۲- ث: شنید   ۱۳- ب: غازآن و، ث: عازی
۱۴- ث: یمن   ۱۵- پ: و الدین- افزوده شده   *۱۶- ب: حذف شده
۱۷- ت: حذف شده   ۱۸- ث: رواتب

غلبه کرد وهرچند[۱] سعی می‌نمود درخواب[۲] نمی رفت
۳۸ پ باخود اندیشید که همانا[۳] فریاد خواهی بردرگاهست و آواز
او بگوش من[۴] نمی رسد و بیداری او مانع خواب من[۵] می‌شود
برخاست وشمشیر برمیان بست وچنانک عادت
او بود[۶] تنها[۷] ازخانه بیرون آمد ومی رفت تا بدر مسجدی
رسید آواز شخصی شنید که *در تاریکی شب[۸] سر بسجده[۹]
نهاده بود ومی گفت الهی محمود سبکتکین بفریاد من نمی رسد
داد من ازو بستان سلطان بی‌قرار در مسجد[۱۰] رفت و
آن شخص را گفت محمود سبکتکین برتو[۱۱] چه ظلم کرده است
که اورا درین نیم شب بحضرت حق[۱۲] تعالی حوالت می کنی
*وداد میخواهی[۱۳] مرد گفت ظلم ازین[۱۴] ببیشتر چه باشد که
چندین شبست که یکی از متعلقان او مست بخانهٔ من[۱۵]
می‌آید و بظلم[۱۶] و تعدی *متعرض منکوحهٔ من میشود[۱۷] و محمود

۱-پ: که - افزوده شده ۲-ت: خاب ۳-آ ب ت: که - افزوده شده
۴-پ ت: حذف شده ۵-ب: حذف شده ۶-آ ت ث: بوده
۷-ت: پنهان *۸-آ ب ت ث: حذف شده
۹-آ ب ت: حذف شده ۱۰-ب: در - افزوده شده
۱۱-ت: بتو ۱۲-ت: حذف شده *۱۳-ث: حذف شده
۱۴-ت: این ۱۵-ت: در حاشیه نوشته شده ۱۶-پ: بزور
*۱۷-پ: با منکوحه من فساد میکند

بفریاد من نمی رسد[۱] اگر او[۲] پادشاه عادل صاحب سیاست
بودی متعلق او در نیم شب بخانهٔ من چه کار[۳] داشتی وبرچنین
حرکات چگونه اقدام نمودی *سلطان گفت ای شخص محمود منم
مرا برسر او بر تا داد تو ازو بستانم آن[۵] مرد گفت[۴] امشب
۳۵ ب نیامده است چون بیاید سلطان را خبر کنم سلطان اورا باخود
برد و[۶] بدربانی[۷] نمود وگفت بهر[۸] وقت که این مرد بردرگاه[۹]
آید بروز یا بشب مرا خبر کنید[۱۰] آن مرد سلطان را دعا گفت
وبرفت[۱۱] بعد از سه[۱۲] روز نیم شبی بردرگاه[۱۳] آمد دربانان[۱۴] اورا
بحضرت سلطان بردند سر بر زمین نهاد وگفت ای سلطان عالم
ان ظالم آمده است سلطان درحال برخاست وشمشیر بر
میان بست وروان شد وبا مرد گفت چون بخانهٔ تو
رسیم تو پیشتر برو[۱۵] وچراغ را[۱۶] بردار ومرا بنشان برسر
۳۸ آ پ او بر آن مرد چون *درخانه[۱۷] رفت ان ظالم را[۱۸] درجامهٔ خواب

۱-آ ب ت: و - افزوده شده ۲-ب: حذف شده
۳-ب: کا *۴-پ: سلطان را ماسکه نماند گفت که
۵-ب پ ث: حذف شده ۶-ب ت: حذف شده
۷-ت: بادربانی ، ث: بدربانان ۸-پ: هر ، ت: که بهر
۹-ت: یا بدرگاه ۱۰-ت: کن ۱۱-پ: روانه شد ۱۲-ت: نیم
۱۳-ت: بدرگاه ۱۴-ت: دربان ۱۵-ت: رو
۱۶-ب: از بس - افزوده شده *۱۷-ب پ: بخانه ۱۸-ث: حذف شده

خفته دید چراغ را[1] از پیش[2] برداشت و سلطان را درخانه برد
*سلطان چون[3] برسر مرد رفت سر اورا[4] بشمشیر از تن
جدا کرد و چراغ خواست چون بیاوردند[5] سلطان دران سر
نظر کرد سر بسجده نهاد و[6] بعد از زمانی سر از سجده
برآورد و دستها برروی[7] فرو مالید وحضرت عزت را
۱۰ ج شکر *بسیار گفت[8] آن مرد سر[9] بر زمین نهاد و سئوال کرد
که سبب این[10] سجده و شکر چیست سلطان فرمود که من با
۲۲ ت خدای تعالی[11] عهد کرده بودم که[12] اگر *اقدام برین حرکت ذمیمه
**یکی از[14] پسران من[13] نموده باشد[15] تا سر او بر ندارم[16] قرار نگیرم
۲۳ آ وانک ترا گفتم که[17] چراغ از پیش بردار غرض آن[18] بود تا مبادا که[19]
یکی از پسران[20] باشد و مرا شفقت پدری دامن گیر شود و در[21]

۱-پ: حذف شده ۲-پ: او - افزوده شده *۳-ث: چون سلطان
۴-آ: حذف شده ۵-آ ب ث: و - افزوده شده، ت: و سلطان را
۶-پ: حذف شده ۷-پ: بروی *۸-پ: بسیار کرد، ت: حذف شده
۹-پ: حذف شده ۱۰-آ: آن، ث: حذف شده ۱۱-آ: حضرت حق ۱۲-ب: حذف شده
*۱۳-ج: یکی از پسران من برین حرکت ذمیمه اقدام ۱۳-پ: می
**۱۴-ت: حذف شده ۱۵-آ: ناشد، ت ج: باشند
۱۶-ت: ندانم ۱۷-ب پ: حذف شده ۱۸-پ ث: این
۱۹-ث: اگر - افزوده شده ۲۰-ث: من - افزوده شده
۲۱-ب: د

حفظ عهد و کشتن او تقصیر کنم امر *یا ایها الذین امنوا اوفوا
بالعقود[1] را[2] نشنیده باشم سبب[3] *سجده و شکر[4] این معنی بود
بعد از ان آن مرد را گفت هرچه از خوردنی درخانه داری
بیاور[5] و تکلف مکن که من بغایت گرسنه ام و ازان شب
که ترا دران[6] تضرع و زاری دیدم تا این غایت که[7] سه
شبانروز ست[8] هیچ نخورده ام و باخود مقرر کرده که تا این
۳۰ ث بار از خاطر تو برنگیرم طعام بر من حرام باشد ان مرد را *[9] در
خانه جز نان خشک و ابکامه[9]* چیزی نبود پیش سلطان آورد
و[10] سلطان *باشرهی[12] تمام بسیاری[13] ازان[11] بخورد و درحق آن مرد
چندان انعام *واحسان تقدیم[15] فرمود[14] که او[16] در مدت عمر از مال

---

*۱-ب: حذف شده ۲-آ ب ت: حذف شده ۳-ب: شب
*۴-ب: شکر و سجده، آ ث: سجدهٔ شکر ۵-ج: بیار
۶-ت: حذف شده ۷-پ ت: حذف شده ۸-پ: که - افزوده شده
*۹-*۹-ث: جز نان خشک و اب کامه درخانه، ج: و ابکامه - حذف شده
۱۰-ث: حذف شده *۱۱-ج: بسیاری ازان بشرهی تمام
۱۲-ب: بشرهی، پ: بشرهی، ث: بشتهی
۱۳-آ ب ت: حذف شده
*۱۴-ب: مکرد
۱۵-ت: بتکریم
۱۶-ج: حذف شده

۳۹ پ دنیا بی نیاز شد رحمة الله تعالی[1] و رضی عنه . *[2]شعر

چنین کنند بزرگان چو کرد باید
چنین نماید شمشیر خسروان آثار*[2]

اکنون تدبیر*[3] دفع چنین[3] قضایا آنست که اولاً[4] حکم مطاع نفاذ
یابد[5] که امرا و وزرا و ارکان دولت و اعوان حضرت و سایر
مقربان و ارباب اعتبار[6] و غیرهم[7] جهت خود سرایها*[8] و خانها[8]
سازند[9] یا در بیع ارند یا بکرایه گیرند و اثمان*[10] و اجور[10] بی قصور*[11] و
فتور[11] ادا کنند و بعد از ان جهت ایلچیان و صادر و وارد بیرون
شهرها[12] ایلچی خانها سازند و چنانک پادشاهان قدیم کرده‌اند
ان[13] مواضع را[14] زیلوها و جامهٔ خواب و الاتی[15] که ازان چاره

۱- ب: علیه رحمة واسعة، پ: علیه   *۲—*۲- پ: حذف شده،
در نسخهٔ ـ ث: این بیت در حاشیه بخط مغایر نوشته شده و کلمهٔ ـ شعر ـ نیز حذف گردیده است.
*۳- ت: دفع - حذف شده، ث: چنین دفع
۴- ب: اولاً در، آت: اولا در   ۵- آ: باید، ج: یاید
۶- ب: اعیان، ت: و اعسان   ۷- ج: غیرم
*۸- ب: تکرار شده   ۹- ت: تا   *۱۰- ب: امور، پ: و احور
*۱۱- ت: حذف شده، ث: و - حذف شده
۱۲- پ: شهر   ۱۳- ت: در ان
۱۴- ت ث: حذف شده
۱۵- پ: اتی

نباشد[1] *چون خم و سبو و کوزه و غزغان[3] و کاسه و غیر آن*[2]
۳۵ ب از مال دیوان[4] مرتب دارند[5] و وظایف یومی ایشان روز
بروز می رسانند تا ان طایفه را زحمت[6] اهل شهر و
رعایا نباید[7] داد و ببهانهٔ جزویات مصالح بدر خانهای[8] مردم[9]
نباید رفت و عورات مردم در کنف عفت[10] و عصمت
محمی و مستور مانند و رعایا که[11] از بیم ایلچیان و تعرض[12] و فساد
ایشان از خانهای خود بیرون نمی توانستند رفت بایمنی
و فراغت بیرون روند و بمهمات و مصالح خود مشغول
گردند و صدور این حالات موجب دوام دولت و سبب
بقای مملکت گردد انشاء الله تعالی دعاگوی دولتخواه را[13] انچ[14]
از محض اخلاص بخاطر آمد[15] عرضه داشت و امیدوارست
کی بی غرض دانسته شرف قبول و رتبت انقاظ[16]
یابد[17] جهان بکام باد

۱- ب ت: بنا شد   *۲- ث: حذف شده
۳- ب: غرغان، پ: غرقان، ت: غزها   ۴- ت: دیوانی
۵- ج: حذف شده   ۶- ب: بالای سطر نوشته شده   ۷- ت: بباید
۸- ت: خانها   ۹- ت: حذف شده   ۱۰- ت: حذف شده
۱۱- آ ب ت: حذف شده   ۱۲- ج: حذف شده   ۱۳- ت: حذف شده
۱۴- ج: حذف شده   ۱۵- پ: امده، ت: آید
۱۶- ب: انضاط، پ: اتقاط، ت ث ج: انقاظ   ۱۷- ت: باید، ث: باید

*نوع پنجم   در منع تعرض امرا و متغلبان رعایای دیهها را[1]
بعد از استنهاض[2] عواطف خسروانی[3] و استجلاب عوارف[4] قهرمانی[5]
آ ۱۰ ج بحضرت اعلی و سدهٔ اسمی خدایگانی اعلاهٔ[6] الله تعالی اعلام می رود
که چون بین الجانبین قواعد و داد ممهد و قوانین محبت
آ ۳۹ پ و اتحاد مستحکم است در تدبیر مصالح و مفاسد طرفین بهیچ
حال فرقی در خاطر نمی آید و چون بمحل عرض رسد امیدست
۳۴ ت که داعی دولتخواه اگر بمحمدت اختصاص نیابد بملامت[7] نیز
موسوم نشود نموده می آید[8] کی[9] بکرات[10] از طوایف[11] ورود وفود
استماع رفته که چون بعضی از امرای حضرت و ایناقان و[14]
متغلبان *در عزیمت[12] شکار یا در اثنای اسفار[13] بدیهها می رسند
رعایا را بانواع تشدید و تعنیف[15] تکلیف می کنند و گوسفند[16] و تغار
۳۱ آ و شراب *و سایر[17] موؤنات[18] بیرون[19] مال و متوجهات بزور

*۱ـ ب: حذف شده   ۲ـ ب: استنهاص، ت: استهاض، ث: استهاض
۳ـ پ ج: حذف شده   ۴ـ ث: بالای سطر نوشته شده   ۵ـ پ ج: حذف شده
۶ـ پ: اعلی، ث: اعلاها   ۷ـ ث: بملامت   ۸ـ ث: شعده
۹ـ ت: حذف شده   ۱۰ـ ج: حذف شده، ث: بلرات
۱۱ـ ب: و طایف   *۱۲ـ ت: بعزیمت   ۱۳ـ ب: اشغار، ت: اشعار
۱۴ـ پ: رسد   ۱۵ـ پ: تعنّف   ۱۶ـ ب: کوشفند
*۱۷ـ ث: بالای سطر نوشته شده   ۱۸ـ پ ت: مئونات
۱۹ـ آ ب ت: بدون

و تعدی می طلبند و آن بیچارگان از بیم جان و خوف چوب
و شکنجه می دهند مال و تجمل[1] رعایا متغلبان می برند و
رعایا عاجز و مسکین و درویش می مانند[2] و استعداد عمارت[3]
و زراعت نمی ماند و پادشاه در دنیا بظلم و بی وقوفی از احوال[4]
رعایا[5] مشهور می گردد و در آخرت عقوبت می یابد و مجموع
این قضایا محل احتراز و اجتناب پادشاهان دین دار و
ملوک معدلت شعارست چه طوایف سلاطین وفقهم الله
للعدل[6] و الانصاف می باید کی در رعایت رعایاء ضعیف حال
همچنان[7] کوشند که در رعایت نفس خود و فرزندان و
از ایذاء نفوس و اتلاف اموال[8] رعایا همچنان[9] محترز[10]
باشند که از *صحبت عقارب و حیّات چه مضار ایشان[11]
بنسبت[12] با انفس و ابدان[13] یکسان است[14] فرق بیش از ان

۱ـ آ ب: تحمل، ت: تحمل   ۲ـ ب ج: ماند
۳ـ ت: عهدت   ۴ـ پ: حال   ۵ـ پ: رعا
۶ـ ج: العدل   ۷ـ پ: همجنانک   ۸ـ ت: احوال
۹ـ پ: همجنانک   ۱۰ـ ت: متحرز
۱۱ـ ت: این   ۱۲ـ ت: نیست
*۱۳ـ آ: بابدان و نفس،
ب: با نفس و ابدان، ت: با نفسی و ابدان
۱۴ـ آ ب ت: و ـ افزوده شده

نیست که نکایت بعضی عاجلاً[۱] می[۲] باشد و نکایت[۲] بعضی دیگر[۳] آجلاً
شعر[۴] ولاً[۵] توذ نملاً ان اردت[۶] کمالکا
فانّ له روحاً[۷] یطیب[۸] کمالکا

۳۶ب ۳۲ت تا رعایا بقوت و مدد پادشاهان[۹] بعمارت[۱۰] و زراعت و اداء
۴۰پ مال و متوجهات و بهرهٔ ارتفاعات و محصولات بفراغت[۱۱] خاطر[۱۲]
مشغول توانند بود هم مملکت آبادان شود و هم پادشاه
نیک[۱۳] نام باشد و دوام مدت و بقاء ایام سلطنت[۱۴] *بحکم
حدیث الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم[۱۵] خود از
لوازم گردد و پادشاهان تا کارخانهٔ[۱۶] مملکت را بدین طراز
مطرّز و بدین حلی[۱۷] متحلّی[۱۸] نگردانند[۱۹] اسم ظل[۲۰] اللهی[۲۱] بر ایشان
اطلاق نتوان کرد چه صاحب ظل که حضرت رب العالمین

۱-ج: حذف شده ۲-آ: حذف شده ۳-ت: حذف شده
۴-ب ج: حذف شده ۵-ت: فلا ۶-ت: ادت ۷-آ: فغسا، ت: نفسا
۸-آ: تطیب، ب: یطب، ت: نطیب
۹-ب: باشآهان، ث: باشاهان ۱۰-ت: بعهدت ۱۱-ج: بفراغ
۱۲-پ: دل ۱۳-ج: نیکو ۱۴-آ: درحاشیه نوشته شده، ت: حذف شده
*۱۵-ب: حذف شده ۱۶-پ: خارخامه ۱۷-ب: چلی ۱۸-ب: متچلی
۱۹-ب: نکردانند، پ: نکرداند، ت: بکردانند
۲۰-ب: ظلم
۲۱-پ ت: الهی

است *جل جلاله[۱] برجمیع خلایق رحیم و مهربان است پس
پادشاه نیز که ظلّ حق است باید که برخلایق رحیم و مهربان
۱۱ج باشد دعاگوی دولتخواه چون[۲] این معنی استماع کرد از
خلوص عقیدت و صفاء طویتی که باطن او بران مشتمل
است بعزّ عرض رسانید تا رای صواب فرمای[۳] *اهتمام
بدفع ظلمه و متعدیان بروجهی[۴] فرماید[۵] که رعایا و زیردستان
از مزاحمت متغلبان ایمن[۶] توانند بود چه باوجود
خوف و شکستگی دل از رعیت و از هیچ آفریده
هیچ کار نیاید و مملکت آبادان ناچار خراب شود در
اخبار سلطان سعید[۷] مغفور[۸] غازان خان[۹] انارالله برهانه وثقل
بحسنات[۱۰] الاعمال میزانه مذکور و مسطور است کی روزی
*با امرا[۱۱] گفت من جانب رعیت را بعدازین نگاه نخواهم داشت
اگر مصلحت است[۱۲] تا باتفاق[۱۳] همه را غارت کنیم چه هیچ آفریده برین[۱۴]
معنی از من *قادرتر[۱۵] نیست اما باید کی بعدازین شما تغار و آش

---

*۱-پ ج: حذف شده ۲-ت: حذف شده ۳-پ: فرمان
*۴-پ: بدفع ظلمه و متعدیان بروجهی اهتمام، ج: بدفع ظلمه و متعدیان
اهتمام بروجهی ۵-پ: فرمایند ۶-ت: امین
۷-ت: حذف شده ۸-ب: حذف شده ۹-ث: حذف شده ۱۰-ب: الحسنات
*۱۱-ب: بامرا ۱۲-ت: باشد ۱۳-ث: بااتفاق
۱۴-پ: بذین *۱۵-پ: قادر

ومرسوم وجامگی ازمن توقع ندارید چه اگر بعد الیوم یکی
ازشما ازمن ازین نوع التماسی کند اورا بمخاطبات
شدید عنیف مخاطب و مشدّد گردانم* جهت انک[1] ترتیب
مجموع مصالح[2] سلطنت و مملکت و امرا و وزرا و ایناقان ۲۰آ ب ۳۴ ت
ولشگریان ازسعی رعایاست[3] درعمارت[4] و زراعت[5] وچون ما[6]
ایشان[7] را که اصل این[8] قضایا[9] اند باتفاق غارت کرده باشیم
انگاه[10] چنین توقعات ازکه توان داشت[11] و چگونه میسر
شود شما باخود اندیشه کنید کی اگر گاو و تخم ازرعایا بستانید آ۲۱ آ
وبر ایشان زور و زیادتی روا دارید و غلات ایشان
بخورانید[12] بعد ازین[13] چه خواهید کرد شما ایشان را[14] و زنان[15]
وفرزندان ایشان را می زنید و می رنجانید و[16] نمی اندیشید
کی اگر با شما و زنان وفرزندان شما نیز[17] همین[18] خطاب رود

*۱ـ ج: چنانک ۲ـ ت: حذف شده
۳ـ پ: رعایا ۴ـ ت: عهدت ۵ـ پ: زراعت است
۶ـ پ: مال ۷ـ ت: انسان ۸ـ آت: ان
۹ـ ب پ: قضا ۱۰ـ ت: انکه ۱۱ـ ج: حاست
۱۲ـ آت: بخورید و بخورانید ، ب: بخورند و بخورانید ، پ: بخورید
۱۳ـ ج: ازان ۱۴ـ پ: حذف شده ۱۵ـ پ: ایشان ـ افزوده شده
۱۶ـ ب: می ۱۷ـ ج: حذف شده ، ب: را نیز
۱۸ـ ب: همس

حال شما چگونه باشد همچنانک زنان پیش شما عزیز[1] *و
فرزندان[2] جگرگوشگان اند پیش ایشان نیز همین مثابت
دارند و ایشان نیزچون ما ادمیان اند وحق تعالی
ایشان را بما سپرده است و نیک و بد ایشان از ما
خواهد پرسید جواب چگونه خواهیم گفت چون ایشان
مرفه الحال باشند و از مزاحمت[3] وتعرض و تکالیف[4] و
تعنیف ما ایمن[5] *ما نیز[6] باتفاق مرفه الحال باشیم ومطعوم و
مشروب و ملبوس ومرکوب بآسانی توانیم یافت واگر
بخلاف این معانی *با رعایا[7] زندگانی کنیم تاثیران نیز بما عاید[8]
گردد وچه بزرگی و مردانگی باشد کی[9] رعیت را رنجانیدن آ۲۶ ب
وبزهٔ ایشان درگردن گرفتن چه هرکس که برین[10] ملکهٔ ذمیمه
استمرار نماید بهر مقصد[11] کی روی آرد منجح نیاید[12] رعایاء
یاغیان را ناایمن داشتن خود[13] وظیفهٔ ماست چگونه
شاید[14] که[15] رعایاء ایل خودرا نیز ناایمن داریم وپیوسته

۱ـ ث: عزیزاند *۲ـ ب: تکرار نوشته شده ، ت: و بذان
۳ـ ب ث ج: مزاحمت ۴ـ ب: تکالیف دیوانی پ ث ج: تکلیف
۵ـ ت: ایمین *۶ـ ب: تکرار شده *۷ـ پ ج: حذف شده ۸ـ پ: حذف شده
۹ـ ب پ ث ج: حذف شده ۱۰ـ ت: بدین ۱۱ـ آت: مقصود
۱۲ـ ت: نیاید و ، ث: نیابد ۱۳ـ پ ث: حذف شده
۱۴ـ ث: باشد ۱۵ـ ب: حذف شده

ازما[1] در عذاب و زحمت باشند[2] تا در حق[3] ما نفرین کنند
۳۱ ث فـ[4] البته مستجاب گردد من شمارا این نصیحت میکنم[5]
۴۱ پ تا متنبه شوید و مارا و شمارا نیک نامی دنیا[6] و
ثواب[7] آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی[8] امرا چون
این نصیحت از لفظ مبارک پادشاه[9] بشنیدند و قبول
۱۱ آ ج کردند از غضب و قهر او[10] ایمن شدند و مملکت اباداان
شد و اندک رمقی که مانده هنوز از تاثیرات معدلت
است و پادشاه در دنیا[11] و اخرت نیکو[12] نامی و رستگاری
یافت[13] رحمة الله علیه[14] *و قدس روحه[15] صاحب سعید
وزیر عادل شهید[16] خواجه رشید الدین فضل الله طاب
ثراه *که تدوین[17] اخبار[18] سلطان *سعید مغفور[19] اوکرده است

---

*۱ـ پ : ا　　۲ـ ج : باشد
*۳ـ ب : تکرار شده ، ت : یاد رحق ، ث : ماد رحق
۴ـ ت : حذف شده　　۵ـ ت : می کنیم　　۶ـ ج : دنیی
۷ـ ب ت : حذف شده ، ث : بالای سطر نوشته شده　　۸ـ ت : حذف شده
۹ـ ت : حذف شده　　۱۰ـ آ ب ت : حذف شده　　۱۱ـ ج : دنیی
۱۲ـ ب : نیک ، پ ج : نکو　　۱۳ـ پ : یافته
۱۴ـ ت : حذف شده　　*۱۵ـ پ : حذف شده　　۱۶ـ ب : حذف شده
*۱۷ـ ب : تکرار شده　　۱۸ـ ب : اخبار ، پ : اخیار
*۱۹ـ ب : سعید و مغفور ، ت : مغفور سعید

چنین می گوید که بواسطه استماع این نصایح رحمانی[1] که پیش
ازین *از متغلبان و متعدیان[2] برعایاء[3] ضعیف حال می رسید از
هزار *بایکی[4] آمده است و جمهور رعایاء ممالک بدعای پادشاه
سعید[5] نور الله مرقده مشغول اند حق تعالی[6] توفیق استماع این
نصایح مجموع امرا و ارکان دولت حضرت سلطنت را[7] رفیق
گرداناد انه ولی الاجابة

*نوع ششم　　در[9] منع خربندگان و امثال
ایشان از مزاحمت[10] رعایا[8]

بعد[11] از *عرض وظایف دعا[12] و نشر رواتب مدحت و ثنا[13]
معروض رای جهان افروز *گردانیده می اید[14] که پیش از[15] زمان
سلطان سعید مغفور[16] غازان خان[17] برد الله مضجعه مقرر

۱ـ پ : رحمانی　　*۲ـ ت : از ـ حذف شده ، ث : از متعدیان و متغلبان ـ
کلمهٔ ـ متعدیان ـ در حاشیه نوشته شده　　۳ـ ب : بر رعایای
*۴ـ آ : مایکی ، ب : ماکی ، ت : طرف باکی ، ج : ناخوانا
۵ـ ب : شهید　　۶ـ آ : حذف شده　　۷ـ ب : حذف شده
*۸ـ ب : حذف شده　　۹ـ پ : اجابت ـ افزوده شده　　۱۰ـ آ پ : مراحمت
۱۱ـ ب : بعد　　*۱۲ـ پ : نشر رواتب مدحت و ثنا و عرض وظایف دعا
۱۳ـ ث : حذف شده　　*۱۴ـ ت : می گرداند　　۱۵ـ پ : ان
۱۶ـ آ : مغفور سعید
۱۷ـ آ ب پ ث : حذف شده

چنان بوده کی چون جماعت خواجگان[۱] شهری یا[۲] کدخدایان
صاحب ناموس در ممالک پادشاهان قدیم باستحمام
یا جهت مصلحتی دیگر ببازار رفتندی چند نفر خربنده و
ساربان[۳] ایشان را تکلیف کردندی که امروز وجه[۴] شراب ۳۵ ت
و شاهد و *مطرب و نان[۵] و گوشت و دیگر[۶] حوایج که ما را
باید بر شماست و می باید داد اگر منع *می کردند یا[۷] عذری[۸]
می گفتند[۹] آن خربندگان بسفاهت و دشنام وجهی از آن ۴۱ پ
کدخدایان می ستدند یالت[۱۰] بسیار[۱۱] می زدند و آن جماعت
ناچار قرضی[۱۲] می کردند و بایشان[۱۳] می دادند و عرض و ناموس
برباد[۱۴] *زفته بخانه[۱۵] می آمدند و بر سر بازارها نیز[۱۶] جوق ۳۲ آ
جوق ازین[۱۷] متعدیان چون پیکان و سگ بانان و
شیربانان[۱۸] و غیرهم ایستاده مردم را زحمت می دادند[۱۹]

۱- ب: حواحکان، پ: جواجکان ۲- ب ت: با ۳- ت: ساربانان
۴- ت: جه *۵- پ: مطرب و نان، ت: ناخوانا
۶- ت: مصالح و - افزوده شده *۷- ت: ناخوانا ۸- ب: عدر
۹- ب: آوردند ۱۰- ب: لیت ۱۱- ت: ناخوانا
۱۲- ب ت پ: قرض ۱۳- پ: باایشان ۱۴- ت: یاد
*۱۵- ت: ناخوانا ۱۶- پ: حذف شده ۱۷- ت: درحاشیه نوشته شده
۱۸- ب: شربانان. درجامع التواریخ رشیدی - شتربانان - نوشته شده است
۱۹- ث: میدادندو، پ ج: می دادندی

جماعت کدخدایان روز[۱] بودی که بچندین طایفه از متعدیان
رسیدندی و همان حالت اتفاق افتادی چه آن مفسدان
همه روز[۲] برسر بازارها منتظر این نوع[۳] فساد[۴] و افساد[۵]
بودندی و ترصّد[۶] چنین صیدی کردندی و اکثر ایشان بامرا
و خواتین و شاهزادگان[۷] تعلق داشتندی و مخادیم ایشان[۸]
این تعدی را از متعلقان[۹] خود بر کدخدایان منصبی[۱۰] بزرگ دانستندی
۳۷ ب ۱۲ ج و در اعیاد و نیروزات اسبان و استران و اشتران[۱۱] را بر در
خانهای بزرگان شهر آوردندی اگر خداوند خانه روی نمودی آنچ[۱۲]
خواستندی بالحاح بستدندی[۱۳] و الا بفحش و دشنام و هذیان
مشغول شدندی و خداوند خانه را هم عرض[۱۴] رفتی و هم مال
و بودی که از بعضی خانها رهنی[۱۵] برگرفتندی و پیش فواحش
و خمّارات بوجوه بسیار گرو نهادندی و در وقت استخلاص
رهن[۱۶] *بعد از[۱۷] دشنام بسیار که بصاحبش دادندی اضعاف

۱- پ: روذ ۲- ث: روزه
۳- پ: حذف شده ۴- ب: بالای سطر نوشته شده، پ: فسا
۵- پ: فساد ۶- ج: ترصدی ۷- ب ت: شهزادکان
۸- پ: بامرا و خواتین و شاهزادکان - افزوده شده ۹- ت: متغلبان
۱۰- ج: منصب ۱۱- ب: شتران، ت: شیران، پ ث ج: شتران
۱۲- ت: هرچه ۱۳- ج: بستندی ۱۴- آ: عرضی ۱۵- ت: رهن دهنی
۱۶- ت: دهن، ج: رهنی *۱۷- آ ب ت: حذف شده

آن وجه بگرفتندی و هر سال چند روز[1] پیش از اعیاد و
نیروزات[2] وچند روز[3] دیگر بعد از ان هیچ آفریده را مجال
*تردد در راهها نبودی[4] و بدین واسطه بازارها[5] معطل
و تمغاها منکسر گشتی و فساد این حال بی نهایت بودی ۴۲ پ
چون سریر سلطنت و تخت[6] مملکت بجلوس همایون[7]
پادشاه سعید مغفور اعدل السلاطین غازان خان انار الله
برهانه مشرف شد مجموع این قواعد ناپسندیده[8] وقوانین آ۳۱ ث
نامحمود را بمضاء[9] احکام پادشاهانه وامرجزم خسروانه بر[10] انداخت
وعموم خلایق از تعرض مفسدان و*متعدیان و عوانان و
متغلبان[11] خلاص یافتند ودر دعاء پادشاه سعید تغمده الله
بغفرانه افزودند[12] و اخبار شریفهٔ او بدین معنی ناطق است
ودرین روزگار مبارک کی[13] بادوام ابد مقارن باد اگرچه[14]
اکثر آن بدعتها *مرفوع است[15] اما بعضی ازان هنوز باقی است

۱-پ: روز ۲-ب: نوروزات ۳-ج: روزی

*۴-ب: درحاشیه نوشته شده، ت: بر در راهها نبودی

۵-پ: بازار ۶-پ: بخت، ب ث: تحت

۷-ب: همون ۸-پ: نابسندی ۹-ب: بمضار

۱۰-ب: بد *۱۱-ج: متغلبان وعوانان ومتعدیان

۱۲-ت: افزودندی ۱۳-پ: حذف شده

۱۴-ت: حذف شده *۱۵-ت: مروعست

*و عادت[1] چهارپایان آراسته[2] دراعیاد و نوروزات[3] در بازارها
گردانیدن و ازمردم چیزی خواستن همچنان[4] موجود وخربندگان
و*پیکان و شتربانان[5] و امثال ایشان نیز بقدر تعرضی[6] می رسانند[7]
وچون رعایا ضعیف حال اند از عهده بیرون نمی ایند و بکلی
مستهلک می شوند و بخرابی مملکت سرایت می کند[8] اگر
این معانی را[9] منع نفرمایند[10] و مفسدان وعوانان آگاه شوند[11]
و بمتغلبان[12] ملحق[13] گردند و ایشان را بر ذمایم حرکات وقبایح
افعال دارند تعدی زمان قدیم که پادشاه سعید غازان خان
دفع ان کرده باز مجدد گردد و تدبیر* آن جز[14] بخون[15] ریختن[16]
بسیار میسر نشود و مراحم وعواطف شهریاری اراقت[17] دما و آ۳۵ ت
ازهاق نفوس چگونه روا دارد پس[18] تدبیر آنست که[19] ازاکنون[20]

---

*۱-ث: حذف شده ۲-ت: ارا استن

۳-ب: نوروزآت، ت: نوروزات و، ث: نیروزات، پ ج: نوروزها

۴-آت: همچنین *۵-آث: پیکان وشیربانان، ب: سدکان و ستربانان،

پ: سکان وشیربانان، ت: شیربانان، ج: سربانان وپیکان

۶-ت ث: تعرض ۷-ج: رساند ۸-پ: میکنند *۹-ت: ناخوانا

۱۰-ب: نفرماند *۱۱-ث: حذف شده ۱۲-ت: بمتعلقان

۱۳-ت: بحق *۱۴-آ: آن بجز، ت: ناخوانا

۱۵-آت: خون ۱۶-ج: ریختی ۱۷-ب: ازافت

۱۸-ب: حذف شده ۱۹-ث: حذف شده ۲۰-ج: حذف شده

باز حکم مبارک بمنع این قضایا نفاذ یابد[1] تا عن قریب
امور مملکت *بر اقوم[2] طرایق و اعدل *اوضاع و[3] مناهج
استقرار گیرد[4] و[5] حضرت سلطنت را ذکر جمیل ٤٢ پ
مؤبد و اجر جزیل مخلد ذخیره[6] ماند ان شاء الله تعالی و
چون سخن دعاگوی دولتخواه از وصمت[7] اغراض[8] منزه است
یقین است که بسمع رضا اصغا رود دولت مستدام ١٢ ج
*وجهان بکام باد[9]

نوع هفتم ٣٢ آ

در استکشاف احوال مزوران و تدبیر ایشان

بعد از احکام[10] مبانی[11] وداد و ایضاح احوال محبت
و اعتقاد برای عدل[12] فرمای و فکر گوهر زای حضرت شریفهٔ
سلطانی اعظمی[13] لازالت دولته ممدودة الظلال علی الانام
ممتدة الی یوم الحشر و القیام مکشوف گردانیده می آید که[14] چون[15] این
دولتخواه را قاعدهٔ مخالصت با حضرت معلای شهریاری ٣٧ ب
بر وجهی ممهد شده که در مصالح جانبین و مناظم جهتین بهیچ

۱- ت: ناخوانا *۲- ب پ ث: براقوام، ت: با قوم
*۳- پ ج: حذف شده، ث: اوضح- افزوده شده ۴- ج: یابد
۵- ب: حذف شده ۶- آ ب: دخیر، ت ث ج: دخیره ۷- ت: ناخوانا
۸- آ پ: اعتراض، ب ت: اعراض *۹- پ: باد، ت: باد و جهان بکام
۱۰- ب: حکام ۱۱- ج: مودت و- افزوده، ب: و- افزوده ۱۲- ب: تکرار شده
۱۳- ب: اعظم ۱۴- ب: که ۱۵- پ: حذف شده

حال[1] فرقی در خاطر نمی اید درین وقت شمهٔ از احوال معاش
اعیان ممالک محروسه که[2] بداعی دولتخواه رسیده[3] بعز عرض
می رساند[4] تا بتدارک و تلافی[5] ان اهتمام رود و اگر در حضرت
شهریاری نیز از معاش اهالی این مملکت امری غیر ملایم حق
عرضه داشته باشند[6] بدعاگوی[7] دولتخواه انها فرمودن[8] تا تدارک
کرده شود *غایت مخلص نوازی خواهد بود[9] و موارد مملکتین[10]
از عروض آفات[11] و طروق مخافات مصون و مامون گردد انشاء الله
تعالی بشرف انها رسانیده می آید که درین ایام استماع
رفته که[12] جمعی از ملازمان محاکم شریعت باتفاق *طایفهٔ
از[13] اعیان مملکت حجتهای مزور می نویسند که فلان متمول را
از تاریخ بیست[14] یا[15] سی سال[16] *یا کمتر یا بیشتر[17] چندین هزار
دینار بفلان شخص می باید داد و از حجتهاء کهنه کی در دکانهای[18]

۱- ت: حذف شده ۲- ث ج: حذف شده ۳- آ ت ج: رسید
۴- ب: رسانند ۵- ب: بلاقی، ت ث: تلاقی
۶- پ: باشد ۷- ب: دولتخواهی ۸- پ ج: فرماید
*۹- پ ج: حذف شده ۱۰- ج: مملکتش ۱۱- پ: افتاب
۱۲- آ: افتاده- بالای سطر نوشته شده، ب: بالای سطر نوشته شده
*۱۳- پ: از طایفه ۱۴- ت ث ج: سال- افزوده ۱۵- ب: ما، پ: با
۱۶- ت: حذف شده *۱۷- ث: بیشتر یا کمتر
۱۸- ب ج: دکان

عطاران* می باشد[1] شقه[2] گواهی[3] شهود[4] باز می شکافند و[4] باخر
۴۳ پ حجت[5] مزور الحاق می کنند و آن شخص متمول را بحکام و
متغلبان تهدید و تخویف می دهند تا[6] مجموع مال حجت
بتزویر می ستانند یا[7] بتوسط جمعی دیگر از مزوران بر مصالحه
بقطع می رسانند و دیناری چند ازان متمول مظلوم می گیرند
۳۲ ث وان مزوران ظالم بر یکدیگر قسمت می کنند وجهت املاک
نیز[8] حجتها بتواریخ قدیم و گواهان قدیم می نویسند و چند مردم
پیر را که ایشان نیز* از مزوران[9] قدیم می باشند بمحاکم قضاة
می برند و گواهی می دهند و قاضی را بالضروره بصحت ان[10]
دَیْن و حقیّت[11] ان ملک حکم می باید کرد[12] و اموال و املاک
مستحقان منغص[13] می گردد و نا مستحق در حقوق دیگری تصرف
می نماید و چنین خبطی که نکایت[14] ان بی نهایت است لایزال

---

*۱- ب: حذف شده ۲- ث: لواهی ۳- پ: شهو

۴- ت: حذف شده ۵- ب: بالای سطر نوشته شده ۶- ث ج: یا

۷- ب: ما، پ ت: تا ۸- ت: حذف شده

*۹- ب: ار امزوران آن، ث: از مزوران ۱۰- پ: حذف شده

۱۱- ب: حصت، ت: حقیقت، ث: حقیقت

۱۲- پ: فرمود

۱۳- ت: منقص

۱۴- ت: نکابت

واقع[1] می شود و هیچ آفریده بمسامع شریفه اسمعها الله* المسار
و المحاب[2] نمی رساند[3] دعاگوی دولتخواه را اخلاص جانی بر
عرض این معانی باعث* و محرض[4] گشت بالضروره بعز عرض
رسانید تا حضرت عالیهٔ[5] شهریاری قاضی القضاة ممالک را
که* معلوم شده که[6] افضل و اعدل و اعلم و اعقل قضاة
۳۶ آ ت *روی زمین[7] است باستکشاف این[8] قضایا امر فرماید[9] تا در
خلوات[10] بتفحص و تحقیق[11] ان اشتغال نماید اگر ان جماعت
کی[12] ارتکاب* این حرکات[13] ذمیمه کرده از اشراف و اکابر
باشند و فقر و فاقه[14] و احتیاج و افتقار ایشان را بر این[15]
قضایا باعث و محرض بوده از تفضیح[16] صیانت نموده
۱۳ ج بفواضل انعامات حضرت سلطنت پناه و اجرای مراسم[17]
و وظایف[18] مستظهر گرداند و بجج پیاده و ایمان غلاظ و

۱- ج: واضح *۲ ث: المحاب والمسار ۳- ت: رسانند

*۴- ت: حذف شده ۵- ت: عالی *۶- ث: حذف شده

*۷- ث: حذف شده ۸- ت: آن ۹- ب: ورماید، پ: فرمایند

۱۰- ج: خلوت ۱۱- پ: تحقق ۱۲- ب ت: حذف شده

*۱۳- ت: ان افعال ۱۴- ب: قافه

۱۵- آ: بران، پ: بدین، ت: بران آورده و بران

۱۶- پ: تفضیح، ث: تفصیح و ۱۷- ت: مراسیم

۱۸- پ ج: عواطف

۴۳ پ شداد[1] سوگند دهد که من بعد برچنین حرکات اقدام ننمایند[2] و اگر نموده باشند[3] و بعد ازان بازخواستی عنیف که مستحق آن باشند[4] بتقدیم رسد[5] بحقیقت ازسوء اعمال[6] وقبح افعال[7]
۲۳ آ ۳۸ ب ایشان باشد وبرین[8] موجب مکتوب از ایشان بستاند وبتمسک[9] نگاه[10] دارد وتقبل* انعامات وصدقات[11] بندگی حضرت کی از ایشان کرده باشد عرضه دارد تا باجرا و[12] امضا پیوندد و ایشان را هیچ بهانه نماند و اگر ان جماعت ازسفله واذل[13] باشند و از سالیان بسیار[14] این[15] حرکت ذمیمه را[16] صنعت کرده و بثبوت رسد[17] نواب دیوان شرع و یارغوچی[18] توقف ان جماعت را بیاسا[19] رسانند و سرو دست وپای ایشان را[20] در ولایت[21] بگردانند تا بعدالیوم هیچ افریده برچنین حرکات اقدام ننماید[22] انچه بندهٔ دولتخواه وداعی بی اشتباه را[23] در دفع این قضیه[24] برخاطر گذشت بوسیلت این ضراعت

۱ـ ت: و ـ افزوده ۲ـ پ ج: ننماید، ث: بنماید ۳ـ پ: باشد
۴ـ ب پ: باشد ۵ـ ت: رسانند ۶ـ آ: افعال ۷ـ آ: اعمال، ب: حذف شده
۸ـ ب: بدین ۹ـ آ ت: تمسک ۱۰ـ پ: حذف شده *۱۱ـ پ: صدقات و انعامات
۱۲ـ آ: او ۱۳ـ ت: ارخل، پ ث ج: اراذل ۱۴ـ ج: حذف شده
۱۵ـ آ: آن ۱۶ـ پ ت: حذف شده، پ ث ج: با ـ افزوده شده
۱۷ـ پ: و ـ افزوده ۱۸ـ ت: مارغوچی ۱۹ـ پ: بیاساق ۲۰ـ ج: حذف شده
۲۱ـ ج: ولایات ۲۲ـ آ ت ث: ننمایند ۲۳ـ ب: حذف شده ۲۴ـ ث: قصه

بعز عرض رسانید و امیدوارست کی شرف[1] قبول[2] اصغا یابد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

*نوع هشتم در تنغص عقاید اولاد و[4] امرا و تدبیر[5] آن[3]

بدرگاه دولت پناه حضرت[6] شهریاری حفت بالعظمة[7] والتایید[8] انها می افتد که فایدهٔ اتحاد و اعتضاد[9] میان سلاطین اسلام و ملوک[10] انام آنست کی لایزال باخبار و استخبار احوال[11] مشغول باشند[12] و اعلام و استعلام قضایا واجب[13] دانند تا اگر در احد[14] الجانبین قضیهٔ مهمل ماند بحسن[15] تدبیر تدارک آن کرده[16] پیش ازفوت بتلافی اهتمام نمایند و مصالح[17] مملکتین در سلک انتظام[18] انخراط[19] یابد درین وقت
۴۴ پ استماع[20] افتاد[21] کی بعضی از شاه زادگان[22] خاطر[23] در مطاوعت

۱ـ ت: بشرف ۲ـ پ ث ج: و سعادت ـ افزوده شده
*۳ـ ب: حذف شده ۴ـ پ ث: حذف شده ۵ـ ث: تدابیر
۶ـ ج: تکرار شده ۷ـ ت: حذف شده ۸ـ ث: بالتایید
۹ـ ب ث: اعتصاد ۱۰ـ پ ج: طوایف ـ افزوده شده
۱۱ـ ت: حذف شده ۱۲ـ ب: می باشند ۱۳ـ آ ت: حذف شده
۱۴ـ پ: احدی ۱۵ـ ج: بعنین ۱۶ـ ت: شود و ـ افزوده شده
۱۷ـ ج: جناح ۱۸ـ ب: اسضام ۱۹ـ ب: انحراط، پ ج: انغراط
۲۰ـ پ: اتفاق ۲۱ـ ت: افتد ۲۲ـ آ ت: شهزاده کان
۲۳ـ ج: حذف شده

آن حضرت متردد گردانیده اند و عزیمت اعراضی[1] در ضمیر
آورده و بعضی از امرا و لشکریان با ایشان اتفاق کرده و هیچ
یک از ملازمان حضرت سلطنت *ترا از این حال[2] وقوف
نداده داعی دولت[3] را از وقوع این معنی ترددی تمام بخاطر
رسیده و از دل رخصت نیافت کی بحضرت[4] اعلام نکند[5]
اکنون می نماید که تدبیر این قضیة[6] موقوف بر تاملی[7] شافی
و تدبیری[8] وافی است اگر شاهزادگان باغراء[9] بعضی از نزدیکان[10]
برین معنی اقدام نموده یا می خواهند کی نمایند دفع آن
۳۲آ ث جماعت تا موجب انزجار کلی[11] شاهزادگان[12] و سبب ارتداع دیگران
باشد از جمله[13] لوازم است چه ذوالقرنین اسکندر رومی در باب
مخالفت ارکان دولت از استاد خویش ارسطاطالیس حکیم
مشاورت طلبید او درختان قدیم را ببرید و شاخی هم از آن درخت
۳۶آ ت در زمین نشاند اسکندر امراء قدیم را کی مخالفت می نمودند از

۱- پ: حذف شده، ت: اعراض
*۲- آ: در حاشیه نوشته شده، ت: حذف شده، پ: را از ان حال
۳- پ: دولتخواه، ت: دوست
۴- آ ب ت: حذف شده، پ ج: فی الحال بحضرت ۵- ت: کند
۶- ب: قصه ۷- ب: تامل ۸- ت ج: تدبّر
۹- پ: باغوای، ت: باعزا ۱۰- پ: نزدیدکان ۱۱- پ: کل
۱۲- ت: ارکان دولت - کلا - ارکان - در حاشیه نوشته شده ۱۳- ت: حذف شده

پیش برداشت و پسران ایشان را[1] قایم مقام گردانید و[2] اگر
شاه زادگان *در این باب[3] معرّض[4] امرا و ارکان دولت شده با
خود متفق گردانیده اند تدبیر ایشان *تا بتوسیع[5] مجال و دستگاه
۱۳آ ج باید کرد[6] تا از فواسد افکار بواسطهٔ ضیق مجال و غلبهٔ افتقار
اعراض کنند تا[7] بتفرید[8] و تجرید بل بتوقیف[9] و تحبیس تا از
۳۸آ ب متابعت آرای فاسده انقطاع واجب[10] دانند و اگر شاهزادگان در باب
برائت ساخت[11] بعد از توسیع مجال عذری موجّه[12] گویند[13] و توقع اغماض
۴۴آ پ و عفو کنند *سخن ایشان مسموع و[14] ملتمس[15] مبذول باید فرمود
تا[16] *بر مراحم و عواطف بندگی حضرت خلد ملکه اعتماد کرده[17] بعد الیوم
از ارتکاب[18] چنین خطاب[19] و[20] جرایم مرتدع *و منزجر[21] گردند

۱- ب: حذف شده ۲- ت: حذف شده *۳- ب: حذف شده
۴- پ: معرص *۵- ب: تاسوسیع، پ: یاتوسیع، ت: ماتوسیع،
ث: ماسوسیع، ج: باتوسیع ۶- ب: حذف شده
۷- ث ج: یا ۸- ب: بتقرید ۹- ب: سوقف
۱۰- پ: حذف شده ۱۱- ب پ ث ج: ساحت ۱۲- پ ج: حذف شده
۱۳- پ: پیش اورند *۱۴- پ ج: حذف شده ۱۵- پ ج: ایشان - افزوده شده
۱۶- پ: با *۱۷- پ ج: حذف شده ۱۸- ب: ارتکاباب
۱۹- ت: خبطات، ث: خطایا
۲۰- پ ج: از
*۲۱- پ ج: حذف شده

شعر[1]

اقبل معاذیر من یاتیک معتذرا[2]

ان برّ عندک فیما قال اوفجرا

فقد اطاعک من[3] یرضیک ظاهره

و قد اجلک[4] من یعصیک[5] مستترا[6]

مخلص دولتخواه را آنچ از خلوص عقیدت وصفای طویّت درخاطر آمد[7] بعز عرض رسانید باقی منوط بصوایب[8] ارای[9] حضرت[10] شهریاریست[11] امور دین و دولت برمنهج مراد و مرام باد و لالی[12] معالی حضرت عالی *تحدسلک[13] انتظام بمجدواله الکرام[14]

*نوع نهم در دفع دزدان وحرامیان و راه زنان[15]

بعد از تمهید قواعد خلوص[16] عقیدت وعرض مراسم موالات[17] بر قاعده ارباب حسن طویت بمحل انها رسانیده می آید کچون حضرت الوهیت عز شانه و عظم سلطانه مقالید مهمات

۱–ب ج: حذف شده ۲–ت: مقتدراً

۳–آ: درحاشیه نوشته شده، ب ت: حذف شده ۴–ت: حذف شده

۵–ت: یعضیک ۶–ت: مقتدراً ۷–ت ث: امده

۸–ب: صوابت، ث: بصوایب، پ ت ج: بصواب

۹–ج: ان–افزوده شده ۱۰–ب: بالای سطر نوشته شده ۱۱–ث: و–افزوده شده

۱۲–ت: لال *۱۳–ب: حذف شده ۱۴–ب: الاکرام

*۱۵–ب: حذف شده ۱۶–ب: تکرار شده ۱۷–ب: مولاه

عباد در سایر بقاع و بلاد بکف[1] کفایت و یمین[2] معدلت و سیاست[3] پادشاهان عادل و شهریاران منصف تفویض کند ایشان را در دار[4] دنیا برعایت و محافظت عباد و بلاد مامور گرداند[5] اگر برجاده[6] فرمان الهی استمرار نمایند[7] در اخرت بنعیم جنان و مجاورت[8] حور[9] و[10] ولدان و لقای بی‌چون حضرت[11] یزدان اختصاص یابند واگر والعیاذ بالله از امثال[12] اوامر

۴۵پ احدی[13] در تکفل چنین[14] ودیعتی که عظم شان[15] و علو قدر آن از حیز[16] بیان خارج است[17] باتی وجه کان اهمالی[18] کنند انواع مواخذات را بر وجهی کی نصوص قران و حدیث[19] بکیفیت ان ناطق است درسرای باقی[20] منتظر باید[21] بود و وعد و وعید الهی را[22] چون آفتاب جهان تاب محقق و مصور[23] باید

۱–ب: بکیف ۲–پ: یمن ۳–ب: سیاسات

۴–ج: کار ۵–ت: کرداند ۶–ج: جادّه

۷–پ: نماید ۸–ب ت ث: محاورت

۹–ب: حذف شده ۱۰–پ: حذف شده ۱۱–ب: لقای

۱۲–ب پ: امثال، ت ث: امثال ۱۳–ت: حذای

۱۴–ت: حذف شده ۱۵–ت: شانه ۱۶–پ: حذف شده

۱۷–پ: حیز ۱۸–آ ت: اهمال ۱۹–ث: ان–افزوده شده

۲۰–ت: حذف شده ۲۱–ت: حذف شده

۲۲–ج: حذف شده ۲۳–پ: مصوّن

دانست که اگر غیر این دانند خلل[۱] ان بدین و اعتقاد
سرایت کند[۲] وچون این[۳] دولتخواه مدار معاش باخالق
وخلایق بر[۴] متابعت[۵] اوامر قران و *[۶]احادیث و اخبار[۷] نهاده
است و ان را اثرها دیده و دانسته وتعلق جبلی باستدامت
دولت روزافزون و استقامت ایام همایون حضرت خسروی
درطینت و طبیعت او مطبوع است و[۷] درحدیث
نبوی علیه افضل *[۸]التحیه و التسلیم[۸] مذکور که[۹] *[۱۰]انصر اخاک ظالما
کان[۱۱] او مظلوما[۱۰] یعنی برادر مسلمان را یاری ده اگر ظالم باشد
واگر مظلوم صحابه گفتند یارسول الله نصرت مظلوم مسلّم
امّا نصرت ظالم چگونه شاید[۱۲] رسول *[۱۳]صلی الله علیه وسلم[۱۳] فرمود[۱۴]
*یرده[۱۶] عن مظالم نفسه[۱۵] یعنی ظالم را از مظالمی کی جهت ۳۳ث ۳۷ت
نفس خود کسب[۱۷] کند باز دارد اکنون معلوم رای عالی

۱–ب: خلک ۲–پ: کنند
۳–ب: ان ۴–ج: و ۵–پ: متعاقب
*۶–ج: اخبار و احادیث ۷–ج: حذف شده
*۸–ب: الصلوه والتحاه ، ت: الصلوات والتسلم ، ج: التحیه و السلم
۹–پ: است *۱۰–ب: از – انصر – تا – مظلوما – حذف شده
۱۱–ت ج: حذف شده ۱۲–ج: باشد *۱۳–آ ب ج: علیه الصلوة و السلم
۱۴–پ: فرموده ، ت: گفت ، ج: حذف شده *۱۵–ب: حذف شده
۱۶–ت: قرده ۱۷–ت: حذف شده

باد کچون در[۱] مملکت پادشاهی جمعی[۲] بدزدی وحرامی گری
۳۹ب و راه زنی مشغول باشند[۳] وقفول[۴] وتجار و صادر و وارد را
بسبب تعرض و فساد و افساد ایشان ابواب تردد[۵] مسدود
۱۴ج گردد و رعایا بسبب ناآمدن تجار و عزت[۶] ملابس و مطاعم
و آلات و ادوات[۷] وغیر ان مضطرب حال گردند اگر پادشاه
این[۸] حال داند و منع نکند *[۹]بظلم رضا[۹] داده باشد والرضاء بالظلم
۴۵پ ظلم واگر نداند غافل و از تدبیر مصالح و اصلاح مفاسد رعایا
فارغ باشد و این معانی از عادات[۱۰] سلاطین پسندیده نیفتد
۳۴آ پس بر پادشاه[۱۱] واجب است که بدفع ان مفسدان مشغول
شود[۱۲] و بندگان خدای تعالی را[۱۳] که بدو سپرده از تعرض
ایشان[۱۴] صیانت کند و امراء دولت و وزراء حضرت را[۱۵]
نیز بدین معنی امر فرماید تا ودیعت حق را ضایع نگذاشته

۱–پ ث: حذف شده ۲–ت: حذف شده
۳–ث: باشد ۴–ث: قوافل
۵–ب: بالای سطر نوشته شده ۶–ث: غربت ، ت: غزت
۷–ت: اداوات ۸–آ ت: ان *۹–ج: رضا بظلم
۱۰–پ: عادت ۱۱–ت: حذف شده
۱۲–ث: گردد ۱۳–ب ث: حذف شده
۱۴–ب: تکرار شده
۱۵–ث: حذف شده

باشد[۱] و در *محافظت این[۲] ودیعت بر موجب *[۳] ان الله
لا یضیع اجر المحسنین بصفات حق تعالی متصف گشته[۳] و چون
معلوم شده[۴] کی[۵] در ممالک شریفهٔ ان حضرت ازین نوع مفسدان[۶]
بسیارند و کسی[۶] بدفع ایشان مشغول[۷] نمی گردد و ایشان[۸]
اموال مردم را برخود مباح می دانند[۹] استماع این معنی باطن[۱۰] داعی
دولتخواه را در *انزعاج و اضطراب[۱۱] آورد[۱۲] و تذکار[۱۳] ان بمسامع[۱۴]
شریفه ملیئت[۱۵] حبوراً واجب[۱۶] دانست تا بهر تدبیر کی
مستصوب[۱۷] رای منیر باشد بدفع ان مفسدان اشارت فرماید[۱۸]
و در قلع و قمع و استیصال کلی ایشان کوشیده عرصهٔ[۱۹] ممالک[۲۰]
محروسه را از لوث وجود و دنس اشخاص ان[۲۱] ارذال[۲۲] و ادناس

۱ـ ت ج: باشند ـ در نسخهٔ ج ـ در حاشیه ـ باشد ـ افزوده *۲ـ ب: بالای سطر نوشته شده، آت: محافظت ان
*۳ـ ب: بصفات حق تعالی متصف گشته، پ ث ج: ان الله لا یضیع ودایعه
با حق تعالی موافقت نمود ۴ـ ج: شد ۵ـ ب: حذف شده
۶ـ ج: کس ۷ـ پ: حذف شده ۸ـ ت: اشان ۹ـ پ ت: دارند
۱۰ـ ت: حذف شده *۱۱ـ ث: اضطراب و انزعاج ۱۲ـ پ ت: اورده
۱۳ـ ب ت: بدکار، پ ث: تذکار ۱۴ـ ب پ ث ج: بر مسامع
۱۵ـ ب: ملس، پ: ملئت، ث: ملت ۱۶ـ ب: واجبست
۱۷ـ ب: مستصوت ۱۸ـ ت: فرمایند ۱۹ـ ت: عرضهٔ
۲۰ـ ت: را ـ افزوده شده ۲۱ـ ت: حذف شده
۲۲ـ پ: اذال، ت: اراذل

*[۱] بر حسب فرمودهٔ شارع[۲] صلی الله علیه و سلم[۱] پاک گرداند تا
تجار و قوافل[۳] و اینده و رونده و سایر رعایا و طوایف برایا را[۴]
که ودیعت حق اند در امان سلامت و کنف[۵] استراحت
محمی و مکتنف داشته باشد[۶] و نیکنامی دنیا و ثواب عقبی حاصل
کرده و باخلاق و[۷] ملکات سلاطین عادل[۸] رحمهم الله تعالی[۹] متخلق[۱۰]
شده چه در اخبار سلطان محمود غزنین انار الله برهانه مذکور و
مسطورست که[۱۱] عورتی[۱۲] بدرگاه او آمد[۱۳] و از دزدان کوچ[۱۴] و بلوچ[۱۵]
کی *ولایتی است[۱۶] متصل بکرمان و در موضع دیرکجین[۱۷] کالای
۴۶ پ اورا[۱۸] برده بودند شکایت کرد و گفت یا[۱۹] کالای[۲۰] من از ایشان

---

*۱ـ ج: حذف شده ۲ـ ث: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
۳ـ ج: قرافل ۴ـ ب ت ث ج: حذف شده ۵ـ پ: کتف
۶ـ ت: باشند ۷ـ پ: حذف شده ۸ـ ث: ماضی
۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ آ: متحد، ب ت: متحلی
۱۱ـ ت: کر ۱۲ـ ج: کی ـ افزوده شده ۱۳ـ پ: امده
۱۴ـ آث: کوح، ب ج: کرح، پ: لوج
۱۵ـ آث: بلوح، ب: ملوح، ج: ملوح *۱۶ـ ب ت: ولایتست
۱۷ـ ب: کرجحش، پ: دیرکحین، ث: درکجین، ج: ویرکجین
۱۸ـ ج: حذف شده
۱۹ـ ت: حذف شده
۲۰ـ ب: کاله

بستان یا عوض ان[1] بده سلطان گفت. دیرکجین[2] کجاست[3]
زن گفت مملکت چندان[4] بگیر که بدانی[5] کی چه داری و نگاه
توانی داشت دعوی کدخدایی جهان کنی[6] و در ملک خویش
تصرف نتوانی کرد و شبانی کنی و میش را از گرگ نگاه
نتوانی داشت سلطان را آب درچشم آمد و تاوان[7] کالای[8]
او ازخزانه[9] بداد *بالهام ربانی[10] و بحکم ارباب الدول[11] ملهمون[12]
بتدبیر حرامیان مشغول شد وچون ولایت کرمان[13] کی[14] کوج[15] وبلوج[16]
ازتوابع انست[17] داخل مملکت سلطان نبود[18] و بابوعلی الیاس

۱ـ ت: حذف شده
۲ـ ب: درکجین، ت: دیگرکجین، ث: درکجین، ج: ورکجس
۳ـ ج: از مملکت من نیست ۴ـ ج: حذف شده
۵ـ ب: دانی ۶ـ ج: بکنی
۷ـ ب ث: توان ۸ـ ب: کاله
۹ـ ت: خزینه *۱۰ـ پ ث ج: حذف شده
۱۱ـ ب: دول، پ: حذف شده
۱۲ـ ب: حذف شده، ث ج: بالهام ربانی ـ افزوده شده، پ: بالهام الربانی ـ افزوده شده
۱۳ـ ت: کویان ۱۴ـ پ: حذف شده
۱۵ـ آ ب ث ج: کوج، پ: لوج
۱۶ـ آ ب ث ج: بلوج ۱۷ـ ت: حذف شده
۱۸ـ پ: بود

تعلق می داشت و دران وقت دارالملک سلطان[1] از
مملکت عراق ری[2] بود حمیت سلطنت[3] وغیرت پادشاهی
ومملکت اورا بران[4] داشت کی بابوعلی مذکور* کی امیر[5] کرمان آ۲۷ ت ۲۹ ب
بود رسول فرستاد ومکتوب نوشت مشتمل برانک آمدن
من بعراق جهت تسخیران[6] مملکت نبود چه من درهندوستان
*بامید وعده[7] *والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا[8] بغزا وجهاد
مشغول بودم ومثوبات اخروی را[9] بهتر از[10] مقتنیات[11] دنیوی
می دانستم[12] اما متواتر مکتوبات[13] مسلمانان[14] بمن می رسید متضمن آ۱۴ ج ۲۳ ث
انک[15] دیلمیان درعراق فساد[16] وظلم و بدعت اشکارا[17] کرده اند
وبر منهیات و محرمات بی هیچ خوفی ورعبی باشکار[18] اقدام
نموده[19] وبسبت[20] صحابهٔ مصطفی* صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم[21]

۱ـ پ: سلطانی ۲ـ ب: بالای سطر نوشته شده، پ: حذف شده
۳ـ ت: حذف شده، ث: سلطان ۴ـ ت: بدان
*۵ـ ب: تکرار شده ۶ـ آ ت: این *۷ـ ت: بر موجب نص
*۸ـ ب: حذف شده ۹ـ ث: حذف شده ۱۰ـ ب پ: حذف شده
۱۱ـ ت: مقتنیات ۱۲ـ ت: داشتم ۱۳ـ ج: مکتوب
۱۴ـ پ: مسلمان ۱۵ـ ت: بران که ۱۶ـ ج: افساد
۱۷ـ ت ج: اشکار ۱۸ـ پ: باشکار، ت: باشکارا ۱۹ـ ت: نمودند
۲۰ـ ب: بسب، ت: بسبب، ث: بست *۲۱ـ ب: علیه الصلوة والسلام و رضی عنهم،
پ: صلی الله علیه وسلم، ج: علیه الصلوة والسلم و رضی الله عنهم

مشغول شده[1] و عایشهٔ صدیقه را رضی الله عنها که جبرئیل[2]
علیه السلم[3] در[4] قضیهٔ[5] برأت ساحت[6] و نزهت عرض او
*از حضرت عزت[7] چندین آیت[8] قران برسول[9] صلی الله علیه وسلم ۲۴آ
اورده[10] زانیه[11] می گویند[12] و عمّال ایشان در سالی دو *بار[13] و سه ۴۶پ
بار از رعایا خراج می ستانند و هرچه[14] می خواهند می کنند و
پادشاه ایشان مجد الدوله نه[15] زن خواسته است و در شهرها
و نواحی مذهب[16] زنادقه و بواطنه را فاش گردانیده و ارکان
دین را از[17] نماز و روزه و زکوة و حج[18] منکر شده[19] و قواعد
اسلام بشومی و فساد و افساد ایشان بکلی[20] منهدم گشته تدبیر
این[21] قضیه و دفع این بلیه را بر غزو هندوستان اختیار
کردم و ثواب[22] آن بیشتر از ثواب جهاد دانستم و با لشکری[23]

۱-ت: حذف شده ۲-ت: جبرایل ۳-ب ت: السلام
۴-ب: حذف شده ۵-ت: قبضه ۶-پ ت: ساخت
*۷-ت: از حضرت ـ افزوده، پ ث ج: حذف شده ۸-آ ت: حذف شده
۹-آ ت: برسول ۱۰-پ: فرو اورده، ث: فرود اورده
۱۱-پ: زانه، ت: زاینه، ث: رانیه ۱۲-پ: گوید
*۱۳-ت: حذف شده، آ: و ـ حذف شده ۱۴-ب: حذف شده
۱۵-ت: حذف شده ۱۶-آ ت: حذف شده ۱۷-ج: حذف شده
۱۸-ت: حج و زکوة ۱۹-ب: حذف شده ۲۰-ت: بلکی ۲۱-ب: ان
۲۲-ت: ثواب ۲۳-پ ج: لشکر

مسلمان[1] و حنفی مذهب و پاک دامن روی بعراق نهادم و
دمار از روزگار دیالمه و زنادقه و بواطنه بر آوردم و در قلع
و استیصال ایشان[2] هیچ دقیقه مهمل[3] نگذاشتم و خواجگان خراسانی[4] را
که همه حنفی و شافعی[5] مذهب[6] اند بر اعمال عمّال گردانیدم و کتّاب
عراقی را[7] جهت انک مبادا که از ان طایفه باشند از مباشرت کار
دیوان منع کردم و بیاری حق تعالی باندک[8] روزگاری[9] مملکت
عراق از بد[10] مذهبان صافی شد چه[11] حق تعالی مرا جهت آن[12]
کار افریده است و بر سر خلایق گماشته[13] تا مفسدان را قهر[14] و
مصلحان را رعایت کنم و بداد و دهش جهان را آبادان[15] دارم
درین وقت چنان نمودند که جمعی مفسدان کوچ[16] و بلوچ[17] بر رباط
دیر کجین[18] راه زده اند و اموال قوافل برده می باید که ایشان را
بگیری و[19] مال بستانی و همه را بند کرده با آن[20] مال
بشهر ری[21] فرستی[22] تا سزای ایشان بدهم ایشان را چه زهرهٔ

۱-ب پ: مسلمانان ۲-ت: حذف شده ۳-پ: فرو ـ افزوده شده
۴-پ: حذف شده ۵-پ: شفعوی ۶-پ ج: حذف شده ۷-ج: حذف شده
۸-ت: در اندک ۹-ت: روزگار ۱۰-ت: بر ۱۱-ت: حذف شده
۱۲-پ ث ج: این ۱۳-ت: که ـ افزوده ۱۴-ت: کنم ـ افزوده
۱۵-پ: اباد ۱۶-آ ب: کوح، ث: کوچ
۱۷-ب: بلوح، ث: بلوچ ۱۸-آ: درکجین، ب پ ت ث ج: دیر کحین
۱۹-ب ت: حذف شده ۲۰-ت: بآن ۲۱-ت: حذف شده ۲۲-ب: فرستدی

آن[1] باشد کی[2] از کرمان *حد ولایت[3] من[4] آیند و راه زنند و
الا کرمان از سومنات دورتر نیست اگر خلاف کنی لشکرها را
۴۷ پ بکرمان فرستم و دمار از ان دیار برارم چون قاصد نامه برسانید[5]
بو[6] علی الیاس بغایت بترسید و در روز قاصد را با[7] جواهر
و الوان نعم *دریا بار[8] و بدرهای زر و سیم بحضرت فرستاد
۱۵ ج وگفت من بنده و[9] فرمان بردارم و هرگز بهیچ فسادی رضا
نداده ام وکرمانیان[10] همه سنی[11] مذهب[12] و پاک اعتقادند و جبال
کرمان از[13] کوچ[14] و بلوچ[15] منقطع است[16] و دیهها وکوههای عظیم
۴۰ ب برسر راهست و من از ان مفسدان بجان آمده ام چه مسافت
۳۸ ت دویست فرسنگ[17] زمین را ناایمن می دارند ومن با ایشان
بر نمی آیم سلطان عالم توانا[18] ترست و تدبیر دفع[19] ایشان
منوط بفرمان قاطع ان حضرت ومن بنده بندگی را بدانچ
حکم رود میان بسته ام سلطان رسول ابوعلی را بعد از نوازش

۱- ت ث: حذف شده   ۲- ب: حذف شده   *۳- ت: بولایت
۴- پ: مي   ۵- ب: رسانیدند   ۶- پ: ابی
۷- ت: بازگردانید   *۸- ب: حذف شده ، ت: دریابار
۹- ب: حذف شده   ۱۰- پ: فرمانیان   ۱۱- ت: حذف شده
۱۲- پ: حذف شده   ۱۳- ث: حذف شده   ۱۴- آ ب ث: کوج
۱۵- ب ث: بلوج   ۱۶- آ ت: حذف شده   ۱۷- پ: فرسخ
۱۸- ج: توا   ۱۹- ب: حذف شده

بسیار خلعت خاص پوشانیده[1] *باز گردانید[2] وگفت بوعلی را
بگوی کی[3] با لشگر کرمان بسرحد[4] ولایت که کوچ[5] و[6] بلوچ[7] است
توجه نماید و انجا تا[8] رسیدن قاصد ما مقام کند و بعد
از وصول قاصد بکوچ[9] و[10] بلوچ[11] رود و هر کرا یابد بکشد و امان
و زنهار[12] ندهد و اموال[13] مسلمانان[14] را[15] کی برده اند از زنان ایشان
بستانند[16] و بفرستند تا من اینجا[17] بمستحقان دهم چون رسول ابو
علی روانه[18] شد سلطان فرمود تا منادی کردند که تجاری که عزیمت
کرمان *و ان نواحی[19] دارند کارسازی کنند[20] و در صحبت بدرقه
۳۴ ث که می فرستم[21] روانه[22] شوند چه ما از حضرت حق تعالی قبول
*کرده ایم[23] که[24] هرچه دزدان کوچ[25] و بلوچ[26] از ایشان ببرند ما

۱- آ ت: پوشانیده و   *۲- پ: حذف شده   ۳- ث: تا
۴- ت: باسرحد   ۵- آ ب پ: کوج ، ث: کوچ   ۶- آ ب: حذف شده
۷- ب: بلوج ، آ ث: بلوچ   ۸- پ: یاوقت ، ب ث ج: تا وقت
۹- آ ب ث: بکوج   ۱۰- ب: حذف شده   ۱۱- آ: بلوج ، ب: بلوج ، ث ج: بلوج
۱۲- ت ث: زینهار   ۱۳- ب: احوال
۱۴- پ: مسلمان   ۱۵- ب پ ث ج: حذف شده   ۱۶- ب ت: بستانند
۱۷- پ: اینجاکاه   ۱۸- آ ت: روان   *۱۹- ب: حذف شده
۲۰- ت: کند   ۲۱- پ ث: فرستیم   ۲۲- ت: روان
*۲۳- پ: کریم   ۲۴- ب: حذف شده   ۲۵- ب: کوج ، ث: کوخ
۲۶- آ: بلوج ، ب: بیلوج ، ث: بلوح

آ۳۵ عوض از[1] خزانه جواب گوئیم چون این[2] خبر* در اطراف[3]
منتشر شد طوایف *تجار[4] از جمیع دیار متوجه ری شدند و
سلطان غلامی را[5] بامارت صد و[6] پنجاه سوار معین گردانیده
۴۷پ بدرقهٔ کاروان[7] ساخت و ان جماعت را بفرستادن لشکری
که متعاقب بمدد ایشان رسند مستظهر گردانید و غلام را
بخلوت[8] طلب داشت و یک شیشه زهر قاتل بدو داد
وگفت چون باصفهان رسی ده روز انجا مقام کن تا تجار
اصفهان نیز کارسازی کرده[9] در صحبت تو روانه شوند و
ده خروار سیب اصفهانی از انچه[10] بهتر از ان نباشد بخر[11] و
در قفصها نه و بر ده شتر بار کن و چون بمنزلی رسی که میان
تو و حرامیان یک شب بیش نمانده باشد ان شب
قفصهای سیب را درخیمه بر و مجموع آن *سیبها[12] را
بجوال دوز سوراخ کن و بچوبی[13] زهر دران سوراخها ریز[14] و بعد از
با پنبه در قفصها نه و آن ده شتر[15] را باشتران[16] کاروانیان[17] براه کن

۱- ت: ان　　۲- ب ت: ان　　*۳- ت: حذف شده
*۴- ث: تجاران　　۵- ث: حذف شده　　۶- ج: حذف شده
۷- آ ب: کاروانی　　۸- ت: بخلوات　　۹- آ: کنند
۱۰- ت: انجا　　۱۱- ث: حذف شده　　*۱۲- ت: سیب
۱۳- آ: آن نحوبی . ت: بخوبی　　۱۴- پ: کن　　۱۵- ب: ستر
۱۶- ب پ: باستران ، آ ت: باشتروان　　۱۷- پ: کاوانان ، ث: کاروان

*وچون[1] بدزدان رسی و ایشان در کاروان افتند[2] تو جنگ مکن
که ایشان بسیار باشند[3] و نوکران تو اندک و با مجموع سوار
و پیاده نیم فرسنگ بهزیمت باز پس[4] رو و بعد از[5] یک
ساعت برسر دزدان رو کی بی شبهت بسبب خوردن
سیبها هلاک شده باشند[6] و اگر معدودی چند مانده باشند[7]
باتفاق کاروانیان شمشیر در ایشان نه و همه را بکش *وبعد[8]
ازان ده سوار جلد را با انگشتری[9] من بابوعلی الیاس فرست
و از قضیهٔ دزدان خبر ده تا او بر مواضع ایشان تاختن
کند و بزخم شمشیر دمار از روزگار بواقی مفسدان برآرد[10]
و انگاه تو کاروان را بسلامت بکرمان بر غلام زمین بوسیده[11]
برحسب اشارت[12] سلطان روان[13] شد و چون باصفهان رسید
اوامر سلطان را درهر باب بانقیاد تلقی نمود جاسوس دزدان
آ۱۵ج کی در اصفهان بود از[14] عزیمت تجار و قفول خبر یافته[15] بشارت[16]

---

*۱- ب: تکرار شده　　۲- ت: یافتند
۳- ب: باشد　　۴- ت: بسی　　۵- ب: از آن
۶- ب: باشد　　۷- ب ت: باشد　　*۸- پ: من بعد
۹- ب پ ت: بانگشتری　　۱۰- ت: اورد
۱۱- پ: بوشیده ، ت: بوسیده　　۱۲- ت: استاره
۱۳- ت ج: روانه　　۱۴- پ: حذف شده　　۱۵- آ: حذف شده
۱۶- آ: باخط مغایر نوشته شده ، ت: بشدت

۴۸ پ ۴۰آ ب بدزدان رسانید وگفت کاروانی می رسد که *[1]درین سالها چنان[1]
جمعیتی کس را بریاد[2] نیست و امیری باصد و[3] پنجاه سوار
۳۸آ ت بدرقهٔ کاروان است *[1]دزدان بغایت خرم شدند و با دیگر[4]
دزدان و عیار پیشکان کوج[5] و[6] بلوج[7] که چهار هزار مرد سلاح‌دار
بودند بر سر راه آمدند و منتظر کاروان[8] بنشستند چون
امیر کاروان بمنزلی رسید کی نزدیک[9] دزدان بود[10] اهالی آن
منزل اورا از اجتماع[11] دزدان و کثرت ایشان خبر دادند و
گفتند کی[12] بر پنج فرسنگی این مقام اند کاروانیان غمناک و
شکسته خاطر[13] آنجا فرو[14] آمدند نماز دیگر[15] امیر کاروان بازرسالاران[16]
و بزرگان[17] کاروان را پیش[18] خود خواند[19] و گفت[20] ما را
جان بهتر یا مال[21] همه گفتند جان گفت[22] شما مال

---

*۱–ج: درچنین سالها ۲–ت: بیاد ۳–پ ج: حذف شده
*۱–پ: حذف شده ۴–ب: یکدیگر ۵–آ ب ث: کوج، ج: نکوج
۶–آ ب: حذف شده ۷–آ ج: بلوج، ب: نکوج، ث: بلوچ
۸–ت: حذف شده ۹–پ: حذف شده ۱۰–ث: بودند
۱۱–ث: اجماع ۱۲–آ ث: حذف شده ۱۳–ب: دل
۱۴–ث ج: فرود ۱۵–پ: دیگری ۱۶–پ: بارسالان
۱۷–پ: وخواجگان–افزوده شده ۱۸–آ: نزدیک ۱۹–پ: خواندند
۲۰–ج: که–افزوده شده ۲۱–ب: مال بهتر
۲۲–ب: حذف شده

داريد و[1] غم می خوريد و ما جان فدای شما[2] خواهيم کرد و[3] غم
نمی خوريم سلطان مرا هم بکاری فرستاده است نه با شما
خشم دارد و نه با من کين[4] کی همه را بهلاک دهد او[5] در تدبير
انست که مال زنی راکی در رباط ديرکجين[6] برده اند ازين
دزدان *باز ستاند[7] چه پنداريد[8] مال شما بديشان[9] خواهد داد
دل فارغ داريد کی سلطان از شما غافل و فارغ نيست فردا که
۲۵آ آ افتاب برايد مدد سلطان چنانک با من گفته است بما پيوندد
و کار بمراد *شما باشد[10] انشاالله تعالی انگاه چند مرد را[11] از سوار
و پيادهٔ کاروان کی[12] متسلح[13] بودند ملازم خود گردانيد و گفت
چون در[14] شب کوچ کنيم سواران با من در پيش کاروان باشند
و پيادگان در پس چه[15] دزدان را عادت چنان است کی مال
۳۴آ ث برند و کسی را[16] نکشند مگر کسی را کی با ايشان[17] کوشد و چون

۱–ب: بدو ۲–ت: فدا–افزوده شده
۳–پ: حذف شده ۴–پ: کیر ۵–ب: و
۶–ب: دیرکجن، پ ث: دیرکجین، ج: درکجین. درنسخهٔ–ب: کلمات
–اسم موضع–بین دوخط باخط مغایر افزوده شده است *۷–ج: بستاند
۸–پ: سدارند، آ: که–افزوده شده ۹–پ: بدین، ت: ایشان را، آ: برایشان
*۱۰–ت: ما شود ۱۱–پ: حذف شده ۱۲–ث: حذف شده
۱۳–پ: مسلح ۱۴–ج: حذف شده ۱۵–پ: که
۱۶–ت: حذف شده ۱۷–ب: باشان

فردا بایشان[1] رسیم من بهزیمت بازپس گردم شما نیز با من
۴۸ پ آ موافقت کنید و من با ایشان[2] کرّ و فرّی نمایم تا شما نیم
فرسنگ دور شوید انگاه من نیز بیایم و بشما پیوندم و
بعد[3] از ساعتی باز گردیم و بر سر دزدان رویم تا[4] عجایب
صنع الهی ببینم[5] چه مراد سلطان برین[6] موجب است
و من چیزی می[7] دانم که شما نمی دانید همهٔ[8] برین[9] معنی اتفاق
کردند و[*] بامقام های[10] خود رفتند و او بتدبیر[11] سیبها بر
حسب فرمودهٔ سلطان مشغول شد و[12] با معتمدان کی
بر سر شتران سیب بودند گفت چون دزدان بما رسند
شما تنگهای سیب را ببرید و قفصها را[13] نگونسار[14] کنید[15]
و سر خویش گیرید چون یک نیمه از شب بگذشت امیر
فرمود تا کوچ کردند و بر همان تعبیه می رفتند چون افتاب
دو نیزه[16] بالا طلوع کرد از سه جانب دزدان با[17] شمشیرهای[18]
کشیده روی بکاروانیان نهادند امیر بعد از حملهٔ[19] چند روی

۱ـ ج: بااپشان ۲ـ آ ب ت: بایشان ۳ـ ب: حذف شده
۴ـ ب: در ـ افزوده ۵ـ ت: را ببینیم ۶ـ ب: بهمین ۷ـ ب: نمی
۸ـ ب: هم ، ت: حذف شده ۹ـ ت: بدین ، ج: بران
*۱۰ـ ت: بمقامها ۱۱ـ ث: تدبیر ۱۲ـ ت: حذف شده
۱۳ـ ت: حذف شده ۱۴ـ ب ت ج: نگوسار ۱۵ـ پ: کنی
۱۶ـ ب پ: نره ۱۷ـ پ: حذف شده ۱۸ـ پ: شمشیرها ۱۹ـ ت: جمله

45 Зак. 1311

بهزیمت نهاد و تمامت کاروان[1] نیز منهزم[2] شدند و در
نیم فرسنگی[3] توقف نمودند و دزدان چون ان حال مشاهده
کردند و[4] بگشودن[5] بارها مشغول شدند بقفصهای سیب[6]
رسیدند و بشرهی[7] تمام و رغبتی[8] صادق بخوردند[9] و
۴۱ ب هرکرا[10] از ان سیب[11] نیافته بود *می دادند[12] بعد از ساعتی یک
یک می افتادند و می مردند و رای راست *و فراست[13] مومنانهٔ
سلطان کی اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله[14] بوضوح
انجامید بعد از دو ساعت کی از روز گذشته بود امیر بر
۳۹ ت سر[15] بالایی رفت همهٔ[16] دشت[17] را پر[18] مردم افتاده دید
۱۲ ج بنشاطی[19] تمام فرو دوانید و گفت[20] بشارت باد که مدد سلطان
در رسید و دزدان را کشتند بشتابید[21] تا[22] اگر بقیهٔ ازیشان

۱ـ پ: کاروانیان ۲ـ ت: منهدم ۳ـ پ: فرسخی
۴ـ پ ت: حذف شده ۵ـ ب: بگشودند ۶ـ آ: حذف شده
۷ـ پ: باشتهائی ، ث: بشهی ۸ـ ج: رغبت ۹ـ ج: می خوردند
۱۰ـ ت: کرا که ، ج: ناخوانا ۱۱ـ ث: حذف شده *۱۲ـ ب: حذف شده
*۱۳ـ پ: حذف شده ، ت: و ـ حذف شده ۱۴ـ ب: حذف شده
۱۵ـ پ: حذف شده ۱۶ـ ج: حذف شده ۱۷ـ پ: دسب ، ت: دست
۱۸ـ ب: بر ، پ: برابر ، ج: بر ۱۹ـ ت: بنشاط
۲۰ـ ت: که ـ افزوده ۲۱ـ ت: بستانید
۲۲ـ ت: که

مانده باشد* آن را نیز[1] بکشیم چون* امیر[2] و آن جماعت باتفاق[3]
۴۹پ بازگشتند تمامت دزدان را مرده دیدند[4] و الات و اسلحهٔ
ایشان ریختهٔ[5] و معدودی[6] چند را[7] کی مانده بودند[8] درعقب
رفتند و علف[9] شمشیر گردانیدند چنانک ازیشان هیچ[10]
متنفس[11] نماند که خبر بخانهای[12] ایشان بردی و احوال باز
نمودی و بعد ازان اسلحهٔ ایشان را[13] کی جمع کردند[14] چندین
خروار برامد و امیر کاروان را بسلامت بمقصد[15] رسانید و هیچ
کس را[16] رشتهٔ تاجی[17] زیان نشد و از شادی در پوست نکنجیدند[18]
و ازینجای[19] تا مقام ابو علی الیاس دوازده[20] فرسنگ[21] بود
امیر کاروان ده غلام[22] را* با انگشتری[23] سلطان باو[24] فرستاد و احوال
دزدان باز نمود ابو علی چون انگشتری سلطان بدید بالشکری[25]

---

*۱ـ پ: حذف شده   *۲ـ پ: حذف شده   ۳ـ ت: حذف شده
۴ـ پ: دید   ۵ـ ت: حذف شده   ۶ـ ب: معدود
۷ـ پ ت: حذف شده   ۸ـ ت: بود   ۹ـ ت: غلف
۱۰ـ ت: حذف شده   ۱۱ـ ب: منتفس   ۱۲ـ ت: بخانه
۱۳ـ ب: حذف شده   ۱۴ـ آ ب ت: کرده   ۱۵ـ ت: بکرمان و مقصد
۱۶ـ ج: حذف شده   ۱۷ـ پ: ماهی، ت: تابجی
۱۸ـ ت: کنجیدند   ۱۹ـ ب: ازانجای، پ ت: ازینجا، ث: ازان جای
۲۰ـ ب: دوازده، ث: داوزده   ۲۱ـ پ: فرسخ   ۲۲ـ ت: غلاه
*۲۳ـ ب پ: بانگشتری   ۲۴ـ ب: ماو، ت: باز   ۲۵ـ ج: لشکر

مرتب و اسوده بولایت کوج[1] و[2] بلوج[3] رفت و غلام[4] سلطان
نیز با سواران خود بدو پیوست و زیادت از ده هزار
مرد از ایشان بکشتند و چندین هزار دینار ستدند[5] و نعمت
۳۶آ و سلاح و چهارپای[6] بسیار بدست اوردند[7] ابو علی
مجموع را[8] درصحبت[9] آن امیر[10] بحضرت سلطان فرستاد
و سلطان منادی فرمود کی درین مدت کی من بعراق آمده‌ام
هرکرا کی دزدان کوج[11] و[12] بلوج[13] چیزی برده باشند[14] بیایند[15] و
عوض* از من[16] بستانند[17] و مدعیان می‌آمدند و خشنود باز
می‌گشتند و این ذکر جمیل سلطان[18] برروی روزگار باقی ماند
[19] هذی[20] ذخایر محمود هذا[21] انتهیت[22] ولا انتهاب[23] لباقی ذکر محمود[19]

۱ـ آ ث: کوج   ۲ـ آ ب: حذف شده
۳ـ آ: بلوج، ب: پلوج، پ: بلوج، ث: بلوچ، ج: ملوچ
۴ـ پ: درحاشیه نوشته شده   ۵ـ پ: بستدند   ۶ـ ب ث: جهار بایان
۷ـ ب پ ت ث: و ـ افزوده   ۸ـ ث: ازا   ۹ـ ب: حصرب
۱۰ـ ث: حذف شده   ۱۱ـ آ ب ث: کوج   ۱۲ـ آ ب: حذف شده
۱۳ـ آ: بلوج، ب: ملوج، ث: ملوچ، ج: ملوچ   ۱۴ـ ب: باشد
۱۵ـ پ ث: بیاید   *۱۶ـ ت: حذف شده   ۱۷ـ پ: ستاند، ث: بستاند
۱۸ـ ب پ ت ث: را ـ افزوده
*۱۹ـ ۱۹*ـ ب پ ج: حذف شده   ۲۰ـ ت: هذا، ث: هدی
۲۱ـ ث: قد   ۲۲ـ ت: انتهیت، ث: استهبت   ۲۳ ث: استهاب

اکنون حضرت شریف[۱] شهریاری چنان تصور فرماید کی امروز
قایم مقام سلطان محمود[۲] بحقیقت اوست اگر در غمخوارگی بندگان
حق تعالی کی باهتمام او حوالت فرموده همان مساعی جمیله
۳۵ ت کی سلطان می کرد او بجای آرد[۳] چنانک نام او تا این غایت
بمعدلت و نصفت در میان مردم باقیست نام ان حضرت
نیز تا قیام[۴] ساعت باقی ماند ان شاء الله تعالی و حکایتی
آ۴۹ پ کی از[۵] منصور خلیفه[۶] جد هرون الرشید[۷] نقل کرده اند مناسب
این مقام است و ان چنان است کی او بوقت مراجعت
از حج بدیر[۸] سمعان رسید اورا گفتند که پیراهن* امیرالمومنین[۹]
عمر بن[۱۰] عبدالعزیز رضی الله عنه که اعدل و ازهد ملوک[۱۱] بنی امیه
بود[۱۲] اینجاست او ان پیراهن را از[۱۳] رئیس دیر[۱۴] طلب کرد
رئیس گفت ای امیرالمومنین این پیراهن را از ما[۱۵] چرا می ستانی
آ۴۱ ب منصور[۱۶] گفت جهت انک پیراهن پسر[۱۷] عم[۱۸] من است و من

۱ـ پ ت ث ج: شریفه ۲ـ آ ب: حذف شده
۳ـ ت: اورد ۴ـ ث: قیامت ۵ـ ب: حذف شده
۶ـ ب: ان ـ افزوده ۷ـ ت: رحمهما الله ـ افزوده ۸ـ ب: بدیر
*۹ـ پ: حذف شده ۱۰ـ ج: حذف شده ۱۱ـ ث: بالای سطر نوشته شده
۱۲ـ ج: بوده ۱۳ـ پ: پیش ۱۴ـ ب ج: دیر، پ: دیر
۱۵ـ ب: من ۱۶ـ ت: حذف شده ۱۷ـ ت: در حاشیه نوشته شده
۱۸ـ ت: عمر

بنگاه داشتن آن از شما سزاوارترم راهب گفت[۱] او مدفن
خود را[۲] بدین پیراهن از ما خریده است و مدفن[۳] او اینجاست
منصور گفت من بوزن آن* زر بشما[۴] دهم راهبان دیگر[۵] گفتند
ما[۶] ان زر نمی خواهیم منصور گفت شما این[۷] پیراهن[۸] را چه* می کنید[۹]
ایشان گفتند چون باران از ما منقطع می شود و در قحط سال
می افتیم[۱۰] این[۱۱] پیراهن را بحضرت رب العالمین جل جلاله
آ۲۹ ت شفیع می بریم ببرکت آن حق تعالی بفریاد ما[۱۲] می رسد و مارا باران
می فرستد و اب می دهد منصور گفت من نیز جهت این[۱۳]
مصلحت می خواهم کچون باران از شهرهای من منقطع گردد
استسقا بدین پیراهن کنم راهب کی رئیس دیر[۱۴] بود امان خواست
تا دو کلمه عرضه دارد *منصور اورا[۱۵] امان داد *راهب گفت[۱۶] یا
امیرالمومنین تو خلیفهٔ روی زمینی[۱۷] و مملکت دنیا[۱۸] ازان تست
آ۱۶ ج و عمر[۱۹] عبدالعزیز نیز چون[۲۰] تو خلیفهٔ روی زمین بود و خلافت

۱ـ پ ث ج: کی ـ افزوده ۲ـ ت: حذف شده، پ ث ج: پیش از وفات ـ افزوده
۳ـ ت: بعد فن *۴ـ ب: شمارا، ث: را ـ بالای سطر نوشته شده
۵ـ ب ت: حذف شده، ث: دیر ۶ـ ت: حذف شده ۷ـ پ: ان
۸ـ ث: پرهن *۹ـ پ: کنی ۱۰ـ ت: رفتیم
۱۱ـ ت: ان ۱۲ـ ب: حذف شده ۱۳ـ آ ب: ان
۱۴ـ ب: دین *۱۵ـ ت: خلیفه *۱۶ـ ب: راهف ۱۷ـ ت: زمین
۱۸ـ ب ج: دنی ۱۹ـ ت: عمر بن ۲۰ـ ت: همچو

و مملکت اورا از طلب اخرت باز نداشت، و از طاعت[1]
حق تعالی مانع نشد[2] تو نیز طریقهٔ او[3] را مسلوک دار[4] تا *همچنانک
۵۰ پ در وقت انقطاع[5] باران و[6] قحط سال بپیراهن[7] او[8] استسقا *می کنند[9]
بعد از[10] تو[11] بپیراهن[12] تو نیز[13] استسقا کنند و تو از پیراهن عمر[14]
عبدالعزیز مستغنی[15] شوی این سخن در منصور اثری[16] تمام[17] کرد و پیراهن[18]
بر ایشان مسلم داشت و روانه شد رحمة الله تعالی[19] توفیق
اقتفاء[20] سلاطین دادگر[21] پادشاهان جهان[22] را رفیق باد *بمنه وسعة لطفه[23]

*نوع دهم در تعیین منهیان و جاسوسان[24]

بعد از ایضاح احوال[25] اتحاد و اعلان اسرار اعتقاد و اعتضاد
بمحل انها رسانیده می اید که بر پادشاهان عادل واجب است
۲۳۶ آ که همواره از[26] احوال[27] اکابر و اصاغر مملکت و عموم رعایا بل سایر

۱- پ ج: داری- افزوده ۲- ث: شد ۳- ب پ ث ج: حذف شده
۴- ت: حذف شده *۵- آ ب: همچنان انقطاع، ت: همچنانک در انقطاع
۶- ج: از ۷- ب پ ت: بیراهن ۸- ب: تو
*۹- ب: کنند ۱۰- ث: حذف شده ۱۱- ج: نیز- افزوده
۱۲- ب پ ت ج: بیراهن ۱۳- ت ج: حذف شده
۱۴- ت: عمر بن ۱۵- پ ث: مستغنی ۱۶- ج: اثر
۱۷- ج: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده ۱۸- ج: را- افزوده ۱۹- ت: علیه
۲۰- ب: اقتدای، پ: اقتفا، ت: اقتفاء، ث: اقتفاء ۲۱- ت: دادگر
۲۲- ب: حذف شده *۲۳- پ ج: حذف شده *۲۴- ب: حذف شده ۲۵- ب: تکرار شده ۲۶- ث: بر ۲۷- ت: حذف شده

برایا واقف باشند و جهت این مصلحت منهیان و جاسوسان[1]
و خبرداران تعیین فرمایند[2] تا از اعتقاد[3] *و انکار[4] ملوک و
سلاطین و دوستان و دشمنان در حق ایشان و کیفیت معاش
عمال و کارداران خویش[5] و حکام و متصرفان با ضعفا و زیردستان
و سایر طبقات مردم پادشاه را خبر کنند چه انکس کی[6] بی اخبار
بقضایاء[7] مردم خبیر[8] باشد و بی اعلام علیم جز حضرت ربوبیت
و جناب جلال[9] الوهیت[10] جل شانه و عظم سلطانه دیگری نیست
و مجموع پادشاهان و غیرهم باخبار و استخبار محتاج اند تا
چون *بر کیفیت[11] صدور قضایا وقوف یابند اخیار[12] و دولتخواهان[13] را
بدرجات علیا رسانند[14] و اشرار و بدسگالان را در مدارک هوان
و خذلان اندازند و جمعی[15] را که *در مقام[16] عفو و صفح باشند بحکم
*خذ العفو و امر بالعرف[18] و اعرض عن الجاهلین[17]

۱- ب: جاوشان ۲- آ: فرمایندکی، ب: فرمایند ۳- ث: عقاد
*۴- پ: در حاشیه نوشته شده ۵- ج: حذف شده ۶- پ: حذف شده
۷- آ: در قضایاء، ب: بقضا ۸- ت: خبر ۹- ب: ذو الجلال
۱۰- ج: او نیست *۱۱- ت: بکیفیت، ج: در کیفیت
۱۲- ب: اخبا، ت: احبا، ث: احیار ۱۳- ب ت ج: حذف شده
۱۴- ب ت: رسانید، ج: رسانند ۱۵- آ: بعضی
*۱۶- ب: تکرار شده *۱۷- ب: حذف شده
۱۸- ج: بالمعروف

عفو فرمایند و ان را که بنصیحت[1] با سر راه باید اورد نصیحت
کنند و ان را که باستمالت منقاد باید کرد استمالت دهند
۵آ پ وآن را که بتهدید[2] و تخویف سزا باید داد بران موجب
۲۵آ ٹ بتقدیم رسانند[3] و علی ای التقادیر این مطالب وقتی[4] بحصول
۴۲ ب پیوندد و سهام این اغراض[5] وقتی[6] مصادم اعراض[7] شود که
از[8] اعلام منهیان و جاسوسان[9] و خبرداران استعلام کنند و
و برکیفیت احوال موافقان و مخالفان واقف شوند چه بتجارب[10]
عقلی[11] و[12] ممارست[13] قضایاء اسلاف معلوم و محقق است
که بیک منهی کار مملکت و سلطنت چندان تمشیت[14] و
تقویت یابد که بده امیر معتبر[15] که هر یک هزارهٔ را متکفل[16] باشند
و بلشگرهای[17] بسیار مثل ان میسر نشود و سلاطین و
و[18] وزراء قدیم را مبالغت در تعیین منهیان بمثابتی[19] بوده که احوال

۱ــ ب: با نصیحت ۲ــ ج: بتدبیر ۳ــ ت: رسانید
۴ــ ب: حذف شده ۵ــ ب: اعراض ۶ــ ب: وقتی که
۷ــ ت ث ج: اغراض ۸ــ ت: حذف شده ۹ــ ب: حاوشان
۱۰ــ پ: بتجارت ۱۱ــ ب ج: عقل ۱۲ــ پ: حذف شده
۱۳ــ ت: بممارست ۱۴ــ ب: و تمشیت ۱۵ــ ج: سر
۱۶ ب: مکلف ۱۷ــ ب ت: بالشکرهای، پ ج: بلشکریان
۱۸ــ ث: حذف شده
۱۹ــ ت: بمنابتی که

سلاطین عصر خویش را که[1] بعد مسافت میان ایشان
۴۰ ت هفت هشت ماهه راه بوده[2] بدو سه روز معلوم می[3] کرده‌اند
و *جاسوسان و منهیان[4] متواتر[5] و[6] متعاقب *می داشته[7] و از تعیین
۱۷ ج ایشان بغیر[8] پادشاه و وزیر دیگری را وقوف نه صاحب
اسمعیل بن عباد که وزیر[9] پادشاهان بویهی[10] عضد الدوله و
و فخر الدوله و دیگران بود[11] و او اول وزیریست که بصاحب
اشتهار[12] یافت و دار الملک ایشان[13] در فارس شیراز
بود و در عراق عجم ری اتفاق افتاد که سه[14] روز پیش[15]
فخر الدوله نرفت شبهنگام روز سوم چون[16] پیش او رفت
فخر الدوله سبب تخلف سه روزه پرسید صاحب گفت
*پریروز[17] منهی ما[18] از طرف[19] مملکت خطای آمده بود و

۱ــ پ: حذف شده ۲ــ پ ت ج: بود ۳ــ پ: حذف شده
*۴ــ ت: منهیان و جاسوسان، ب: حاوشان و منهیان ۵ــ پ: متوافر
۶ــ ج: حذف شده *۷ــ پ: داشته، ج: می داشتند
۸ــ ت: بغیران ۹ــ ج: روز، در حاشیه ــ وزیر ــ افزوده شده
۱۰ــ ب: بُویَهی، پ: بوهی، ت: بویهی، ث: بوهی
۱۱ــ آ: بوده ۱۲ــ پ: اشتهاد ۱۳ــ ت: حذف شده
۱۴ــ ج: دو ۱۵ــ ج: ان ــ افزوده شده ۱۶ــ پ: جو
*۱۷ــ ب: پرروز ۱۸ــ پ: حذف شده
۱۹ــ پ: اطراف

تقریر کرد که خان[1] خطای[2] بوقت انک *در فرامشخانه[3] می رفت
درگوش یکی از اینا قان سخنی بمساره گفت چون بنده را معلوم
*نشده بود[4] *که مضمون[5] ان مساره چیست بحضرت نتوانستم
آمد[6] چندان توقف کردم که امروز منهی *دیگر از خطای رسید ۵۱پ
وآن احوال[7] باعلام رسانید و تا معلوم نکردم بحضرت نیامدم
سلاطین[8] و وزراء قدیم را *نظر بر[9] تفحص احوال سلاطین معاصر
تا این غایت بوده بتصور انک مبادا که کیدی اندیشند
و ملالتی[10] رسانند کی بخزاین بسیار ولشکرهای جرّار دفع ان
نتوان[11] کرد[12] اما باید کی[13] منهی کی صاحب خبر باشد واز کیفیت
قضایاء دوستان و دشمنان و احوال اخیار و اشرار اعلام
کند[14] بغایت امین و[15] معتمد[16] و دولتخواه بندگی حضرت و ۲۴۷آ
پاک اعتقاد و مسلمان و بلندهمت باشد و ازخزانه اورا

۱ـج: حضان ۲ـپ: خطابي *۳ـب: بفرامش خانه
*۴ـث: نبوده *۵ـپ: تکرار نوشته شده ۶ـب: امدن
*۷ـب: دیگر آمد و احوال، پ: دیگر احطای رسیده وان احوال
۸ـت: سلطان *۹ـت: طریق
۱۰ـب: ملامتی، ت: ناخوانا، ج: ملامی ۱۱ـآ: نتواند
۱۲ـب: حذف شده ۱۳ـپ ج: این ـ افزوده شده
۱۴ـپ: کنند، ت: کند باید که ۱۵ـپ: حذف شده
۱۶ـت: باشد ـ افزوده شده

مرسومی مستوفی[1] مقرر تا اگر کسی بر احوال او واقف شود
اورا بزر و سیم از راه نبرد و بدین واسطه کلیات قضایا کی
دانستن[2] و اخفاء ان ضروری[3] باشد مخفی[4] نماند[5] چه ابوالفضل سکری[6]
با سلطان شهید الپ[7] ارسلان انارالله برهانه گفت[8] چرا منهی وصاحب
خبر تعیین *نمی فرمایی[9] تا از قضایاء دور و نزدیک بزودی اعلام
کنند سلطان گفت منهی معتمد امین نمی یابم وغیر معتمد را در
قضایاء کلی مدخل دادن[10] بخروج[11] مملکت از تصرف و تغیر خاطر
هواخواهان مؤدّی میشود چه دوستداران[12] و بیگانگان چنین
منهی را وزنی[13] ننهند و چیزی[14] ندهند و مخالفان و دشمنان
با او دوستی ورزند و بمال از راه برند[15] و چون چنین باشد

۱ـپ: مستولی
۲ـت: دانستن آن، ج: دانستی ۳ـت: ضرری
۴ـآ: با خط مغایر بالای سطر نوشته شده
۵ـآ: نماند، ب: ماند، پ: نماند، ث: نماند
۶ـب: سکرنی، پ: سکزی، ت: سکری روزی
۷ـپ ت ج: الب ۸ـب: حذف شده *۹ـب: نفرمائی
۱۰ـپ: دران ۱۱ـب: محروج، ث: نخروج
۱۲ـپ: دوستدران، ث: دوستاران ۱۳ـج: وزن
۱۴ـآ ب: خبری، پ: حیری، ث: حیزی
۱۵ـث: ببرند

منهی از دوستداران[1] بواسطهٔ انک اورا[2] چیزی[3] نداده باشند[4]
آ۴۲ ب خبرهاء[5] بد و مخالف[6] واقع[7] بمسامع ما[8] رسانند[9] و از دشمنان کی اورا
بزر و سیم *فریفته و[10] راضی کرده باشند[11] سخنهای نیک گوید و
کلمات[12] خیر و شر چون تیر[13] باشد کی بآخر[14] بر نشانه آید و بواسطهٔ
آ۵۱ پ تقررات[15] نادرست[16] منهی دوستداران[17] را دور خواهیم و
دشمنان را نزدیک و بدین سبب[18] خلل کار سلطنت و
۳۶ ث دشمن کامی و بد نامی بر وجهی باشد کی تدارک ان بهیچ حال
ممکن نگردد پس معلوم شد کی[19] تا در ابتداء حال باختیار[20] احوال
این طایفه مشغول نشوند و ایشان را بمراسم و وظایف و جامگیات

۱ـ ب: دوستاران   ۲ـ ت: ر
۳ـ آ: خبری، ب: خیری، ت: حبری، ث: حیزی
۴ـ پ: ماند، ث: باشد   ۵ـ پ: حیرهای، ج: حیزهای
۶ـ ت: غیر   ۷ـ آ: غیرواقع   ۸ـ آ: حذف شده
۹ـ ب: رسانند، ت: رسانند، ج: می رسانند
*۱۰ـ آ: فریفته باشندو، ج: حذف شده
۱۱ـ آ: بالای سطر نوشته شده، پ: باشندو، ث: باشد
۱۲ـ ج: کلیّات،   ۱۳ـ ب: تیر، ت: تیز، ث: سر
۱۴ـ پ ت ث ج: اخر   ۱۵ـ ب: تقریرات   ۱۶ـ ت: نادوست
۱۷ـ ب: ودوستداران، ج: دوستان   ۱۸ـ ج: واسطه   ۱۹ـ ت: حذف شده
۲۰ـ آ: باختبار، ب: باحبار، پ ث: باحتیار، ت: باخبار، ج: باختبار

و افر مخصوص[1] *و مستظهر[2] نگردانند[3] و مورد عهد ایشان را
آ۴۰ ت بسوگندان غلاظ[4] و شداد مصفّی[5] نکنند[6] بچنین قضایاء کلی اشارت
فرمایند[7] مناظم احوال دوستداران[8] و موافقان[9] و مفاسد[10] امور
بد سگالان و مخالفان بدولت جهانگیر حضرت[11] سلطنت متعلق
باد بمنه *وجوده و فضله وطوله[12]

*نوع یازدهم در تعیین جمعی کی مصالح ارباب
آ۱۲ ج حاجات[14] بعرض رسانند[13]

بعد از عرض مضمونات محبت و توضیح محزونات
مودّت منهی رای جهان آرای گردانیده می آید کی امزجه و طباع[15]
اصناف مردم برین[16] مجبولست[17] کچون[18] پادشاهی مملکتی[19] را

۱ـ آ: مخصوض، ب: محصوص، ج: و محظوط   *۲ـ ب: حذف شده
۳ـ ب: نکرداسد، ت: نکردانید، ث: بکردانند، ج: نکردانند
۴ـ ب: غلاّط، پ: علاظ   ۵ـ ت: مصطفی، ج: حصفی
۶ـ ج: نکردانند   ۷ـ ب: نفرماید   ۸ـ پ: دوستدارای
۹ـ ب: موافقان   ۱۰ـ ب: مفسدان   ۱۱ـ ج: و ـ افزوده شده
*۱۲ـ ت: و فضله وجوده وطوله، پ ج: و فضله وطویله ـ حذف شده
*۱۳ـ ب: حذف شده   ۱۴ـ ج: حذف شده
۱۵ـ پ: طبایع   ۱۶ـ پ ث ج: بران
۱۷ـ ب ت: مجبولست   ۱۸ـ آ ب ت: که
۱۹ـ آ ب ت: مملکت

مسخر کند[1] یا امیری و حاکمی با مارت و حکومت ولایتی روند اهالی انجا جهت عرض مهمات متوجه او شوند و هر یک[2] مطلوب خودرا در هر کسوت که متضمن مصلحت خود دانند بعرض رسانند و در میان این طوایف مردم فضول مفسد[3] کی[4] خودرا بزی[5] [*6]صلحا و لباس علما[6] بر آرند بی نهایت باشند[7] و هرکس[8] از ایشان خواهد کی خودرا استحقاق[9] عارفه[10] باظهار رساند کی در واقع چنان نباشد و ادرارات و انعامات زیادت از حد[11] خود طلبند[12] تا[13] باعلام قضیه کی موافق طباع[14] اکثر اکابر باشد خودرا در پیش اندازند و[15] مقرب و ایناق سازند و بوقاحت و جلادت صاحب منصبی شوند و بدان واسطه بر[16] خلق خدای[17] تعدی و تطاول[18] نمایند و بهر بهانه و شعبده[19]
۵۲پ از مردم چیزی ستانند و قضایا کی قطعا مصلحت سلطنت

۱ـ پ: کسند ، ث: کنند
۲ـ ت: یکی ۳ـ ث: و مفسد
۴ـ ب: حذف شده ، پ: که ن ۵ـ پ: درست
*۶ـ پ ج: و لباس علما و صلحا ۷ـ پ: باشد
۸ـ ب: کسی ۹ـ ت: باستحقاق ۱۰ـ ب: عارفه ی
۱۱ـ ث: حذف شده ۱۲ـ ب پ: طلبد ۱۳ـ ث ج: یا، پ ت: ما
۱۴ـ پ: طباع ۱۵ـ آ: حذف شده ۱۶ـ ت: با ۱۷ـ ج: تعالی - افزوده
۱۸ـ پ: تطوّل ۱۹ـ آ پ: شعبذه ، ت: سعیده ، ج: شعوذه

43*

و مملکت دران نباشد جهت طمع خود بعرض[1] رسانند و در میانه اموال برند* و لا والی[2] باشکار و نهان ان کند کی بیان از تقریر و بنان از تحریر ان[3] قاصر آید و چون اولوالامر از[4] کیفیت معاش و[5] دین و اعتقاد و صلاح[6] و فساد ایشان[7] واقف نباشد
۲۴۷آ و خواهد کی خلایق او را دوست[8] گیرند[9] و مطاوعت و متابعت نمایند[10] مطالب و ملتمسات[11] ایشان را باجابت مقرون گرداند بتصور انک ایشان باستحقاق[12] انعام و احسان و تربیت و تقویت دارند و حاصل این[13] معانی ان[14] باشد کی[15] اموال کی[16] وجوب مصالح[17] ضروری ان بی نهایتست بگزاف تلف شود و نامستعدان مقلد[18] مناصب گردند و[19] فضولان در کارهای بزرگ مدخل سازند و چون حال چنین باشد

۱ـ پ: تعرض *۲ـ پ ج: وجمعی دیگر ازین فضولان کی اصحاب مناصب باشند (پ: شده باشد) و بخدمت و ملازمت خودرا درپیش انداخته ، ث: و
۳ـ ث: حذف شده ۴ـ ت: ز ۵ـ ث: حذف شده
۶ـ آ: اصلاح ۷ـ آ: حذف شده ۸ـ ت: دولت
۹ـ ب: دارد ، ج: دارند - درحاشیه - گیرند - افزوده شده ۱۰ـ پ: و - افزوده
۱۱ـ ت: ملتبسات ۱۲ـ پ ث ج: استحقاق ۱۳ـ ب ت: ان
۱۴ـ ب: این ۱۵ـ ب: حذف شده ۱۶ـ ج: و
۱۷ـ پ ث ج: مصارف ، ت: حذف شده ۱۸ـ ت ث ج: متقلد
۱۹ـ ت: که و

حکما و عقلا و بزرگان و مصلحان و مستحقان و مستعدان
وجمعی کی شایستهٔ استیفاء این عوارف و لایق تقلد این
مناصب باشند محروم مانند جهت انک معارضه با فضولان
۴۳ ب و سفیهان و عوان طبهان مصلحت ندانند فکیف وقتی
کی مستقل و متمکن[۱] باشند و مَثَلِ ایشان مثل[۲] گاو باشد
کی *قوت و آلت[۳] ایذا[۴] که شاخست دارد و عقل که مانع
اعمال ان[۵] باشد ندارد[۶] و[۷] عقلا چون حال[۸] برین[۹] منوال بینند
دست و دامن از مباشرت[۱۰] کلیات امور[۱۱] بکلی بفشانند[۱۲]
و بدین واسطه مهمات دین و دولت از منهج استقامت
انحراف یابد و صلاح و فساد قضایا بهم برآید و خیر و
شر مخفی *و مستور[۱۳] گردد[۱۴] و پادشاه از تدبیر امور مملکت
و سلطنت باز ماند و امرا و وزرا و ارکان دولت[۱۵]
۵۲ آ پ هریک در وظیفهٔ خود متردد شوند بلک وجوه[۱۶] تدابیر

۱ـ پ ج: قوی حال شده، ث: متمکن شده ۲ـ آ: باشل، ب: بمثل
*۳ـ ت: قوت و آلات، ث: الت و قوت ۴ـ پ: اید
۵ـ آ: حذف شده، ب: این ۶ـ ت: ندارند
۷ـ ب: حذف شده ۸ـ ج: احوال ۹ـ ب: بدین
۱۰ـ آ: در حاشیه نوشته شده، ت: مباشرت ۱۱ـ ت: حذف شده
۱۲ـ پ: بیفشانند، ت ث ج: بیفشانند *۱۳ـ پ: حذف شده
۱۴ـ ب: مآند ۱۵ـ پ ج: و اعوان حضرت ـ افزوده ۱۶ـ ب: وجود

۳۶ آ ث بکلی انسداد یابد و تدارک این قضایا که تقریر هر
حقیقست[۱] در مقر *و مرکز[۲] ان بدشواری تمام[۳] توان[۴] کرد[۵]
*اری الف بانٍ لا یقوم بهادم
۴۱ ت فکیف ببانٍ خلفه الف هادم[۶]
چه هرکس را از فضولان و بدنفسان که قضیهٔ[۷] عادت
و ملکه شده باشد مسلم که اورا از ان منصب که دارد
ابعاد و اخراج کنند ازالت ان ملکه از طبیعت خبیث
۱۸ ج وجبلّت پلید او چگونه[۸] توان کرد و چنین کس منتهز
فرصت باشد تا بهر وقت و[۹] پیش هر صاحب شوکت
از نواب حضرت سلطنت کی مجال یابد مکنون ضمیر را[۱۰]
باظهار رساند و با سر[۱۱] بدنفسی و ایذاء خلق و توقعات
فاسد رود *و جهانی از شر[۱۲] ایشان در عذاب باشند[۱۳]
و دفع چنین طوایف بحکم آنک[۱۴] *پادشاهان ازپی یک[۱۵]

۱ـ آ ب: و ـ افزوده شده *۲ـ پ ج: حذف شده
۳ـ ب: تمان ۴ـ ج: نتوان ۵ـ ث: شعر ـ افزوده شده
*۶ـ ب پ ج: حذف شده ۷ـ ب: ی ـ افزوده شده
۸ـ ت: دور ـ افزوده شده ۹ـ ب: حذف شده
۱۰ـ ت: حذف شده ۱۱ـ ت: شر، ج: سوء
*۱۲ـ پ ج: حذف شده ۱۲ـ ث: باشد ۱۳ـ ب: سر
۱۴ـ ب ت: ان، پ: مصراع ـ افزوده شده *۱۵ـ ب: حذف شده

*مصلحت صدخون[2] کنند[1] جز بشمشیر برّان نباشد و رخصت
بدین معنی و[3] اگرچه اوکد[4] ارکان سیاست بحقیقت آنست
از روی شریعت مشکل توان داد پس تدبیر آنست
کی در[5] بدایت حال که هنوز[6] طامعان و فضولان و بدنفسان
ببندگی حضرت راه نیافته باشند[7] شخصی را از اکابر مملکت
کی[8] اوّلا باتفاق عالمیان مسلمان[9] و[10] دین دار و پاک اعتقاد
و مصلح و دولتخواه بندگی حضرت و[11] خیرخواه بندگان خدای[12]
باشد و بقناعت و کوتاه‌دستی و کم‌طمعی و خیراندیشی
معروف و مشهور و برحاجت عقل و غزارت فضل
وکرم[13] طبیعت و سماحت جبلت و ترک فواسد
اطماع و رذایل اخلاق[14] ومنع حقد وحسد موصوف *و
معروف[15] و[16] باحوال طبقات مردم و اهالی ملل[17] و ادیان
خبیر و برتقریر مطالب و[18] مهمات مردم قادر جهت

---

*۱- ب: از — مصلحت — تا — کنند (واقع در همین صفحه) حذف شده است
۲- ت: حو ۳- آ: حذف شده ۴- ب: اوله ۵- ج: حذف شده
۶- آ: حذف شده ۷- ث: باشد ۸- ت: حذف شده ۹- ب ث ج: مسلمانان
۱۰- ج: حذف شده ۱۱- ب: حذف شده ۱۲- پ ج: خدای تعالی ۱۳ ت ث: و- افزوده
۱۴- پ ج: ادناس *۱۵- ت: حذف شده
۱۶- ث: حذف شده ۱۷- ب: ملک
۱۸- پ: تبیین- افزوده ، ج: تبیین- افزوده

تعریف* اکابر و اصاغر[1] وتقریر احوال طوایف خلایق
تعیین فرماید[2] و بتقویت و تربیت اختصاص فرموده[3] ۵۳ پ
تفویض[4] ان[5] قضایا را[6] با او[7] بعهود و مواثیق و ایمان غلاظ[8]
و شداد و اگرچه[9] محل اعتماد باشد موکد و مستحکم
گرداند[10] *تا او[11] حسبة لله تعالی[12] و طلباً لمرضاته و روماً ۴۸ آ
لمصالح السلطنة[13] و المملکة[14] بغور قضایاء مردم رسیده و
صلاح و فساد ان را باز[15] دانسته انچ لایق عرض داند بمحل
عرض رساند و نالایق را منع کند و حد اجراء ادرارات[16] و
انعامات وجوه استحقاقات را تفحص نموده عرضه دارد[17]
تاخیری که اجرا یابد در محل[18] و مقام باشد و نامستحق
ممنوع و مردود شود و فضولان وخوّاضان و مفسدان را ۴۳ب
از تمکن و اقتدار و[19] ملازمت و قربت بندگی حضرت

---

*۱- ب: اکابر و اصاغر و اصاغر ، ت: اصاغر و اکابر
۲- پ: فرمایند ۳- ت: موده ۴- ب: تفوص
۵- پ ث ج: این ۶- پ: حذف شده ۷- ت: باو
۸- ج: اغلاظ ۹- پ: حذف شده ۱۰- پ: گرداند
*۱۱- ت: و ۱۲- ب: حذف شده ۱۳- ت: سلطنه
۱۴- ب: والمملکته ۱۵- ت: حذف شده ۱۶- پ: ارادت
۱۷- پ: دارند ۱۸- ب: عرض - افزوده
۱۹- ث: حذف شده

دوڑ[1]کند و[2] گر[2] بعرضه داشت[2] احتیاج افتد *بعز عرض[3]
رساند[4] تا تدبیر بر[5] وجهی کی متضمن مصلحت رعیت
و مملکت باشد فرموده آید وچنین کس را باید کی منهیان
امین باشند[6] تا اورا از احوال اصناف خلق[7] اعلام
دهند و اونیز تا ازجمعی دیگر استعلام نکند بتقریر
ایشان راضی نشود و[8] اگر بدان یک شخص[9] که گفته
شد این امور تمشیت نیابد اشخاص متعدده[10] تعیین
*باید فرمود[11] چه در دولتخانه[12] سلاطین کاردان بسیار
در بایست باشند[13] و بی وجود ایشان کارها تمشیت
نگیرد[14] بهر وقت که امور مملکت برین[15] موجب استقرار
یابد مصالح[16] منتظم و مفاسد منقطع[17] گردد و عما قریب
اخبار رونق[18] پادشاهی و نسق سلطنت باقاصی و
ادانی[19] عباد و بلاد وصول یابد اولیا خرمی نمایند

۱ـب: حذف شده، پ ث ج: منع ۲ـج: حاست *۳ـپ ت: بعرض
۴ـب: رساند ۵ـت: حذف شده ۶ـت: باشد ۷ـپ ج: انها کنند و ـ افزوده
۸ـب ت: حذف شده ۹ـت: شخصی ۱۰ـپ ث ج: متعدد
*۱۱ـت: فرمایند ۱۲ـج: دولتخواه ۱۳ـب پ: باشد
۱۴ـب ت: و ـ افزوده ۱۵ـآ ب ت: بران ۱۶ـپ: بمصالح
۱۷ـپ: و منتظم ـ افزوده، ج: و منتظم ـ افزوده شده
۱۸ـت: وثوق ۱۹ـث: ادنی

و اعدا منکوب و مقهور گردند و مساعی داعی دولتخواه ۴۱آ ت ۱۸آ ج
محمود و مشکور افتد ان شاء الله تعالی *جهان بکام باد[1] ۳۲ ث

*نوع دوازدهم در استصحاب مشایخ[2] ۵۳آ پ

بعد از تحقیق احوال[3] دوستداری و تقریر[4] اقوال پسندیده
کرداری معروض رای جهان افروز گردانیده می آید
کی هیچ طایفه که[5] بندگی حضرت شریفه بصحبت[6]
ایشان[7] استیناس یابد و از موارد[8] نصایح ایشان[9] اغتراف[10]
رشاد *و[11] ارشاد[11] فرماید با[12] مشایخ بزرگوار که[13] بحقیقت
علماء تقوی کردار باشند مساوی نگردد چه هرکس[14]
ازین طایفه چون متابعان و مریدان مشایخ طبقات
باشند و[15] علم نافع را[16] ضمیمهٔ عمل صالح گردانیده[17] اقاویل ایشان
در ارشاد خلایق چون تریاق مجرب[18] باشد و کلمات ایشان
در امر معروف و نهی از منکر چون اکسیر احمر چه امیرالمومنین
و وصی رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی بن ابی

---

*۱ـج: حذف شده *۲ـب: حذف شده ۳ـب: حذف شده
۴ـپ: بس ـ افزوده شده ۵ـج: ان ـ افزوده شده ۶ـت ج: نصیحت
۷ـت: حذف شده ۸ـپ: مواد ۹ـب: حذف شده ۱۰ـب ت: اعتراف
*۱۱ـپ: حذف شده ۱۲ـب ث: ما، ت: تا، ج: حذف شده
۱۳ـب: حذف شده ۱۴ـت: را ـ افزوده ۱۵ـج: حذف شده ۱۶ـب: از ـ افزوده ۱۷ـج: و ـ افزوده
۱۸ـآ: در حاشیه ـ اکبر ـ افزوده، ب: محرب، ت: اکبر، ث: معرب

طالب *رضی الله عنه[1] که سالار اولیا و سرخیل اصفیا
وشیخ مشایخ روی زمین و مرتقی بر اعلاء معارج علیین
است فرموده کی[2] *[3] علم[4] بلا عملٍ وبال و عمل[5] بلا علمٍ
ضلال[3]* چون مشایخ اسلام متصف[6] بصفت علم نافع
وعمل صالح باشند[7] اهتدا[8] بانوار ارشاد[9] ایشان موجب
ارتفاع معالم سلطنت و مادّهٔ[10] احکام قوایم مملکت و
سبب تاکید مبانی دین ودولت وعلت توطید[11] ارکان
ملک و ملت باشد[12] و پادشاه چون بمواعظ ایشان متّعظ
وبزواجر ایشان[13] منزجر گردد[14] قضایاء دینی او بروفق فرمودهٔ
شارع صلی الله علیه و سلم انتظام گیرد و ارکان مملکت
بواسطهٔ قوت دین از شین[15] انثلام[16] و انهدام مصون و
مامون ماند و هیچ آفریده را[17] از مخالفان مجال طعن دراوضاع

---

*۱- پ: صلوات الله وسلام علیه ،
پ ج: رضی الله عنه وکرم وجهه
۲- پ: حذف شده *۳-۳- ب: حذف شده ۴- پ: عمل ، ت: العلم
۵- ت: والعمل ۶- پ: منصف ۷- ج: باشد
۸- ج: اقتدا ۹- آ: رشاد ۱۰- پ ج: موجب
۱۱- ت: او ، ج: توطیهٔ ۱۲- ت: باشند
۱۳- ب پ ث ج: حذف شده ۱۴- ت: و- افزوده شده
۱۵- ج: سس ۱۶- ت: استلام ، ج: اسلام ۱۷- ب: حذف شده

۵۴ پ معاش بندگی[1] و قدرت قدح وقصد در امور سلطنت
۴۸ آ نباشد بلک منهیان قضا و قدر این اخبار بمسامع کر
وبیان ملاء[2] اعلی رسانند و صیت دولت وسمعهٔ سعادت
بندگی حضرت را طراز اطلس *فلک اطلس[3] گردانند[4]
*والله الحمد والمنه که فناء ان[6] حضرت مشحونست بوجود
۴۴ ب مشایخ بزرگوار وعلماء تقوی کردار و افاضل متورع و
اکابر متشرع[5]* اما اگر والعیاذ بالله جمعی شیخ نمایان که
دعوی شیخی کنند و از رسوم شیخی جز نام نداشته
باشند و از تعلّم علوم بواسطهٔ عدم استعداد محترز[7] و
از صحبت علما بسبب تشبّه باجهال و عوام الناس
مجتنب[8] وجز[9] طامات فشار آمیز نگویند وجز منامات
باد انگیز نبینند[10] و ملاقاة یک عامی جاهل را[11] بسبب
تناسب صوری[12] و معنوی از صحبت هزار فاضل[13] کامل

۱- پ ث ج: بندگی حضرت
۲- پ: حذف شده *۳- ب: حذف شده ، پ ت: فلک
۴- آ: گرداند ، ب: گرداسد ، پ: گرداسذه ، ث ج: گرداسد
*۵- پ ج: از- والله- تا- متشرع- حذف شده ۶- ب: حذف شده
۷- ب ث: محترر ، ت: متحرز ۸- پ ج: باشند- افزوده شده
۹- ج: بجز ۱۰- پ: سند ۱۱- پ: حذف شده
۱۲- پ: صورتی ۱۳- ب: و- افزوده شده

و *عالم عامل[1] دوستر دارند و بر اثبات سشهادتی کی همه[2]
جاهل[3] تواند نوشت قادر نباشد[4] و متصدی تقریر پنج کلمهٔ
دلپذیر نتوانند[5] شد و مطامح انظار و مسارح افکار ایشان
بجای خدا پرستی *هواپرستی[6] و بجای متابعت محمد عربی
محبت[7] *مال و جاه[8] موروثی و مکتسبی و بهر بهانه جهت
استیفاء ادرارات و انعامات وخلع و تشریفات[9] وملبوسات
و مرکوبات دندان طمع در مال بندگی حضرت تیز[10] کرده ۴۲ ت
چنان نمایند کی ما[11] دوستداران[12] جانی و[13] دولتخواهان ۱۹ ج
نهانی ایم و ندانند کی عقلا[14] این تزویرات را می‌دانند و[15]
این تمویهات را ازبر می‌خوانند و این نقش بر نقاشان
چابک[16] دست مخفی نیست و این رسم بر مهندسان
باریک بین پوشیده نی[17] نعوذ بالله از چنان مصاحبان

---

*۱-ب : عامل وعالم ، ت : عامل ۲-ت : حذف شده
۳-پ ث : جاهلی ۴-ب پ ج : نباشند ۵-ت ج : نتواند
*۶-ب پ : باشد ، ث ج : هواپرستی باشد
۷-پ ج : متابعت *۸-آ : جاه و مال ۹-ب : تشریف
۱۰-پ : نیز ۱۱-ج : حذف شده ۱۲-ث : دوستدار
۱۳-پ : حذف شده ۱۴-پ ث ج : حکما
۱۵-پ ث ج : عقلا - افزوده ۱۶-پ : حنامک
۱۷-پ : نه

*و عیاذاً[1] بالله ازچنان[2] منافقان چه عقارب وحیّات را[3]
۲۷ ث در ایذاء نفوس ان *اثر و مضرّت[4] نباشد کی ان جهال را
در تحریف کارها از منهج استقامت وتغییر دولتها از
۵۴ پ قانون استدامت[5] وکسانی که تا این غایت سوختهٔ
منصب و مال و ساختهٔ عوام و جهال و بندهٔ جاه
و مکنت و خادم خدمتی و رشوت باشند *هرچه[6] در
بندگی حضرت از خیرخواهی و صلاح اندیشی بعرض رسانند
ملوّث باغراض و مشوب باطماع باشد و *تا صد[7] فایده
دران جهت خود[8] تصور نکرده باشند[9] یک مصلحت
جهت مملکت و سلطنت نیندیشند *واگرچه[10] در
احادیث[11] مرویست که[12] *الشوم فی الدار والمرأة[14] والفرس[13]

---

*۱-ب : الصاد ، ت : عیاذا ، ج : او عیاذاً
۲-ت : حذف شده ۳-ب : حذف شده
*۴-آ : مضرت واش ۵-ت : حذف شده *۶-ب : هر
*۷-ت : قاصد ، ج : تاجند ۸-ج : حذف شده ۹-ب : باشد
*۱۰-پ ج : بلک بواسطه تصور یک فایده که بدیشان رسد در ابطال صد مهم کلی
سلطنت ومملکت کوشند واین معنی از مجربانست واگرچه ، ث : حذف شده
۱۱-ث : مصطفی صلی الله علیه وسلم - افزوده شده ۱۲-ث : حذف شده
*۱۳-ب : حذف شده
۱۴-آ : وفالمرأة ، ث : والمرة

یعنی شوم[۱] درخانه و[۲] زن و اسپ باشد
و[۳] محدثان[۴] تفسیر این حدیث چنین[۵] کرده اند کی
شوم خانه در[۶] همسایهٔ بدست[۷] *و[۸] شوم زن درمخالفت
شوهر جهت اوامر[۸] * واحکام[۹] شرعی[۱۰] وشوم اسپ در[۱۱] انست
کی دندان گیرد و لگد زند و گریز[۱۲] پای باشد و
نگذارد که لجام برسرش نهند و زین برپشت و هیچ
مرد *مؤمن مسلمان[۱۳] را پیغامبر *صلی الله علیه وسلم[۱۴] بشومی
قدم صفت نکرده است امّا مجرد *[۱۵] ملاقات چنین
کسان[۱۶] کی ظاهر ایشان *با باطن[۱۷] یکسان نبود شوم ونامبارک
باشد[۱۸] تا بمصاحبت *و مناد مت[۱۹] چه رسد و چون[۱۵]*
پادشاه برایشان اعتماد کند وایشان[۲۰] رایهای نادرست

۱ـ ت: درحاشیه نوشته شده ۲ـ ث: حذف شده
۳ـ ت: حذف شده ۴ـ پ ج: توجیه و ـ افزوده شده
۵ـ پ ج: برین موجب ۶ـ ب پ ث ج: جهت ۷ـ ت: بد
*۸ـ *۸ـ ب: در مخالفت شوهر و او امراو ، پ ج: جهت مخالفت شوهر در اوامر
۹ـ ت: حکام ۱۰ـ پ ج: شریعت ۱۱ـ ت: حذف شده
۱۲ـ ت: کریز *۱۳ـ پ ج: حذف شده *۱۴ـ ج: علیه الصلوٰة والسّلم
*۱۵ـ *۱۵ـ ث: از ـ ملاقات ـ تا ـ وچون ـ درحاشیه نوشته شده
۱۶ـ ب ت: کسانی *۱۷ـ ب: ساطن ۱۸ـ پ: است
*۱۹ـ ث: حذف شده ۲۰ـ پ: ایشانرا

زنند و اندیشهای ناصواب[۱] کنند *وخامت عاقبت
ان ازشرح مستغنی باشد[۲] [۳]
زینهار از قرین بد زینهار[۴] وقنا[۵] ربّنا عذاب النار
*و در سخنان[۶] حکما آمده است *[۸] ایاک ومصاحبة
۵۵پ الاشرار فان طبعک *تسرق[۱۰] من طبعهم الشرّ[۹] وانت
آ۴۹ لا تدری[۸]* *و در اشعار طرفه آمده **است[۱۱] [۱۲]
عن المرء[۱۳] لا تسأل[۱۴] وابصر قرینه
فکل قرین بالمقارن[۱۵] یقترن[۶]

۱ـ ت: فاسد *۲ـ پ ج: تأثیر ان بمملکت وسلطنت بروجهی
(ج: سرایت کند ـ افزوده شده) و عاید گردد که
ناگاه خرابی رسد که تدارک آن بهیچ حال ممکن نباشد
۳ـ ث: یشعر ـ افزوده ۴ـ پ ث: زینهار ۵ـ ب: فقنا *۶ـ ج: از ـ ودر سخنان ـ
ـ تا ـ یقترن ـ حذف شده **۶ـ ب: از ـ است عن المرء ـ تا ـ یقترن ـ حذف شده
۶ـ آ: نقترن ، پ: یقتدی ، ث: نقتدی
۷ـ ب: سخنهای ، پ: سخنان اکابر ، ث: سخن اکابر
*۸ـ *۸ـ ب: از ـ ایاک و ـ تا ـ لاتدری ـ حذف شده
*۹ـ ت: شرف الشر ۹ـ پ ث: حذف شده ۱۰ـ پ ث: یسرق
*۱۱ـ پ: و بشار بن برد گفت شعر ۱۲ـ ث: یشعر ـ افزوده
۱۳ـ ت: المراء ۱۴ـ پ: لا تسئل
۱۵ـ ت: بالمقترن

۴۴ب احتراز از چنین صحبتها واجب ولازم باشد[۱] و
وترک چنان مصاحبان فریضه ومتحتم و[۲] در آثار آمده
است که[۳] *ما اتخذ الله ولیّاً جاهلاً[۴] وعبدالله[۵] عباس
رضی الله عنهما[۶] *لفظ قطّ[۷] باین[۸] اثر الحاق کرده است
و بخط خود نوشته[۹] یعنی خدای تعالی دوست جاهل
هرگز[۱۰] نگرفت[۱۱] وچون ایشان در مقام دوستی حق نباشند[۱۲]
*مومن مسلمان[۱۳] فکیف[۱۴] سلطان جهان[۱۵] ایشان را چگونه
*دوست دار خود[۱۶] پندارد وچون حق تعالی درحق یهود

۱ـ ث: کردد ۲ـ پ ج: چه بنیاد کار ایشان چون برجهل و حماقت
وطمع و خیانت (ث: خساست) باشد جهت بندگی حضرت
جه خیر (ج: خواهند وجه ـ افزوده) توانند اندیشید که حالاً و
مالاً نافع و ناجع اید وچون ایشان بران موجبکه، ث: باشد و
۳ـ پ ج: حذف شده *۴ـ ب: حذف شده، پ ج: ما اتخذ الله ولیاً
جاهلا در مقام دوستی حق نباشد (ج: باشند)
۵ـ ت ج: بن ـ افزوده ۶ـ پ: عنه *۷ـ ب: حذف شده
۸ـ ت: برین ۹ـ ج: ننبشته
۱۰ـ ب: حذف شده ۱۱ـ ب پ ث ج: نگیرد
۱۲ـ پ ج: حذف شده *۱۳ـ ت: حذف شده
۱۴ـ پ ث ج: حضرت ـ افزوده ۱۵ـ ب: حذف شده
*۱۶ـ پ ج: دوست خود

و نصاری فرموده *یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود و
النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض[۱] یعنی ای مؤمنان
جهودان و نصرانیان را دوست مگیرید[۲] چه بعضی
آ۱۹ج از ایشان دوستان بعضی دیگرند و منع از دوستی ایشان[۳]
بسبب جهلیست کی[۴] دامن گیر جان ایشان شده
والا[۵] بدین حق که[۶] اسلامست ایمان داشتندی و
آ۴۲ت اثری کی از بزرگان دین نقل کرده اند[۷] اعنی[۸] ما اتخذ الله ولیاً[۹]
جاهلاً قطّ مستفاد ازین آیتست و زیادت فرقی میان
جهال اسلام و مخالفان ملت[۱۰] نیست *چه طبایع طایفتین
بر مخالفت حق مجبولست[۱۱] واگر عقلا بغور این قضیه
رسند هیچ شینی و عیبی[۱۲] *امور دین و ملک را[۱۳] با صحبت
چنین مصاحبان منافق مساوی ندانند و امیرالمومنین

---

*۱ـ ب: حذف شده
۲ـ پ: میکیرید ۳ـ ب: حذف شده
۴ـ ج: حذف شده ۵ـ ت: اکس ـ افزوده شده
۶ـ ب پ ت ج: دین ـ افزوده شده ۷ـ پ ث ج: کرده شد
۸ـ ب ج: حذف شده ۹ـ ج: عدوّا
۱۰ـ آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده، ت: حذف شده
*۱۱ـ پ ج: حذف شده ۱۲ـ ب: غیبی، ت: یبیبی
*۱۳ـ پ ج: امور سلطنت را، ب: امور دین ملک را، ت: امور دین و مملکت را

۵۵ پ علی*[1] رضی الله عنه[1] فرموده است[2] *[3] و قیمة المرء ما قد[4] کان
یحسنه و الجاهلون لاهل العلم اعداء[3] یعنی
قیمت مرد بهنریست که ان را می‌داند و جهال که[5]
هیچ نمیدانند دشمنان علما و دانایانند[6] که بهترین خلایق اند
۲۸ ث *[7] فکیف که جهل مرکب باشد و اگر بسیط باشد یعنی
نداند و داند[8] که نمی‌داند قابل ازالت باشد اما اگر مرکب
باشد یعنی نداند و نداند که نمی‌داند پس مضاعف باشد[9]
و قابل ازالت نباشد[10] آدمی[11] را *[12] بتر از[12] علت
نادانی نیست چه علماء[13] اسلام*[7] در ازاء انبیا بنی
اسرائیل اند[14] علیهم السلام[15] بدلیل حدیث نبوی علی قایله
افضل التحیه و التسلیم[16] *[17] علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل[17]
و قال *[18] صلی الله علیه و سلم[18] *[19] العلماء ورثة الانبیاء[19] و

---

*۱- پ : علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات ، ث : رضی الله عنه و کرم وجهه ، ج : کرم الله وجهه و رضی عنه ۲- ث : شعر- افزوده *۳- ب : حذف شده
۴- ت : حذف شده ۵- ت : حذف شده . ۶- ث : دانایان
*۷—*۷- پ ج : از - فکیف - تا - علماء اسلام - حذف شده
۸- ب : نداند ۹- ت : حذف شده ۱۰- ث : مصراع - افزوده شده
۱۱- ت : اداى *۱۲- ت : بی زار ۱۳- آ : بالای سطر نوشته شده
۱۴- ب پ ج : حذف شده ۱۵- آ ت : السلام ، ب : السلام اند ۱۶- ب : والسلام
*۱۷- ب : حذف شده *۱۸- پ ج : علیه الصلوة و السلام *۱۹- ب : حذف شده

شیخ بزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازی[1] قدس
الله روحه العزیز در فرق میان علما و مشایخ متعبدان[2]
این ابیات بغایت نیکو[3] گفته است و بر[4] محز[5] اصابت
زده تا بمشایخ مزور چه رسد شعر[6]

صاحب دلی بمدرسه آمد ز[7] خانقاه
بشکست عهد[8] صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد[9] چه فرق بود
تا اختیار کردی ازان این فریق را
گفت ان گلیم خویش[10] بدر می برد ز موج
واین[11] جهد میکند که بگیرد غریق را[12]

در اخبار وزیر سعید خواجه نظام الملک[13] طوطی[14] رحمه

۱- ب ت : الشیرازی ۲ پ : معتبر روزگار ، ث : متعبد ، ج : متعبد روزگار
۳- ب : افتاده و - افزوده ۴- ب : حذف شده ۵- آ : معز ، پ : معز ، ت : معجر
۶- ب پ ج : حذف شده ۷- ب : حذف شده ۸- ث : اما
۹- پ : در حاشیه - جاهل - افزوده ۱۰- آ : را - افزوده ۱۱- ب : وان ، پ : وین
۱۲- پ : مصراع آدمی را بتر از علت نادانی نیست فکیف که جهل مرکب باشد اگر بسیط باشد یعنی نداند و داند که نمی داند قابل ازالت باشد وجهل مرکب آنست که نداند و نداند که نمی داند مضاعف باشد و قابل ازالت نه - افزوده ، ج : مصراع آدمی را بتر از علت نادانی نیست - افزوده شده
۱۳- ب ج : الدین ۱۴- پ ث ج : طوسی ، ت : حذف شده

الله علیه که ازهد و اورع و اعدل و اصلح، وزرای روی
زمین بود[1] آورده اند[2] که[3] وقتی[4] که[5] وزارت سلطان سعید
۴۵ب ملکشاه طاب ثراه داشت جمعی از اصحاب اغراض
۳۹آ سلطان را بر مولانا وحید الدین بیروز[6] کوهی کی افضل
۵۶پ عصر و معتقد فیه خواجه نظام الملک بود[7] متغیر
گردانیدند بروجهی که سلطان اورا بند کرده بقلعه
فرستاد[8] وان بزرگ مدتی[9] مدید محبوس ماند[10] هرچند
خواجه[11] نظام الملک می خواست کی در ازالت این[12] معنی
کوشد و سلطان را با او بر سر عنایت اورد میسر
نمی شد و *سلطان راه[13] باز نمی داد چون[14] خواجه
نظام الملک دانست کی تدابیر[15] او مفید و منتج[16] نمی آید
خربندگان سلطان را طلب داشت و از کمیت ایشان
سوال کرد گفتند خربندگان سلطان و ازان خواجه صد[17] و

۱ــ ث: حذف شده ۲ــ ت: اند ــ حذف شده ، ث: بالای سطر نوشته شده
۳ــ ب پ ث ج: که در، ت: حذف شده ۴ــ ت: حذف شده
۵ــ پ: که در ۶ــ آ: سروز ، ب: صروزا ، پ: میروز
۷ــ پ: بوده ۸ــ پ ث ج: وحبس فرموده ــ افزوده شده
۹ــ ب: مدت ۱۰ــ پ ث ج: بماند ۱۱ــ ث: بالای سطر نوشته شده
۱۲ــ ب پ ج: آن *۱۳ــ پ: سلطانرا ۱۴ــ ت: و
۱۵ــ ب: تدبیر ۱۶ــ پ: منتج ۱۷ــ ب: حذف شده

پنجاه نفر ند خواجه فرمود تا ایشان را بحمام بردند
و سرها بتراشیدند و بروتها بگرفتند وجهت هریک
از ایشان جبّه کرباس کبود و شملهٔ تعیین کرد[1] و پیری را
که درمیان ایشان *بود ولایق سشیخ نمائی[2] بشیخی ایشان
۴۳ت موسوم[3] گردانید و فرمود که شمارا بخدمت سلطان می برم
می باید که چون بحضرت[4] رسید[5] بغیر از[6] انک سلام کنید
هیچ سخنی[7] نگویید و یکی از شما سجادهٔ که[8] جهت این
۲۰ج شیخ[9] ساخته ام بیندازد[10] و *او زمانی سر[11] درپیش انداخته
خاموش بنشیند[12] بعد ازان شیخ دست بردارد[13] و
جهت ثبات دولت سلطان سورت فاتحه بخواند
و شما نیز بخوانید و بیرون روید چون خواجه ایشان را
برین[14] تدبیر و ترتیب مشغول گردانید بحضرت سلطان
رفت وگفت جمعی درویشان صاحب دل[15] و[16] صوفیان

۱ــ ت: فرمود *۲ــ ت: لایق شیخ نمائی بود
۳ــ ت: حذف شده ۴ــ ج: بحضرت سلطان ۵ــ ب: رسد
۶ــ ث: حذف شده ۷ــ پ ث ج: سخن، ت: شیخی
۸ــ ب ث پ ج: حذف شده ۹ــ ب پ ث ج: که ــ افزوده شده
۱۰ــ ج: بیندازید *۱۱ــ ث: اوسر زمانی ، پ ج: او ــ حذف شده
۱۲ــ ج: بنشینید ۱۳ــ ت: براورد ۱۴ــ ب پ ت ج: بدین
۱۵ــ ت: درون ۱۶ــ ج: حذف شده

*صافی درون[1] از خراسان آمده اند و می خواهند که بحضرت
سلطان رسند و[2] دعایی گویند و یقین است[3] کی مستجاب
گردد سلطان بدین خبر بشاشت نمود و گفت ما آ۵۶ پ آ۳۸ ث
بخدمت آن درویشان رویم خواجه اجابت کرد و
خربندگان را در خانقاهی بنشاند و همان سخن که
بایشان[4] گفته بود مکرر گردانید و سلطان را[5] پیش
ایشان برد *و ایشان اچ[6] خواجه نظام الملک[7] فرموده
بود از سکوت و خواندن فاتحه بجای آوردند[8] چون شیخ
موضوع فاتحه بر[9] خواند خواجه با سلطان گفت که[10] چون
درویشان را[11] دیدیم *بیرون رویم[12] سلطان برخاست و بیرون آمد[13]
خواجه بازگشت و پیش خربندگان رفت و گفت[14] دیگر باره
با سرطویلهای[15] استران روید و[16] بخربندگی مشغول شوید
آنگاه بخدمت[17] بازگشت و پرسید کی این درویشان

---

*۱ـ ت: صاحب دل   ۲ـ ب: حذف شده   ۳ـ پ: حذف شده
۴ـ پ ت ث ج: باایشان   ۵ـ آ: حذف شده
*۶ـ پ: حذف شده   ۷ـ پ: انجبه ـ افزوده شده
۸ـ پ: آوردندی، ت: آورده اند   ۹ـ ت: حذف شده
۱۰ـ ث: حذف شده   ۱۱ـ ت: حذف شده   *۱۲ـ ج: حذف شده
۱۳ـ ث: و ـ افزوده شده   ۱۴ـ ب: حذف شده   ۱۵ـ پ ث: طویله
۱۶ـ آ ب: حذف شده   ۱۷ـ ب پ ث ج: بخدمت سلطان

در نظر سلطان چگونه آمدند فرمود کی *از حضور ایشان[1]
روحی[2] بخاطر من رسید[3] که مثل آن مشاهده نکرده ام
خواجه بخندید و گفت این جماعت خربندگان *سلطان
و از آن بنده اند[4] که دی روز این وقت اکثر ایشان در
خراباتها[5] و[6] شرابخانها مست و جنب افتاده بودند چون
خواستم که ایشان را شیخ و صوفی سازم[7] در یک
شب صد و پنجاه خربنده را شیخ و صوفی ساختم اما
اگر خواهم که[8] مثل مولانا وحید الدین بیروزکوهی دانشمندی
سازم وقتی کی استعداد موجود باشد و طلب باعث
و محرّض گردد و زمان و[9] امکان *و وقت و حال[10] و
تربیت[11] اکابر و ارشاد استادان مشفق[12] مساعدت نمایند[13]
بچهل سال[14] توانم ای سلطان عالم[15] این[16] چه بی عنایتی در

---

*۱ـ ب پ ج: حذف شده
۲ـ ب: اروحی، ث: رُوحی، ج: رُوحی   ۳ـ ث: امد
*۴ـ ب: سلطامد، ت: سلطان و ازان بنده آمد
۵ـ ب: خرابتهای، پ: حذف شده، ت: خرابتها
۶ـ پ: حذف شده   ۷ـ ب: شانم   ۸ـ ب: حذف شده
۹ـ ب: حذف شده   *۱۰ـ آ: وحال ـ بالای سطر نوشته شده، ت: و وقت ـ حذف شده
۱۱ـ پ: ترسیب   ۱۲ـ پ: حذف شده، ج: و   ۱۳ـ ب ث: نماید
۱۴ـ ب: سالم   ۱۵ـ ت: حذف شده   ۱۶ـ ت: ان

۴۵آ ب ۴۰-آ غیر موقع است وچون مجال سخن باز[1] یافته بود
سلطان را ملامت کرد و او خجالت بسیار نمود واز
خواجه عذرها[2] خواست و تشریف خاص و استر تنگ[3]
۵۷پ بسته و هزار مثقال طلا[4] که عادت سیورغال پادشاهان[5] قدیم
چنان[6] بود[7] جهت استظهار مولانا وحیدالدین بقلعه فرستاد[8]
و او[9] باعزاز و اکرام تمام بحضرت آمد[10] و بعنایت وعاطفت
مخصوص شد و سلطان را انکار باعتقاد مبدل گشت و
ببرکت نصیحت[11] خواجه نظام الملک[12] وتعبیهٔ کی *در باب[13]
خربندگان کرد سلطان[14] نیک نامی دو جهان[15] یافت رحمة[16] الله
تعالی داعی[17] دولتخواه [18]نیز با حضرت[19] بر[20] منوال سخن خواجه
نظام الملک است ازین شیخ نمایان هیچ[21] شیخ نام هر روز

۱-آ ت: حذف شده ۲-پ: عذر ۳-ت: تنک
۴-ب: طلی ، ت: زر طلا ۵-ت: بادشاه
۶-ث: بالای سطر نوشته شده ۷-ب پ ث: بوده ، ت: بودو
۸-ب: فرستاده ۹-ب ت: او را ۱۰-ت: آورده
۱۱-ب: صحبت ۱۲-ب: الدین ، پ: حذف شده
*۱۳-ب: تکرار شده ۱۴-ب: تکرار شده ۱۵-آ: جهانی
۱۶-پ ث ج: رحمهم ۱۷-پ ج: حکایت داعی ، ث: مخلص
۱۸-ث: از – نیز با – تا – این مخلص (صفحهٔ ۲۶۹) – حذف شده ۱۹-ت: بحضرت
۲۰-ب: برین ۲۱-پ ج: حذف شده

هزار و[1] بیشتر نیز توان ساخت امّا اگر خواهند کی[2] عالمی[3]
۴۳آ ت عامل[4] و فاضلی کامل[5] پدید آرند معلوم نیست کی بعمرهای
دراز *با استعدادات[6] بسیار میسر شود *یانه[7] واین
مخلص بعرض این[8] نصایح که از منابع اخلاص مترشح
می کردند[9] واز مناهل دوستی و اختصاص استنباط می یابند
مراحم[10] مطالعه همایون می گردد و یقین است کی چون[11]
این کلمات از موارد خیرخواهی صدور یافته خاطر مبارک
قبول ان را تلقی[12] فرماید[13] مصراع[14]
*که هرچه از[15] جان برون[16] آید[17] نشیند لاجرم دردل
حق تعالی اولیاء[18] ان حضرت را[19] از وقیعت صحبت
۲۰آ ج جهال و فضیحت ملازمت اشرار و ارذال *حراست
وحمایت[20] کناد و امور ملک و ملت بروفق مصالح [21]

۱-ج: حذف شده ۲-پ ت: حذف شده ۳-ب: عامل
۴-ب: عالی ، ت: عاملی ۵-ت: کاملی *۶-ب ت: باستعدادات
*۷-ب ج: یانی ، پ: حذف شده
۸-ت: ان ۹-ت: می کردد ۱۰-آ ج: مزاحم ۱۱-پ: حذف شده
۱۲-ت: حذف شده ۱۳-پ ت: فرمایند ۱۴-ب ث: حذف شده
*۱۵-ت: که هرکه ان ، ج: سخن کز ۱۶-ج: بیرون ۱۷-پ: حذف شده
۱۸-ت: دولت – افزوده ۱۹-ت: حذف شده *۲۰-ب: حماعت وحراست ،
پ ث ج: حمایت وحراست ۲۱-ب پ ث ج: بارگاه – افزوده شده

جهان پناه باد[1] بالنبی و آله* وصحبه[2]

*نوع سیزدهم

در رعایت قدماء ملازمان سلاطین سابق[4] *از کتاب نامدار و بهادران کارزار و اجراء و اجبات[5] و تعیین وجوهات معایش[6] ایشان[3]

پ ۵۷آ *بعد از[7] تمهید[8] قواعد[9] مکملات اسباب مملکت و تنبیه بر[10] مزینات[11] اوضاع سلطنت اعلام علوم شریفه گردانیده می آید کی چون بتایید ربانی و توفیق یزدانی مملکت ایران زمین درتحت تصرف و تملک ان حضرت آمد[12] و[13] ولایات[14] آن[15] بتولیت[16] سده[17] سلطنت پناه اختصاص یافت[18] برصوایب آراء فضل[19] گستر و ثواقب افکار[20] عدل[21] پرور واجبست

۱- ت: حذف شده   *۲- پ ت: حذف شده

*۳- ب: از - نوع - تا - ایشان - حذف شده   ۴- آ: سابق که

*۵- ج: و ادرارات   ۶- پ ت: معاش ، ث: درحاشیه نوشته شده

*۷- ب: بعدا   ۸- ث: مقدمات و - افزوده شده

۹- آ: درحاشیه نوشته شده ، ت: حذف شده   ۱۰- ت: حذف شده

۱۱- آ ب: مرسات   ۱۲- ب: است ، ج: آمده

۱۳- ث: حذف شده   ۱۴- ب: ولایت   ۱۵- ت ج: حذف شده

۱۶- ج: حذف شده   ۱۷- ث: بنده   ۱۸- ب: و - افزوده شده

۱۹- ب: حذف شده   ۲۰- ت: حذف شده   ۲۱- ت: گستر - افزوده شده

کی بتفحص قضایاء اعیان مملکت[1] و اکابر ملک و ملت اشتغال
ث ۳۹ فرمایند[2] و بغور احوال ملازمان[3] سلاطین سابق و ملوک سالف رسیده در ترفیه خاطر و جمعیت باطن و ظاهر ایشان سعیی کی وظیفهٔ[4] رافت و حفاوت[5] پادشاهان عادل و شهریاران منصف باشد بجای آرد[6] اوّلا اکابر و اعیان را از افاضل و علما و مشایخ و معارف و مشاهیر[7] درخور[8] استحقاق ایشان[9] بجزایل[10] مکارم و کوافل فضایل[11] فواضل مرفه الحال دارد[12] و ثانیا ملازمان سلاطین سابق[13] *از کتاب نامدار و بهادران کارزار و دلیران صف شکن و دلاوران مرد افکن[14] اگر قوت و قدرت ملازمت درگاه جهانپناه[15] و استطاعت حضور در دیوان حضرت[16] سلطنت داشته باشند برقرار مقرر فرمایند[17] چه

۱- ج: فلک   ۲- ث: فرماید   ۳- ج: و - افزوده شده

۴- پ: وظیفه و   ۵- ب: معاوت ، ث: حقاوت

۶- آ: آورد ، ت: آرند   ۷- ث: مشاهر

۸- ب: حوز ، پ: احوال ، ت ج: حوز   ۹- ت: حذف شده

۱۰- پ: بجزیل   ۱۱- ت: فضایل و ، پ ث ج: حذف شده

۱۲- ت: دارند   ۱۳- ب ت ث ج: سابق را   *۱۴- ج: حذف شده

۱۵- ب: جهانپاه   ۱۶- ث: حضرت ، ج: حذف شده

۱۷- پ ت ج: فرمایند

تعیین ایشان جهت[1] تقلد[2] مهماتی کی همواره مباشر آن
۴۶ب بوده *[3] و نیک نامی اندوخته و[4] لشکرها[5] را شکسته باشند[6]
و مملکتها[7] را گرفته وغایت مساعی جمیله[8] یا در[**9] کتابت
یا در شجاعت[9] باظهار رسانیده[*3] بغیر[10] از تعیین غیری که دیگر آن
کار نکرده باشد[11] *و[12] ندانسته[12] بیت[13]

قلم زن نگه دار و شمشیر زن

نه مطرب که مردی[14] نیاید ز زن[15]

۴۰آ-آ ۵۸پ و مقرر است کی سلاطین ماضی[16] جمعی را که مباشرت[17] کلیات[18]
امور مملکت[19] موسوم گردانیده باشند[20] و اعتماد بر قول و قلم
ایشان کرده بنا بر چند خاصیت *بوده باشد[21]

۱ـ ث: حذف شده ۲ـ ت: حذف شده *۳ــ*۳ـ ج: از ـ و نیک نامی ـ تا ـ رسانیده ـ
ـ حذف شده، و ـ باظهار رسانیده ـ در نسخهٔ ث: بجای آورده ـ نوشته شده
۴ـ ب: او ـ افزوده شده ۵ـ ت ث: حذف شده ۶ـ پ: باشد
۷ـ ت: حذف شده ۸ـ ب: جمیل، پ: جمیله خود را
**۹ـ پ: شجاعت یا در کتابت ۱۰ـ پ ث ج: بهتر، ت: بغر
۱۱ـ آ: باشند ۱۲ـ پ: حذف شده
۱۳ـ ب پ: حذف شده، ت ث: شعر ۱۴ـ ت: کاری
*۱۵ـ ج: از ـ و ندانسته ـ تا ـ ز زن ـ حذف شده
۱۶ـ ت: حذف شده ۱۷ـ پ ث ج: بمباشرت ۱۸ـ ت: حذف شده
۱۹ـ پ: حذف شده ۲۰ـ ت: حذف شده *۲۱ـ ت: بود

اوّل مهارت و حذاقت[1] ایشان[2] در کاری که مباشر
آن بوده اند[3] و استعداد فطری فحسب جهت تقلد آن[4] شغل
دوّم سلوک مسالک امانت و دیانت که موجب
استمرار ایشان بدان[5] اوضاع بوده باشد
سوّم وقوف[6] ایشان بر قضایا و امعان نظر در سایر
۴۴ت مهمات و تفصّی از عهدهٔ کلیات امور بر وجهی کی جانب
پادشاه و رعیت محمی و مرعی بوده و غبطه دیوان و
تثمیر اموال بحصول[7] پیوسته
چهارم *دُرْبَت و[8] تجربت بواسطهٔ کثرت ممارست
در کارها که[9] تا[10] بر ایسر وجوه از عهدهٔ آن[11] بیرون آیند
و[12] جمعی که در[13] ساختن مهمات خلایق بدین[14] مراتب رسیده
باشند میان ایشان و جمعی کی ازین تجارب[15] غافل و

۱ـ آ: حذاقت، ب: حذاقت ۲ـ آ: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده، ت: حذف شده
۳ـ ب: بوده، ت: بوده باشد، ج: بودند
۴ـ آ: این ۵ـ پ ت ث ج: بران
۶ـ ب: و قوت ۷ـ ج: محصول
*۸ـ پ: حذف شده، ت: در رتبت و
۹ـ ب پ ث ج: حذف شده ۱۰ـ ت: حذف شده
۱۱ـ ب: وجوه ـ افزوده ۱۲ـ ث: حذف شده ۱۳ـ پ: حذف شده
۱۴ـ آ ب: برین ۱۵ـ پ: تجارت

ازین معانی ذاهل باشند فرق[1] بسیار باشد امّا[2] اگر حکم
رود که جماعت جوانان مستعد ملازم و مصاحب ان
پیران[3] قدیم شوند تا در صحبت ایشان قواعد ملازمت و
رسوم *و آداب[4] دیوان و تدبیر ساختن مهمات و ترتیب[5]
مصالح امور که مجموع ان شرایط و[6] وظایف خدمت ملوک ج۲۱
و سلاطین است بیاموزند[7] و بتدریج خودرا بمراتب ایشان
رسانند موجب تربیت[8] استعدادات باشد و عمارت
مملکت[9] و[10] تمهید[11] قواعد سلطنت از نتایج ان گردد و این معنی
بغایت[12] مستحسن[13] و پسندیده افتد و اگر ان[14] قدمارا بسبب
استیلاء شیخوخت وضعف *قوت مزاج[15] و[16] قدرت[17] ملازمت
[18]نباشد[19] در ترفیه خاطر[20] و تدبیر اسباب معاش ایشان[21] و ۵۸آ پ
ترتیب[22] مصالح مساعی جمیله مبذول باید فرمود[23] بر وجهی که ایشان را

۱ـ ج: فروق ۲ـ ج: و اما ۳ـ ت: بران *۴ـ ج: ولجات ۵ـ ت: تربت
۶ـ ب: حذف شده ۷ـ ج: بیاموزند ۸ـ آ: ترتیب، ب: تربیب، ت: ترتیب
۹ـ پ: ملوک ۱۰ـ پ: بر ۱۱ـ ث ج: تمهّد
۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ ب: مستحسین ۱۴ـ ت: حذف شده
*۱۵ـ پ: قوت مزاج قوّت، ج: مزاج قوت ۱۶ـ ت ث: حذف شده
۱۷ـ ث: قوّت ۱۸ـ آ: از ـ نباشد ـ تا ـ نباشد (در ص ۲۷۵) ـ در حاشیه نوشته شده
۱۹ـ ب: باسند ۲۰ـ آ: حذف شده ۲۱ـ پ: ایشانرا
۲۲ـ ب: تربیب، ت ث: تربیت، ج: رتیب ۲۳ـ ب: فرموده، پ: حذف شده

*از هیچ چیز[1] باز[2] ماندگی نباشد و در کلیات قضایا استشارت
از رای صایب[3] ایشان از لوازم گردد چه مسلّم[4] بواسطهٔ
ضعف مزاج بر ملازمت قادر نباشند[5] اما قواعد تدبیر و قوانین
ریاست و سیاست و ضابطهٔ[6] ملک داری و رعیت
پروری خود فراموش نکرده باشند بلک اصابت رای[7]
ایشان بامضای شمشیر بران *برابری کند و[8] قضیه که
جوانان را چون درس علوم بر استاد باید خواند و سالها در
ان بسر[9] بردن *تا حقیقت ان را معلوم کنند[10] ایشان را
۳۹آ ث بواسطهٔ تجارب[11] عقلی بی این زحمت معلوم باشد[12] و بمیامن
استصواب و اشارت[13] ایشان ممالک[14] معمور و کارها بر
قانون صواب و سداد و قاعده صلاح و رشاد تمشیت
یابد و بهیچ *حال در[15] رعایت جانب[16] و ترتیب[17] اسباب[18] معاش

---

*۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ت: آثار
۳ـ ب: صیانت، ت: صاحب ۴ـ پ ث ج: که ـ افزوده
۵ـ ب پ ت ج: نباشد ۶ـ آ: بالای سطر با خط مغایر ـ رابطهٔ ـ افزوده، ب ت: رابطهٔ
۷ـ پ ث ج: ارای *۸ـ پ: برابری ۹ـ ث: باید ـ افزوده شده
*۱۰ـ ج: حذف شده ۱۱ـ ب: تجارت، پ ت: تجارت
۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ ب پ ث ج: استشارت
۱۴ـ ب: مملکت *۱۵ـ ب: حال ودر، ج: حذف شده ۱۶ـ ب: حذف شده
۱۷ـ ت ث ج: تربیت ۱۸ـ ت: حذف شده

ایشان اهمال نباید فرمود چه مبادا که از غلبهٔ فقر[1] و عجز
اندیشها کنند که موجب ملالت خاطر باشد بدان[2] سبب کی
مقررست[3] که هر مخالفت کی از چنین طوایف در وجود آید منشاء ۴۶ب
ان عجز و فروماندگی و اضطرار[4] احوال ایشان *[5] باشد که
مستفاد[6] از بی عنایتی پادشاه و عدم اهتمام ارکان دولت
بنظم احوال ایشان*[5] بود چه اگر این قضیه استمرار یابد البته
ایشان عزیمت ملکی دیگر کنند و[7] چون[8] مردم عاقل و[9]
صاحب کفایت باشند[10] هرآینه ناموس پادشاه خودرا بحسن[11]
عهد و وفاداری و کمال فضل و کیاست نگاه دارند و بی آنک
حکایت شکایتی از ایشان صدور یابد مصدوقهٔ حال ۵۹پ
*عقلا و[12] اکابر آن[13] مملکت را که بدانجا[14] رفته[15] باشند خود معلوم گردد ۴۱-آ

۱-ج: فقرا ۲-ج: از- بدان سبب- تا- مسطور و مذکور (ص ۲۷۷)- حذف شده

۳-ت: مقرریست ۴-ث: اضطراب

*۵-*۵-ت: از- باشد که- تا- ایشان- حذف شده

۶-ب: مستفاده، پ: مسفاد، ث: میستفاد ۷-ث: حذف شده

۸-پ ث: ایشان- افزوده ۹-پ ث: حذف شده ۱۰-پ: باشد

۱۱-پ: بحسن، ت: بچنین *۱۲-پ ث: حذف شده

۱۳-ب پ ت ث: اکابران

۱۴-ب: بدینجا، ت ث: انجا

۱۵-ت: حذف شده

*وتصور بی عنایتی پادشاه باحوال مستعدان کنند[1] و
ازین حال شینی تمام باحوال سلطنت وقواعد مملکت
راه یابد و اگر والعیاذ[2] بالله در میان این[3] طوایف جهّال
نیز باشند که افشاء قضایا پیش ایشان در غایت سهولت
بود تقررات[4] ایشان نیز موکد عقاید *عقلا و[5] اکابر مملکت
منتقل الیها گردد چه نقل مردم مستعد *وغیر مستعد[6]
بواسطهٔ بی عنایتی پادشاهان[7] از مملکتی بمملکتی دیگر در ۴۴ت
جبلّتها[8] مرکوزست و درمتون صحف *مسطور
و مذکور[9] وحکایتی کی از فخرالدوله بویهی و وزیر او
صاحب اسمعیل بن عباد نقل می کنند مناسب این مقامست
و آن چنانست کی جمعی کتّاب و عمال معطل دران
عصر هر روز در[10] موضعی رفتندی[11] بیرون شهر ری[12] که[13] بدیدهٔ
سپهسلار[14] موسوم بودی[15] یعنی دیدبان[16] تاوقت آفتاب زرد

---

*۱-آ: از- وتصور- تا- کنند- درحاشیه نوشته شده، ت: حذف شده

۲-ث: العیاذ ۳-ب ث: ان، پ: حذف شده ۴-پ ت: تقریرات

*۵-پ ث: حذف شده *۶-ب: وغیرمستقلان، پ: حذف شده ۷-پ: پادشاه

۸-ب: حبلها، ت ث: حیلتها

*۹-پ: مسطور و مذکورست، ث: مذکور و مسطور

۱۰-پ ث ج: بر ۱۱-ج: که- افزوده ۱۲-آ ت: حذف شده

۱۳-ج: حذف شده ۱۴-ب ث: سپهسالار، پ ج: سپه سالار ۱۵-ت ج: بود ۱۶-پ ج: و- افزوده

انجا بودندی و بعد ازان فرو[۱] آمدندی و بخانهای خود
رفتندی چون مداومت ایشان برین معنی استمرار یافت
این[۲] خبر بگوش فخرالدوله رسید حاجبی[۳] را گفت پیش
ایشان رو و ایشان را *با هرچه انجا دارند[۴] پیش من آور
حاجب[۵] چون انجا رفت ایشان نردبان فرو گذاشتند
و[۶] حاجب[۷] باکسان او بر[۸] بالا رفتند و پیش ایشان
شطرنج و نرد و دوات و قلم و کاغذ *[۹] دیدند[۱۰] وسفرهٔ
نان درآویخته[۹]* وکوزه و سبوی آب نهاده حاجب[۱۱] گفت
فخرالدوله شما را می خواند *و ایشان را[۱۲] فرو[۱۳] آورد و پیش
فخرالدوله برد و[۱۴] صاحب کافی اسمعیل بن عباد[۱۵] حاضر[۱۶] بود
۵۹ پ فخرالدوله از ایشان پرسید که شما چه قومید وهر روز بچه
کار برین دیده می روید ایشان گفتند زینهار[۱۷] می خواهیم

۱ـ ج: فرود ۲ـ ج: حذف شده ۳ـ پ ث: حاجب، ج: صاحب

*۴ـ ت: باهجه دارند آنجا ۵ـ ج: صاحب ۶ـ ت: حذف شده

۷ـ ج: صاحب ۸ـ ب ت ث: حذف شده

*۹ـ*۹ـ ت: درانجا اویخته دیدند ۱۰ـ ج: دید ۱۱ـ ج: صاحب

*۱۲ـ ب: تکرار شده، پ ج: وایشان را ازانجا (از انجا: پ ـ انجا)، ث: وازایشان را ازینجا

۱۳ـ ج: فرود ۱۴ـ پ ث ج: حذف شده ۱۵ـ پ: عاآند

۱۶ـ ب: حاطر، پ ث ج: پیش او

۱۷ـ ت ث: زنهار

تا راست بگوییم فخرالدوله *ایشان را[۱] بجان وتن و مال امان
داد و بسوگند[۲] موکد گردانید چه *بیشتر را[۳] می شناخت
گفتند پوشیده نیست که ما نه دزدیم[۴] و نه خونی و
نه راه زن و نه زن[۵] کسی[۶] فریفته ایم و نه فرزند کسی[۷] بغلامی
برده ما قومی دبیران و متصرفان معطل مانده ایم و ازین
۲۱ آ ج دولت محروم و[۸] پادشاه باحوال ما نمی رسد و بهیچ شغل
نامزد[۹] نمی فرماید شنیده ایم که در خراسان پادشاهی پدید
آمده[۱۰] که اورا محمود می گویند *و[۱۱] اهل فضل و هنرمندان را
دوست می دارد و ایشان را ضایع نمی گذارد و دانش را
خریداری می کند[۱۱]* و ما امید ازین مملکت بریده دل[۱۲] در
۴۷ ب وی بسته ایم وهر روز برین[۱۳] دیده می رویم و شکایت
۲۰ ث روزگار می گوییم[۱۴] و از[۱۵] هرکه ازین راه آید[۱۶] خبر محمود می پرسیم

---

*۱ـ ب: حذف شده ۲ـ آ ت: سوکند، ب: سوکند

*۳ـ پ: حذف شده ۴ـ پ: دزدانیم ۵ـ ب: حذف شده

۶ـ ج: کسی را ۷ـ ب پ ث ج: کسی را ۸ـ ت: حذف شده

۹ـ پ: بامزد ۱۰ـ ب: آمده بود، پ: آمده است

*۱۱ـ*۱۱ـ ج: از ـ و اهل فضل ـ تا ـ خریداری می کند ـ در حاشیه نوشته شده

۱۲ـ ج: و دل ۱۳ـ ج: بدین ۱۴ـ ج: می کنیم

۱۵ـ پ ث ج: حذف شده

۱۶ـ ب: که، ج: می آید

و بدوستانی کی در خراسان داریم ملاطفات می نویسیم و از
مجاری حالات اعلام می دهیم و چون مردم عیال داریم و درویش
گشته *بحکم ضرورت[1] خان و[2] مان گذاشته درپی رزق و
بطلب[3] شغل بخراسان می رویم[4] حال خویش گفتیم اکنون فرمان
خداوند راست[5] فخرالدوله روی بصاحب کرد و گفت ما را
با این گروه چه *می باید کرد[6] صاحب گفت ملک ایشان را
امان داده است و اهل فضل اند و مردم زاده و قلم زن
و بعضی را بنده می[7] شناسد و *تعلق ببنده دارند[8] چون
۶۰پ کار اهل قلم و تعیین *اشغال ایشان وظیفهٔ[9] بنده است
اگر حکم مطاع نفاذ یابد بنده مهمات ایشان را[10] بر وجهی کفایت
کند که فردا[11] خبر بخدمت رسد و پسندیده افتد پس[12]
آ۴۱ همان حاجب[13] را گفت[14] ایشان را بسرای صاحب بر و بسپار
حاجب[15] فرمان برد و بازگشت ایشان هراسان شدند[16]

---

*۱-پ: بحکم ضروری، ج: حذف شده ۲-ت: حذف شده ۳-ب ج: طلب
۴-ت: می دهیم ۵-ث: خداوندست *۶-ب: می باشد، پ: باید
۷-ب ت: حذف شده *۸-ت: ببنده تعلق دارد، ج: تعلق دارند
*۹-ت: وظیفه ایشان کار، ج: اشغال ایشان - در حاشیه نوشته شده
۱۰-ج: حذف شده ۱۱-پ: فرداه ۱۲-پ: تکرار شده
۱۳-ج: صاحب ۱۴-ت: که - افزوده شده ۱۵-ج: صاحب
۱۶-ت: حذف شده

39 Зак. 1311

۴۵ت و از[1] عقوبت صاحب[2] اندیشیدند چون صاحب بسرای
خویش آمد *فراش را گفت[3] همه را *در حجرهٔ[4] مناسب بر
و بنشان فراش ایشان را بحجرهٔ[5] بغایت نزه برد[6] فرشهاء
رفیع افکنده[7] و مسندها انداخته *و گفت هرجا[8] که خواهید[9]
بنشینید[10] *و بعد از ساعتی[11] جلاب آوردند و خوان[12] آراسته
بالوان[13] اطعمه چون از طعام[14] فارغ شدند شراب آوردند
و مجلس نهادند و مطربان بسماع مشغول شدند و بیرون
سه فراش که خدمت ایشان می کردند[15] دیگری را دران حجره
راه نبود و هیچ آفریده را از حال ایشان وقوف نه و اهل
شهر جهت ایشان ملول و غمناک و زنان و فرزندان
ایشان نوحه و زاری می کردند چون دوری[16] چند از شراب

۱-ب: ا ۲-ت: حذف شده
*۳-ث: در حاشیه نوشته شده، پ: فراش گفت، ج: و فراش را گفت
*۴-ت: بحجرهٔ ۵-ث: در حجره ۶-آ: حذف شده، ت ث: برد و
۷-ت: افکند *۸-پ ث ج: و ایشان را اجازت داد که هرکجا (ج: هرجا)
۹-پ ت ج: خواهند ۱۰-پ ت ج: بنشیند
*۱۱-آ: تکرار شده ۱۲-پ: خوانی، ت: خون
۱۳-ت: بانواع ۱۴-پ ث ج: خوردن - بجای کلمهٔ طعام - نوشته شده
۱۵-ث ج: می کرد
۱۶-ب: دور دور

بگذشت صاحب حاجب[1] خاص خودرا پیش ایشان
فرستاد و دلخوشیهای[2] بسیار داد و[3] گفت شمارا بخانهٔ من
جهت ان نفرستاده[4] اند که[5] محبوس و متفکر[6] باشید چه خانهٔ
من زندان را نشاید و اگر باشما خطائی[7] شدید کردندی
بخانه من نفرستادندی شما امروز و امشب مهمان منید و
و درحال فرمود تا خیاط[8] را[9] بیاوردند[10] و بیست جبهٔ دیبا
۲۶پ جهت[11] ایشان ببریدند[12] و[13] بیست اسب بازین[14] ترتیب
کرد و روز دیگر یک یک را می‌خواند و خلعت می‌پوشانید
و اسب تنگ بسته می‌داد و بشغلی موسوم[15] می‌گردانید
*و دیگران را بعضی[16] بادرار[17] و بعضی[18] بانعام و صلات اختصاص
می‌فرمود و بخشنودی تمام بخانهای خویش باز[19] فرستاد[20] روز[21]

۱-آ: بالای سطر نوشته شده ۲-آ ت: دلخوشیها
۳-ت: حذف شده ۴-ب ت: فرستاده ۵-ب: حذف شده
۶-ث: متفکر ۷-ج: خطاب ۸-ت: خطایان
۹-ب ت: حذف شده ۱۰-ت: ساآوردند ۱۱-پ: رجهت
۱۲-پ ث: ببرید ۱۳-ج: حذف شده ۱۴-پ ث ج: و ساخت جهت ایشان افزوده
۱۵-ب: مرسوم *۱۶-ج: و بعضی را ۱۷-ت: بادرارا
۱۸-ت ج: بعضی را ۱۹-ت: حذف شده
۲۰-پ ت ث: می فرستاد
۲۱-ج: روزی

دیگر باتفاق بسلام صاحب آمدند[1] گفت اکنون بمحمود
ملاطفات منویسید[2] و زوال ملک ما مخواهید و شکایت
مکنید و چون پیش فخرالدوله رفت پرسید کی با آن
۲۲ج جماعت چه کردی *گفت هر یک را[3] اسپی *و ساختی[4]
با یک دست[5] جامه بدادم و نفقة[6] مرتب داشتم[7] و هرکس[8]
که درین مملکت دو شغل داشت[9] یکی بستدم و[10] بدیشان
دادم و همه را باعمل شایسته و منصب لایق بخانهای ایشان
فرستادم فخرالدوله را[11] این تدبیر بغایت خوش آمد *و
پسندیده داشت[12] و گفت اگر جزین کردی[13] نشایستی و[14] کاشکی این
۴۷ب تدبیر پیش[15] ازین بده سال بودی تا ایشان را بمخالفت رغبت نیفتادی

۱-پ ث ج: و صاحب (پ: و - حذف شده) - افزوده شده
۲-آ پ: منویسد. ج: منوسید
*۳-ب: تکرار شده *۴-پ: حذف شده ۵-ت: ست
۶-ب: نفقهٔ ۷-ج: بداشتم ۸-پ ت ث: کس را
۹-پ ث: بود ۱۰-ت: حذف شده
۱۱-ب: حذف شده
*۱۲-ث: حذف شده
۱۳-ج: کردهٔ
۱۴-پ ث ج: حذف شده
۱۵-ب: حذف شده

*تتمه سخن در باب انک دو عمل یک کس را نفرمایند[2] و دو[3] کس را یک[4] عمل ندهند[1]

بعد از ان گفت اکنون باید کی مردی را دو عمل نفرمایند
بلک[5] هر مردی را[6] عملی باشد *تا همهٔ[7] متصرفان با عمل باشند و
۴۰آ ث همهٔ عملها با رونق[8] باشد و[9] دو سه عمل یک[10] عامل را *مفرمای
که[11] عیش بر متصرفان تنگ شود و عیب جویان و[12] صاحب
طرفان[13] گویند کی در مملکت ایشان[14] مگر[15] مرد نمانده است که[16]
۲۱ پ مردی را دو شغل می[17] فرمایند و بر بی کفایتی ما[18] حمل کنند
و نیز چون دو شغل یک[19] کس[20] را فرمایند یکی ازان دو
شغل نامضبوط ماند جهت انک یک مرد بدو شغل
۴۲آ اهتمامی چنانک باید نتواند نمود و[21] دو مرد را[22] نیز یک[23]

---

*۱- ب ج: از- تتمه - تا- ندهند - حذف شده، ت: تتمه - حذف شده
۲- پ: نفرماید ۳- ث: یک ۴- ث: دو ۵- ب: بلک که
۶- ت: حذف شده *۷- ب: حذف شده ۸- ج: برونق ۹- ث: که اگر
۱۰- ت: هر *۱۱- پ: مفرمائی که، ث: فرمایند ۱۲- پ: بر
۱۳- ت: حذف شده، ج: عرصان، درحاشیهٔ همین نسخه - طرفان - افزوده شده
۱۴- آ: درحاشیه نوشته شده ۱۵- پ ث ج: حذف شده ۱۶- آ: حذف شده
۱۷- ب: حذف شده ۱۸- ت: حذف شده ۱۹- ت: حذف شده
۲۰- ت: کسی ۲۱- ب: حذف شده
۲۲- ج: ا ۲۳- پ: حذف شده

شغل نباید فرمود چه ان عمل *در میان دو عامل[1] بی رونق
باشد و هر یک از ایشان اندیشد[2] کی اگر من درین[3] کار
سعی زیادت کنم و نگذارم که خللی بدان عاید گردد خداوندی
که مفوض آن[4] عمل اوست[5] پندارد که این رونق از سعی شریک ۴۵آ ت
منست و مرا دران مدخلی نه[6] *من چرا[7] رنجی برم که بی منت
باشد و بنام دیگری[8] براید و اگر مفوض سبب خلل ان شغل
پرسد هر یک ازین[9] دو شریک تقصیر بدیگری نسبت[10]
کند[11] و اگر بنظر تحقیق تامل رود[12] گناه از[13] ایشان نباشد بلک
از کسی[14] باشد کی یک شغل بدو کس فرماید[15] یا دو شغل
بیک کس و این معانی[16] البته موجب خرابی مملکت گردد
یقین است که سخن[17] دعاگوی دولتخواه که استنباط آن از
موارد خیرخواهی و مشارب صلاح اندیشیست درین ابواب[18]

---

*۱- پ: دو عامل در میان، ب: در میان ان دو عامل، ج: میان دو عامل
۲- ث ج: اندیشند ۳- پ: دران ۴- ب پ ث ج: این
۵- ث ج: است ۶- ث: نیست *۷- آ: چرا من
۸- ب: دیگر ۹- ج: ازان ۱۰- ج: حذف شده ۱۱- ت: نکند
۱۲- ج: درحاشیه - کند - نوشته شده ۱۳- ث: ازان
۱۴- ج: دیگر - افزوده شده ۱۵- ج: و - افزوده شده ۱۶- پ: معنی
۱۷- ت: حذف شده
۱۸- پ ج: باب

موافق رای[1] جهان آرای گردد[2] و باستماع[3] آن امور دین و دولت *انتظام یابد و قواعد ملک و ملت[4] استحکام پذیرد ان شاء الله تعالی[5] *دولت جاوید باد[6]

[7] نوع چهاردهم[8] در رعایت جانب[9] امهات و اظآر[10] واقارب وجمیع ملازمان از استادان و سادات و قضاة و ایمه و علما و اکابر دین و ملک و امرا و جماعت متجنده و لشکریان[7]

۱ـ ج: آراء ۲ـ ث: باشد ۳ـ ب: باستعمال

*۴ـ ت: وقواعد ملک و ملت انتظام و، ب: درحاشیه ـ و ملت ـ نوشته شده

۵ـ ت: حذف شده *۶ـ ب: جهان بکام باد، پ ث ج: حذف شده

*۷ـ*۷ـ ب: از ـ نوع چهاردهم ـ تا ـ لشکریان ـ حذف شده

۸ ـ درنسخ ـ آ ب ت ث: نوع چهاردهم ـ بامتن واحدی نوشته شده لیکن درنسخ ـ پ، ج: متن ـ نوع چهاردهم ـ موجود در ـ آ ب ت ث: حذف گردیده است.

درنسخهٔ ـ پ: نوع چهاردهم ـ مطابق با ـ نوع پانزدهم ـ موجود درنسخ ـ آ ب ت ث ـ میباشد. درنسخهٔ ـ پ: نوع پانزدهم ـ و درنسخهٔ ـ ج: نوع چهاردهم ـ مطابق با ـ نوع شانزدهم ـ درنسخهای آ ب ت ث ـ میباشد. درنسخهٔ ـ پ: نوع شانزدهم ـ و درنسخهٔ ـ ج: نوع پانزدهم ـ مطابق با ـ نوع هفدهم ـ موجود درنسخ ـ آ ب ت ث ـ میباشد. نوع پانزدهم ـ موجود درنسخ ـ آ ب ت ث ـ درنسخهٔ ـ ج: حذف شده. درنسخهٔ ـ ج: چهاردهم ـ بشکل ـ چهارم ـ نوشته شده.

۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ ث: اطنار

بعد از وظایف جانسپاری و روایت[1] حق گزاری[2] و احماد[3] بر اوضاع پسندیده کرداری بر رای جهان آرای و فکر مشکل گشای زاده الله بکل[4] شئ احاطةً وعلماً کما رزقه فی جمیع الاحوال کرماً و حلماً اعلام گردانیده می آید کی اهم مهمات و اوجب[5] مفترضات کی بنی نوع براتیان[6] بدان اقبال نمایند رعایت جانب[7] مادر دانست و بعد از ایشان پدران و برادران و اقارب و عشایر و مصاحبان وغیرهم واحداً بعد واحدٍ تا بر مضمون حدیث صحیح صلوات الله علی قایله که درجواب ابوهریرة[8] رضی الله عنه فرمود در وقتی که ازو سوال کرد[9] یا[10] رسول الله[11] من احق بحسن[12] صحابتی[13] قال امک *ثم قال[14] من قال امک *ثم قال[15] من قال امک[16] *ثم قال[17] من قال ابوک ویروی[18] من ابرّ قال امک

۱ـ ث: روایت ۲ـ ت: گذاری ۳ـ ب: اجماد

۴ـ ت: لکل ۵ـ ث: واجب ۶ـ ت: اتیان

۷ـ آ: حذف شده ۸ـ آ: هریره ۹ـ ب: کردند، ت: کرد و گفت

۱۰ـ ب: از ـ یا رسول الله ـ تا ـ ادناک (در ص ۲۸۸) ـ حذف شده ۱۱ـ ت: حذف شده

۱۲ـ ت: بحسن ۱۳ـ آ: صحابتی، ت: صحابتی *۱۴ـ ت: قال ثم، ث: ثم

*۱۵ـ ت: و قال ثم، ث: ثم ۱۶ـ آ: ابوک

*۱۷ـ ت: و قال ثم، ث: ثم

۱۸ـ آ: مروی

ثم امک ثم امک ثم اباک[1] ثم ادناک ادناک مواظبت
نموده باشم[2] یعنی می‌خواهم[3] که باقامت خیری مشغول
شوم ازحضرت رسالت صلوات‌الله علیه سوال میکنم
که احق انام بایصال این[4] خیر که باشد فرمودکه مادرت
۴۸ ب باین[5] عارفه ازجمیع خلایق سزاوارترست *و در نوبت[6]
دوم سوال[7] همان جواب فرمود و[8] در نوبت سوم همان
و در وقت[9] سوال چهارم فرمود *بعدازمادر[10] اجراء خیر در
حق پدرکن و بعد از پدر درحق اقارب و عشایر واحداً
بعد واحدٍ والاقرب فالاقرب و *بهُزابن[11] حکیم از پدر
خود روایت می‌کند و او از پدرخود که[12] از مصطفی
صلی الله علیه و سلم سوال کردم وگفتم [13]یا رسول الله من
ابرّ قال امک ثم[14] قال امک ثم[15] قال امک *ثم قلت ومن[16]

۱-ت: ابوک ۲-ت: باشیم
۳-ت: خواهیم ۴-ب ت: ان ۵-آ: باین، ب: باس، ت: باین
*۶-آ: بالای سطرنوشته شده ۷-ت: کرد - افزوده شده
۸-آ: حذف شده ۹-ت: حذف شده *۱۰-ث: حذف شده
*۱۱-ب: بهترانی، ت: بهزبن، ث: بهزمن ۱۲-ث: کفت - افزوده شده
۱۳-ب: از - یا رسول - تا - فالاقرب (ص. ۲۸۹) - حذف شده
۱۴-ت ث: من - افزوده شده ۱۵-ت ث: من - افزوده شده
*۱۶-ت: ثم من، ث: قلت ثم من

۴۱ ث قال اباک ثم الاقرب فالاقرب و شک نیست که
احق انام باتیان بدین صنیعه و ملازمت برین[1] حسنه
سلاطین اسلام و ولاة ازمة[2] دین وملک *و[3] احکام اندچه
ایشان باتوفیق[4] ربانی موفق و بتأیید یزدانی مویدند
و بکمال عقل و وفور عدل وشمول مکارم و عوارف و
۴۲ آ صنوف مآثر وعواطف بنسبت باسایر خلایق کوی
۴۶ ت رجحان و سباق ازجمیع اقطار و افاق ربوده و قبول
مضمون نص قران مجید و فرقان حکیم[5] عظم‌الله جلاله را که
*الاقربون اولی بالمعروف[6] قابل[7] و استماع آن را لایق
چه بواطن ایشان مظاهر اسرار ایات بیناتست وخواطر
مستمع[8] اوامر و نواهی حضرت رب الارضین والسموات[9]
واگر یکی را از ملوک عدل پرور و سلاطین فضل گستر
مادر بجوار رحمت[10] ایزدی[11] پیوسته باشدونشو *و نما[12]

۱-ب: برآن، ت: بدان
۲-آ: ازمة، ب: اَزمهٔ، ت: ازمّه، ث: ازمهٔ
*۳-ت: حذف شده ۴-ب ت ث: بتوفیق ۵-ت: حمید
*۶-ب: حذف شده ۷-آ: حذف شده ۸-ت: استماع
۹-ت: والسّماوات ۱۰-آ: حذف شده
۱۱-ت: ایزیدی
*۱۲-ت: فیما

برعایت و محافظت و صیانت *وکلاءت[۱]
اظآر[۲] یافته و لبان تغذی[۳] از پستان ایشان مکیده ودد
حصانت[۴] ایشان پرورده حکم ایشان حکم مادران باشد
وهرخیر و نیکی که با مادران کنند امثال آن با دایگان باید
کرد تا برعایت بعضی ازحقوق ایشان قیام نموده باشند[۵]
وبعد از دایگان رعایت جمعی کی دروظیفهٔ خدمت وملازمت
بدیشان نزدیک باشند[۶] ازلوازم بود تا ازعهدهٔ حقوق
ایشان متفصی گردند وبعد از انک *بارضای[۷] این طوایف
ازسر ارادتی تمام قیام نمایند وهمه را راضی وخشنود
گردانند برعایت جانب استادان که سبب حیات
روحانی بحقیقت ایشان اند مشغول گردند وتعظیم قدر و
تبجیل[۸] ذکر ایشان واجب دانند وبعد ازان دوستان ومتعلقان
پدران را رعایت کنند[۹] چه رسول صلی الله علیه *وسلم[۱۰] فرموده است

---

*۱ـ ت: حذف شده
۲ـ ب: اظیآر ـ درزیرسطر باخط مغایر ـ دایه ـ افزوده شده ، ت: اظار ، ث: اظئآر
۳ـ ب: تعدّی ، ت: صدی ، ث: تغذّی ۴ـ ت: حضانت
۵ـ ب: باشد ۶ـ ث: باشد *۷ـ ت: رعایت
۸ـ ب: تحتیل ، ت: تبجیل ، ث: تبجل
۹ـ ب: کرده
*۱۰ـ ب: حذف شده

*من ابرّ البرّ صلة الرجل اهل ودّابیه[۱] یعنی نیکوتر
خیری وبرّی که از مرد صادر شود آنست کی بدوستان[۲]
پدرخویش خیر و احسان کند[۳] و ایشان رابخود نزدیک
گرداند[۴] بعد ازان جماعت سادات وقضاة و ایمه و
علما را که وجود مبارک ایشان سبب رونق شعاردین
وموجب نظام مملکتست فکیف که درسرّا وضرّا و
شدت و رخا[۵] بوظیفهٔ ملازمت قیام نموده باشند[۶] وسفراً
وحضراً مواطی اقدام ایشان اثارحوافرسمندان آسمان
فرسای بوده و از ارتکاب اهوال[۷] و رکوب اخطارنیندیشیده
وبعد ازان امراء بزرگ و اعاظم تازیک وترک را که[۸]
بدل راست و درون پاک *وعقاید صافی[۹] و اعتقادات
سلیم در ملازمت طریقه[۱۰] جانسپاری واجب دانسته باشند و آ ۴۸ب
بهرخدمت کی موسوم شده از مقابلهٔ[۱۱] اضداد و مقاتلهٔ[۱۲] اعداوحسّاد
ببذل ارواح و اموال وابدان و اجساد[۱۳] مضایقت نموده وترک

---

*۱ـ ب: حذف شده ۲ـ ب ت ث: بادوستان
۳ـ ب: کند ، ت: کنند ۴ـ ب ت: گردانند
۵ـ ث: رجا ۶ـ ث: باشد ۷ـ ت: احوال
۸ـ آ ب: حذف شده *۹ـ ث: حذف شده ۱۰ـ آ: درحاشیه نوشته شده
۱۱ـ ث: مقاتله ۱۲ـ ب ث: مقابله
۱۳ـ ث: احساد

*اهل و اولاد[1] کرده بعد از طاعت[2] رب العالمین *جل جلاله
و فرمان[3] سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مطاوعت آن
حضرت برخود واجب دانسته ونصّ *اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم[4] را[5] فرض عین وعین فرض
دانسته[6] و بعد ازان جماعت متجنده و لشکریان را[7]
بنیل *عوارف و[8] عواطف و ایصال[9] جامگیات و وظایف
اختصاص فرمودن تا[10] در تحصیل مراضی ان حضرت
بذل روح پیش ایشان آسانترین چیزی[11] باشد و بحمد الله[12]
و منه حضرت سلطان اسلام خلد الله *ملکه و[13] سلطنته و آ ۴۱ ث
ثبت الی یوم النشور دعوته در مجموع این فضایل
و ماثر گوی مسابقت از جمیع سلاطین امصار[14] و ملوک[15]
آفاق و اقطار ربوده[16] است و دانسته کی حق گزاری

---

*۱ـ آ: اولاد و اهل
۲ـ ت: طاعت حضرت. ث: اطاعت
*۳ـ ث: در حاشیه نوشته شده *۴ـ ب: حذف شده
۵ـ آ: حذف شده ۶ـ ت: داشته ۷ـ ب: حذف شده
*۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ت: اسباب ۱۰ـ ت: حذف شده
۱۱ـ ت: از چیزی ۱۲ـ ب: والحمد لله *۱۳ـ ب ت ث: حذف شده
۱۴ـ آ: امصار ۱۵ـ ث: ملوک
۱۶ـ ب: بوده

آ ۴۶ ت ۴۲-۴۳ هر طایفه از طوایف مذکوره برچه وجه می باید کرد اما
چون داعی دولتخواه و مخلص بی اشتباه را محبت
ان حضرت *باگل[1] دل معجون و مخمرست[2] وخیرات
دوجهانی جهت انحضرت می خواهد بالضروره بتذکار
این معانی مزاحم[3] مطالعهٔ شریفه می گردد و این قضایا را
که[4] یحتمل[5] بواسطهٔ اشتغال بامور سلطنت و رعایت
مصالح مملکت بان نیفتد بایاد خاطر اشرف که جام جهان
نمای بحقیقت *عبارت از[6] انست می دهد *ان هذه تذکره
فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً[7] تا تصرف[8] همت همای
فرّ بتمشیت این معانی کی ذکر رفت واجب گردد
بلک اشتغال بدان ازجملهٔ مفترضات تصور فرمایند چه
باستماع این قضایا خلایق ببسیار از[9] اقاصی بلدان و امصار
متوجه حضرت آسمان مقدار[10] گردند و بعد ازان شکوه
سلطنت و رونق کارخانهٔ مملکت یکی در هزار باشد
انچه دعاگوی دولتخواه را در خاطر آمد *واهم مهمات[11]
واوکد وصایا و نصایح نزا دانست درین مکاتبه

---

*۱ـ آ ب ت: باکل. ت: باکل ۲ـ آ ث: محرست ۳ـ آ ت: مراحم
۴ـ آ: حذف شده ۵ـ آ: متحمل. ب ت: تحمل. ث: یحتمل که
*۶ـ ت: حذف شده *۷ـ ب: حذف شده ۸ـ ث: صرف
۹ـ ب: حذف شده ۱۰ـ ب: رفعت *۱۱ـ ث: حذف شده

*بعز عرض[1] رسانید و یقین است کی استماع آن بی غرض[2] فرمایند و باعتقاد محل قبول یابد دولت بدوام متصل[3] باد وحصول امداد مطالب دو جهانی متواصل ان شاء الله تعالی [4]

*نوع پانزدهم در تعیین خزانه جهت واجبات مستحقان از ادرارات و انعامات و صدقات و مراسم و معایش[6] و وظایف و جامگیات تا بتمغا و موضعی دیگر محتاج نشوند[5]

بحضرت کیوان رفعت سلطانی کی بحقیقت سایهٔ مرحمت[7] یزدانیست اعلام می رود که یکی از حکمتهاء الهی تعالی شانه و عظم سلطانه در تعیین سلاطین و تفویض[8] زمام مهام انام بقبضهٔ[9] اقتدار ایشان آنست کی لایزال
۴۶ پ مطامح[10] انظار و مسارح افکار ایشان ایصال[11] منافع بارباب استحقاق و اصحاب افتقار باشد تا محتاجان امم و

---

*۱ـ ت: بعرض ۲ـ ت: عرض ۳ـ ب: حذف شده ۴ـ آ: بمنه ولطفه ـ افزوده

*۵ـ ب: از ـ نوع پانزدهم ـ تا ـ نشوند ـ حذف شده، پ: نوع چهاردهم در تعیین خزانه جهت واجبات مستحقان تا بتمغا محتاج نشوند ۶ـ ت: معاش

۷ـ ت: رحمت ۸ـ آ ب: حذف شده

۹ـ آ ب پ: بقبصهٔ ۱۰ـ ت: مسامح

۱۱ـ ب: حذف شده

مستحقان اهل عالم از نوالهٔ نوال و فضالهٔ[1] افضال ایشان باهناء موایدِ[2] و اعذب موارده اختصاص یابند و کسری کی[3] از
۴۹ ب تصادم حوادث[4] روزگار[5] و تلاطم امواج افلاس و اعسار[6] قرین *حال ایشان[7] شده بدان منجبر[8] گردد و بنام هریک وجهی کی امور معاش *را وافی[9] و اسباب انتعاش را کافی باشد مجری و مقرر شود و ان مبلغ بنام ایشان ادراری مستمر و انعامی مستقر و مرسومی مقرر و معیشتی مقتدر *[10] و جامگی تمام و وظیفه مالاکلام[11] و صدقه دایر و عارفه سایر[10]* باشد و مجموع ملوک ماضی و سلاطین سالف تغمدهم الله بغفرانه و اسکنهم بجنابیح[12] جنانه[13] بتمهید این قواعد[14] و بسط این موایدِ[15] قیام نموده اند و از اصل مال دیوانی و متوجهات سلطانی ممالک خویش بنام هریک از سادات و قضاة و ایمه

۱ـ ث: مصایله ۲ـ ث: موابد ۳ـ پ: حذف شده

۴ـ ب پ ث: احداث ۵ـ آ: بالای سطر نوشته شده

۶ـ آ: اعتسار، ت: اقتمار، ث: اعتبار *۷ـ ب: حالشان

۸ـ آ: منجبر، ب: منحصر، ت: منجبر، ث: منحصر *۹ـ ت: حذف شده

*۱۰ـ*۱۰ـ پ: از ـ و جامگی ـ تا ـ سایر ـ حذف شده ۱۱ـ ب ت ث: بلاکلام

۱۲ـ آ ت: بحابیح، ب ث: بحابح، پ: بحابح

۱۳ـ ث: جنابه ۱۴ـ پ ث: قاعده

۱۵ـ ب پ: مامده، ث: مایده

و علما و مشایخ و صلحا و منقطعان و گوشه‌نشینان و فقرا[1]
و مستحقان ادرارات مجری داشته‌اند[2] و معایش[3] بامضا
رسانیده وجهت نواب و ملازمان مراسم و وظایف معین
۴۲ ت گردانیده[4] و احراز سعادت ابد و کسب[5] کرامت سرمد
بدین واسطه کرده و ذکری جمیل بر روی روزگار باقی
گذاشته استماع[6] می رود که حضرت معلای سلطانی[7] خلدت
سلطنته و ابدت مملکته که مظهر* حسنات و خیرات[8]
*و مفیض[9] *و مظهر[10] انواع مکارم و مبراتست اقتفاء[11] آثار
۴۷ت ۴۳-آ ۶۲پ سلاطین فضل گستر و ملوک عدل پرور واجب دانسته
بدین شیمهٔ حمیده استقرار و برین[12] طریقهٔ پسندیده
استمرار می نماید و از ابتداء جلوس بر سریر سلطنت
و[13] تخت پادشاهی و مملکت که[14] بدوام ابدالاباد متصل[15]

۱-ت: فقر ۲-پ: حذف شده
۳-پ: معاش ۴-ث: کرده
۵-پ ث: حذف شده ۶-پ ث: و استماع
۷-پ ث: اعظمی - افزوده شده *۸-آ: خیرات و حسنات
*۹-ب: و مفوض. پ ث: حذف شده *۱۰-ب: حذف شده
۱۱-ب: اضعاء ۱۲-ب: مدین ۱۳-ب: مر
۱۴-پ: تا غایت وقت که مدت سه سال است
۱۵-ب: بالای سطر نوشته شده

باد و[1] تومانات بسیار از اموال و متوجهات دیوانی و
املاک[2] و متملکات سلطانی درین وجه استغراق[3]
فرموده و محاویج انام را از سادات عظام و علماء
اسلام بادرار و انعام و مرسوم و معیشت
علی الدوام اختصاص و اتسام[4] داده درین وقت
چنان نمودندکی وجوهی[5] از جمع[6] اموال بنام جمعی از مستحقان
بهراسم و رسم که[7] مجری می گردد و در دفاتر اثبات[8] می یابد[9]
بر تمغاوات[10] حوالت[11] می کنند و تمغاچیان متعدّی در ادای
ان وجوه بدوافع[12] تقتیر[13] و تنغیص[14] و موانع تکدیر و
تنقیص[15] تمسک می جویند و مشرب آن[16] صنیعه و مورد
ان عارفه را که در نازکتر[17] محلی حلول[18] کرده *و در سزاوارترین
مقامی اقامت یافته[19] من کلّ الوجوه مکدر و منغّص[20] می گردانند[21]

۱-ب پ ث: حذف شده ۲-ب: ممالک ۳-پ: استواق. ث: استواق
۴-پ ث: حذف شده ۵-ب: وجهی که ۶-آ: جمیع ۷-ث: حذف شده
۸-آ: بالای سطر نوشته شده ۹-ب: ماند. ت: باید
۱۰-ب: سمعاوات ۱۱-ت: حواله ۱۲-ث: بالای سطر نوشته شده
۱۳-ت: تغییر ۱۴-ب: تنغیض. ت: تنقیص. ث: شعص
۱۵-پ: تنغیض. ث: تنقیض. ث: تنقیص ۱۶-ب: این
۱۷-ث: نازکترین. ۱۸-پ: جلول *۱۹-پ: حذف شده
۲۰-ت: منقص ۲۱-پ: گرداند

و از واجب هر مستحق[۱] که بضعف حال و قلّت منال
مخصوص می باشد[۲] چهار دانک یا[۳] بیشتر تصرف می نمایند
و بعد از مطل و دفع تمام[۴] و[۵] تمادی شهور و ایام محقری
بارباب[۶] استحقاق می دهند[۷] و *[۸]آن مستحقان را *زحمت
طلب و تعب[۹] تردد اضعاف مضاعف می شود و از اجراء[۱۰]
ان عوارف پشیمان و از نیل ان صنایع بیزار
می گردند و*[۸] هیچ آفریده این معنی[۱۱] را بمسامع شریفه
*مُلِئَتْ حبوراً و سروراً[۱۲] نمی رساند چرا باید کی وجوهی[۱۳]
کی در دیوان *بانعامات و ادرارات[۱۴] و معایش و مرسومات
اطلاق کنند از مستحقان انصراف یابد و تمغاچیان ظالم
۶۲ پ متعدی تصرف کنند[۱۵] داعی دولتخواه چون بجوامع وجود
متعلق انتظام احوال ارکان دولت و اعوان حضرت
۴۹ ب و اهالی آن مملکتست بعرض چنین قضایا مزاحم مطالعه

۱ـ ث: مستحقی ۲ـ ت: باشند ۳ـ پ: حذف شده ۴ـ ت: حذف شده
۵ـ پ: حذف شده ۶ـ ث: باراب ۷ـ ب: دهد
*۸ـــ *۸ـ پ: از ـ ان ـ تا ـ می گردند و ـ حذف شده
*۹ـ ث: تعب طلب و زحمت ۱۰ـ ث: التماس ۱۱ـ ت: معانی
*۱۲ـ ب پ ت: ملئیت سروراً و حبوراً ، ث: حذف شده
۱۳ـ ب پ ث: وجهی *۱۴ـ ت: بادرارات و انعامات
۱۵ـ ث: حذف شده

همایون می گردد و چون می داند کی صدق مخالصت و
موافقت این دولتخواه بران حضرت پوشیده نیست
انچ از صوایب تدابیر که بتعاقب[۱] ایام و توالی[۲] شهور و اعوام[۳]
معلوم شده *بشرف انها[۴] می رساند داعی را اندیشه بران قرار
گرفته که *[۵]جهت واجبات مستحقان **[۶] از ادرارات و معایش
و وظایف و مراسم و انعامات و صدقات و جامگیات
بروجهی کی[۶] ذکر رفته*[۵] خزانه[۷] علی حده تعیین فرمایند
و سه *معتمد امین[۸] را کی یکی خازن و دوم مشرف و سوم
ناظر باشد برسر آن دارند[۹] و مجموع *اموال ان تمغا[۱۰] را *که در
وجه مستحقان باشد[۱۱] درجمع ایشان بندند تا ایشان[۱۲]
بمحصلان خود بتحصیل رسانند و بروات اصحاب
واجبات را *بروجه مذکور[۱۳] نواب دیوان برایشان نویسند[۱۴]

۱ـ ب: حذف شده ، پ ث: بعرور ، ت: بتواتر ۲ـ پ ث: کرور
۳ـ ت: مشهور و ـ افزوده شده *۴ـ پ ث: بعرض
*۵ـ *۵ـ ت: از ـ جهت ـ تا ـ رفته ـ حذف شده
**۶ـــ **۶ـ پ: اسامی ایشان ۷ـ پ: خوانده
*۸ـ ب پ ت ث: امین معتمد ۹ـ پ: دارد
*۱۰ـ ت: احوال ان تمغا ، ث: اموال تمغا وانی ، پ: اموال تمغا وات
*۱۱ـ پ: حذف شده ۱۲ـ ب: آن نشا *۱۳ـ پ: از مراسم و
وظایف و انعاملت و معاش و ادرات و غیران ۱۴ـ ب: نوسد

و مرسومی وافی کافی جهت[۱] ایشان[۲] تعیین کنند[۳] و موجلکا بستانند
کی اگر از واجبات هرکس توقعی[۴] داشته باشند در گناه
آیند تا ایشان ان وجوه را[۵] بقسطی کی از دیوان معین[۶] گردانند[۷]
و بمیعادی کی مقرر کنند[۸] بی هیچ نقصان بمستحقان
جواب[۹] گویند *[۱۰] و از[۱۱] تمغاچیان نیز[۱۲] موجلکا[۱۳] بستانند کی[۱۴] در
رسانیدن وجوه واجبات مستحقان بمستحفظان[۱۵] مذکور
*بی هیچ[۱۶] عذر و شلتاق تمسک نجویند و موقوف ندارند و یکدانگ
آ-۴۴ زر قاصر و منکسر نگردانند و الا در گناه آیند تا جماعت
مستحقان*[۱۰] مرفه الحال *و فارغ البال[۱۷] بوظایف *طاعات
آ ۴۲ ث / ۴۷ ت و عبادات و رواتب[۱۸] خدمات خود[۱۹] مشغول شده در دعای
دولت افزایند و این معنی از تدبیرات[۲۰] صاحب سعید

۱-ت: حذف شده   ۲-ت: را ایشان - افزوده شده   ۳-پ: فرمایند
۴-ب: توقع   ۵-ب: حذف شده، ت: راکه
۶-ث: نقص   ۷-ب: کرداسده، پ ث: کنند
۸-پ ث: کرداانند   ۹-ت: می - افزوده شده
*۱۰—*۱۰-پ ث: از - و ان - تا - مستحقان - حذف شده و بجای ان - و ایشان - افزوده شده
۱۱-ب: ان   ۱۲-ت: حذف شده   ۱۳-آ: موچلکا
۱۴-ت: حذف شده   ۱۵-ت: بمستحقان   *۱۶-ب ت: بهیچ
*۱۷-پ ث: حذف شده   *۱۸-پ ث: حذف شده و بجای ان - و - افزوده شده
۱۹-ب: حذف شده   ۲۰-ت: تدبیر

وزیر شهید خواجه *غیاث الحق و الدین[۱] امیر محمد رشیدی[۲]
۶۳ پ طاب ثراه *وجعل الجنة مثواه[۳] و نایب او مرتضی
سعید[۴] مولانا شمس الدین محمد[۵] النظام الحسینی[۶]
الیزدی رحمه الله تعالی[۷] مستفادست چه در
روزگار ایشان مجموع ادرارات[۸] بی کلفت[۹] تعب و مشقت
طلب *در هر سه ماه از دست معتمدان ایشان[۱۰] بمستحقان
می رسید *[۱۱] و انعامات و صدقات خود از خزانه[۱۲] نقدی دادند *[۱۳] و بهیچ
حوالت محتاج نمی گردانیدند*[۱۳] و مرسومات[۱۴] کتاب دیوان نیز نقد
می رسید*[۱۱] جزاهم الله خیراً داعی دولتخواه این معانی[۱۵] از غایت
اخلاص بمسامع شریفه اسمعها الله[۱۶] المسار و المحاب[۱۷] رسانید و
یقین است کی چون بنظر صایب درین معنی[۱۸] تامل

---

*۱-پ: غیاث الدین   ۲-ب: حذف شده، ت: رشید   *۳-ث: حذف شده
۴-ث: مغفور - افزوده شده   ۵-پ ث: محمد بن   ۶-پ ث: حذف شده
۷-ت: حذف شده   ۸-پ: واجبات   ۹-ب: بکلف، پ: کلفت و
*۱۰-پ: حذف شده، ث: در هر سه ماه   *۱۱—*۱۱-پ: از - و انعامات
- تا - می رسید - حذف شده   ۱۱-ت: کلمه - می رسید - بصورت - می دادند - نوشته شده
۱۲-ث: خزینه   *۱۳—*۱۳-ث: حذف شده
۱۳-ت: کلمه - نمی گردانیدند - بصورت - نمی شد - نوشته شده
۱۴-ت: مرسوم   ۱۵-پ: معنی   ۱۶-پ: حذف شده
۱۷-پ: و المحارب، ت: و المحای   ۱۸-ت: معانی

فرمایند امارات دولتخواهی و علامات خیر اندیشی مشاهد و
معاین گردد ان شاء الله العزیز *جهان بکام باد[1]

*نوع شانزدهم[3] در منع تصرف املاک مردم بغیر حق[2]

بعد از بذل جُهد در وظایف دوستداری و شرط وُسع
در بیان شرایط شهریاری بمجل انها رسانیده می اید کی
پیش ازین ملاک این[4] مملکت را که اکنون بتملک و
تصرف ان حضرت مشرفست قاعده چنان بوده که لایزال
باستکشاف احوال متمولان و مستظهران مشغول بودندی و بر
بهانه ایشان را گرفته محبوس کردندی و املاک و اسباب
۲۲آ ج ایشان را خاص دیوان گردانیدندی[5] و ان بیچارگان را
۵۰ ب بصعبترین حوالتی[6] از پیش برداشتندی و متملکات
و متصرفات ایشان را بنوکران خود[7] دادندی[8] ورثهٔ
مُلاک محروم *و مستحق[9] در بیدای حیرت سرگردان و
بحکم *اولواالامر[10] ظالم جمعی نامستحق متصرف املاک و حقوق

---

*۱- آ: حذف شده *۲- ب: حذف شده
۳- پ: پانزدهم، ج: جهارهم ۴- پ ث ج: ان
۵- پ: کردندی ۶- پ ت ث ج: حالتی
۷- ت: حذف شده ۸- ج: و- افزوده شده
*۹- ت: حذف شده
*۱۰- ب ت ث: اولوالامر، ج: امر اولو الامر

ایشان[1] *و حال انک اگر یکی[3] از ورثه باتلاف نفس
مورث[4] قیام نماید شرعاً از استیفاء حصهٔ میراثی که
۲۳آ پ بدو رسیدی محروم شود[5] درین صورت حاکم[6] ظالم کی
قصد ازهاق روح مظلوم کرد وارث حقیقی و متصرف
املاک و متروکات او می شد و[7] تا این غایت بر
مناقضه حق اقدام می نمود*[2] و لایزال داعی مخلص را از
استماع این حالات خاطر پریشان و ضمیر متوزّع بودی و
بسبب[8] انک در ان اولواالامر[9] قابلیت استماع نصایح
ندانستی[10] ذکر این معنی بمکاتبت و مراسلت مصلحت
ندیدی چون ایام ظلم[11] او بسبب[12] تواتر[13] نفرینهای مظلومان
*و بیچارگان سپری[14] شد و وخامت عاقبت ظلم[15] بوضوح

۱- ت: کشتندی- افزوده شده *۲ـــ*۲- ج: از- و حال- تا- می نمود- حذف شده
۳- آ ب ت: حذف شده ۴- ب: مشورت ۵- ت: و- افزوده شده
۶- ت: که حاکم، ث: حذف شده ۷- آ ب: حذف شده
۸- ب: سبب ۹- ب ت ث ج: اولو الامر
۱۰- ب: نداستی، ت: نداشتی ۱۱- ج: ظلمهٔ
۱۲- آ ب ت: حذف شده
۱۳- ت: بتواتر
*۱۴- پ ج: حذف شده
۱۵- ث: حذف شده.

انجامید و صدق سخن قایل[1] فاضل *بظهور پیوست[2] [3]
از رعیت *شهی که[4] مایه ربود

بن دیوار کند و بام اندود

و بفضل[5] باری[6] تعالی شانه و تعظم[7] سلطانه امور آن[8] مملکت بر[9] معدلت جبلّی و نصفت ذاتی شهریاری قرار[10] گرفت و این[11] مخلص با[12] حضرت رب العالمین جل جلاله و عمّ نواله عهد کرده و بموکدات اقسام و ایمان موکد گردانیده که تا[13] در عمر مهلتی باشد انچ[14] منوط بخیرخواهی و صلاح اندیشی احوال مملکت و نیکنامی امرا و وزرا و ارکان دولت و
۴۸ت سایر برایا داند قطعاً[15] مخفی ندارد و بهر نوع که تواند بمسامع شریفه ملیئت حبوراً و سروراً رساند تا چون معلومست
۴۳ث کی ظلم را[16] وخامت عاقبت از لوازمست اشارت
۴۴آ مطاع بارکان دولت نفاذ یابد که بهیچ بهانه مزاحم و متعرض ارباب اموال *و اصحاب املاک[17] نگردند چه

۱- پ ت ج: قابل، ث: قایل *۲- ج: هُوَیْدا گشت
۳- پ ت ث: شعر - افزوده شده *۴- ب: که شهی ۵- ب: فضل
۶- ج: ربآنی ۷- پ ج: تمجّد ۸- ج: حذف شده
۹- ت: مقتضای - افزوده شده ۱۰- ت: قران ۱۱- ب: ان
۱۲- آ ب: را، ج: را با ۱۳- ت: اگر ۱۴- پ: ان
۱۵- ب: قطعا و قطعا ۱۶- پ: حذف شده *۱۷- ب: حذف شده

آبادانی ممالک از[1] ایشانست و برموجب *لولا الاغنیاء لهلک الفقراء[2] وجود ایشان سبب حیوة فقرا و
۶۴پ ضعفا و[3] قطعا بتعریض و تصریح بر ایغاقی[4] و *بدگویی[5] ایشان اقدام ننمایند و ضمیر منیر بندگی حضرت را با ایشان متغیر نگردانند[6] *و[7] بطمع[8] مال[9] و اموال[10] قصد *جان و[11] خان و مان ایشان نکنند[7]* چه[12] نکایت *این معانی[13] بی نهایتست و اگر در بیان[14] مضرت آن[15] شروع رود نه این ضعیف که[16] بصدد این تقریرست[17] از دل رخصت یابد که دران خوضی[18] نماید و نه[19] هیچ آفریده را[20] قوت و قدرت شنیدن باشد بنزدیک حکما و عقلاء جهان مملکت چون درختی بارور و[21] سایه گسترست که[22] چندانکه ان درخت را از مشارع معدلت

۱- پ: حذف شده *۲- ب: حذف شده ۳- پ: حذف شده
۴- ب: اعاقی، پ: ایغافی، ت: ایغاقی *۵- ج: تذکرتی
۶- آ: نگردانید، ب: نگرداسد، پ ت: نگرداند
۷-۷- پ: از - و بطمع - تا - نکنند - حذف شده ۸- ت: طمع
۹- ث ج: املاک ۱۰- ت: املاک و *۱۱- ب: حذف شده
۱۲- ب: حذف شده *۱۳- ب: اشان، ت: ان معانی، ج: این معنی
۱۴- آ ب ت: میان ۱۵- ب: این، ث: حذف شده ۱۶- ث: حذف شده
۱۷- پ: قراست، ت: تقریست، ۱۸- ت ث: خوضی ۱۹- ت: به
۲۰- ب: حذف شده ۲۱- ت: حذف شده ۲۲- ت: حذف شده

و مشارب نصفت آب دهند و سیراب گردانند روز
بروز از[۱] استیفاء ثمرات[۲] آن فواید و منافع یابند و قوی
که میوه بایشان[۳] نرسد *از نشستن[۴] در سایهٔ درخت خود[۵]
محروم نمانند و اگر و العیاذ بالله این درخت را آب ندهند
هراینه خشک شود نه میوه بار آرد[۶] و نه سایه گستراند
۲۳ج وجز برکندن و سوختن یا بمنشار[۷] و تیشه بریدن
۵ب ۲ کاری[۸] دیگر[۹] را نشاید *و معلوم باد که[۱۰] پادشاهان[۱۱] را لشگر بر
دو نوعست[۱۲] لشگر ظاهر و آن جمعی امرا و لشگریان اند که
از[۱۳] پادشاه مرسوم و جامگی یا درعوض آن اقطاع می ستانند
تا مملکت[۱۴] را از[۱۵] تعرض یاغیان و مخالفان صیانت کنند و
جمعی دیگر لشگریان باطنند که قدرت امرا و قوت متجنّده[۱۶]
ندارند بنا بر انک از معدلت پادشاه[۱۷] مرفه الحال می[۱۸] باشند

۱ـ آ ب ت: در ۲ـ پ ث ج: میوهٔ
۳ـ پ: بایشان *۴ـ ج: حذف شده ۵ـ ج: حذف شده
۶ـ ج: آورد ۷ـ ب: بمنشا ، ث: بمنشار
۸ـ آ: کار ۹ـ ب: دگر *۱۰ـ پ ج: حذف شده
۱۱ـ ب: پادشاهی ۱۲ـ ب: نوع اول ـ افزوده شده ، پ ث ج: یکی ـ افزوده شده
۱۳ـ آ ب: حذف شده ۱۴ـ پ: او ـ افزوده شده ۱۵ـ پ: حذف شده
۱۶ـ ب: متجده ۱۷ـ پ: حذف شده
۱۸ـ ت: حذف شده

یا بادراک معدلت امیدوارند[۱] و[۲] دلها[۳] در استدامت دولت
و استقامت امور مملکت او بسته می دارند و
شب و روز بتضرع و ابتهال از حضرت ذی[۴] الجلال
دوام ایام سلطنت اورا سوال می کنند و حق
۶۴پ تعالی دعای ایشان را باستجابت[۵] مقرون می گرداند
وچون ازسر اخلاص و نیاز می آید پادشاه را امتداد
مدت[۶] می بخشد *که ان زمان نبود دره دعا پرده[۷] اکنون
رای[۸] همایون بنظر پادشاهانه و بصیرت خسروانه
تامل فرماید[۹] *و[۱۰] المومن ینظر بنور الله[۱۱] که لشگر ظاهر در[۱۲]
امور سلطنت و مملکت تاثیر بیشتر دارند یا[۱۳] لشگر باطن
وچون معلوم شود که تاثیر لشگر ظاهر بولایت و مملکت
عاید می گردد *[۱۴] و یحتمل که احیانا بوهن و فتور مودی شود[۱۴]*
وتاثیر لشگر باطن بنفس مبارک بندگی حضرت و امتداد[۱۵]
مدت[۱۶] شریف[۱۷] او *بی هیچ شبهت[۱۸] سرایت می کند

۱ـ ت: دارند ۲ـ پ ت ث ج: حذف شده ۳ـ ج: حذف شده ۴ـ پ ج: ذو
۵ـ ب: باجابت ۶ـ آ: بالای سطر نوشته شده ، پ: مدت *۷ـ پ ج: حذف شده ۸ـ ث: راه
۹ـ ب: فرمایند *۱۰ـ ب: حذف شده ۱۱ـ ج: حذف شده ۱۲ـ ب: را ۱۳ـ آ ت: با ، ب پ: ما
*۱۴ـ*۱۴ـ ج: از ـ و یحتمل ـ تا ـ شود ـ حذف شده ، پ: و یحتمل که احیانا بوهن و فتور سرایت کند
۱۵ـ پ ث ج: بامتداد ۱۶ـ پ ث ج: حیات ـ افزوده شده ۱۷ـ ج: شریفهٔ
*۱۸ـ ب: بهیچ شبهت ، پ: بی وهن و فتور ، ج: حذف شده

*[1]و اجابت دعای ایشان دُرین صورت محقق است
لقوله[2] تعالی[3] ادعونی استجب لکم*[1] پس هر آینه تاثیر[4] لشگر
باطن[5] بیشتر و بهتر باشد[6] در اخبار سلطان[7] ملکشاه طاب
ثراه[8] مسطورست که روزی با[9] خواجه نظام الملک طوسی
*علیه الرحمة[10] گفت که اصناف مردم بتخصیص پاد شاهانه[11]
۴۵-آ ۴۸ت از روزی که بمال و مکنت احتیاج افتد چاره نیست
مرا اندیشه چنانست که مالی جهت ایام حاجت بتو سپارم
*و تو[12] در انما و ازدیاد آن سعی بلیغ بجای آری بر وجهی
که منافع آن بر بهترین وجهی[13] عاید گردد و[14] مالی وافر
بخواجه سپرد خواجه نظام الملک فقرا و محتاجان اصفهان
را که این بحث انجا بود طلب داشت و مجموع ان اموال را

---

*۱-*۱- ج: از - و اجابت - تا - لکم - حذف شده ، ب: ادعونی استجب لکم - حذف شده
۲- ت: کقوله ۳- پ: تع ۴- پ ث ج: این - افزوده شده
۵- آ: بالای سطر نوشته شده ، پ ث ج: حذف شده
۶- آ: باشدی ، ب: حذف شده ۷- ت: سعید - افزوده شده
۸- ث: مثواه ۹- پ ت ج: حذف شده
*۱۰- ب: رحمه الله علیه ، پ ج: را علیه الرحمه ، ت: رحمه الله
۱۱- ب: بادشانه ، پ ث ج: بادشاهان را ، ت: باد شاهان
*۱۲- ت: حذف شده ۱۳- ب: بوجهی
۱۴- ت: حذف شده

۴۳ث با ایشان[1] بقرض داد و از هر یک حجتی ستد که[2] میعاد
*اجل ان قرض[3] اجل سلطان باشد[4] و تمامت ان مال را
*بدین طریق[5] متفرق گردانید جمعی از اصحاب اغراض
۶۵پ صورت حال[6] بسلطان[7] باز نمودند سلطان خواجه را
طلب فرمود و از کیفیت ان معاملات استخبار کرد
و حجتهاء معاملان[8] طلب داشت چون میعاد اجل[9]
حجت اجل[10] سلطان بود حکمت[11] آن را از خواجه سوال
فرمود خواجه گفت این معاملات با این مستحقان و درویشان
بمیعاد اجل سلطان جهت[12] ان کرده ام[13] که ایشان چون دانند
که اداء این وجه موقوف اجل سلطانست از حضرت
رب العالمین بتضرع و زاری[14] دوام عمر و بقای دولت
سلطان سوال کنند[15] و چون درچنین ماده[16] خیری[17] باشد
۲۳ج که تعمیم نعمت آن بذکر حاجت نیست هر آینه مستجاب

۱- ب پ ث: بایشان ، ت: بدیشان ۲- ب: حذف شده
*۳- ت: حذف شده ۴- ب: نهاد ، ت: بود
*۵- ت: بدین طریقه ۶- پ ج: حال را ۷- ت: عرض - افزوده شده
۸- پ: معاملات ۹- ت: حذف شده ۱۰- آ ب پ: حذف شده
۱۱- ب: حذف شده ۱۲- ج: بجهت ۱۳- ب: کردم
۱۴- ب: ا سهاک ۱۵- ج: کند ۱۶- ب: ماند
۱۷- ب: حیر ، پ: چیزی

گردد و سلطان را هم مملکت باشد و هم عمر دراز[۱] و بدین
مقدار مال که من بدیشان[۲] داده ام[۳] سلطان درویش نشود
و در اموال[۴] خزانه تفاوتی[۵] زیادت پدید نیاید و عوض
۵۱ ب از جای دیگر توان بر[۶] انگیخت سلطان را[۷] ان[۸] تدبیر[۹] خواجه
که[۱۰] جهت بقای عمر و ثبات مملکت و سلطنت او بود
بغایت پسندیده[۱۱] آمد و آن اموال *[۱۲] که[۱۳] چنین گویند[۱۴] که مبلغ
[۱۵] صد و پنجاه[۱۶] هزار دینار بود[۱۲]* بدان مستحقان بخشید
رحمهم[۱۷] الله تعالی[۱۸] دعاگوی دولتخواه نیز اگر *بر عرض[۱۹] این نوع
قضایا اقدام* می نماید[۲۰] نظر کلی بر دوام دولت و بقای مملکت
آن حضرت دارد *و ان[۲۱] دعاء المخلصین مجاب[۲۲] جهان بکام باد

۱- پ: دران　۲- آ: بدایشان　۳- ب: دادم
۴- آ: احوال، ث: اموال و　۵- ب: بکند - افزوده شده
۶- ج: حذف شده　۷- ج: حذف شده　۸- پ ت ث ج: این
۹- پ ث ج: ان - افزوده شده　۱۰- آ ج: حذف شده　۱۱- ث: خوش
*۱۲-*۱۲- پ ج: از - که چنین - تا - بود - حذف شده
۱۳- ت: حذف شده　۱۴- ب: کنند　۱۵- ث: ان - افزوده شده
۱۶- ب: سحه　۱۷- آ: رحم　۱۸- ت: حذف شده
*۱۹- ج: در عوض　*۲۰- آ: حذف شده
*۲۱- ج: فانّ، ب: و آن
۲۲- ب: مستجاب

[۱] نوع هفدهم در منع مکسب زر و سایر بدعتها که متغلبان[۲] احداث کرده اند[۱]

بعد از تدبیر ترفیه بندگان حضرت[۳] الهی که بحقیقت
۵۲ پ صلاح اندیشی ممالک[۴] پادشاهیست بر ضمیر منیر لا زال
نیراً و منوراً روشن[۵] گردانیده می آید که[۶] شمول حکمت
ربانی در تفویض مصالح *عباد و بلاد[۷] بقبضهٔ
قدرت پادشاهان[۸] عادل آنست که بکلیات و
وجزویات مصالح بندگان خدای تعالی[۹] که[۱۰] متکفل *اعبا
ومتحمل[۱۱] اثقال ایشان شده اند رسند[۱۲] و هر قضیهٔ را که موجب
انزعاج خاطر *و سبب[۱۳] تکدر اوقات و فساد احوال
ایشان باشد باصلاح آرند[۱۴] و جمعی که در تحت[۱۵] رعایت
سلاطین باشند سه[۱۶] طایفه اند اغنیا و متوسط حالان[۱۷] و فقرا[۱۸]

---

*۱-*۱- ب: از - نوع هفدهم - تا - کرده اند - حذف شده، پ ج: نوع شانزدهم (ج: پانزدهم) در منع مکسب زر و کیالی و دلالی زکال منع محتسبان از تصرفات بیراه
۲- ث: متعدیان　۳- ت: حذف شده　۴- ب: حذف شده
۵- پ: حذف شده　۶- ت: چون - افزوده شده　*۷- ت: بلاد و عباد
۸- ث: بادشاه　۹- ج: تع　۱۰- ت: حذف شده
*۱۱- ب: اعاآل، پ: اعباد و محتمل، ث: اعباء محمل　۱۲- ت: رسید
*۱۳- ج: اوست　۱۴- ج: آورند　۱۵- آ: تحت و، ت: حذف شده
۱۶- آ ب: حذف شده　۱۷- ب: حال　۱۸- آ: اند - افزوده شده

امّا اغنیارا باید که رعایت بروجهی کنند[1] که از مزاحمت[2]
ظلمه و متعدیان[3] بسبب توقعات[4] فاسد[5] که *[6] از *[7] اموال
ایشان داشته[6]* باشند مصون و محروس گردند و بتثمیر
اموال وتعمیر املاک خود بفراغت[8] مشغول توانند بود *[9] تا[7]*
متوجهات دیوانی و واجبات سلطانی معاملات ایشان[10]
۴۵آ-آ بخزانه رسد[9]* و امّا متوسط حالان را بر وضعی صیانت
کنند که بران[11] توسط حال باقی ماند[12] بلک ازان مرتبت
نیز ترقی یابند[13] و بمصالح معاش و معاملات بسهولت قیام
توانند نمود و اما جانب *فقرا وضعفا[14] را[15] که نازکترین طوایف
۴۹ث اند بصنعتی[16] مرعی دارند که بهیچ حال[17] خللی باحوال ایشان

۱-آ: کند ۲-ث: مزاحمه ۳-ب: متعلمان ۴-ث: توقیعات
۵-ت: فاسده *۶-*۶-پ ج: در اموال ایشان کرده
*۷-*۷-ت: از- اموال ایشان- تا- توانند بود تا- حذف شده
۸-پ: خاطر- افزوده شده *۹-*۹-ث: از- تا متوجهات- تا- رسد- درحاشیه نوشته شده
۱۰-پ ث ج: باسانی
۱۱-ت: بدان ۱۲-ج: ماند
۱۳-ب: نماید *۱۴-ت ج: ضعفا و فقرا
۱۵-ب: نیز- افزوده شده
۱۶-ب: بصعتی، پ: بصنعتی، ث: بصیغتی، ج: بصیغی
۱۷-آ ب ت: حذف شده

عاید نگردد[1] چه اگر والعیاذ بالله فقیر ضعیف حال *باختلال
احوال ابتلا[2] یابد و از تدبیر معاش عاجز شود عنقریب
وضع او[3] بانقلاع و استیصال سرایت کند چنانک ازو
اثر نماند و از طوایف سه گانه یک[4] طایفه بسبب[5]
بی[6] اهتمامی *باحوال ایشان بکلی[7] مندرس و معدوم
۴۴ث گردند و روا نباشد و از وقوع این معنی شنیعی تمام بسلطنت
۲۴ج راه یابد و *ضعف این[8] طایفه را[9] اسباب بسیارست
۶۶پ *و از انجمله یکی کی افحش قضایاست آنست کی[10] چون
ایشان[11] بر تدبیر[12] معاش قادر نباشند ضرورت حال ایشان را
بر[13] استقراضی که چند روز *خود را بمدد آن[14] از[15]
گرسنگی و برهنگی خلاص دهند[16] باعث گردد و جمعی[17]
که زر بقرض می دهند مکسبهای گران برسر می برند[18] و
درویش چون زر[19] بمکسب قرض کرد جهت نفقهٔ عیال خواهد[20]

۱-ج: گردد *۲-پ: خللی باحوال او راه، ت: شود باخلال احوال ابتلا
۳-پ: حذف شده ۴-پ: یکی ۵-پ ج: حذف شده
۶-پ ج: بی *۷-پ ج: بندگی حضرت *۸-ت: حذف شده
۹-پ: حذف شده *۱۰-پ ث ج: اول انک ۱۱-پ: ایشان را
۱۲-ب: سدبر ۱۳-ب: حذف شده *۱۴-آ: بمدد آن خود را
۱۵-ت: اگر ۱۶-ب: دهد ۱۷-آ: بعضی را
۱۸-ب: نهند ۱۹-ب: ارر ۲۰-ب: خود

کی غله[1] خرد جمعی بعلت کیالی درمیان می آیند و از بایع
ومشتری وجهی می ستانند و غله[2] کی بی توسط کیال ارزان
می توان[3] خرید بگرانی[4] می خرند *[5] این معنی در اغلب[6] اوقات
بخرابی احوال طوایف ثلاثهٔ مذکوره سرایت می کند[*][7] وچون[8] ۵ب
تضییق معاش برین[8] گونه *می باشد[9] درویشان مستهلک[10] ومتوسطان[10]
درویش و توانگران از درجهٔ[11] اعتبار ساقط می گردند و مالی
کی[12] از معاملات ایشان بخزانه رسد درحیز توقف و تعذر

۱-پ ج: گندم ۲-پ ج: گندمی ۳-ث: تواند ۴-ب: بگرانی، ت: گران
*۵-*۵-پ ج: وبعد ازان اگرجهت دفع سرمای زمستان چند (ج: صد) خرواری
فحم یعنی زکال می ستانند (ج: ستانند) دلالان کی در زمان قدیم هرگز
نبوده اند ودرین چند سال بواسطهٔ بی اهتمامی ولاة امر پیدا شده یک خروار
بایک گاو بار زکال را که بیش ازین غایت بهای ان دو دینار بودی اکنون
بپانزده دینار یا شانزده دینار وهفده تا (ج: یا) بیست دیناری ستانند
(ج: ستانند) دو دینار کجا و بیست دینار کجا و محتسبان نیز جهت
توقعات خویش از خبازان و قصابان (ج: قصاران) و دیگر محترفه بازار
وجهی می گیرند و ایشان را در فروختن نان وگوشت و دیگر مطعومات مطلق العنان
گردانیده اند تا چنانک میخواهند می فروشند، ث: حذف شده
۶-ب: اکثر ۷-پ ج: اسباب- افزوده شده ۸-آ ب ت: بران
*۹-پ ج: ترتب می یابد ۱۰-ب: حذف شده
۱۱-ب: درجه ۱۲-پ: حذف شده

می ماند[1] *[2] وحکام متغلب متعدی چند بدعت دیگر احداث
کرده اند که[3] موجب مزید ضعف حال و انکسار[4] رعایا می گردد
بتدبیر این[5] قضایا بعد از استعلام[6] از ارباب خبرت واصحاب
وقوف اهتمام فرمودن از جملهٔ واجباتست مع ذلک[*][2] اگر
۶۶پ فایدهٔ ازین طوایف[7] بخزانه می رسد که در وجه مصالح لشکر
نشیند[8] ناچار این صورتها را تحمل توان کرد و اگر ازین[9] جماعت
خزانه را فایدهٔ نیست چرا باید کی بندگان خدای تعالی *کی
استحقاق مراحم[11] وعواطف بی نهایت دارند وودایع حق اند[10]
مضطرب الحال[12] باشند پس تدبیر آنست کی *حکم مطاع نفاذ
یابد کی[13] در معاملات[14] استقراض کی[15] پیش ازین برهژده دینار
یک اقچه در یکماه بمرابحهٔ[16] مقرر بودی اگرچه شرعا روا
نیست اما تا[17] معاملات[18] از میان مردم برنیفتد برهمان

۱-آ: یابد *۲-*۲-پ ج: تدبیر این قضایا از اهم مهمات سلطنت است، ث: حذف شده
۳-ت: حذف شده ۴-ب: ضعفای- افزوده شده ۵-ت: حذف شده
۶-ب: اعلام ۷-ث: قضایا ۸-ب: نسند، پ: می بشیند
۹-ت: این *۱۰-پ ج: من جمیع الوجوه، ث: حذف شده
۱۱-ت: مراحم ۱۲-پ ث ج: حال
*۱۳-پ ج: اولا، ث: حذف شده، ب: حکم مطاع نفاذ باید که
۱۴-ب پ ث ج: معاملت ۱۵-ج: حذف شده ۱۶-پ ث ج: حذف شده
۱۷-پ: حذف شده ۱۸-ب پ ث ج: معاملت

مقدار مقرر *باشد و ان حکم را بهمه[1] ولایات[2] ببرند *[3] اگرچه در اخبار پادشاه عادل غازان خان انارالله برهانه مذکورست کی او مکسب زر و مرابحهٔ نامشروع از جمیع ممالک بر انداخته[4] بود و این معنی را وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه در کتاب *جامع التواریخ[5] آورده است وبسطی تمام داده *[3] و قضیهٔ کیالان[6] *و دیگر بدعتها را که متعدیان احداث کرده اند[7] بکلی مرتفع گردانیدن چه[8] واجب

آ.۴۶ کند کی جمعی فاسق فاجر اموال بندگان خدای[9] را بحیلت و بهانه ستانند *و از[10] ان خزانه را فایدهٔ نرسد و رعایا شکسته حال شوند[11] آنچ دعاگوی دولتخواه را در تدبیر مصالح اهالی[12] ممالک در خاطر آمد بعز عرض رسانید وچون علوم شریفه بغور این

---

*۱ــب: باشد و این حکم را در همه ، پ ث ج: می باید فرمود و حکم عام ارزانی داشت چنانک بهمه ــ در نسخهٔ آ: کلمهٔ ــ را ــ حذف شده ۲ــپ: ولایت

*۳ــ*۳ــج: از ــ اگرچه ــ تا ــ تمام داده ــ حذف شده ، پ: داده ــ بکل ــ داد ــ زرشده

۴ــب: برانخته *۵ــپ: جمیع تواریخ ، در حاشیه ــ جامع التواریخ ــ افزوده شده ۶ــب: کیالان ، ث: کیالان را *۷ــپ ج: و دلالان زکال و بازاریان (ج: و بازاریان ــ حذف شده) را ، ث: حذف شده ۸ــث: حذف شده ۹ــپ: تعالی ــ افزوده شده *۱۰ــپ: حذف شده ۱۱ــپ ج: و اما قضیه محتسبان را بران قرار می باید داد کی محتسبان از فقها باشند و وظیفه ایشان امر معروف ونهی منکر باشد و بیرون ازین هیچ مهمی (پ: مهم) دیگر مشغول نشوند و تعیین اسعار بموجب نص حدیث لا تسعروا فان المسعر بید الله بخدای تعالی باز گذارند ــ افزوده شده ۱۲ــپ ث ج: حذف شده

آ ج ۲۴ قضایا رسد[1] *هر اینه[2] حقیقت سخن داعی دولتخواه بظهور پیوندد

ت ۴۹ واز استماع[3] آن بندگان خدای تعالی مرفه و مستظهر گردند[4] و بندگی حضرت را نیکنامی دوجهانی[5] ذخیره[6] ماند ان شاء الله تعالی *الحمدلله علی کل حال[7]

[8] صورت دوم در[9] جواب نصایح[8] هفده[10] نوع

[11] نوع اول در اجابت[12] استصحاب حکما ودانایان و بمهمات موسوم گردانیدن ایشان[11]

منثورات قلاید[13] جواهر و منظومات لآلی زواهر که از حضرت عالی سلطانی لازالت مقرونةً بالدوام مصونةً من غیر الایام صادر شده بود در وقتی مساعد و حالی معاضد بداعی مخلص[14] دولتخواه رسانیدند از تامل الفاظ و تدبر معانی بشارت ادراک[15] امال و امانی بگوش جان رسید و از ملاحظهٔ دقایق عبارات و رقایق استعارات که هریک دری از دریای سروری و اختری از نجوم فلک[16] نیک

۱ــب پ: رسند ، ج: رسیده آید *۲ــج: حذف شده

۳ــج: سماع ۴ــپ: گرداند ۵ــث: جهان ۶ــب: درجه

*۷ــپ ث ج: حذف شده ، ت: الحمد لله علی کل حال هو الموفق

*۸ــ*۸ــب: حذف شده ۹ــث: حذف شده ۱۰ــب ث: شانزده ، ج: سیزده

*۱۱ــ*۱۱ــب: حذف شده ۱۲ــج: جواب ۱۳ــج: فوائد

۱۴ــب ت: حذف شده ۱۵ــت: حذف شده ۱۶ــث: حذف شده

اختری[1] بود امداد استظهار و اسباب استیثاق[2] باصناف
چاکرپروری و اشفاق برادری بل[3] مواعظ و نصایح پدری
۵۲ب تواتر و تعاقب یافت و ظاهر و باطن بر اتعاظ بمواعظ مشفقانه
*و انزجار بزواجر[4] دو ستانه مشتمل گشت اشارتی[5]
۴۴ث چندی در هر باب برطریق مخالصت و[6] مناصحت[7] فرموده[8]
بگوش جان استماع کرد و اساس[9] کارخانهٔ مملکت و مدار دایرهٔ[10]
سلطنت بران نهاد و یقین است که عما قریب امور این
مملکت بر احسن وجوه انتظام یابد و مصالح اهالی آن بر اَقوَم[11]
طُرُق اتمام پذیرد و احوال عموم انام بر ایمن اوضاع قرار گیرد
ان شاء الله تعالی بشرف انها می رساند که چون بفضل[12] حق
۶۷پ عزّ شانه و عظم سلطانه این مملکت در قید تسخیر و ربقهٔ[13]
تملک و تصرف آمد و باختیار احوال و اعتبار معاش اصحاب
دیوان بزرگ و عمال اعمال اشتغال رفت[14] چون بیشتر ایشان
مردم امین[15] معتمد کافی کاردان بودند و در غبطهٔ اموال و رونق

۱- ج: ناخوانا ۲- پ ج: اشتیاق ۳- پ: یک
*۴- ج: و زواجر ۵- ت: اشارت ۶- ب: حذف شده ۷- پ ث ج: موافقت
۸- ب: فرموده ۹- پ: اسباب، در حاشیه - اساس - افزوده شده ۱۰- ت: دایر
۱۱- ب: اقوام، ث: قوام ۱۲- پ: مفضل ۱۳- ب: رقبهٔ
۱۴- آ: و - افزوده شده
۱۵- ب: ایمن

دیوان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و[1] خلایق از ایشان راضی
و شاکر برقرار در منصبی[2] که داشتند *ممکن شدند[3] و الحق انچه[4]
وظیفهٔ امانت و دیانت و راست قولی و[5] درست
قلمیست بجای می آورند[6] و مراضی این جانب را[7] در عمارت
*و زراعت[8] و آبادانی مملکت و ترفیهٔ[9] خاطر رعیت و تعیین
اموال و متوجهات و استیفاء ان از رعایا برطریق مساهله *و
مسامحه و مجامله[10] بر سایر مهمات مقدم می دارند و از آثار
مساعی جمیله ایشان بایرات ملک[11] معمور و منکسرات مجبور گشت
و از هیچ یک عثرهٔ که موجب مواخذت و معاقبت[12] باشد
در وجود نیامد[13] اگر برهمین وتیرهٔ[14] استمرار نمایند در *تربیت
و تقویت[15] افزوده شود و اگر بر تغییر اوضاع و احوال بر
وجهی که بخرابی ولایت[16] و شکایت رعیت و انکسار

۱- آ: حذف شده ۲- پ ت ث ج: مناصبی *۳- پ: حذف شده
۴- پ: و آنچه ۵- ب: حذف شده ۶- ب: ارند، ت: آوردند
۷- پ: حذف شده، ت: را و *۸- پ: حذف شده ۹- پ: ترفه
*۱۰- ب: و مسامحه و مجاهله، پ ج: و مجامله، ت: مسامحه و مجامله، ث: و مجامله و مسامحه
۱۱- پ ث: مملکت، ج: حذف شده ۱۲- ج: معاقبات ۱۳- آ ث: و - افزوده شده
۱۴- ب: وتیره *۱۵- آ ب: ترست و تقویت، ت: ترتیب و تقویت،
ث: تقویت و ترست
۱۶- ت: و لایات

۴۶آ-آ اموال و اختلال احوال سرایت کند ایشان با ملازمان
قدیم اقدام[1] نمایند تغییر و تبدیل[2] امری[3] در غایت سهولتست
*ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم[4] و اما احضار
۲۵ ج صاحب وجودان[5] از حکما و علما و سایر اکابری که در تدبیر و
کفایت و دیانت و درایت و تجارب[6] امور و[7] ممارست
۵۰ ت قضایا و تکفل مهام رعایا بل سایر برایا مشارالیه باشند[8] تا
غایت اتفاق نیفتاده و لایزال همت[9] بر استحضار[10] ایشان
۶۸ پ مصروف و موقوفست و مهمات سلطنت خود بی وجود
چنین طوایف چه[11] انتظام یابد و رخنه[12] مملکت چگونه التیام
پذیرد فیما[13] بعد چون از مهمی[14] چند کلی کی اکنون بصدد تدبیر[15]
آنست بفضل ایزدی[16] عز شانه[17] فراغتی حاصل گردد[18] و[19]

۱-پ: حذف شده ۲-پ ج: بل تضعیف و تشدید - افزوده شده ۳-ت: امر
*۴-ب: حذف شده، در نسخه - ث: قبل از کلمه - ان الله - کلمات - قال الله تعالی - افزوده شده
۵-ب: وجود ۶-ب: مهارت ۷-پ ث ج: در
۸-ت: باشد ۹-ب: را - افزوده شده ۱۰-پ ث ج: امثال - افزوده شده
۱۱-ث: چگونه ۱۲-ج: روضه ۱۳-ت: وفیما ۱۴-ت: مهمات
۱۵-پ ث ج: حذف شده
۱۶-ب: ایزد ۱۷-ج: سلطانه
۱۸-ت: حذف شده
۱۹-ث: حذف شده

علایق و عوایق و حواجز[1] و حواجب[2] از پیش برخیزد[3] بتفحص
و تجسس[4] احوال چنین[5] بزرگان هر آینه اشتغال رود و بنیاد
کلیات امور[6] بر صوایب آرای ایشان باشد تا[7] هر یک
بتکفل[8] مهمی خطیر و تعهد مصلحتی جسیم جلیل و تقلد شغلی
از معظمات اشغال[9] و اعتناق عملی از جسیمات[10] اعمال اختصاص
و اشتغال یابند و ان[11] وظایف[12] بمیامن اهتمام ایشان
*انتظام پذیرد و[13] بر احسن اوضاع استقرار و استمرار یابد[14]
ان شاء الله تعالی زیادت ابرام نمی نماید[15] جهان بکام باد

*نوع دوم در اجابت منع ظلم و تعدی[16]

۵۱آ ب بر رای شریف سلطانی اعظمی خلدت سلطنته بعد از
تقریر احوال دولتخواهی و تعبیر[17] وظایف دعاگویی اعلام
می رود که کلمهٔ چند[18] در باب انحراف نواب و ملازمان[19]

۱-ب ث: حواجر، ت: حواجز، ج: جواز
۲-ب: مواجب، ت: حواجب، ج: حواجب ۳-ت: و - افزوده شده
۴-آ: تجبس ۵-پ: حذف شده ۶-پ: دولت - افزوده شده
۷-پ ث ج: و ۸-ب: تکفل ۹-ب: استعمال
۱۰-پ: جسمیات ۱۱-ج: این ۱۲-ب: طوایف، پ: ظایف
*۱۳-پ ث ج: حذف شده ۱۴-ب: ماندند ۱۵-ب: نمایند
*۱۶-ب: حذف شده ۱۷-پ: تغییر ۱۸-پ: حذف شده، ت ث ج: چند که
۱۹-پ ج: این (ج: ان) جانب - افزوده شده

از منهج شریعت و عدالت[1] مرقوم قلم گوهربار شده و نضیحق
چندی از محض مخالصت و خیرخواهی فرموده بوقوف
پیوست اعلام می رود که صورتی چندی بمسامع شریفه[2]
مُلیت حبوراً رسیده یحتمل کی بدان صفت و صیغت[3]
نبوده باشد کی عرضه داشته اند اگرچه[4] بعضی از نزدیکان ۴۵ ث
برحرکاتی[5] شنیع که شرعا و عرفا روانیست اقدام نموده اند
و جمعی دیگر *[6]از ملازمان* که بران[7] حال واقف بوده طریقهٔ
معاش ایشان را مخفی گردانیده و آن را مودت دانسته*[6]
و اگرچه اخفاء این حالات[8] عین عداوتست چه اگر[9] بعرض[10]
رسانیدندی تدارک بروجهی رفتی کی هیچ حق از مصب[11] ۶۸ پ
استحقاق منحرف نشدی و هیچ آفریده را از نواب و
ملازمان مجال آنک بر امری مخالف شرع و عدل اقدام[12]
نمودندی نبودی[13] *[14] و ببد[15] نامی دنیا و وبال آخرت سرایت
نکردی*[14] فی الجمله بر موجب صواب *دیدرای[16] شریف

بازخواستی کی فراخورحال یک یک بود[1] بتقدیم رسید و بعد
از تادیب[2] بلیغ و تشدید عنیف باسترداد ماخوذات[3]
و تسلیم آن بمستحقان امرکرده شد و علی ملاءٍ من الناس
منادات رفت که هرکس راکه[4] ظلمی و حیفی رسیده
بدرگاه حاضر شده بعرض رساند[5] تا داد مظلوم از ظالم[6]
ستده شود لطف[7] و شفقتی کی سلطان اعظم دامت
سلطنته بنسبت با این جانب بجای آورده و مواعظ[8] ۴۲آ ق۲۵آ
پدرانه و نصایح مشفقانه که فرموده بسمع قبول و رضا
اصغا رفت امیدست[9] کی فیما بعد جریان مجموع امور
بر قاعدهٔ شریعت و معدلت باشد ان شاء الله[10] العزیز
همواره بمکارم[11] جبلی این نوع[12] توقعات می باشد چه انسان[13] را
مظهر خیر و شر آفریده اند و ذاتی کی مقتضاء او خیر
مطلق باشد جز حضرت احدیت جل جلاله[14] تصور[15] نتوان

۵ت کرد[1] وچون بعد از* تدبر و تفکر[2] بسیار معلوم شد کی
این دولتخواه را وصول بکلیات[3] مصالح ممالک هر آینه
متعذر باشد وعامه *برایا وکافهٔ رعایا[4] بسبب شکوهٔ[5]
سلطنت بعرض مطالب خود قیام *نتوانند نمود[6] ویحتمل کی
مهمات بندگان خدای تعالی[7] فوت شود واجب دید راه[8]
قایم مقامی خود[9] و وزارت ممالک محروسه بصاحب وجودی
تفویض کردن کی عدالت از لوازم ذات ونصفت[10] از لواحق
۶۹پ صفات او باشد تا میان این جانب وعموم خلایق وسیط[11]
و[12] وزیر باشد[13] وچون درین باب تاملی بلیغ رفت وصایب[14]
آرای مستعدان *امم را[15] بر محک[16] امتحان زد[17] قرعهٔ اختیار بر
فلان[18] که از جانب ابوین[19] وزیر و وزیرزاده باستحقاقست

۱-ج: از- وچون- تا- واثق باشند (ص-۳۲۶)- حذف شده
*۲-پ ث: تفکر و تدبر ۳-ت: تکلیفات *۴-ث: رعایا وکافه برایا
۵-ب: هیبت *۶-پ: ننمایند، ت: نتوانند نمود ۷-آ: حذف شده
۸-ت: حذف شده ۹-ب: قسام سواسد نمود- افزوده شده
۱۰-ب: معصعب ۱۱-پ: وسیط، ث: وسط ۱۲-پ: حذف شده
۱۳-پ ث: جه اشتقاق وزیر از وَزَرست (پ: وزارتست) که از (پ: انکاه) پناهگاه گویند
۱۴-پ ث: صوایب *۱۵-ث: حذف شده ۱۶-ث: محل ۱۷-ت: و- افزوده شده
۱۸- فلان: پ- صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه حبیب الحق والدین محمد زید قدره افاده
۱۹-ت: ایوان

وبنفس خود *صاحب کفایت ودرایت وهمواره[1] مباشر
کلیات امور ممالک بوده و از عهدهٔ آن بمساعدت توفیق
و معاونت[2] تایید و اعانت[3] صوایب آرا[4] و ثواقب افکار
بر احسن وجوه تفصّی[5] نموده بنا برین مقدمه وزارت ممالک
۵۳ب ایران زمین بوفور تدبیر وکفایت وکمال معدلت و
نصفت او مفوض گردانید تا بکلی وجزوی مصالح عالمیان
رسیده در دفع[6] ظلم وعدوان و قلع اساس جور وطغیان
سعیی کی مربح[7] و منجح[8] باشد بجای آرد وهر قضیهٔ را که
بعرض حاجت افتد عرضه دارد وآنچه بعرضه داشت محتاج
نباشد خویشتن[9] بغور رسیده بر قانون شریعت ومعدلت و
یاسا بقطع رساند وهر حقی را[10] در مقرّ[11] و[12] مرکز آن قرار
دهد و نگذارد که از ظالم بر مظلوم واز حاکم بر محکوم تعدی
و تطاول رود و بحمد الله تعالی و منّة[13] الشاملة[14] تکفل

*۱-پ: صاحب السیف والقلم علی الاطلاق همواره ۲-پ: معاونت
۳-ب: اعانب ۴-ب: آر ۵-ث: بعضي ۶-ت: رفع
۷-آ: مریح، ب پ ت: مربح، ث: مرجح
۸-ب پ ت: منجح، ث: مُنْجَحْ ۹-ت: حواستن
۱۰-آ: که- افزوده شده ۱۱-ت: مقرر، ث: بالای سطر نوشته شده
۱۲-ث: حذف شده ۱۳-پ: منه
۱۴-ت: الشامل.

این[1] منصب جلیل و مهم خطیر بروجهی می[2] کند کی دیگری را
از اعاظم روزگار و وزراء معدلت آثار شریعت شعار
آن نوع از مساعی جمیله[3] دست نداده است چون
۴۵ آ ث احوال مملکت برین[4] جملت قرار گرفت[5] واجب دید بمسامع
شریفه رسانیدن تا ازان[6] حال واقف و[7] باصلاح مفاسد قضایا
۴۶ آ پ واثق باشند[8] امور دین و دولت بروفق رای شریف[9] ساخته
باد بالنبی و عترته وصحبه *وعشیرته[10]

*نوع سوم در اجابت[12] اجراء اوقاف[13] بشروط واقفان[11]

بعد از عرض وظایف دولتخواهی اعلام می رود که کلمهٔ چند
در باب احتیاط امور اوقاف این مملکت در سلک عبارت
آمده وشکایتی کی از مستاکله و متغلبان فرموده و اغضاء
نواب[14] از وقوف بر عثرات[15] ایشان ذکر رفته بتحقیق
پیوست و در روز که مثال شریف رسید مجموع متصرفان[16]
موقوفات را طلب داشته شد و تفحص قضایاء وقفی وصرف

۱- ب: ان ۲- ت: حذف شده ۳- پ: حمیده
۴- آ: بران ۵- ب: کیرد ۶- پ ث: ازین
۷- ب ث: حذف شده ۸- پ ث: انشاء الله تعالی- افزوده شده ۹- پ: شریعت
*۱۰- پ ج: حذف شده، ت: وعترته *۱۱- ب: حذف شده
۱۲- ج: حذف شده ۱۳- ج: وقف ۱۴- پ ث ج: نیز- افزوده شده
۱۵- ث: عشرات ۱۶- پ ج: نواب ومتصرفان، ث: نواب

محصولات آن بمصارف شرعی *درمجلس شریعت پیش
۴۷ آ-آ قاضی القضاة ممالک محروسة[1] که از قبل این ضعیف[2] منصوبست[3]
و باتفاق افاضل عالم و اکابر عرب وعجم افضل و اعدل قضاة[4]
اسلام و اورع و اکمل ولاة[5] ازمه احکام *تعیین کرده شد[6] و او
بزرک بروجهی کی ازکمال امانت *ودیانت[7] وخدای
ترسی و بی طمعی اوست بتحقیق[8] امور اوقاف ممالک[9]
۵۱ ت اشتغال نمود[10] و[11] دست مستاکله و متغلبان کوتاه گردانیده[12]
وتصرفات متولیان و سایر متصرفان و مباشران دانسته
هرکس را که تصرف بر قانون شرع و شرط واقف بود
تقویت و تربیت کرد وجمعی را که برخلاف آن[13] بودند

*۱- پ ج: بمجلس شریف مولانا اعظم علامة افاضل العالم مغیث الامم قاضی
قضاة الممالک منقذ (پ: مسعد) الخلایق من مخالب المهالک
شافعی الزمان نعمان الاوان خاتم المجتهدین وارث علوم الانبیا والمرسلین
تاج الحق والملة والدین (ج: تاج الحق والملوک) شیخ علی متع الله المسلمین
ببرکة حیوة الشریفه ۲ پ ج: مخلص معتقد بقاضی القضاتی ممالک محروسه،
ث: مخلص ۳- ب: منسوبست ۴- ت: حذف شده ۵- ث: و- افزوده شده
*۶- پ ج: تفویض رفت، ث: تعیینش کرده شد
*۷- پ: حذف شده ۸- پ ج: وتفتیش- افزوده شده ۹- پ: حذف شده
۱۰- پ ج: نموده ۱۱- ج: حذف شده ۱۲- پ ث: کردانید
۱۳- پ: حذف شده، ج: این

تعویک[1] و تادیب و تشذید و تهدید[2] مواخذ و معاقب
۷۰ پ گردانید[3] و در استرداد[4] ماخوذات و صرف آن بمصارف
مشروعه اجمل مساعی مبذول داشت و مقرر کرد[5] که من
بعد ماه بماه رفوع محاسبات اوقاف بدیوان قضاة[6] ممالک
آرند[7] و بعرض رسانند تا هیچ امر[8] از قانون شریعت نبوی
علی الشارع افضل الصلوات و اکمل التحیات انحراف نیابد
و مجموع محصولات[9] موقوفات بتخصیص اوقاف[10] مدارس* بروجة[11]
شرع[12] وشروط[13] واقفان[14] بمصرف وجوب و مصب[15] استحقاق
رسد تا بفیض فضل یزدانی و میامن همت عالی[16] حضرت[17]
سلطانی معالم[18] علوم اسلامی[19] کی بمرتبت موات[20] و اندراس رسیده
۲۶ ج بتجدید احیا و ارتفاع یابد و مستعدان بمراتب افاضل نامدار
۵۳ب آ واصل شوند و بتازگی دین حنیفی[21] و شرع مطهر مصطفوی

۱-پ ث ج: بتعریک (ث: بتعریک) ۲-ب: و سا افزوده شده ۳-ب: کرداننده
۴-پ: استرجاعات ۵-ت: کردانید ۶-پ: قضا ۷-ج: آورند
۸-ت: حذف شده ۹-پ ث ج: حذف شده ۱۰-پ ج: وقف
*۱۱-ث: بموجب ۱۲-ت: درحاشیه نوشته شده ۱۳-ج: شرط
۱۴-پ: واقفان ۱۵-ت: مصیب ۱۶ ت: عالیه
۱۷-پ: درحاشیه نوشته شده، ت: حذف شده ۱۸-ج: بعالم
۱۹-ب: اسلام ۲۰-ج: فوات
۲۱-ب: حنفی، ث: حیفی

رونقی که موجب نکبت[1] مخالفان و سبب خیبت[2] معارضان
و معاندان گردد بظهور پیوندد و هرآینه در اجراء این خیرات
و امضاء این حسنات رای شریف سلطانی رادامت سلطنته
و فراجور و اجزل مثوبات *بحصول رسد[3] این مخلص بدین
تنبیه ممنون منتست[4] ولایزال مترقب این نوع اشارات[5]
و تنبیهات[6] می باشد تا ان را دستور اعمال و قانون افعال
سازد و از خطاب یوم الحساب نجات یابد دولت ابد پیوند باد
*نوع چهارم در اجابت منع نزول بخانهاء رعایا[7]
بعد از تامل مفاوضه مخلص نواز که مشتمل برصنوف
الطاف و وفور اعطاف و منطوی بر کمال[8] دوستداری وشمول
خیرخواهی بود بمحل اعلام و[9] موقف[10] انها رسانیده[11] می آید کی
اشارتی کی درباب نزول امرا و نواب و ایلچیان درخانهاء
۷۰ آ پ کدخدایان و رعایا فرموده[12] از[13] امحاض اشفاق و اجراء انعام

۱-ث: ملت
۲-ب: خسب، پ: حست، ت: حیلت، ث: خیبت
*۳-ب: کردده ۴-ت: حذف شده ۵-ج: اشارت
۶-آ ج: نتبیهات *۷-ب: حذف شده ۸-ب: کمالات
۹-ث: حذف شده ۱۰-ث: موقوف
۱۱-ث: بالای سطر نوشته شده ۱۲-ج: بوده
۱۳-ب: اند

عامست و داعی دولتخواه بدین نصیحت و ارشاد که
مسبوق[1] بر استمداد[2] و استرشاد بوده[3] بجان منت دار
۴۶ ث وچون مکاتبهٔ شریفه بمطالعه رسید استماع اشارات[4]
عالیه را[5] مادّه ورود[6] سعادت[7] و صدور کرامت[8] دانسته شد
و در روز مقامی[9] وسیع و[10] عرصهٔ فسیح[11] از رعیت دور
بیرون شهر[12] جهت اقامت امرا و وزرا و ایناقان و نواب[13]
و ملازمان و سایر متعلقان تعیین رفت تا هرکس[14] از ایشان
سرایها و خانها سازند و مساکن و اماکن تعیین کنند وجمعی را
که استطاعت عمارت نبود از مال دیوان مساعدت رفت[15]
آ۴۸ تا هیچ کس از ایشان بخانهاء[16] کدخدایان فرو نیایند[17] و بهیچ بهانه
بر در رعیت نروند و همچنین جهت ایلچیان اطراف نیز در
حدود آن مواضع[18] ایلچی خانها ساخته[19] شد و مفارش و مطارح

۱ـ ج: مَسنوَق ۲ـ ب پ ث ج: باستمداد، ت: بر استمرار
۳ـ ت: بود ۴ـ ت ث ج: اشارت ۵ـ ب: حذف شده
۶ـ آ: و دود، ب: ورد ۷ـ پ ث ج: سعادات
۸ـ ب پ ت ث ج: کرامات ۹ـ ب: مقام ۱۰ـ ب: حذف شده
۱۱ـ پ ث ج بیرون شهر ی ـ افزوده شده *۱۲ـ پ ث ج: حذف شده
*۱۳ـ آ ث: بالای سطر نوشته شده ۱۴ـ پ ث ج: یک
۱۵ـ ج: در حاشیه نوشته شده ۱۶ـ ث: بخانه ۱۷ـ ج: نیاید
۱۸ـ ت: موضع ۱۹ـ ب: نه

و آلات و ادوات و سایر مایحتاج الیه تعیین رفت[1] بر
وجهی کی هیچ آفریده را از کدخدایان و رعایا از[2] نزول ایشان
و صادر و وارد زحمتی نرسد و شک نیست که این ثواب
آ۵ ت بین[3] الجانبین مشترکست و داعی دولتخواه بصدور چنین[4]
اشارات[5] که از محض اخلاص و خیرخواهی انبعاث یافته مفتخر
و مباهی دولت مستدام باد

*نوع پنجم در اجابت منع تعرض امرا و متغلّبان
رعایاء دیهها را[6]

بعد از وقوف بر مقاطر اقلام[7] شریفهٔ حضرت سلطنت
حفت بالاسعاد و الانجاح وخصت بالفوز و الفلاح معروض
رای صایب و حدس ثاقب گردانیده می آید کی *اشارتی
کی[8] در باب تطاول امرا و اینا قان و متغلبان و صادر و وارد
بر[9] جماعت اهالی دیهها فرموده حق *با جانب[10] جناب حقانی
۷۱ پ آ۲۶ ج وحضرت سلطانی است وبکرات این مخلص بآن[11] رسیده
و دفع آن را متوجه شده اما بسبب انک هنوز امرا و

۱ـ پ: حذف شده ۲ـ ت: حذف شده
۳ـ ج: من ۴ـ ج: این چنین ۵ـ ب: اشارت
*۶ـ ب: حذف شده، پ ث: را ـ حذف شده ۷ـ ث: اعلام
*۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ت: حذف شده، ج: و *۱۰ـ ت: باجابت
۱۱ـ ب ت ث ج: باآن

متغلبان[۱] در مبادی احوال[۲] جهانگیری بودند و درچنین اوقات[۳]
ازصدور چنین حالات چاره نیست منع ایشان از تعرض
*روسا و رعایا[۴] تعذری داشت چون[۵] بفضل حق[۶] عز
شانه و عظم سلطانه اکثر موانع مرتفع شد و امور مملکت بر
وضع دلخواه قرار گرفت[۷] مقرر شد کی نواب[۸] دیوان بزرگ بتفحص ۵۴ ب
متوجهات دیهها[۹] و مزارع و واجبات دیوانی اشتغال نمایند و هر
موضع را باهتمام[۱۰] یکی از نوکران تعیین کنند و مال و متوجه و[۱۱]
بهره[۱۲] محصولات و ارتفاعات را بوجه جامگی او مستغرق
گردانند[۱۳] و سپارش آن دیه و اهالی آنجا بدو[۱۴] رود تا نوکران
جلد بر سر دیه فرستند[۱۵] و رعایا را از تعرض متغلبان و[۱۶] صادر
و وارد صیانت کنند[۱۷] و همچنین[۱۸] با امرا[۱۹] و ایناقان و سایر
نزدیکان مقرر گردانیده شد کی بعد الیوم از هیچ آفریده بتخصیص رعایا

۱-ب پ ت: متعلقان ۲-ث: حذف شده ۳-پ: اوقاف
*۴-ج: رعایا و روسا ۵-ب: حو، پ: حق ۶-پ: سبحانه- افزوده شده
۷-ج: و- افزوده شده ۸-پ: حواب، ث: بالای سطر نوشته شده
۹-پ: دیها ۱۰-ج: باهتمامی ۱۱-پ: حذف شده
۱۲-پ: مهر ۱۳-پ: کرداند، ت: کردانید، ث: کرداسد
۱۴-ث: بد ۱۵-ب: فرسند، پ ت ث ج: فرستد
۱۶-ث: حذف شده ۱۷-ث ج: کند
۱۸-ج: حوف ۱۹-پ: بامرا

یک دانگ زر و یکمن بار بزور و تعدی نستانند[۱] و آنچ
خواهند بزر خرند و هیچ فرد را[۲] از افراد انسانی بتکلیف و
تعنیف خطابی نکنند[۳] اگر خلاف نمایند[۴] بهر[۵] یک اقچه که
رعایا را[۶] خسارت انداخته باشند یک دینار جواب گویند
و برین[۷] موجب موجلکا[۸] باز دادند چون حال برین جملت[۹] بود
اعلام واجب آمد تا رای مبارک شهریاری بدین[۱۰] معنی محیط
شده بهمت مبارک مدد فرماید[۱۱] تا مجموع امور مملکت
بر این گونه ترتب یابد و قرار گیرد ان شاء الله تعالی

*[۱۲]نوع ششم در اجابت منع *شتربانان[۱۳] و خربندگان
و امثال ایشان از مزاحمت رعایا[۱۲]*

۷۱آ پ بعد از مطالعه مکاتبهٔ حق نمای و اطلاع بر[۱۴] مضمون مفاوضهٔ
عدل فزای بشرف انها می پیوندد که اشارتی کی در باب تطاول
شتربانان[۱۵] و خربندگان و ساربانان و جماعت بی راهان

۱-ب: ستانند، ت: ستانند ۲-آ ب ت ج: حذف شده
۳-آ: نکنندی، ج: نکند ۴-ب: نماید ۵-ت: حذف شده
۶-ت: حذف شده ۷-ب: بدین ۸-آ: موچلکا
۹-پ: صورت ۱۰-ت: برین ۱۱-پ ت: فرمایند
*۱۲-*۱۲-ب: از- نوع- تا- رعایا- حذف شده
*۱۳-پ ج: حذف شده، ث: شیربانان و
۱۴-ج: با ۱۵-پ ث ج: شیربانان

۴۶ ث فرموده بسمع رضا استماع[1] افتاد وچون باستکشاف[1] احوال
ایشان اشتغال رفت معلوم شد که تردد ایشان در بازارها
پیش از ایام اعیاد و نیروزات نیست ودرغیرآن[2] مواسم
۴۸ آ متعرض بهیچ[3] آفریده نمی‌شوند *حکم رفت که[4] بعد الیوم
قطعا واصلا[5] بر در خانهاء امرا و اکابر ودر بازارها نروند
ومبلغی که ایشان را ازین *راه گذار[6] می رسید[7] ازاصل مال
اضافت جامگیات ایشان کرده[8] شد[9] تا بهیچ بهانه زحمت مردم
۵۲ ت ندهند همواره ورود چنین اشارات[10] را[11] که موجب نیک نامی اطراف
وسبب ترفه[12] خلایق است ترصد وترقب می رود جهان بکام باد

[13]نوع هفتم در اجابت دفع[14] مزوّران[13]

بعد از احاطت ضمیر باحاسن[15] تقریر ومحاسن[16] تحریر
اشارتی کی در باب مزوران در سلک عبارت آمده و*هر وجه[17]

۱ـ ت: استکشاف ۲ـ پ: از ۳ـ پ ث ج: هیچ
*۴ـ پ: حکم حاکم وقتست که ۵ـ پ: اصل *۶ـ ج: ره گذر
۷ـ ب: رسد ۸ـ ج: گرفته ۹ـ پ: شود
۱۰ـ ب پ: اشارت ۱۱ـ آ ب: حذف شده ۱۲ـ ث: ترفیه
*۱۳ـ*۱۳ـ ب: حذف شده، مزوّران: ث ـ مزوی
۱۴ـ ت: منع ۱۵ـ ب: ماحاس، ت: ماحاسین
۱۶ـ ت: محاسن
*۱۷ـ ت: هرجه

در تادیب ایشان کلمهٔ چند صدور یافته بوقوف
پیوست و از انجا برکمال دین داری *و وفور پسندیده
کرداری[1] حضرت شریفه استدلال رفت[2] ودر روز[3] که
مثال شریف وارد و واصل شد در تحقیق ان حال بمجلس
شریف مولانای اعظم علامة افاضل العالم قاضی قضاة
الممالک منقذ[4] الخلایق من مخالب المهالک شافعی الزمان
نعمان الاوان افضل العلماء[5] المجتهدین وارث علوم الانبیاء
۲۷ ج ۷۲ پ والمرسلین تاج الملة[6] والدین[7] شیخ علی ادام الله برکة[8] انفاسه الشریفه
الی یوم الدین که قاضی القضاة وحاکم اوقاف خاص وعام بعامه ممالک
است رجوع رفت واو بزرگ بروجهی که مقتضاء امانت
وافر ودیانت وافی وکمال *تدین و وفور تشرّع[9] وتصوّن
اوست بتفحص اشتغال[10] نمود[11] جمعی را که در[12] دست
۵۴ ب افتادند بتغریر[13] و تادیبی کی شرعا ملایم حال ایشان

---

*۱ـ ج: تکرار شده ۲ـ ب: یافت
۳ـ ب: روزی ۴ـ ب: منفد ۵ـ پ: علما
۶ـ پ: حذف شده، ج: بالای سطر ـ الحق و ـ نوشته شده
۷ـ پ ج: المسلمین ۸ـ ت ج: برکات
*۹ـ ب: و وفور شرع، ت: تدین، ث: دین و وفور تشرع
۱۰ـ پ: اشغال ۱۱ـ آ: و ـ افزوده شده
۱۲ـ پ: از ۱۳ـ ت: بتغریری

بود[1] مواخذ و معاقب گردانید[2] و جمعی کی باعراض[3] متمسک شده فرار[4] را بر قرار اختیار کردند و بحکم شرع و عدل مستحق سیاستند قضیهٔ ایشان را[5] موقوف گذاشت بوقت مراجعت بامسکن اصلی که عدمست هر اینه بی توقف معاودت[6] نمایند[7] و عرصهٔ وجود[8] از لوث وجود ایشان پاک گردد باعلام این[9] حال مزاحمت[10] مطالعه شریفه نمودن تا بر مجاری امور اطلاع افتد موجب مزید اتحاد و یگانگی می داند جهان بکام باد

[11] نوع هشتم در اجابت تدبیر اولاد و امرا بعد از استکشاف از ضمایر[12] ایشان[11]

بعد از تجدید اساس موالاة و تاکید مبانی محبت و مصافاة اشارتی که در باب دعاگو زادگان و انحراف ایشان از منهج مطاوعت بموافقت بعضی از نواب فرموده بسمع رضا اصغا رفت صورتی چند[13] کی بالهام غیبی در خاطر مبارک آمده از موارد حق و مشارب[14] صدق نشائت[15] یافته در قبول مواعظ

۱-پ: بودند ۲-ت: کرداند ۳-پ ج: باعراض، ت: بااعراض
۴-ب ت: قرار ۵-پ ج: حذف شده ۶-پ: حذف شده ۷-ب: نماید
۸-آ: جهان-باخط مغایر نوشته شده ۹-ب: ان
۱۰-آ: مراجعت، ب پ ث: مراحمت *۱۱-*۱۱-ب: حذف شده
۱۲-پ: ضمیر ۱۳-آ: حذف شده ۱۴-ب: مناشرب ۱۵-ب: نشارت، ت: نسات

و نصایح مشفقانه بدل و جان تلقی افتاد و[1] بعد از استکشاف احوال جمعی را که بتوقیف[2] و تحبیس خطاب می بایست کرد مخاطب[3] گردانید و جمعی را که[4] باغضا و مسامحت و[5] توسیع مجال محتاج بودند آن قاعده مرعی گشت و ارشاد حکیم ارسطاطالیس کی ذوالقرنین اسکندر رومی را فرموده دستور کارنامهٔ سلطنت گردانیده شد و بعد الیوم سلوک[6] معاش* با اولاد
و[7] نزدیکان بر قانون صواب دید رای شریف سلطانی اعظمی لازالت ۷۲ پ
سلطنته ممتدةً بالدّوام الی یوم القیام خواهد بود[8] و لایزال این
نوع ارشاد را مترقّب و مترصّدست جهان* بکام و ۴۷ ث
دولت مستدام باد[9]

*نوع نهم در اجابت دفع دزدان و حرامیان[10]

بعد از ورود بموارد ارشاد و نزول* در منازل[11] استرشاد ۵۲ ت / ۴۹ آ
اشارتی که در باب دزدان و حرامیان و قطاع الطریق فرموده و آن را بشواهد[12] حکایات سلاطین و خلفا موشح گردانیده و مکنون خاطر و[13] مضمون ضمیر را بر وجهی در سلک تقریر

۱-ت: حذف شده ۲-ب: موفق ۳-ب: محافظت
۴-ب ت: حذف شده ۵-ث: حذف شده ۶-ج: حذف شده
*۷-پ: بااولاد ۸-ث: حذف شده *۹-ث ج: بکام باد، پ: بکام باد و دولت مستدام باد *۱۰-ب: حذف شده *۱۱-ج: بمنازل
۱۲-ب ج: و-افزوده شده ۱۳-ج: او

و تحریر کشیده که از النقاط[1] آن فراید[2] فواید و[3] استماع ان
بضایع[4] نصایح خاطررا بهجت وسرور و باطن را مسرت
وحبور حاصل آمده[5] و بالتفات درون مبارک[6] در کلّیات
امور و معظمات مصالح ممالک شامل حال این دولتخواه شده
و[7] صلاح اندیشی اورا[8] بر ذمت همت واجب دانسته مواد
استبشار و اسباب استظهار تزاید و تضاعف یافت و باستقامت
امور مملکت و استدامت اوضاع سلطنت متیقن و مستظهر
گشت چون صدور آن معانی از موارد اتحاد و مناهل اعتضاد
و اعتماد[9] بوده و بی کلفت تکلف و[10] شایبهٔ غرض[11] صادر شده
بسمع ارادت[12] استماع رفت بشرف اعلام رسانیده می آید کی[13]
چون این دولتخواه بدین مملکت رسید اکثر امور از منهج استقامت
انحراف یافته بود[14] و قوایم[15] قواعد سلطنت از مدتی مدید باز ۲۷آ ج
روی بانهدام نهاده و مصالح[16] مختل[17] و مناظم مهمل مانده و کارها
از[18] نسق و رونق رفته[19] بتاسیس کارخانهٔ[20] مجدد و تعیین عمله

۱-ج: القاظ ۲-ث: و- افزوده شده ۳-ت: ان- افزوده شده
۴-ت: سنایع ۵-آپ: امد ۶-پ ث ج: که- افزوده شده
۷-ب: حذف شده ۸-ت: حذف شده ۹-آ: اعتقاد- بالای سطر- اعتماد- افزوده شده
۱۰-ث: حذف شده ۱۱-ب پ: عرض ۱۲-پ: مبا ۱۳-پ: حذف شده
۱۴-ب: حذف شده ۱۵-ت: قوام ۱۶-آ: مصامح ۱۷-ت: حذف شده
۱۸-ت: ان ۱۹-ب: حذف شده ۲۰-پ: کارخانهٔ

وکارکنان ان مستانفاً اهتمام می بایست نمود وهر مهم را ۲۳پ
بتولیت کاردانی[1] کافی و ایالت والیی[2] امین حوالت فرمود[3] ۵۵ب
تا بتدریج مبانی مملکت استحکام یابد و قواعد سلطنت
بر احسن اوضاع ممهد گردد و معلومست کی در قضیه دزدان
وحرامیان و راه زنان تعمق نظر و تدقق فکر زیادت می باید[4] کرد
تا آن مهم که جز باعمال اسنّه و[5] رماح و امضاء سیوف
و قداح باصلاح نخواهد آمد بر وجهی متصلح[6] گردد که حقوق
مستحقان بوصول پیوندد و مواد شر ذمهٔ قطاع در جمیع* بلاد
و بقاع[7] بکلی[8] منقلع[9] و مستاصل شود و من بعد هیچ آفریده را
از متابعان ان[10] طوایف[11] از بیم شمشیرهاء آبدار و سهام صاعقه
کردار[12] دلیران اینجانب قدرت تصور[13] ان عمل ذمیم بر عادت
معهود قدیم نباشد[14] بنابرین[15] نیت پسندیده چهار امیر
معتبررا باعساکری که در اهتمام ایشان اندبچهار[16] طرف از

۱-ج: کاردان ۲-پ: ولی، ب ت ج: والی
۳-آ: فرموده ۴-ت: یابد ۵-ج: حذف شده
۶-پ: مصلح، ث: مضلح، ج: مُنْصَلح *۷-ت ث: بقاع و بلاد
۸-آ: حذف شده ۹-ج: منقطع ۱۰-ج: حذف شده
۱۱-آ: بالای سطر با خط مغایر- کروه- افزوده شده ۱۲-ب: در حاشیه نوشته شده
۱۳-پ: قصور ۱۴-ث ج: و- افزوده شده
۱۵-ب: بدین ۱۶-ت: باجهار

اطراف مملکت که آوازه[1] قطاع و سراق[2] از انجا می دادند[3]
فرستاده شد و[4] مقرر گشت کی در قلع و استیصال ایشان
کوشیده دمار از دیار[5] آن اشرار بر آرند و آنچ از *اموال و
اقمشه[6] تجار بدست افتد نقل این[7] طرف کنند تا[8] بمستحقان
تسلیم رود[9] مخلص دولتخواه صدور این نصایح را[10] از محض
اشفاق و الطاف شهریاری می داند و[11] قبول[12] آن را بدل
وجان تلقی می نماید و نیکنامی دین[13] و دنیا[14] و حصول
مثوبات آخرت دران می شناسد دولت جاوید[15] باد

*نوع دهم در اجابت تعیین منهیان و جاسوسان[16]

بعد از وقوف بر حقایق معانی و اطلاع بر دقایق مبانی
اعلام رای صواب نمای و فکر ارشاد فرمای[17] حضرت سلطانی ۵۲ ت
گردانیده می آید کی اشارتی که درباب تعیین خبرداران
و منهیان و جاسوسان فرموده و آن را بلطایف
مستشهدات[18] و بدایع موکدات موکد گردانیده و هر آنچ ۷۲ پ
بمصلحت ملک داری و قانون جهانبانی و قاعده حسن معاش ۴۹ آ – ۴۷ ث

۱-ت: اواز ۲-پ: سوّاق ۳-ج: دارند ۴-پ: حذف شده
۵-ب ج: دمار *۶-ت: اقمشه و اموال ۷-ج: آن ۸-پ: یا، ت: ما
۹-آ: و-افزوده شده ۱۰-ت: حذف شده، ج: راکه ۱۱-پ: حذف شده
۱۲-ث: قول ۱۳-ب: دینی ۱۴-ب: دنیاوی، ج: دینی ۱۵-ث: مخلد
*۱۶-ب: حذف شده ۱۷-ث: فرمای ۱۸-ب: مستشهدات

با دوستان و احتراز از مکاید دشمنان و وقوف بر اعمال[1]
عمال *و احوال اعمال[2] و اطلاع بر کیفیت معاش[3] حکام و متصرفان
با رعایا و زیردستان و خرابی و آبادانی ولایات *و تنسیق
و تدبیر[4] مهمات و سایر لوازم و لواحق آن[5] تعلق داشته[6]
در سلک عبارت آورده و از شرایط اشفاق و مناصحت
و[7] دقایق اتحاد و موافقت هیچ دقیقه مهمل نگذاشته بسمع
رضا اصغا نموده آمد اگرچه در کلام مجید* وفرقان حمید[8] عظم
الله جلاله مذکورست[9] *و[10] لا تجسسوا ولا یغتب[11] بعضکم بعضاً[*]
اما معلومست که این[12] مهمی[13] بنسبت[14] با صلحا و مومنانست
که[15] در امور دین و معاش با یکدیگر بتجسس مشغول
نباشند[16] و تمامی آیت مصدق این مطلوبست نه[17]
بنسبت با ملوک و سلاطین جهت انک *ایشان را[18]
بتدبیر کلیات امور ممالک و رفع[19] دوستان[20] و قهر دشمنان

۱-پ ث ج: افعال *۲-ب پ: حذف شده ۳-ج: و-افزوده شده
*۴-ث: و تدبیر و تنسیق ۵-پ: حذف شده ۶-پ: داشت
۷-ث: حذف شده *۸-ب: حذف شده، پ: قرآن حمید
۹-ت: حذف شده، ث: مذکور و مسطورست *۱۰-*۱۰-ب: حذف شده
۱۱-ت: یغتب ۱۲-ب: ان ۱۳-ب: مهمی که، پ ج: امر، ث: نهی
۱۴-ت: بنیست که ۱۵-ت: حذف شده ۱۶-ت: نباشد، ج: نشوند ۱۷-ت: حذف شده
*۱۸-ث: بالای سطر نوشته شده ۱۹-ت: دفع ۲۰-پ: حذف شده

۲۸ ج قیام می باید نمود و صیانت رعایا وحمایت سایر برایا
بر وجهی کی از طروق آفات و عروض مخافاة مصون و
محروس ماند[1] واجب[2] دانست[3] و تیسیر این[4] مطلوب
جز بتعیین[5] جواسیس و اعداد خبرداران و منهیان صورت
آ۵۵ ب نبندد تا[6] ایشان پادشاهان را از ضمایر دولتخواهان وبواطن
بدسگالان اعلام دهند[7] وکیفیت معاش عمال ولایات با
رعایا و متوطنان باز نمایند و پادشاه[8] بعد از وقوف بر
متجددات حالات بعضی را بسلوک مسالک و داد
مستظهر گرداند و بعضی را باظهار مخفیات شقاق ومخبات[9]
۷۴ پ *عناو[10] عناد[11] اختصاص دهد و بعضی را باتیان[12] بموارد[13] الطاف
و اعطاف رعایت فرماید و بعضی را بزواجر[14] توبیخ و تهدید
مواخذ و معاقب گرداند و بدین تدابیر[15] دولتخانه سلطنت
از تعرض مخالفان و معاندان مصون و محروس گردد وچون
پادشاه از مکنونات ضمایر اعدا و اضداد واقف باشد و تدبیر

۱- آ: حذف شده ۲- ج: می باید - افزوده شده ۳- ث: دانسته
۴- ب ت: ان ۵- آ: بتعین، پ: بتعیّن ۶- پ: که
۷- ت: حذف شده ۸- ث ج: بادشاهان ۹- آ: مخبآت، ب: محبارات
۱۰- آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده، ت: حذف شده، ج: عناد
۱۱- ت: و - افزوده شده ۱۲- ج: باتفاق ۱۳- پ: موارد
۱۴- ت: بزواجز ۱۵- ت: تدبیر

دفع ایشان را[1] باعداد امرا و لشگریان و اعوان وانصار وترتب[2]
اسلحه و سایر مصالح آن *وچهار پایان[3] متشمر و مستوفر[4]
شود دشمنان را[5] مجال کید و قصد بغایت متعذر بل
ممنوع و متغیر[6] باشد و بواسطهٔ اطلاع پادشاه بر احوال حاکم
ومحکوم و آمر و مامور هیچ آفریده را از عمال و متصرفان
ولایات وگماشتگان حضرت سلطان[7] قدرت آنک بیک
سرموی بر رعایا و ساکنان تعدی و تطاول کنند نباشد
وهرآینه مملکت آبادان شود[8] و رعایا ایمن وشاکر باشند[9] و
اموال[10] موفور و ظلمه و متعدیان و ایغاقان[11] و مفسدان بسبب
عدم مجال منکوب و مقهور گردند و پادشاه را نیک نامی
دنیا وخشنودی حضرت عزت در آخرت حاصل آید
صورت حال آنست کی[12] از ابتداء وصول بدین مملکت
آ۵۳ ت چنانک درسوابق[13] مکاتبات ذکر رفته بتدبیر اموری که
از[14] منهج[15] استقامت انحراف یافته بود اشتغال می بایست

۱- پ: حذف شده ۲- پ ث ج: ترتیب *۳- ج: حذف شده
۴- پ: متوفّر، ج: مستوفر ۵- ت: حذف شده
۶- پ ث ج: متعسّر ۷- ج: سلطانی ۸- ج: حذف شده
۹- ج: حذف شده ۱۰- ب: احوال ۱۱- ب پ ت ج: ایناقان، ث: ینافان
۱۲- ب: چون - افزوده شده ۱۳- پ: این - افزوده شده
۱۴- ب: حذف شده ۱۵- ت: منهج

نموده و هر ولایت را بوالیی[1] و هر مهم را *[2]بکفایت[3]
کافیی[4] تفویض کردن و بحمدالله *و منه[5] ان غرض[6] بروجه[7]
مطلوب بحصول[8] پیوست و هر مهم[9] راکه[2]* حضرت شریفه
سلطانی زیدت سلطنته باهتمام آن اشارت می فرماید چون
۵۰ آ معلوم می[10] گردد[11] که ان کلیات[12] را[13] منابع[14] اخلاص و خیرخواهی
استنباط می یابند[15] و[16] بر سایر مهام تقدیم می افتد و در عواقب
۷۴ پ محقق می شود که خیر و مصلحت کلی مملکت در
۴۸ ث انست که ایشان فرموده اند و[17] هر آینه در ازاء آن نوع
ارشاد[18] وظیفه اثنا و احماد ترتب می یابد[19] و اما قضیهٔ
تعیین منهیان و جاسوسان[20] و خبرداران چون بحمدالله
و منه با جمیع ملوک اطراف و سلاطین اکناف* قواعد
اتفاق و ائتلاف[21] استحکامی هرچه تمامتر یافته بتعیین[22] ان

۱-پ ت: بوالی *۲-*۲-ب: از - بکفایت - تا - راکه - درحاشیه نوشته شده
۳-ب: بکف کفایت ۴-ب پ ت ث ج: کافی *۵-ث: حذف شده
۶-ب ج: عرض، پ ت: عرض ۷-پ: و مه ۸-آ: محصول
۹-ج: مهمی ۱۰-ج: حذف شده ۱۱-ت: شود
۱۲-ب پ ث ج: کلمات ۱۳-پ ج: از ۱۴-ب: منابع، ت: منافع
۱۵-پ: یابد ۱۶-ب پ ج: حذف شده ۱۷-آ: حذف شده
۱۸-آ: از - افزوده شده ۱۹-ث: باید ۲۰-ب: چاوشان
۲۱-ج: حذف شده ۲۲-ب: تعس

جماعت جهت فرستادن بممالک ایشان و استعلام قضایا
کردن احتیاج *نمی افتد[1] فاما تا[2] در همهٔ[3] ابواب اشارات[4] شریفه را[5]
که از محض اشفاق و اخلاص منبعث می گردد متابعت[6] نموده
باشد[7] جهت دانستن احوال عمال و متصرفان که در بقاع و
بلاد[8] مملکت از قبل امرا و وزرا و دیگر نواب این مخلص
منصوب و بحکومت هر طرف موسوم و منسوب اند و
وقوف بر کیفیت معاش ایشان با رعایا و ضعفا منهیان
۵۶ ب تعیین[9] کرده شد تا بر[10] مجاری حالات واقف و[11] مطلع شده متواتر
باعلام و انها اشتغال نمایند[12] و بتدبیر[13] تا[14] بتقویت[15] و تربیت
۲۸ ج عمال باشد بر[16] متابعت معدلت و رعایت رعیت یا[17]
بتعنیف و تشدید و توبیخ و تهدید بر اقتفاء آثار ظلم و
ظلمه و[18] عدم محافظت رعیت و ترک عمارت و
زراعت و آبادانی ولایت چه[19] حفظ آن[20] ودیعت که از

---

*۱-آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده ۲-ب: حذف شده ۳-ب: هر
۴-آ: حذف شده ۵-ث: حذف شده ۶-پ: متابعت
۷-ج: باشند ۸-ت: و - افزوده شده ۹-ت: معین
۱۰-پ ج: از ۱۱-ت: حذف شده ۱۲-پ: نماید
۱۳-آ: سدبیر، ب پ ث ج: تدبیر ۱۴-پ: با، ت ث ج: با
۱۵-ث: تقویت ۱۶-ج: و ۱۷-ب: تا، ج: با
۱۸-پ: حذف شده ۱۹-ج: جز ۲۰-پ ث ج: این

حضرت رب العالمین بدان مأمور شده‌ایم برجمیع مهمات
مقدم است[1] و امیدست که از نتایج این تدابیر عما قریب
امور مملکت و رعیت بصلاح و نجاح مقرون گردد
و نیکنامی دارین[2] که متضمن خشنودی[3] حضرت الوهیت[4]
جل جلاله باشد در ضمن آن دست دهد *ان شاء[5] الله تعالی
*دولت جاوید باد[6]

فایده و تنبیه

۷۵پ بباید دانست که[7] قاعده که سلاطین سالف در تعیین
منهیان و جاسوسان و خبرداران نهاده‌اند از شرایف
عادات ملوک صاحب حزمست و برجمیع پادشاهان واجب
که اقتفاء آثار آن کنند بشرط آنک جز پادشاه و وزیر دیگری
بران[8] اطلاع نیابد[9] و اطلاع وزیر جهت انست[10] تا او
از برای این مصلحت که نازکترین مصالح ممالک[11] است
مردم امین عاقل کافی کاردان تعیین کند و رعایت و
محافظت بر وجهی بتقدیم رساند که هیچ افریده ایشان را
بزر و سیم از راه نتواند برد و ایشان سرّ پادشاه را در

۱-ج: است داشته ۲-پ: درین ۳-ت: ارضاء ۴-ت: رب العالمین
*۵-ب: در حاشیه نوشته شده *۶-ت: حذف شده
۷-آ ب ت: حذف شده ۸-آ: را بران، ب: بدان
۹-پ: نیاید ۱۰-آ: که-افزوده شده ۱۱-ت: مملکت

جان خود نگاه دارند و بهیچ[1] حال بافشاء آن چنانک[2]
امیرالمومنین علی بن ابی طالب[3] *رضی الله عنه[4] فرموده است[5]
للسر عندی ببوت لاابج بها قد[6] ضاع مفتاحها والقفل[7] مختوم
۵۴ت از دل رخصت نیابند چه وزیر را مجال آنک باختیار[8] احوال
مردم مشغول گردد بسیار باشد و عرفان او باحوال[9] هر
کس بسبب مصاحبت مردم و[10] ممارست امور[11] بیش
از ان باشد کی پادشاه را *چه پادشاه را[12] هرگز این مجال
نیفتد و میان دو پادشاه اگرچه[13] دوستی و یگانگی باشد[14] مکاتبات
و مراسلات اتفاق افتد امّا باید کی[15] منهیان و جاسوسان
در مملکت یکدیگر داشته باشند تا ایشان را از کیفیت
۵آ قضایا و ضمایر نیکخواهان و بداندیشان واقف گرداند[16] و
اگر فردی را[17] از افراد بتخصیص بدین مصلحت تعیین نتوان
کرد با[18] تجار و مترددان امین بعد از تقدیم ایمان غلاظ و

۱-ب: هیچ ۲-آ: انچنانک ۳-پ: حذف شده
*۴-پ: علیه الصلوه و السلم، ت: کرم الله وجهه، ث ج: رضی الله عنه و کرم وجهه
۵-ث: شعر-افزوده شده ۶-پ: فقد ۷-پ: والعمل، ج: والفضل، ث: والقُفُل
۸-پ: باحتیاط ۹-آ: بااحوال ۱۰-ث: حذف شده ۱۱-ت: حذف شده
*۱۲-ب: حذف شده، ت: چه پادشاه ۱۳-پ: حذف شده
۱۴-پ ث ج: و-افزوده شده ۱۵-پ ث ج: همیشه-افزوده شده
۱۶-پ: کرداسند؛ ث: کرحانند ۱۷-ج: حذف شده ۱۸-پ ت: تا

شداد وحج پیاده و ذکر مواعد[1] خوب ان[2] سرّ در میان باید
نهاد چه هرکس را از اتباع ملوک و سلاطین بدیشان گمان
۷۵ پ جاسوسی وخبرداری نباشد و انچ در جواب مکتوب پادشاه
۴۸ ث ناصح نوشته شد کی[3] چون[4] باجمیع ملوک و سلاطین قواعد
اتفاق استحکام یافت بتعیین منهیان وجاسوسان وفرستادن
بممالک ایشان تا[5] استعلام قضایا کنند حاجت[6] نیست[7]
نوشتن این معانی[8] در آداب مکاتبت[9] ضروریست[10] و
۲۹ ج نیزچون گفتیم که ازفرستادن جاسوس باید که جز پادشاه
و وزیر دیگری را وقوف نباشد بپادشاهی دیگر چگونه توان
نوشت که برحسب اشارت[11] خدمتش منهی وجاسوس
تعیین کردیم چه این معنی از قاعدهٔ حزم[12] و احتیاط بغایت
مستبعد باشد و پادشاهی که این[13] همه نصیحت کند
۵۶ ب نداند[14] که همچنانک بجموع ممالک جاسوس می فرستند[15]
بمملکت[16] او نیز خواهند فرستاد[17] وچرا باید کی او بتنبیه

۱ـ پ ث ج: مواعید ۲ـ پ ث ج: این ۳ـ ت: حذف شده
۴ـ ت: چه ۵ـ ت: با، ج: ما ۶ـ ث: ناحاجت
۷ـ ت: و ـ افزوده شده ۸ـ پ ث ج: معنی ۹ـ ث: مکاتبات، ج: کتابت
۱۰ـ ب ت ج: ضرورتست ۱۱ـ ث: اشارات ۱۲ـ پ: حر
۱۳ـ ت: حذف شده ۱۴ـ ت: بداند ۱۵ـ پ: فرستد
۱۶ـ ج: بممالک ۱۷ـ ب ت: فرستادن

پادشاه مکتوب الیه متنبه شود چه معاش[1] پادشاهان[2] بمعاش[3]
اوساط[4] الناس نماند وهزار مصلحت ایشان را رعایت
باید کرد و[5] اوساط[6] را بدان جانب[7] نیفتد و فی هذه کفایة
لمن فیه درایة

نوع یازدهم در اجابت تعیین[8] جمعی که مصالح
ارباب حاجات[9] بعرض رسانند[10]

بعد از اتّعاظ بمواعظ مشفقانه و انزجار بزواجر
دوستانه اشارتی که رای شریف حضرت[11] سلطانی اعظمی
دامت سلطنته در باب عارض مصالح[12] محتاجان فرموده
وتنبیهی که دران قضیه واجب دانسته واحتیاط را در
استصحاب و استلزام جمعی که تا غایت بسمت[13] صحبت
و ملازمت موسوم نبوده اند تقدیم فرموده مجموع ان را بسمع
ارادت و اعتقاد اصغا کرده شد بمحل عرض رسانیده می آید
۷۶ پ کی درین مدت کی[14] بدین مملکت اتفاق وصول افتاده

۱ـ ت: معایش ۲ـ ث: درحاشیه نوشته شده
۳ـ ت: بمعایش، ث: درحاشیه نوشته شده ۴ـ ج: اوسط
۵ـ پ ث ج: که ۶ـ ت ث: اوساط (ث: اوسط) الناس
۷ـ پ ت ث ج: حاجت ۸ـ ج: حذف شده ۹ـ ت: حذف شده
۱۰ـ آ: ناخوانا، ب: رسانیدنا، ث: رساند ۱۱ـ ت: حذف شده
۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ ت: سمت ۱۴ـ ج: حذف شده

چنانک معلوم[1] رای جهان افروزست در مبادی جهانگیری
از مشاق حط و ترحال و استقبال و استدبار احوال و
عروض شدت و رخا و صدور *سرّا و ضرّا[2] و ورود اولیا
بموارد *و داد[3] وتشمّر[4] اعدا و اضداد جهت شقاق و عناد
وغیر این قضایا که تذکار[5] آن باطناب مودی و تکرار[6]
باکثار مسری و مفضیست چاره نمی باشد وصدور این
حالات لایزال ضروری الوقوع والوجودست *واز کثرت[7]
آن[8] ملاحظات[9] و وفور این معارضات و مناقضات
تا غایت بمهمی دیگر نپرداخته و بتمشیت دیگر قضایا که
ت۵۴آ از مرتبات[10] اوضاع[11] سلطنتست[12] مشغول نشده اما همواره
معتقد ضمیر آن بوده که عالمی فاضل[13] وحکیمی کامل وصاحب
دیانتی که باجماع امم مختار اکابر و اعاظم عالم باشد جهت
عرض مصالح ارباب حاجات تعیین کند تا صلاح[14] و فساد
و[15] خیر و شر و نفع وضرّ آن[16] برای وتقریر او منوط *و موکول[17]

۱-ت: حذف شده *۲-آ: ضرّا و سرّا *۳-آ: حذف شده
۴-ب: تشمیر ۵-ت: مکار، ث: تکرار ۶-ت: ان - افزوده شده
*۷-پ: واکثر ۸-ب: حذف شده، ت ث ج: این
۹-ب: ملاحضات ۱۰-آ: مرهات، پ ت ث ج: مزینات
۱۱-ج: ارتفاع ۱۲-پ ج: سلطنت ۱۳-ت: فاضلی
۱۴-ث: حذف شده ۱۵-پ: حذف شده ۱۶-ج: حذف شده *۱۷-پ: حذف شده

باشد و اگر مستحق بعارفهٔ انعامی[1] وصنیعهٔ[2] معیشت و
ادراری اختصاص یابد یا[3] متظلمی بذکر ظلامهٔ مشغول شود
و تلافی[4] آن را سوال کند یا محتاجی صورت احتیاجی بعرض
رساند و تدارک زللی و سدّ خللی را طالب[5] گردد از ره گذار[6]
آ۵۱ او باشد وچون اورا سابقاً باحوال اهالی این *بلاد و بقاع[7]
ج۲۹آ خبرتی تام[8] و وقوفی[9] از سر یقین حاصل باشد انچ داند
بی شایبهٔ اغراض وعارضهٔ اطماع بعرض[10] رساند امّا چون تا غایت
این مخلص را *با اهالی[11] این مملکت احتیاطی[12] که مودی بعرفان
احوال وکیفیت معاش ودانستن اخلاق و *[13]آداب وعادات[13]
وملکات *وحرکات[14] وسکنات ایشان باشد اتفاق نیفتاده
پ۲۷آ تعیین چنین شخصی بی احاطت علم بحسن افعال و[15] اعمال او
میسر نمی شود چه اشتمال مکاتبهٔ شریفه نیز برین معنی
بود که بی وقوف هرکس را بصحبت و ملازمت[16] وقربت
ث۴۰ راه نمی باید داد شک نیست که دولتخانهٔ سلطنت را
بوجود بزرگان جهان دیده وگرم وسرد روزگار چشیده

۱-ت: انعام ۲-ت: ضیعهٔ ۳-پ: تا ۴-ت: تلاقی
۵-ث: طلب ۶-ث: راه گذار *۷-آ: بقاع و بلاد
۸-ث ج: تمام ۹-ج: وقوف ۱۰-پ: حذف شده *۱۱-آ پ: باهالی
۱۲-پ ث ج: اختلاطی *۱۳-پ: عادات و اداب، ج: آداب و - حذف شده
*۱۴-ج: حذف شده ۱۵-پ ج: قبح - افزوده شده ۱۶-پ ج: و اینافی - افزوده شده

و حکماء تقوی کردار[1] و عقلاء نامدار و علماء پرهیز کار* و فضلاء
۵۷ ب دین دار[2] و کاردانان صایب[3] تدبیر و کارکنان[4] درست خبیر[5]
و امثال ایشان احتیاج است و همچنانک وجود سریر[6]
بی قوایم و سقف[7] بی دعایم ممکن نیست تمشیت[8] امور
مملکت و تعدیل قانون سلطنت نیز بی وجود چنین جمعی
کافی و قوی کاردان[9] چگونه میسر شود[10] و چون پیش ازین
بمسامع شریفه رسانیده که منصب وزارت ممالک[11] ایران زمین
بدو[12] تفویض کرده و کلیات مصالح ممالک و معظمات امور
جمهور در کف کفایت و کفالت او نهاده و عرض مطالب
ارباب حاجات و تعیین مراسم و ادرارات و معایش[13] و انعامات
و تقلید مناصب و مراتب دینی و دنیوی نیز از توابع و
لواحق منصب وزارتست مقرر شد که عارض این معانی[14]
و مذکر[15] این قضایا نیز هم او باشد تا هیچ قضیه از قانون

۱- ج: دار *۲- ت: شهوین دار ۳- ج: صاحب
۴- پ ث ج: چابک - افزوده شده ۵- ت: خیر ۶- ت: سر
۷- پ: ی - افزوده شده، ج: خانه - افزوده شده ۸- پ: حذف شده ۹- ث: کاردانان
۱۰- ج: از - و چون - تا - مقرر شد که چون (ص - ۳۵۳) - حذف و بجایش - فیما بعد کی - افزوده شده
۱۱- ت: حذف شده ۱۲- پ: بصاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه نجیب الحق
والدین امیر محمد زید قدره و عز نصره، ث: بفلان ۱۳- پ: معاش
۱۴- ت: معنی ۱۵- ت: مذکور، ث: مذکر و مقرر

انصاف و جادهٔ[1] عدالت منحرف[2] نگردد و چون او را نیز بواسطهٔ
اشتغال بامور ممالک محروسه و تدبیر امرا و عساکر منصوره
و ضبط اموال ولایات و صرف همت بعمارت و زراعت
بلوکات مجال[3] آنک طرفی تمام را از اوقات شب و روز بدین
۲۲ پ مصلحت مشغول گرداند[4] متعذر باشد مقرر شد که چون
از مهمات نازک* فراغت یابد[5] و در ضمن آن بتسامع و
تشاهد علو شان و ترفع مکان و غزارت[6] فضایل[7] جبلی
و کرایم[8] ملکات ذاتی هرکس[9] از اکابر مملکت و اعیان این[10]
بلاد و بقاع *معلوم کند[11] و جمعی نیز که تقریرات[12] ایشان جز
خیرخواهی و صلاح اندیشی پادشاه و رعیت *نباشد بدو
۵۵ ت اعلام دهند[13] بالضروره[14] استصحاب و استلزام* آن جماعت
یا بعلم خود یا باعلام امنا و معتمدان واجب داند و هر مهم را
بعد از عرض کلیات** برین جانب[15] بشخصی[16] حوالت کند[17] که از

۱- ب: بالای سطر نوشته شده، ت: قاعدهٔ ۲- ب: منخرط ۳- آ ب پ ت: محال
۴- پ: کردند *۵- ج: فراغی افتد
۶- ب: عرارت، پ ت: عزارت، ث ج: غرارت ۷- ت: حذف شده ۸- ج: حذف شده
۹- ت: را - افزوده شده ۱۰- ب ت: ان *۱۱- ج: بوقوف بیوندد ۱۲- ج: قررات
*۱۳- ج: نباشند عرضه دارند ۱۴- ب: بالضرورت *۱۵- ج: از - ان جماعت - تا -
برین جانب - حذف شده و بجای آن - ایشان اشارت رود و هر مهم - افزوده شده است
**۱۵- پ: برین حالت، ت: بدینجانب ۱۶- پ: تشخصی ۱۷- ج: افتد

عهدهٔ *تدبیر و[1] ترتیب[2] و تکفل[3] و تنسیق آن براحسن[4]
وجوه تقصی تواند نمود و این معنی متضمن مراضی حضرت
ایزدی *عم جلاله و موجب استماع نصایح و مواعظ حضرت
سلطانی دامت سلطنته و سبب ترفه احوال عباد[5]* و
علت[6] عمارت بقاع و بلاد گردد ان شاء الله تعالی برالطافی
کی همواره از اشفاق حضرت[7] شهریاری صدور می یابد امداد
محمدت متواتر *و افراد[8] شکر متعاقب و متتابع است[9]
این نوع مهربانی از کدام پدر مهربان توقع توان داشت یا کدام
برادر خیرخواه بدین وظایف قیام تواند نمود و در تدبیر
مملکت دوستان و اعداد[10] مصالح و تنسیق مهمات ایشان
تا این غایت تواند کوشید[11] اما از وفور مکارم ان جناب که از
سوالف ازمنه و *اعصار برالسنهٔ[12] اکابر و اخیار[13] مذکورست
مستبعد نمی نماید ولایزال این[14] نوع اشارات[15] و تنبیهات را[16] آ۵۱-آ
چشم انتظار براهست دولت مستدام[17] وجهان بکام باد

---

*۱-ت: حذف شده ۲-ت: رهت ۳-ج: تکفیل
۴-ت: باحسن *۵-*۵-آ: در حاشیه نوشته شده
۶-ج: عایت ۷-آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
*۸-پ: وافر ۹-ج: حذف شده ۱۰-ب: اعدا
۱۱-ت: کوشد *۱۲-ث: اعصارالسنه ۱۳-ب: اختیار ۱۴-ب: ان، ت: ان
۱۵-ج: اشارت ۱۶-ج: حذف شده ۱۷-پ: باد - افزوده شده

نوع دوازدهم در اجابت[1] استصحاب[2] مشایخ وغیرهم

آ۴۷ب ج۳۰ بعد از اغتراف[3] از موارد مخالصت و اعتراف بقبول نصایح
آ۴۹ت از محض مصادقت برعلوم شریفه زادها الله احاطةً[4] بالسرایر
وکشفاً عن مکنونات[5] الضمایر منهی گردانیده می آید که اشارتی
آ۵۲ب که در باب استصحاب مشایخی که از متابعان و مریدان
مشایخ[6] طبقات باشند[7] فرموده و استرشاد[8] بارشاد ایشان
که علم نافع را ضمیمهٔ عمل صالح گردانیده[9] باشند بهترین مقتنیات
و شریفترین مکتسبات دانسته شک نیست کی هیچ
سعادت ملوک را باان مساوی نگردد که در شرایف
اوقات بمواعظ و نصایح مشایخ طریقت[10] که بحقیقت علماء
شریعتند متعظ و منزجر گردند و سعادت دوجهانی خود[11]
دران[12] مشاهد و معاین بینند و ازجمله فایزان[13] و رستکاران[14]
شوند امّا درین روزگار وجود چنین طایفه[15] چون وجود

۱-پ: حذف شده ۲-ج: نصیحت ۳-ب ت: اعتراف
۴-پ: حذف شده ۵-ب: مکتوبات ۶-ج: و - افزوده شده
۷-پ: باشد ۸-ب پ ث ج: استرشادرا ۹-ث: کرده
۱۰-ث: طریقه ۱۱-ث: خودرا
۱۲-ج: درین ۱۳-ب: فایدات
۱۴-پ: رستکان
۱۵-ت: که - افزوده شده

کبریت *احمر که اکسیرست[1] عزیزست *و کدام
خاصیت اکسیر بخواص[2] وجود مبارک ایشان ماندچه
مطمح[3] نظر صاحب اکسیر بغیر ازان[4] نیست کی خودرا از
خلق مستغنی داند *وگرداند[5] و اگر احیانا بشخصی[6] رسد کی
مشقت فقر و فاقه اورا در اضطرار[7] آورده باشد و
دست[8] بردی که[9] روزگار نموده پای مال آسیب حوادث
گشته[10] صاحب اکسیر از *فضالهٔ نوالهٔ[11] خویش درحق او
انعامی کند و بفضول فضله اکسیر که قراضهٔ چند باشد اورا
بهره مند[12] گرداند با وجود انک گفته اند[13] لیس العطاء من الفضول
سماحةً حتی تجود[14] و ما لدیک قلیل و منعم علیه چند روزی[15]
عیال خودرا از موائد[16] فواید صاحب اکسیر اکسا و اطعام کند
و او بدان تبختر نماید و بعد از[17] انقراض آن قراضات در

---

*۱-پ: احمر اکسیر، ت: احمر که اکسیر اکبرست
*۲-پ: و خاصیت کدام بخواص، ث ج: و خاصیت کدام اکسیر بخواص
۳-ت: حذف شده ۴-ث: ازین *۵-پ: حذف شده
۶-ت: شخصی ۷-ب پ: اضطراب ۸-ث: بدست
۹-ت: حذف شده ۱۰-ج: گردد *۱۱-ج: فضاله و نواله
۱۲-ج: بهره تدبیر ۱۳-پ: بیت- افزوده شده، ث: شعر- افزوده شده
۱۴-پ: یجود ۱۵-آ ت: روز
۱۶-ب: حذف شده ۱۷-ب: ازان

بیداء حیرت متحیر و[1] در تیه حسرت متحسر[2] گردد[3] هوس
طلبیدن صاحب اکسیر *اورا بر وجهی[4] مقلقل و مضطرب ۷۸ پ ۵۵ ت
گرداند کی از تدبیر مصالح[5] معاش و تهنیهٔ[6] اسباب انتعاش
باز ماند و یحتمل که بجنون[7] مودی گردد انگاه نه دین داشته[8]
باشد[9] نه دنیا مصراع[10]

چون[11] کافر درویش نه دنیا و نه دین

اما اثر صحبت شیخ مرشد با مصاحب بر طریقی باشد کی[12]
امور دنیوی او بر وجه مطلوب منتظم گردد و قبول خلق
و اعتقاد مردم روز بروز در زیادت باشد و امور اخروی
که مطمح[13] نظر مرید در ارادت[14] شیخ و مسرح فکر[15] شیخ در
تربیت[16] مرید بحقیقت آنست اورا *بر زهد[17] و عبادت
دارد و بعد ازان بعرفان حق کی[18] اجل مراتب طالب سالک

۱-پ: دود- افزوده شده ۲-ب: متحیر، پ: متخسر
۳-ت: و- افزوده شده *۴-ب پ ث ج: بر وجهی اول ۵-ت: حذف شده
۶-آ: تهنیهٔ، ب پ ج: تهیهٔ، ث: تهنیه ۷ ب: محضون
۸-ت: دانسته، ث: حذف شده ۹-پ ث ج: و- افزوده شده
۱۰-پ ت ج: حذف شده ۱۱-پ: چو ۱۲-ت: حذف شده ۱۳-ت: حذف شده
۱۴-ب پ: ما، ث ج: با- افزوده شده ۱۵-ت: فکرت
۱۶-ب: ترتب، پ: ترتیب، ث: ترسب *۱۷-ج: بزهد
۱۸-ت: کم، ج: و

است[1] سرایت کند و از انجا بمرتبهٔ وصول کی قصا رای[2]
امانی[3*] انبیا صلوات الله علیهم[4] و اصغیا رضی الله عنهم آنست[3*]
رساند پس معلوم شد کی از[5] مصاحبت[6] صاحب[7] اکسیر
تا مصاحبت شیخ مرشد فروق بسیارست وچون نظر
کلی ازصحبت مشایخ بزرگوار که علمای شریعت شعارند بر
ارشاد و هدایت وتفهیم و افادتست تا مهمات دینی
و دنیوی مرید بواسطهٔ ان انتظام یابد و در آخرت از ارباب
فوز و فلاح شود[8] داعی دولتخواه چندانک می اندیشد جز آ۲۰ ج
جناب دولت مآب سلطان اعظم خلد ملکه دیگری را بدین
صفت متصف نمی داند چه[9] لایزال مسالک نصیحت را
مسلوک می دارد و بر اموری که خیر دوجهانی در آنست
دلالت[10] می فرماید و برعایت و صیانت بندگان خدای تعالی
کی بدان ماموریم امر میکند[11] شیخ مرشد همین گوید و پدر مشفق آ۵۳ ت۵۰
جز این طریق نپوید و بحثی که میان سلطان سعید ملکشاه ۵۸ ب
و خواجه نظام الملک طاب ثراهما در باب علما و[12] مشایخ رفته آ۷۸ پ

۱-آ: آنست ۲-پ: ری *۳--۳*-ج: اولیا و اصغیا
۴-ب: اجمعین و اولیا - افزوده، پ ث: و اولیا - افزوده ۵-ج: حذف شده
۶-ت: مصاحب ۷-ت: حذف شده ۸-ت: و - افزوده شده
۹-ت: حذف شده ۱۰-آ ب ت: حذف شده
۱۱-پ: می کن ۱۲-پ: حذف شده

و آوردن مولانا وحید الدین[1] از قلعه مفید این معنیست
و از اسلوب این[2] نمط سخن چنان در تصور می آید کی
شیخ حقیقی سلطان ملکشاه خواجه نظام الملک بوده است
چه اورا از مزالق اعتراض خلایق خلاص داده بمعارج اصحاب
حق وحقیقت رسانیده است[3] چه[4] اگر خواجه نظام الملک
ان نوع[5] تدبیر نکردی و عالمی عامل را که سلطان[6] بی گناهی
بقلعه فرستاده بود و بتلبیس اصحاب اغراض محبوس گردانیده
باز نیاوردی ان بدنامی از[7] سلطان تا روز قیامت
بر نخواستی پس هرکس که خیرخواه و ناصح شخصی باشد[8]
بحقیقت با او راه شیخی دارد حق تعالی حضرت سلطنت[9] را
در امتداد زمان با علو معارج و سمو مدارج باقی داراد و
مخلص دولتخواه را توفیق استماع[10] مواعظ و[11] نصایح مشفقانه[12]
آن حضرت و قبول آن بسمع *ارادت و[13] رضا و[14] رغبت
رفیق گرداناد بمنه وسعة[15] لطفه[16]

۱-آ ب ج: وحید لک ۲-پ ت ث ج: ان ۳-ت: حذف شده
۴-پ ث ج: که ۵-پ: حذف شده ۶-پ ج: اورا - افزوده شده
۷-پ: ان ۸-ث: حذف شده ۹-پ: سلطانی
۱۰-پ: اسماع ۱۱-ث: حذف شده ۱۲-ب: مشفقان
*۱۳-پ: حذف شده ۱۴-آ ت: حذف شده ۱۵-ج: حذف شده
۱۶-ب: لطیعه

نوع سیزدهم در اجابت رعایت قدما و ملازمان سلاطین سابق * از کتاب نامدار[2] و بهادران ** کارزار[1] واجراء واجبات[3] و امضاء وجوه معایش[4] ایشان

بعد از استرشاد از موارد ارشاد[5] سلطانی و اعتراف[6] از
مشارب نصایح بی غرض خاقانی بشرف انها می پیوندد
۵۶ ت که اشارتی کی در باب رعایت قدما و پیرانی کی ملازمان[7]
سلاطین ماضی بوده اند و بر رسوم سلطنت و آداب مملکت
واقف و بدانستن مهمات خبیر و از کثرت تجارب محنک
۷۹ پ فرموده بسمع اعتقاد اصغا نمود[8] و از انجماعت کسانی را کی
قوت و قدرت ملازمت دیوان و تمشیت مهمات
مملکت وقیادت عساکر منصوره[9] بود برقرار بدان[10] وظایف
مشغول گردانید[11] وخیر و شر و نفع و ضر آنرا باهتمام ایشان
حوالت کرد[12] وجمعی را که قوت ملازمت نبود و از
اشتغال بطاعت وعبودیت[13] حق تعالی پروای مهمات
دیوانی نداشتند از مباشرت اشغال معاف گردانیده شد

---

*ـ ج: از ـ کتاب ـ تا ـ کارزار ـ حذف شده **۱ـ کارزار: پ ـ روزکار
۲ـ ب: نامداران ۳ـ ج: ادرارات ۴ـ ب: معاش
۵ـ آ: رشاد ۶ـ ب ت: اعتراف ۷ـ آ: ملازم
۸ـ پ: نبود ۹ـ ج: حذف شده ۱۰ـ ت: بران
۱۱ـ پ: کرداند ۱۲ـ ت: رفت ۱۳ـ ث: عبادت

وهر یک را وجهی جهت مدد[1] معیشت *بادرار و مرسوم[2]
معین گشت و شروع[3] در مهمات مملکت و قضایاء
سلطنت[4] و ارکاب عساکر و دفع مخالفان موقوف
بر استصواب و استشارت[5] ایشان داشته آمد و عدول
از صوایب آرا[6] و ثواقب افکار ایشان بهیچ حال ممکن
نیست و امیدست کی بمیامن ارشاد حضرت سلطنت
پناه[7] امور ملک و ملت بر احسن وجوه انتظام یابد و
قواعد دین و دولت بر اوکد اوضاع استحکام پذیرد
ان شاء الله تعالی جهان بکام باد[8]

[9] نوع چهاردهم در اجابت رعایت امهات و اظیار[10] و اقارب وجمیع ملازمان[11] از استادان و سادات

وقضاة وایمه وعلما و امرا و اکابر دین وملک وجماعت متجنده ولشگریان

۱ـ ث: و ـ افزوده شده *۲ـ پ ج: حذف شده ۳ـ ب: حذف شده
۴ـ ت: حذف شده ۵ـ ت: استسادت ۶ـ ت: حذف شده
۷ـ پ: حذف شده ۸ـ ث: و دولت مستدام بمحمد و آله الکرام ـ افزوده شده
۹ـ پ ج: این نوع بطور کلی حذف شده ، در نسخهٔ ـ پ: تحت عنوان ـ نوع چهاردهم ـ عنوان ـ فصل پانزدهم ـ
موجود در نسخ ـ آ، ب ، ت ، ث ـ جای داده شده و در نسخهٔ ـ ج: تحت عنوان ـ
نوع چهاردهم ـ عنوان ـ فصل شانزدهم ـ نسخ ـ آ، ب ، ت ، ث ـ قرار داده شده است ،
نوع: ت ـ حذف شده ۱۰ـ ت: اظار
۱۱ـ آ: حذف شده

بعداز تشرف[1] بتامل مُکاتبه روح پرور و مطالعهٔ مفاوضهٔ فضل گستر نموده می شود که اشارتی که درباب رعایت و محافظت امهات و اظیار[2] و مقربان و اقارب و جماعت
۵۸ب ملازمان از استادان و سادات و قضاة و ایمه و علماو
۵۲آ امرا و[3] متجنده[4] فرموده بسمع *رضا و[5] ارادت استماع نموده
۵۰ث اتعاظ را بدان مواعظ بجمیع وجود تلقی واجب دانست[6]
چه مجموع انچه کتاب کریم و خطاب شریف *بر تبیین و توضیح آن[7] مشتمل بود مطابق[8] اوامر قران[9] مجید[10] عظم الله جلاله ونصوص احادیث سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دانسته شد اما رعایت اظیار[11] که قایم مقام امهات اند بر جمیع اهل اسلام[12] بلک[13] سایر ملل[14] و ادیان واجب ولازمست و بر ذمت ملوک عدل پرور اوجب و الزم چه در احادیث کتاب مصابیح مسطورست که ابوالطفیل گفت مصطفی را صلی الله علیه وسلم دیدم که در موضع جعرّانه[15] گوشت بخش می کرد[16]

۱- ت: شرف ۲- ب: اطفال، ت: اظار ۳- ث: حذف شده
۴- ث: منخشده *۵- ب ت ث: حذف شده ۶- ت: دانسته
*۷- ت: بر بین و تبیین ان ۸- ث: طابق ۹- آ: قرآن ۱۰- آ: و- افزوده شده
۱۱- ت: اظار، ث: اظئار، ب: درحاشیه- الظیر دایه- افزوده شده
۱۲- ت: و ایمان- افزوده شده ۱۳- ث: بل- افزوده شده ۱۴- ب ت: ملک
۱۵- آ ت: جعرانه، ث: جِعرّانه ۱۶- آ: و- افزوده شده

ناگاه زنی پیش آمد و بحضرت رسالت[1] نزدیک رفت مصطفی *علیه السلم[2] رداء شریف را از دوش مبارک *برگرفت[3] وجهت آن زن بگسترانید تا بران نشست من گفتم این عورت کیست کی[4] بدین[5] کرامت مخصوص و مشرف شد گفتند[6] حلیمه است مادر رضاعی مصطفی صلی الله علیه وسلم یعنی دایهٔ او[7] چون حضرت رسالت صلوات الله[8] علی مشرفها در رعایت اظیار[9] و *تعظیم و تکریم[10] ایشان تا این غایت
۵۶ت مبالغت فرموده است[11] متابعت آن[12] بر امت ازجملهٔ فرایض و واجبات باشد[13] و اما رعایت جانب دوستان و ملازمان ابوین طاب ثراهما امری واجب و قضیهٔ متحتم است چه ابو اُسَید[14] ساعدی روایت می کند که درحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بودیم *که مردی[15] از بنی سلمه بیامد و گفت یا رسول الله هل بقی علیّ[16] من برّ[17] ابویّ[18] شیئ

۱- ت: علیه السلام- افزوده شده، ث: صلوات الله علیه مشرفها- افزوده شده
*۲- ب: علیه السلام، ت: صلی الله علیه وسلم *۳- آ: حذف شده
۴- آ: حذف شده ۵- ت: بربین ۶- ت: گفت ۷- ت: و
۸- ت: حذف شده ۹- آ ت: اظار، ث: و اظئار
*۱۰- ث: تکریم و تعظیم ۱۱- ت: حذف شده ۱۲- ت: این
۱۳- ت: است ۱۴- آ: اسید، ب: سهید، ت: اسید *۱۵- ت: کروهی
۱۶- ب ت ث: حذف شده ۱۷- آ: برّ، ب: بر، ث: بِرّ ۱۸- ث: اَبَوَیَّ

اَبَرّ هما به[1] بعدَ[2] موتهما[3] قال نعم الصلوة[4] علیهما و الاستغفار لهما
و انفاذ[5] عهدهما من بعدهما وصلة الرحم التی لاتوصل الا بهما و
اکرام صدیقهما ایتمار بدین[6] اوامر و استماع این[7] وصـایا و
نصایح *سبب قوام دین و ملک[8] و موجب نظام ملت و
مملکت باشد و ازین حدیث ددین موضع نظر بر اکرام
صدیق ابوین است و امّا تعظیم جانب استادان که سبب
حیوة باقی بحقیقت ایشان اند *با هیچ[9] امر از امور تساوی[10]
نپذیرد قال امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه[11]
من علمنی حرفا صیرنی عبداً له ان شاء باعنی وان شاء اعتقنی
و قال ایضاً[12] رضی الله عنه انا عبد من لقننی[13] حرفاً و امّا اکـرام
جماعت[14] سادات[15] بحکم حدیث ترکت فیکم الثقلین[16] کتاب
الله و عترتی بر جمیع مسلمانان[17] بتخصیص بر دوستاران[18]
و محبّان اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم ازجمله

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ث: حذف شده ۳ـ ث: حذف شده ۴ـ ب: الصلواة
۵ـ ب ت ث: انفاد ۶ـ ت: بدان ۷ـ آ: باخط مغایر نوشته شده ، ت: آن
*۸ـ آ: سبب ملک و دین ، ب: سبب دین و ملک ، ث: سبب رونق دین و ملک
*۹ـ ت: هیچ ۱۰ـ ت: ابوین تغییر ـ افزوده ۱۱ـ ث: و رضی عنه ـ افزوده شده
۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ ث: القنی ۱۴ـ ت: جانب
۱۵ـ ث: کرام و اعظام اهل بیت مصطفی علیه الصلوه و السلم ـ افزوده شده
۱۶ـ ت: الثقلی ۱۷ـ ت: ناخوانا ۱۸ـ ب: دوستان

واجباتست[1]
*لی خمسة یحبهم[2] یمحوّ[3] ذنوبی الله
المصطفی و ابنته والمرتضی وابناه[4]
چه هرکس از اهل[5] دین و اسلام[6] محبت* آل عبارا[7] سبب
مراضی حضرت[8] یزدان[9] و دخول جنات[10] رضوان داند بالضروره
۵۱ ث دوستدار اولاد و احفاد و ذرّیات[11] واسباط ایشان باشد
*تا بسعادت[12] دارین وکرامت منزلین فایز شود[13] و امّا
توقیر و احترام قضاة و ایمه و علما و امرا و سایر اقارب

۱ـ ث: و ما احسن قول القائل شعر ـ افزوده شده *۲ـ ت: ناخوانا ۳ ت: یمحوا
۴ـ آ: باخط مغایر در حاشیه ـ و الله احسن من قال لی خمسة تطفی بها نار الجحیم الحاطمه
المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه ـ افزوده شده ۵ـ ت: حذف شده ۶ـ ب ت ث: ـ که ـ افزوده شده
*۷ـ ت: ناخوانا ، ث: آل عبارا یعنی حضرت رسول کونین و امام الثقلین محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم و دختر او فاطمه زهرا رضی الله عنها و عم زاده
وصنو او امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و دو پسر
او امیری المومنین و سیّدی شباب اهل الجنة باجماع المسلمین
حسن وحسین رضی الله عنهما
۸ـ آ: حذف شده ۹ـ ت: یزدانی ، ث: رحمن ۱۰ـ ت: جناب
۱۱ـ آ: ذرّیات *۱۲ـ ت: باسعادت ۱۳ـ ث: شعر لله دَرُّکُمْ یا
آلَ یاسیناً یا اَنْجُمَ الحقِّ اِعْلامَ الهُدیٰ فینا اَغْنَتْکُمْ عَنْ مَدیحِ المادحین
کَلَمُ مدایحُ الله فی طاها ـ افزوده شده ، در حاشیه ـ و یاسینا ـ افزوده شده

۵۹ب که بحقیقت در وظیفهٔ خدمت و ملازمت حقوق موروثی[1]
و مکتسبی ثابت دارند با[2] اقامت صلات[3] و ادامت
۵۳-آ صلات مساوی و موازیست اهمال در مراعاة جانب ایشان
و اغفال از محافظت[4] و[5] کلاءت در شریعت مروت و طریقت
حقیقت[6] پسندیده نیفتد و مهمل[7] ملوم و معاتب گردد
و امّا[8] رعایت جانب متجنده و لشکریان کی[9] در قبضهٔ[10] جهانگیری
اعوان و انصارند چگونه ترک[11] توان کرد و تعیین وظایف
*و جامگیات[12] و مرسومات ایشان امری بموقع و حقّ واجبست
و هرآینه اخبار این معانی عما قریب بمسامع شریفه اسمعها
الله ما یسرّها واصل گردد ان شاء الله تعالی دولت مستدام و جهان بکام باد

[13]نوع پانزدهم در اجابت تعیین خزانه جهت[14] واجبات[15] مستحقان تا بتمغا[16] *و موضع دیگر[17] محتاج نشوند

۱-ث: موروثی ۲-ب: تا ۳-ت: صلوة ۴-آ: بالای خط نوشته شده
۵-آ: حذف شده ۶-ت: شریعت، ث: حقیقت فتوت
۷-ت: حذف شده ۸-ت: حذف شده ۹-آ: حذف شده
۱۰-ث: قضیه ۱۱-ت: حذف شده *۱۲-ث: حذف شده
۱۳-ج: از - نوع پانزدهم - تا آخر این فصل - حذف شده ۱۴-آ: بجهت
۱۵-ت: حق - افزوده شده ۱۶-آ: بی تمغا
*۱۷-پ ث: حذف شده

بعد از اطلاع بر *صوایب شرایف[1] آراء[2] سلطانی
و وقوف بر ثواقب *افکار و انظار[3] قهرمانی اشارتی[4] را[5] که
در باب واجبات ارباب استحقاق که ادرارات و *مراسم و
معایش[6] و وظایف و انعامات است[7] فرموده و جهت ایصال
آن عوارف[8] بمستحقان[9] خزانه باسه معتمد امین اندیشیده
و منع اطلاق بروات ایشان[10] بر تمغاچیان کرده این نظر
مشفقانه و فکر دوستانه را که[11] مستدعی[12] ذکر جمیل دنیوی
۵۷ت و مستعقب[13] اجر جزیل اخرویست بسمع رضا اصغا نموده شد[14]
و برحسن[15] تنبیهی[16] که منافع آن حالاً و مآلاً متوقع و مترقبست
۷۹پ ممنون منت گشت شک نیست که هر قاعده که اکابر
سلف تمهید کرده اند[17] و هر اساس که بتاسیس آن قیام نموده
*متضمن مصالح مملکت و سلطنت بوده[18] و بواسطهٔ اقتفاء

*۱-آ: شرایف صوایب، ب: صوایت شرایف ۲-ث: حذف شده
*۳-پ: افکار و انتظار، ث: انظار و افکار ۴-پ: در حاشیه نوشته شده
۵-پ ت: حذف شده *۶-پ ث: معایش و مراسم
۷-پ ث: انعامات ۸-پ ث: حذف شده ۹-ت: بمستحقانه
۱۰-ث: حذف شده ۱۱-ت: حذف شده ۱۲-پ ث: متضمن
۱۳-پ ث: موجب ۱۴-ت: حذف شده ۱۵-پ: حنین، ث: جنبن
۱۶-آ: تنیبهی، ب: نبیهی، پ: تنبیهی ۱۷-ت: حذف شده
*۱۸-ث: در حاشیه نوشته شده

آن آثار پادشاه[۱] نیک نامی یافته وجهانیان بعواید[۲] فواید
مخصوص شده اند وارباب[۳] استحقاق بحقوق خود رسیده
برحسب صواب دید حضرت شهریاری خزانهٔ جهت[۴] ولجات
مستحقان تعیین رفت[۵] و ارباب ادرارات و معایش را از
اصحاب مرسومات و وظایف مفروز[۶] گردانیده[۷] شد وخازن
وناظر و مشرف تعیین[۸] کرده آمد و مقرر گشت کی *اموال آن
تمغا[۹] را *[۱۰] که دران[۱۱] وجه مستغرق[۱۲] باشد* نوکران ایشان[۱۳]
بتحصیل رسانند و در خزانه محفوظ باشد و بهرسه ماه قسطی
مقرر[۱۴] بمستحقان جواب گویند چنانک واجب هرکس در
یکسال *بتمام وکمال[۱۵] بچهار قسط بدو رسد و مکفی المونة بوظیفهٔ[۱۶]
خود قیام نمایند[۱۷] و ثوابی کی ازین[۱۸] تدبیر مستفاد باشد
بحقیقت باآن حضرت سمت اشتراک یابد[۱۹] چه فاعل *این خیر[۲۰]

۱-پ ت: بادشاهی ۲-ب: و-افزوده شده
۳-ب: درحاشیه نوشته شده ۴-ت: درحاشیه نوشته شده
۵-ت: حذف شده ۶-ت: حذف شده ۷-پ ث: کرده
۸-پ ث: معین *۹-پ: اموال تمغاوات *۱۰-۱۰-پ: حذف شده
۱۱-ث: بدان ۱۲-ت: حذف شده ۱۳-ت: او ۱۴-ث: حذف شده
*۱۵-پ ث: حذف شده، ت: بتمام وکمال و ۱۶-ت: بوظایف
۱۷-ب پ ث: نماید ۱۸-پ: ازان ۱۹-ت: دارد
*۲۰-آ: ان خیر، ت: حذف شده

و فایض[۱] ان[۲] بر حضرت بزرگوار شهریاریست که بران[۳]
دلالت فرموده *ومن دلّ[۵] علی خیر فله مثل اجر فاعله[۴]
والدّال علی الخیر کفاعله *جهان بکام باد[۶]

نوع شانزدهم[۷] در اجابت منع تصرف در[۸] املاک مردم[۹] بغیرحق

٣١ ج
بعد از تنبیهٔ[۱۰] بمنبهات[۱۱] مواعظ و نصایح وانزجار بموقظات
زواجر و روادع[۱۲] معلوم شرایف علوم سلطانی گردانیده
٥١ آ ث ٥٩ ب
می آید که[۱۳] بفضل حق جل ذکره وعمّ شکره این مملکت *در
قید[۱۴] تصرف و تملک آمد و اکابر و اصاغر سر برخط مطاوعت
و موافقت نهادند اهتمام بمهام سایر طوایف از ضعیف[۱۵]
٥٣ آ
و قوی و فقیر[۱۶] و غنی بر وجهیست که بکرات با امرا و وزرا
٨٠ پ
و ارکان دولت و اعیان مملکت وصیت رفت که سایر
اصناف را[۱۷] بنعمت معدلت و انصاف مخصوص گردانند[۱۸] و

۱-ت: قابض ۲-آ پ ث: این
۳-ت: بدان *۴-پ: از-ومن-تا-فاعله-حذف شده
۵-ب: درحاشیه نوشته شده *۶-ب پ ث: حذف شده
۷-پ: پانزدهم، ج: چهاردهم ۸-پ: حذف شده ۹-پ: حذف شده
۱۰-ب پ: تنبه ۱۱-پ: حذف شده، ت: ناخوانا، ث: بمنهات
۱۲-ث: وروادع ۱۳-پ ث: چون-افزوده شده *۱۴-ت: بقید
۱۵-ث: ضعف ۱۶-ث: فقر ۱۷-ج: حذف شده ۱۸-پ ث: کردانید، ج: کردانند

هیچ آفریده را بمخاطبات نا[1] واجب و مطالبات نا[2] وارد
مخاطب و مطالب نکنند و وجود[3] متمولان و متجملان را
در مملکت موجب[4] مزید[5] آبادانی و سبب ازدیاد متوجهات
دیوانی[6] دانند بلک در بند آن باشند که متوسطان[7] و
درویشان نیز بمراتب مال داران[8] رسند چه مقررست کی
چندانک در مملکت[9] متمول بیشتر[10] باشد[11] مملکت معمورتر
باشد و اموال خزانه موفورتر[12] و پادشاه نیک نام و ارکان
دولت پسندیده فرجام پس امری که در اتیان بدان
مرتکب مخالفت[13] حق *باید شد[14] و مظالمی[15] بر گردن گرفتن که
بهیچ توبه[16] دفع[17] آن نتوان کرد و *تا برد[18] آن قیام ننمایند[19]
مرتفع نشود از جمیع خلایق[20] ناپسندیده و از ملوک و سلاطین
ناپسندیده تر باشد چه ایشان را جهت رعایت و محافظت

۱ـ ت: با ۲ـ ت: با ۳ـ ج: وجون ۴ـ پ: حذف شده
۵ـ پ: مزید ۶ـ ت: حذف شده ۷ـ پ: متوسطات ۸ـ ب: داران
۹ـ ت: ناخوانا ۱۰ـ پ: حذف شده ۱۱ـ پ: باشند
۱۲ـ پ: موفر ۱۳ـ پ: مخالف *۱۴ـ آ: باشد
۱۵ـ ت: مظالم ۱۶ـ ج: کونه
۱۷ـ پ ث ج: رفع *۱۸ـ آ: بایراد
۱۹ـ ج: نمایند
۲۰ـ پ: حذف شده، ت: مردم

رعایا بل سایر برایا و صیانت اموال و املاک[1] *[2] و نقود و
عروض ایشان آفریده اند نه آنک ایشان را با هرچه دارند
عرضهٔ تلف دانند و گردانند چون ایشان که[3] بحکم بیچون
حضرت الوهیت[4] جل جلاله متکفل *این امراند بر[5] ظلم و بی راهی
۵۷آ ت و اخذ اموال و املاک*[6] مردم اقدام نمایند توقع مرحمت و شفقت
از که توان داشت جمعی که پیش ازین ملوک این مملکت
بودند[6] اگر معاش ایشان برقانون معدلت *و نصفت[7]
بودی مکاتبهٔ شریفه بر قبایح افعال[8] و ذمایم[9] اعمال ایشان
منطوی نگشتی[10] و ذکر سلطان سعید ملکشاه[11] که بتدبیر[12] مشفقانهٔ
وزیر بی نظیر خواجه نظام[13] الملک طوسی رحمهما الله تعالی[14] در اقراض
مال باهل[15] اصفهان و اعفاء مدیونان[16] از مطالبت آن *تا غایت[17]
۸۰آ پ باقی[18] نماندی بفیض فضل ایزدی امیدست که مجموع *افعال و اقوال[19]

۱ـ ت: املاک مردم
*۲ـ *۲ـ ث: از ـ و نقود ـ تا ـ و املاک ـ در حاشیه نوشته شده
۳ـ آ: حذف شده ۴ـ پ: در حاشیه نوشته شده
*۵ـ آ ب: این امر بدین، ت: محافظت و کلاءت بعضی نوع اند اگر بدین
۶ـ پ ج: بوده اند *۷ـ ج: حذف شده ۸ـ ت: احوال ۹ـ ج: حذف شده
۱۰ـ ت: بکشتی ۱۱ـ ث: ملکشانه ۱۲ـ ب: تدبیر ۱۳ـ پ: حذف شده
۱۴ـ ت: حذف شده ۱۵ـ ث: با اهل ۱۶ـ ت: مدیون
*۱۷ـ ت: حذف شده ۱۸ـ ج: نامی *۱۹ـ ت: اقوال و افعال

داعی دولتخواه در تکفل این ودیعت عظیم و امانت جسیم موافق مراضی حضرت الوهیت جل جلاله باشد تا در دنیا ذکر جمیل یابد[۱] و در عقبی[۲] باجر[۳] جزیل رسد ان شاء الله تعالی *دولت مستدام باد[۴]

نوع هفدهم[۵] در اجابت منع مکسب فاحش *و کیالی وغیران از محدثات و بدعتها[۶]

۳۱ ج آ بعد از اطلاع بر شرایف اشارات و ارتداع بر وادع تنبیهات بر علوم شریفه زادها الله تعالی شرفاً منهی گردانیده می آید که اشارتی که در باب طوایف ثلاثه اغنیا و *متوسط حالان[۷] و فقرا فرموده از انجا بر معدلت جبلی* کی ذات[۸] ملکی بران مجبول و مفطورست استدلال کرده شد و اقتفاء[۹] آثار آن[۱۰] از لوازم گشت شک نیست کی طوایف ثلاثه را بروجهی کی اقلام شریفه سلطانی مقرر حال و مبین محافظت ایشان درحال و مآل[۱۱] شده[۱۲] رعایت[۱۳] نمودن و بکلی وجزوی قضایاء[۱۴] ایشان رسیدن و ترفیه بال و نظم حال ایشان بر ۶۰ ب

۱ـ ج: باشد ۲ـ پ: اخرت، در حاشیه عقبی ـ افزوده شده ۳ـ ج: اجر
*۴ـ پ ث ج: حذف شده ۵ـ پ: شانزدهم، ج: پانزدهم
*۶ـ ث: وکیالی ـ حذف شده، پ ج: وکیالی ودلالی (پ: نکال ـ افزوده) وتصرفات بی راه محتسبان
*۷ـ پ: متوسطان *۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ث: اقتفاء ۱۰ـ ت: ناخوانا
۱۱ـ ت: ناخوانا ۱۲ـ آ: سده ۱۳ـ آ ب ت: محافظت ۱۴ـ پ: بقضا

ذمت همت[۱] لازم دانستن از شرایف آداب[۲] سلاطین دادگر و شهریاران[۳] عدل پرورست و قوام[۴] مملکت بی نظام حال ایشان از قبیل[۵] ممتنعات[۶] و قیام[۷] بوظایف رعایت ایشان ازجملهٔ فرایض و واجبات وچون هنوز[۸] این دولتخواه در بدایت حال[۹] ملک داریست و[۱۰] قواعدی که ملوک سابق ممهّد گردانیده اند
۵۴ آ و بافساد حال رعایا سرایت کرده بسیارست و بتدریج باصلاح هریک ازان قیام می توان نمود حالیا[۱۱] برحسب صواب
۵۲ ث ۸۱ پ دید حضرت شهریاری حکم نفاذ یافت که[۱۲] درجمیع ممالک جمعی که[۱۳] زر بمکسب می دهند[۱۴] برده دینار در[۱۵] ماهی یک اقچه زیادت[۱۶] توقع ندارند[۱۷] وهیچ آفریده بعلت* کیالی و سایر بدعتها[۱۸] مزاحم و متعرض بایع و مشتری نشود[۱۹] امیدست که این[۲۰] قواعد بر

۱ـ ت: ایشان ـ افزوده شده ۲ـ آ: ذات ۳ـ ث: شهریار
۴ـ پ: قوام. ت: قوم ۵ـ ث: حذف شده ۶ـ پ: ممتعات
۷ـ پ ث ج: اتیان ۸ـ ث: بالای سطر نوشته شده ۹ـ پ ث ج: احوال
۱۰ـ ج: از ۱۱ـ ت: حذف شده ۱۲ـ ت: ما ۱۳ـ ج: حذف شده
۱۴ـ ت: دهد ۱۵ـ ت: هر، پ: حذف شده ۱۶ـ پ: درحاشیه نوشته شده
۱۷ـ ت: حذف شده *۱۸ـ پ: دلالی و نکال، ج: کیالی و دلالی نکال،
درنسخهٔ ت: کلمه ـ سایر ـ ناخوانا است ۱۹ـ پ ج: و محتسبانی
که در تضییق معاش خلایق کوشند معزول باشند واحتساب منحصر در امر معروف
ونهی منکر باشد و بیرون فقها بدیگری تفویض نرود ـ افزوده شده ۲۰ـ پ: حذف شده

وجهی استمرار یابد و این قوانین بر طریقی استقرار پذیرد
که متواتر اخبار معدلت و آثار نصفت بمسامع شریفه اسمعها
الله المسارّ و المحاب تواتر و تعاقب یابد ان شاء الله
العزیز جهان بکام باد

فصل سوم در فتح راه حج و فرستادن محل

دو[1] صورت مکتوب وجواب

صورت اول مکتوب [2]

نوع اول بر رای صواب فرمای و فکر مشکل گشای
۵۸ ت معروض می گردد[3] که مهمتر[4] شغلی که پادشاهان دین دار و
سلاطین شریعت شعار متصدی ان گردند[5] تمشیت امور[6]
شرع و اسلام و اقامت فرایض و احکام است چه بنصّ
الدین و الملک توامان مبانی مملکت بی تمهید[7] قواعد
*دین و[8] ملت استحکام نیابد[9] و مهمات سلطنت بی سلوک
شارع شریعت انتظام نپذیرد *و یکی[10] از معظمات مصالح
دین و کلیات اوامر سید المرسلین صلوات الله *و سلامه علیه[11]

۱- ب : در ۲- ث : سه نوع - افزوده شده ۳- آ : دارد
۴- پ : مهتر ۵- ت : که - افزوده شده ۶- پ : امر و
۷- پ ث : و - افزوده شده *۸- پ ج : حذف شده ۹- آ : نپذیرد
*۱۰- ث : حذف شده
*۱۱- ت : علیه و سلامه

اقامت فریضهٔ حج است چه دروقتی که جبرئیل علیه[1] السلم
*بحضور صحابه رضوان الله علیهم اجمعین[2] ازو پرسید که ما
الاسلام قال الاسلام[3] ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول
۳۲ ج الله[4] و[5] تقیم الصلوة و تؤتی[6] الزکوة *و تصوم رمضان[7] وتحجّ البیت
۱۸ پ ان استطعت الیه سبیلاً پس بحکم این حدیث فرایض اسلام را
عنوان کارنامهٔ داستانها دانستن و فهرست روزنامهٔ دولتها
گردانیدن از وصایاء دین[8] وقضایاء خرد باشد و پوشیده نماند
که سالهاست تا راه حج بواسطهٔ تعرّض اعراب طریق که *بر
خلاف طریق[9] قطاع علی التحقیق اند بر متوجهان[10] قبلهٔ اقبال و
کعبه فضل[11] و افضال[12] و مناخ رکب جمال وجلال حضرت
ذی الجلال مشوش و صفاء مشارب[13] ان مکدر و منغص
می باشد و اکثر طالبان بیت الحرام و زایران رکن و[14] مقام بدین
واسطه از مطالب و مقاصد خود ممنوع و محروم ند و فریضهٔ
حج[15] که یکی از[16] ارکان خمسه اسلام است فوت شده

۱- پ : حذف شده *۲- پ ج : حذف شده ۳- ت : حذف شده
۴- پ : وان علیاً ولی الله - افزوده شده ۵- آ : ان - افزوده شده ۶- آ ت : تودّی
*۷- ج : حذف شده ۸- ب : حذف شده *۹- پ ث ج : حذف شده
۱۰- ب ت : متوجهات ۱۱- آ : فضطل ۱۲- ج : افصال
۱۳- ت : موارد ۱۴- پ : حذف شده ۱۵- ت : را - افزوده شده
۱۶- ج : حذف شده

۶۰ب و تدارک ان[1] حال وظیفه تقلد[2] ولاة امر[3] وحماة بیضة[4] دین
و ملکست چه هر آینه از حضرت رب العالمین جلت
کبریاؤه در محل آن[5] خطاب خواهند[6] وچون ممالک شریفه
آنحضرت مجاور حرمین شریفین[7] و اعراب بوادی وحواضرست
این مکاتبه اصدار افتاد بامید انک حکم مطاع *و فرمان[8] واجب
الاتباع[9] بامراء بوادی عرب[10] نفاذ یابد و بمواعد[11] خوب مستظهر
گردند[12] تا در منع و دفع اعراب طریق سعیی که مثمر ومنجح
باشد بجای آرند و بعد الیوم تردد وَفد عراقی[13] وتوجه قفل
شرقی[14] بحرمین شریفین[15] زیدا[16] شرفاً وجلالا برایسر وجوه
دست دهد و مثوبات آن حضرت شریفه سلطانی را
۵۴آ *ابدالابدین[17] ذخیره ماند باوجود اهتمام آنحضرت بتمشیت
مصالح ملک[18] و ملت بمزید تاکید افتقار نمی افتد جهان بکام باد

۱ـ ب پ ج: این ۲ـ پ ث ج: و اهتمام ـ افزوده شده
۳ـ ت: امن ۴ـ ب: بیضیه ۵ـ پ ث ج: این
۶ـ پ: خواهد ۷ـ ت: شرفین *۸ـ ج: حذف شده
۹ـ ث: الاسماع ۱۰ـ ت: اعراب ۱۱ـ ب پ ث ج: بمواعید
۱۲ـ ت ج: گرداند ۱۳ـ ت: عراقی ۱۴ـ ث: شرقی ۱۵ـ ت: شرفین
۱۶ـ پ: زاید، ث: زندا
*۱۷ـ پ: ابدالآباد بدین
۱۸ـ ج: حذف شده

۵۲آ ث **نوع دوم** بر رای علوم[1] آرای پوشیده نماند که اجل[2] اعمال
۸۲ پ که قیام[3] بدان درحضرت رب العالمین مقبول و اجمل مساعی
که درجناب جلال احدیت مستحسن[4] ومشکور افتد تقویت
اوامر دین و تمشیت شعار[5] شریعت سیدالمرسلین است[6]
صلی[7] الله *علیه وسلم[8] چه روز بازار[9] دین بترویج آن رواج
گیرد وکارخانهٔ مملکت بتعظیم آن استعلا پذیرد وچون
یکی از ارکان دین برموجب نص ولله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلاً فریضهٔ حج است بر[10] سلاطین
اسلام[11] و ملوک ایام در فتح ان راه کوشیدن[12] و طالبان
۵۸آ ت بیت الله را از تعرض اعراب طریق صیانت واجب
دانستن و بمقاصد دینی و مطالب نفسی[13] رسانیدن
۳۲آ ج از اهم مهمات[14] و اوجب[15] مفترضاتست بنابراین مقدمه
این مکاتبه[16] بحضرت شریفه ارسال رفت تاچون محمل
شریف ازین مملکت *بحدود آن[17] ممالک[18] که مجاور اماکن

۱ـ پ ث ج: عالم ۲ـ پ: جل ۳ـ پ ث ج: اتیان
۴ـ پ: مستحن ۵ـ ج: شعایر ۶ـ آ ت: حذف شده ۷ـ پ ث ج: صلوات
*۸ـ پ ث ج: و سلامه علیه ۹ـ ث: بروز ۱۰ـ ج: و ۱۱ـ ت: حذف شده
۱۲ـ پ: کوشیدین ۱۳ـ پ ج: یقینی ۱۴ـ آ: مهماتست
۱۵ـ ب: و اجب ۱۶ـ پ ج: در تاریخ فلان ـ افزوده شده
*۱۷ـ ث: بدان ۱۸ـ پ: مملکت ـ در حاشیه ـ ممالک ـ افزوده شده

اعرابست رسد[۱] جمعی را که نواب نامدار *صلاح وصواب[۲]
داانند[۳] ببدرقهٔ محمل شریف روانه گردانند[۴] و امثله شریفه[۵]
بامرای اعراب بوادی نافذ گردد تا اعراب طریق را از
مزاحمت[۶] وَفدِ[۷] عراقی و قفل شرقی زجر و منع کنند[۸] وتوجه
ورود و فود فی امان الله و حفظه و حراسته بحرمین
شریفین زیدا شرفا وجلالا بر اسهل[۹] وجوه دست دهد و
مثوبات ان[۱۰] بروزگار شریفه ابدا واصل گردد و امداد
شکر و افراد دعاء حجاج بیت الله بحضرت رب العالمین
جل جلاله از مساعدت آنحضرت متواصل گردد[۱۱] ان شاء الله
تعالی جهان بکام باد

نوع سوم برصوایب آرا وثواقب افکار حضرت
پ شهریاری ادام الله دولته دوام الزمان وصرف عن فنائها[۱۲]
طوارق الحدثان معروض و معلوم گردانیده می آید که حکمت[۱۳]
ربانی جلّ ذکره وعمّ شکره در تفویض امور *سلطنت و
مملکت[۱۴] بپادشاهان اسلام[۱۵] آنست که مطامح انظار و مشارع[۱۶]

۱ـ ج: رسند *۲ـ ت: صواب وصلاح ۳ـ ج: داند ۴ـ ت: فرمایند،
ث: کردانید، ج: کرداند ۵ـ پ ث ج: عالیه ۶ـ پ ث ج: تعرض
۷ـ پ: وقد ۸ـ ت: کند ۹ـ پ ث ج: ایسر ۱۰ـ پ: حذف شده
۱۱ـ پ ت ث ج: شود ۱۲ـ آ: فنایه ۱۳ـ ت: بالغة ـ افزوده شده *۱۴ـ ث: مملکت وسلطنت
۱۵ـ آ: در حاشیه نوشته شده ۱۶ـ پ ت ث ج: مسارح

افکار ایشان انتظام[۱] مصالح جهانیان بتخصیص اهل اسلام و
ایمان باشد و همچنانک در ترتیب[۲] معاش ایشان سعی
نمایند از تدبیر معاد ایشان نیز[۳] غافل نباشند تا حدیث[۴] السلطان
۶۱ب ظل الله فی ارضه[۵] بر ایشان صادق آید و الظل یتبع صاحبه
وچون یکی از فرایض دین بموجب نصّ کلام رب العالمین
[۶] و اذن فی الناس بالحجّ یأتوک رجالا وعلی کل ضامر یأتین
من کل فجّ عمیق لیشهدوا منافع لهم وفرمودهٔ نص حدیث
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فریضهٔ حج است
و مجموع مسلمانان بشرط[۷] استطاعت بدلیل آیت ولله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بدان مامورند
و شک نیست کی یکی از اسباب[۸] استطاعت امن طریق
است از قطاع و سراق و حرامیان و[۹] معلومست که
اکثر اوقات اعراب طریق آن راه مبارک را مشوش
می دارند و وفد الله *محروم و ممنوع[۱۰] می گردند و فرستادن

۱ـ ب: انتظار، ت: از نظام، ج: در انتظام
۲ـ آ: ترتیب، ب: ترتیب، پ ت: تربیت، ث: ترتیب
۳ـ ث: حذف شده ۴ـ ت: نص ـ افزوده شده ۵ـ ج: الارض
۶ـ پ: عظم الله جلاله ـ افزوده شده ۷ـ ب: بشرایط
۸ـ ب: ایشان، ت: استطاب ۹ـ پ: حذف شده
*۱۰ـ ت: ممنوع و محروم

محمل شریف نیز در توقف می‌افتد واجب آمد این معنی ۵۳ ث
بمسامع شریفه ملیئت حبوراً رسانیدن تا مرحمت جبلی
حضرت شاهنشاهی که مستفاد از محض تدین و تشرع ۵۵-آ ۳۳ ج
است امثلهٔ شریفه بامراء بوادی[1] انفاذ فرماید[2] تا اعراب
طریق را از تعرض حجاج مانع و زاجر گردند[3] و وفد مبارک که[4] ۸۳ پ
ملازمان محمل شریفند بفراغت خاطر بتردد و توجه بحرمین
شریفین اشتغال نمایند[5] و مثوبات آن هرآینه روزگار همایون را
[6] ابدالدهر مدخر گردد ان شاء الله العزیز[7] *امور دین و دولت
بر وفق رای اعلی ساخته باد[8]

صورت دوم جواب[9] ۵۹ ت

نوع اول بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه و
مقاطر ارقام منیفه اشارتی که از عالی حضرت شهریاری لازال
من العلاء بمزید در باب امن راه حج که یکی از فرایض دین[10] و
اسلام است صادر شده و مجموع مسلمانان را مطاوعت
آن[11] واجب بسمع ارادت و اعتقاد اصغا کرده آمد و آنرا از

۱- ت: اعراب - افزوده شده ۲- پ ج: فرمایند ۳- پ: گردانیده
۴- ت: حذف شده ۵- پ: نماید ۶- ت: تا - افزوده شده
۷- آ: تعالی *۸- ج: از - امور - تا - باد - حذف شده
۸- ب پ ت: بالنبی و اله - افزوده شده، ث: بالنبی و اله و صحبه - افزوده شده
۹- ج: درجواب ۱۰- ت ج: حذف شده ۱۱- پ: ان

اعظم[1] غنایم و ایمن مفاخر[2] که حضرت رب العالمین جل
جلاله درحق بندگان ارزانی دارد[3] دانسته شد و از انجا
بر کمال تدین و وفور شرع[4] *و تصون[5] حضرت شریفه استدلال
رفت و در روز احکام بامراء[6] اعراب[7] بوادی[8] نافذ و صادر
شد که قبایلی را[9] که بر راه حجاز می‌باشند و متعرض قفول
و زوار می‌گردند از تعرض وفد عراقی و قفل شرقی و ملازمان محمل
شریف منع و زجر واجب دانند و بعد الیوم در صیانت راه
حرمین شریفین زیداً شرفاً و جلالاً اجتهادی[10] که در دین و دنیا
مربح و منجح و در ملک و[11] ملت مثمر و منتج باشد[12] بجای
آرند تا طوایف اهل اسلام بفراغت خاطر متوجه بیت
الحرام و زیارت رکن و مقام توانند شد و حضرتین شریفتین[13] را
۸۳ پ از[14] اوفر اجور و اجزل مثوبات مکتنز[15] و مدخر گردد ان
شاء الله تعالی دولت مخلد باد

نوع دوم بعد از اطلاع بر مطاوی خطاب شریف
و فحاوی کتاب منیف اعلام می‌رود که اشارتی که درباب

۱- ث: اعاظم ۲- پ ث ج: متاجر ۳- پ: دارند
۴- پ ت ث ج: تشرع *۵- ث: حذف شده ۶- پ: و امرا
۷- ت: عرب ۸- ث: حذف شده ۹- ت: حذف شده
۱۰- ب: حذف شده ۱۱- پ: حذف شده ۱۲- ت: حذف شده
۱۳- ب پ ت: شریفین ۱۴- پ ث ج: حذف شده ۱۵ ت: مکثر

فریضهٔ حج که یکی[1] از ارکان دین و اسلام است و جمیع
مسلمانان با قامت آن مامورند فرموده و بخصوص کلام
آ۴ب قدیم و قران حکیم شرفها[2] الله تعالی و عظمها[3] موکد و مستحکم گردانیده
بوقوف پیوست و کمال دین داری و وفور خدای ترسی و شمول
رعیت پروری حضرت شریفه که از سایر ملوک اقطار[4] و
سلاطین امصار بدین صفات[5] ممتازست معلوم شد و همگی
همت بر ایمنی راه حجّ و دفع قطّاع و سرّاق مصروف
و موقوف گشت و مکتوبات با مراء بوادی و حواضر
اصدار افتاد تا اعراب طریق[6] را بتعریک و توبیخ و تشدید
آ۳۲ج و تعنیف مخصوص گردانیده از تعرض وفد عراقی و قفل
شرقی که ملازمان محمل شریفند منع کلی واجب دانند تا[7] بعد
الیوم زوّار بیت الله و وفود[8] حرمین شریفین زیدا شرفاً و جلالاً
بی تصور خوفی و توقع رعبی[9] متوجه قبلهٔ اسلام و کعبهٔ خواص و
عوام انام گردند و جهتین را[10] اجر[11] جزیل ذخیره[12] ماند ان شاء
الله تعالی یعلم الله که مخلص معتقد درین اشارت که از انحضرت
صادر شده ممنون منن جسیمه گشت و لایزال چنین خدمات

۱ـ پ: حذف شده   ۲ـ پ ث ج: شرفه   ۳ـ پ ث ج: عظمه
۴ـ ب: حذف شده   ۵ـ ت: صفت   ۶ـ پ: طریک   ۷ـ ب: حذف شده
۸ـ پ ت: وفود   ۹ـ ب: رعبی، پ: رعیتی، ت: رعی   ۱۰ـ ب: ما
۱۱ـ آ: باجر، ت: حذف شده   ۱۲ـ پ: زخیره

و مهمات را مترقبست[1] دولت مستدام باد
آ۵۳ث آ۵۵-۱ *نوع سوم[2] بر شرایف آرا و کرایم افکار حضرت عالی[3]
سلطانی دامت سلطنته منهی گردانیده می آید کی اشارتی
آ۵۹ت ۸۴پ کی در باب فرستادن محمل شریف و توجه وفد عراقی و
قفل شرقی[4] بجانب حرمین شریفین زیدا شرفاً و جلالاً فرموده
و از تعرض اعراب طریق[5] شکایتی نموده *در روز[6] یکی[7] را[8]
از مقربان با مراء[9] بوادی اصدار[10] افتاد و تاکیدی[11] که آثار ان
عما قریب بوضوح[12] خواهد انجامید در باب[13] منع اعراب طریق
*و قطاع[14] و سرّاق کرده شد و از امراء بوادی مکتوب[15]
موچلکا[16] گرفته آمد[17] تا[18] اگر بعد الیوم اعراب طریق متعرض
ملازمان محمل شریف و وفود[19] و[20] زوّار گردند و خسارتی اندازند[21]

۱ـ ج: مترقّب   *۲ـ ث: حذف شده   ۳ـ ت: حذف شده
۴ـ پ: شرعی   ۵ـ ت: حذف شده   *۶ـ ج: در روز
۷ـ ت: یک   ۸ـ ث ج: حذف شده   ۹ـ ت: با امراء
۱۰ـ ج: ارسال   ۱۱ـ ب: تاکید   ۱۲ـ ج: حذف شده
۱۳ـ ج: حذف شده   *۱۴ـ پ: حذف شده   ۱۵ـ ج: حذف شده
۱۶ـ ب پ ت ث ج: موجلکا. آ ـ در حاشیه با خط مغایر افزوده: موچلکا و ان
حجتیست بر شرط مشوبة گویند که فلان جا چنین قدر مال هست اگر نباشد
سر من شرط باشد و باین شرط حجت دهند   ۱۷ـ ب: اند   ۱۸ـ پ ث ج: که
۱۹ـ پ: وفور   ۲۰ـ ت ج: حذف شده   ۲۱ـ ث: اندازند

امرا عوض از خاصه خود جواب گویند امیدست کی فیما بعد
وفود شاکر* و ذاکر خیر[1] باشند[2] ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

فصل چهارم در تهنیت فتح مملکت و شکستن دشمنان[3] دو صورت[4] وجواب

صورت اول مکتوب سه نوع

نوع اول چون مبشران انباء وداد و موصلان اخبار[5] محبت و اعتقاد از عزیمت[6] رایات همایون و توجه عساکر منصوره بتسخیر فلان مملکت و استیلا بر تملک و تصرف آن ولایت[7] و[8] استیفاء اموال و غنایم و نقود وجواهر و قلع و قمع اضداد و مخالفان و دفع و ردع حساد و معاندان اخبار واجب دانستند عالم[9] قدیر و سامع[10] بصیر آگاه گواهست کی امداد استبشار و اسباب بهجت و استظهار بر وجهی تزاید و تضاعف یافتند[11] که بتقریر خامه و تحریر نامه مقرر و محرر نگردد[12] و زبان زمان باحسن اصوات و الحان گفت شعر[13]

---

*1-آ: وذاکر، ت: حذف شده　　2-ت: باشد
3-ج: حذف شده　　4-پ ت ث ج: مکتوب - افزوده شده
5-پ: اخیار، ث: اخبار　　6-پ ج: توجه
7-آ: ولایات　　8-ت: حذف شده　　9-ج: علیم
10-ج: سمیع　　11-پ ج: یافت　　12-ث ج: کردد
13-پ ث ج: حذف شده

قد[1] استقر[2] الحق[3] فی نصابه　　وانت من دون[4] الوری اولی به
ج ۲۴ ب ۶۲ آ ۸۴ پ امید بحضرت ربوبیت چنانست که جمیع مطالب بر وجهی که دلخواه خاطر خطیر حضرت پادشاهی باشد[5] *مهیا و مهنا[6] گردد ان شاء الله تعالی[7]

نوع دوم چون استیلاء مراکب مواکب همایون لازالت مقرونة بالنصر و الظفر* بر توجه بفلان مملکت بوقوف[8] پیوست در مساعدت توفیق و معاونت تایید[9] بر تیسیر چنین مطلبی جسیم و تسخیر چنان مقصدی[10] عظیم هیچ شکی و شبهتی نماند و چون در عقب آوازهٔ فتح و نصرت و قلع و قمع اعدا و اضداد معلوم شد صورت[11] هذا تاویل رویای من قبل[12] بتحقیق رسید تا باد چنین باد امیدست که مجموع ولایات و بلوکات[13] معاندان و متمردان مسخر[14] رایات همایون و منقاد عساکر منصوره گردد[15] و احکام قضا مضا بتقویت[16] نیکخواهان و تحریک

1-پ: فقد　　2-ت: ج ج　　3-پ: بالحق　　4-ت: بین
5-پ: حذف شده　　*6-ب پ ث ج: مهنا و مهیا　　7-پ: حذف شده
*8-پ: بتسخیر فلان بوقوف، ت: بر توجه فلان مملکت بوقوف، ج: بتسخیر فلان مملکت بوقوف
9-ج: حذف شده　　10-ت: مقصد　　11-ت: حذف شده
12-ت: قد جعلها ربی حقا - افزوده شده　　13-ت: ملوکان
14-ت: حذف شده　　15-ج: حذف شده
16-پ: حذف شده

بدسکالان عما قریب اجرا وامضا یابد ان شا الله تعالی[۱]

نوع سوم چون[۲] برید مواکب صبا[*۳] وشمال[۳] و راید
قوافل قبول و اقبال از انخراط[۴] فلان مملکت در سلک تسخیر
۶۰ ت رایات همایون لازالت محفوفة بالنصر[۵] والظفر وانقلاع اعدا
۵۶ آ و طغاة و انهزام غواة و عصاة اخبار[۶] متواتر و متعاقب
داشتند عالم السرایر واقف ضمایرست که بهجتی تمام بظاهر[۷]
و باطن راه یافت و شک نماند که بعد الیوم امور آن[۸]
مملکت بر احسن وجوه انتظام یابد و قواعد ظلم و بدعت
عما قریب انهدام پذیرد و اولیا منصور و اعدا مقهور
۵۴ ث گردند ان شا الله تعالی[۹]

صورت دوم جواب سه نوع

نوع اول بعد از لثم[۱۰] مواقع اقلام گوهربار اعلام می رود
۸۵ پ که چون بین الجهتین امداد اتحاد[۱۱] متواترست واسباب اعتضاد
متوفر هر[۱۲] نصرت و ظفر که اینجانب[۱۳] را اتفاق افتد بحقیقت از
فتوحات ربانی و تاییدات آسمانیست کی مقارن رایات

۱ـ ج: حذف شده ۲ـ ب: حذف شده *۳ـ ج: حذف شده
۴ـ ب ث ج: انخراط، پ: انخراط ۵ـ ب: و بالنصر ۶ـ پ: و اخبار
۷ـ ت: در ظاهر ۸ـ ت: این ۹ـ ت: حسنه وجوده ـ افزوده شده
۱۰ـ ب: اثم، ت: انم ۱۱ ت: اتحا
۱۲ـ ث: حذف شده ۱۳ـ ت: انجانب

همایون حضرت سلطانی لازالت محفوفة[۱] بامداد[۲] الفتح
والظفرست و اگر نواب نامدار و منشیان عطارد آثار بتهنیت ان
مبادرت و مسابقت نمایند مستفاد از کمال عنایات حضرت باری
و تعلق خاطر مبارک جناب جلال شهریاری باشد توفیق الهی[۳]
بر تفقد دولتخواهان[۴] محرّض آن[۵] حضرت می گردد ابد الدهر
رقیب و رفیق باد[*] بالنبی و من والاه[۶]

نوع دوم چون حضرت سپهر اقتدار پادشاهی زیدت
سلطنته محب مخلص را بتهنیت[۷] فتحی که دست داده و ظفر
بر اعدا و اضداد که میسر شده مخصوص و مشرف فرموده
است از کرایم عادات و شرایف ملکات و وفور کرامات[۸]
آنحضرت غریب و بدیع ندانست و با وجود تمهید قواعد
یگانگی و رفع حجب[۹] بیگانگی صدور این حالات[*] با آنحضرت
۳۴ ج آ / ۶۲ ب آ بحقیقت[۱۰] در مقام اشتراکست و بین الجانبین[۱۱] فرقی[۱۲] متصور
نه ذات همایون همواره متفقد احوال مخلصان دولتخواه و
محبان بی اشتباه باد بالنبی وآله[*] وصحبه[۱۳]

۱ـ ب: بمحفوفة ۲ـ ب ت: بامتداد ۳ـ ج: که ـ افزوده شده
۴ـ ب: دلخواهان ۵ـ ث: از *۶ـ پ: حذف شده
۷ـ پ: تهنیت ۸ـ ث: اکرامات ۹ـ پ ث: حجت، ت: حذف شده
*۱۰ـ پ ج: بحقیقت با آن حضرت، ت: تا انحضرت بحقیقتست
۱۱ـ ج: الحالتین ۱۲ـ ت: فرق *۱۳ـ پ: حذف شده

نوع سوم مکاتبهٔ همایون و مفاوضهٔ میمون که مشتمل
بر تهنیت فتحی که بتوفیق الهی رفیق این محب مخلص گشته
و ظفری کی بر مخالفان و معاندان اتفاق[1] افتاده وارد و صادر شده
بود بتعظیم و تکریم تلقی یافت[2] اضعاف آن دعوات بانسایم اسحار[3]
۸۵پ موجه حضرت فلک مقدار گردانیده می آید امید است کی این
فتح مستجلب اسباب[4] سعادات[5] دو جهانی و مستعقب
مراضی حضرت[6] یزدانی گردد و اهالی آن[7] بقاع و بلاد بیمن
دولت موبد[8] حضرت سلطانی برغد[9] معیشت روزگار
گذرانند[10] ان شا الله تعالی[11]

فصل پنجم در اعلام عزیمت بطرفی از اطراف

*دو صورت[12] مکتوب و جواب

۶ت **صورت اول** مکتوب سه نوع

نوع اول بعد از بیان[13] بوالغ وداد و سوابغ محبت و

۱ـ آ: حذف شده ۲ـ ج: اصاده، بالای سطر ـ یافت ـ افزوده شده

۳ـ پ: اشجار ۴ـ آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده

۵ـ ت ج: سعادت ۶ـ ت: حذف شده ۷ـ پ ت ث: این

۸ـ ت: موید ۹ـ پ: رفد، ت: رعد

۱۰ـ ب: گذرانید، ج: گذرانیذ ۱۱ـ پ: تعالی وحده

*۱۲ـ پ: حذف شده

۱۳ـ پ: اتیان

اعتقاد اعلام می رود که چون میان مصالح و مفاسد طرفین[1]
فرقی در تصور نمی آید و قضایاء کلی و جزوی جانبین سمت اتحاد[2]
گرفته *و باعتماد و اعتضاد تاکید یافته[3] و شوایب مجانبت[4]
مرتفع و عوارض مباعدت[5] من کل الوجوه ممتنع و مندفع است
باعلام عزیمتی[6] که بر فلان صوب[7] در خاطر قرار[8] گرفته مراحمت[9]
مطالعهٔ شریفه[10] لازم میگردد اگر[11] اشارت مطاع که مستفاد[12]
از کمال یگانگی خواهد بود نفاذ یابد[13] که عساکر منصوره در
۵۶آ موافقت مسابقت نمایند از وفور الطاف آنحضرت
در مقام استبعاد نیاید[14] دولت مخلد باد

نوع دوم اعلام می رود که چون عنان عزیمت جهت
تمشیت مصلحتی[15] کلی[16] بفلان[17] ولایت منعطف گشته و
خاطر بتوقف رخصت نمی دهد[18] اگر باشارت[19] مطاع[20] بعضی

۱ـ آ: بالای سطر نوشته شده ۲ـ آ: ایحاد

*۳ـ ج: در حاشیه ـ و باعتماد و اعتضاد یافته ـ نوشته شده ۴ـ آ: مخاینت

۵ـ آ: مباینت ۶ـ ب: عزیمت ۷ـ ب: صورت

۸ـ ج: حذف شده ۹ـ ج: مزاحمت ۱۰ـ ب: شریف

۱۱ـ ت: که ۱۲ـ ت: استفاد ۱۳ـ ج: یافته

۱۴ـ ب ت: نیابد، ث: نیامد ۱۵ـ پ ج: مصلحت

۱۶ـ ت: حذف شده ۱۷ـ پ: فلان، ت: بر فلان ۱۸ـ ب: دهند

۱۹ـ ج: اشارت ۲۰ـ ج: نفاذ یابد ـ افزوده شده

از[*] امرا و لشگریان[۱] در[۲] موافقت[۳] قواعد مرافقت[۴] و مسارعت
ممهد گردانند[۵] مستفاد از اشفاق حضرت پادشاهی باشد
رایات جهانگشای در [*]بلاد و بقاع[۶] خافق باد[۷] و خورشید
۸۶پ ۵۴ث سعادت[۸] از افق دولت طالع و شارق بالنبی و آله

نوع سوم درین وقت ازجانب فلان مملکت
اخباری که مستدعی توجه بدان جهت باشد تواتر یافت و
عنان همت برعزیمت بدان صوب[۹] معطوف و مصروف
۳۵ج گشت اگر بعضی از[۱۰] امرا و لشگریان طریق[۱۱] مرافقت و موافقت
مسلوک[۱۲] دارند و در معاونت مبادرت واجب دانند
از میامن عنایات آنحضرت مستبعد نیفتد دولت جاوید باد[۱۳]

صورت دوم در جواب برضا یا بمنع

اما جواب برضا سه[۱۴] نوع

نوع اول اشارتی کی ازجانب حضرت شریفه سلطانی
۶۳ب زید[۱۵] شرفا نفاذ یافته و باستحضار امرا و عساکر موکد شده کدام

---

*۱- ج: امراء لشکریان ۲- پ: حذف شده
۳- ب ت ث: مرافقت، پ: مراقف ۴- ب پ ت ث: موافقت
۵- پ: کرداند، ث: کردانیده *۶- آ: بقاع و بلاد ۷- پ: باشد
۸- آت: سعادات ۹- ب: صوت ۱۰- ت: حذف شده ۱۱- پ: برطریق ۱۲- ت: حذف شده
۱۳- پ: بالنبی وعترته - افزوده شده، ت: نعمه وسعه لطفه - افزوده شده
۱۴- ت: برسه ۱۵- پ: زیداء ت: زیدت

سعادت با آن[۱] مساوی گردد که[۲] خدمتی شایسته خدام حضرت
سلطانی از ایشان در وجود آید برحسب حکم مطاع و فرمان
واجب الاتباع ده کس را از امراء صاحب شوکت با تمامی
عدت و اهبت و لشگریانی کی در اهتمام[۳] ایشانند[۴] تقریباً
یک تومان مردان کارزار و دلیران روزگار باشند[۵] نامزد
کرده شد تا بهر صوب که صواب دید حضرت سلطانی باشد
توجه نمایند و در تحصیل[۶] مراضی بذل جهد و صرف وسع از
لوازم[۷] شمرند مخلص دولتخواه خدماتی راکی مستعد اتمام[۸] ان
باشد ساعةً فساعةً ترصد می نماید تا در اتمام[۹] آن[۱۰]

کمری[۱۱] برمیان جان بندد جان کمروار برمیان بندد

*دولت دایم باد[۱۲]

نوع دوم چون درباب توجه بفلان[۱۳] جهت[۱۴] اشارت
۸۶پ ۶۱ت شریف صدور یافته بود و زبان قلم گوهربار بارسال جمعی
از امرا و لشگریان جریان نموده بسمع رضا اصغا کرده طایفهٔ را
از امرا و عساکر منصوره با اسلحهٔ[۱۵] و زاد و راحله معین گردانیده

۱- پ: بان ۲- ث: حذف شده ۳- ت: نجی - افزوده شده
۴- ت: حذف شده ۵- پ: باشد ۶- ج: حذف شده
۷- ت: مراضی ۸- ت: حذف شده ۹- ب: ایام
۱۰- پ: شعر - افزوده شده ۱۱- ت: کمر *۱۲- پ ث: حذف شده
۱۳- ت: برفلان ۱۴- ت: صوب ۱۵- ب: باسلحه

بدان حضرت فرستاد تا بدانچه حکم جهان[1] مطاع نافذ و صادر
گردد مطیع و منقاد باشند[2] محب مخلص امثال ان[3] اشارات[4] را
محمول[5] برکمال مخلص نوازی می داند تا دران باب قواعد دولتخواهی
ممهد و مبانی دوستداری مشید گرداند ان شاء الله تعالی[6]

نوع سوم   درین وقت کی[7] مکاتبهٔ همایون بتعیین
امرا و عساکر جهت توجه بفلان جهت[8] وارد شده جز تلقی
بقبول[9] و رضا باصغا[10] امری دیگر چگونه[11] صورت بندد[12] قومی را[13] از
امرا و لشگریان که مستعد آن مهم اند *باترتیبی[14] تمام[15] متوجه گردانید[16]
امیدست کی مساعی جمیله ایشان مقرون بمراضی انحضرت
باشد تا این مخلص بدان مفتخر *و مباهی[17] گردد ان شاء الله
العزیز عظمت *و جلالت[18] در ترقی باد

و امّا جواب بمنع   سه نوع

۳۵آ ج نوع اول   چون مکاتبهٔ همایون که امتثال[19] اوامر[20] آن بر

۱-ث: حذف شده ۲-پ: باشد، ت: کردند ۳-پ ث ج: این
۴-ج: اشارت ۵-ب: مجموع ۶-پ ث ج: عظمت در تزاید باد - افزوده شده
۷-ت: حذف شده ۸-ت: صوب ۹-ج: حذف شده ۱۰-ث: حذف شده
۱۱-آ ب ت: حذف شده ۱۲-آ: نبذد، ت: نبندد، ج: نبندد
۱۳-ج: که - افزوده شده *۱۴-ت: تا بر بنتی، ج: تا بترسی
۱۵-ث: هرچه تمامتر ۱۶-پ ت: گردانند، ث: کرداند *۱۷-آ: در حاشیه نوشته شده
*۱۸-پ: حذف شده ۱۹-ب: امثال ۲۰-ت: حذف شده

۵۷آ ذمت دولتخواهان از قبیل مفترضاتست از ایصال مبشّران
اخبار دولت *و اقبال[1] وارد و صادر شد در تلقی ان شرایط
تعظیم و تبجیل مرعی گشت و می خواست که بنفس خود[2]
بهر مهم که بدان حضرت عاید باشد[3] توجه نماید تا بفرستادن
لشگریان چه رسد اما بواسطهٔ آنک جمعی از *امرا و عساکر[4] که
شایستهٔ تقلد خدمتی[5] که لایق[6] انحضرت باشد غیبت
۸۷ پ نموده بودند و حاضران استعداد ان نوع بندگی[7] نداشتند
فرستادن ان طوایف در توقف ماند *فیما بعد چون معاودت
۵۵ ث نمایند[8] هر آینه متوجه جناب همایون گردند[9] ان شاء الله تعالی
امید است که این عذر در محل قبول آید دولت مخلد و اساس
کامرانی ممهد باد

نوع دوم   چون مکاتبه و مشافههٔ که از عالی حضرت
۶۳ب سلطانی لازالت سلطنته موکدهٔ *باوتاد الدوام[10] ممدودهٔ الی
یوم الحشر والقیام *در باب ارسال عساکر[11] نفاذ یافته معلوم شد بعلم
الله تعالی که اگر این دولتخواه را وقت مساعدت نمودی بی توقف

---

*۱-ث: حذف شده ۲-پ: حذف شده ۳-ت: گردد *۴-ج: امراء عساکر
۵-ب: خدمت ۶-پ: حذف شده ۷-آ: ناخوانا
*۸-پ ج: فیما بعد اگر وصول ایشان دست دهد، ت: فیما بعد - حذف شده
۹-ت: گردد *۱۰-پ: باوتاد الخلود و الدوام، ت: وتاد الدوام
*۱۱-ج: حذف شده

متوجه انحضرت گشتی صورت حال آنست که این مخلص نیز *بحضور امرا و لشگریان جهت دفع اعادی و اضداد احتیاج دارد و بکرات[1] می‌خواست که از انحضرت چنین استعانت طلبد[2] اگر درین وقت در ارسال ایشان توقفی رود امیدست که محمول بر تقصیر این دولتخواه نباشد و الضرورات تبیح المحظورات[3] باوجود کمال عواطف انحضرت بمزید تواکید احتیاج نیست دولت مخلد باد

نوع سوم اما بعد اوامر شریفه را[4] که در باب ارسال[5] امرا ولشگریان بنفاذ پیوسته[6] بسمع ارادت اصغا رفت و[7] مخلص

أ٦ ت دولتخواه میخواست[8] که در روز جمعی *انبوه را متوجه انحضرت گرداند اما بواسطهٔ آنک وظایف و جامگیات ایشان[9] که بر ولایات[10] اطلاق رفته تا غایت نرسیده[11] بود و ایشان از تهیهٔ[12] اسباب ملازمت قاصر آن عزیمت در توقف ماند[13] فیما بعد

آ٨٧ پ چون اسباب و استعدادات ایشان مرتب گردد بهر صوب[14] که صواب دید آنحضرت باشد توجه نمایند ان شاء الله تعالی

---

*۱-ج: درحاشیه نوشته شده ۲-ث: کند

۳-ب پ: المحضورات ۴-پ ج: حذف شده ۵-ت: حذف شده

۶-ت: بپوست ۷-آ: حذف شده ۸-ت: خواست

*۹-ج: حذف شده ۱۰-آ پ ت: ولایت ۱۱-پ: نیاورده

۱۲-ت: تهنیهٔ ۱۳-ب: افتاد ۱۴-ب ج: صورت

دولت لایزالی[1] بر تعاقب ایام ولیالی باد

فصل ششم در استمداد *بنفس و[2] لشگر و مال[3]

۱-ب: لایزال *۲-ت: حذف شده ۳-آ ب ت ث - افزوده شده:

دو صورت مکتوب و جواب اما مکتوب برای جهان افروز که شروق آن چون اشراق (ت: اشراق - حذف شده) خورشید لماع جهانگیرست بل آفتاب جهانتاب از اضاءت انوار آن مستنیر معلوم و منهی گردانیده می‌آید که درین ایام از سه جانب از (ث: از - حذف شده) مخالفان دعاگوی دولتخواه اخبار متواتر و متعاقب (ت: و متعاقب - حذف شده) شد که با لشکرهای جرار متوجه ان مملکت (مملکت: آ - حضرت) شده‌اند و قتال و جدال را (ث: را - حذف شده) مستوفی و متشمر گشته بیت (بیت: ث - شعر)

تا (تا: ت - با) گوهر شمشیر که پالاید خون یا آتش سودای که بالا گیرد

و از غرایب اتفاقات (اتفاقات: آ ت - انعامات) امرا و لشکریان که اعوان و انصارند و در چنین صورتها جانسپاری کنند بیورتها و مواضع خود رفته‌اند و میان اینجانب و ایشان مسافتی بعیدست و طایفه که اینجا ملازم‌اند از ان قبیل نیستند کی دفع چنین اخطار و اهوال بمساعدت ایشان ممکن گردد و اموال که دفع دشمن بدان توان کرد (آ: کرد - در بالای سطر بصورت - درد - نوشته شده) هنوز از ارتفاعات و محصولات املاک و مال و متوجهات (۵۲-آ) ولایات و بلوکات نیاورده‌اند و این دولتخواه را تحیر و تردد بر وجهی طاری شده که عنان تمالک و تماسک از قبضه

اقتدار بیرون می افتد و بعد از حضرت رب العالمین جل جلاله وعم
نواله جز انک استمداد از انحضرت کند چاره دیگر نمی داند چه (چه: آ - در)
مساعدت دوستان درچنین اوقات توقع توان داشت و در مذهب
ارباب مروت عیبی نه وشینی (عیبی نه وشینی: ث - شینی وعیبی)
بدان نسبت (نسبت: ت - نیست) نتوان کرد از
کمال اتحاد (اتحاد: ت - اعتقاد) و وفور اعتقاد (اعتقاد: ت - اتحاد)
و اعتضاد این مکاتبه مشتمل بر التماس از (از: ث - این) مطالب
کی معاونت است بنفس نفیس و لشکر و مال اصدار یافت
و امیدوارست کی این (این: آ - ان) ملتمسات محل اجابت
یابد و رای جهان آرای اسعاف (اسعاف: ب - استعاف) و
انجاح ان را بر ذمت همت لازم شمرد تا این دولتخواه بیمن
همت همای فر از کید حساد و قصد معاندان و اضداد
امان یابد و در دعای دولت افزاید چه محقق
است که چون اخبار وصول رایات همایون لازالت
محفوفة بالنصر و التایید بگوش مخالفان و معاندان (و معاندان
: ت - حذف شده) رسد جز انهزام تدبیری دیگر ندانند و
نص حدیث نصرت بالرعب ولو بمسیرة
(ولو بمسیرة: ث - مسیرة) شهر بوضوح انجامد
ان شاء الله تعالی (تعالی: ث - العزیز) جهان
مسخر فرمان (فرمان: ت - احکام) باد واما جواب

سه صورت[1]
اول مدد دادن[2] بنفس خود[3]
دوم لشکر و مال فرستادن ۶۲ ت
سوم عذر گفتن در *نارفتن خود و نافرستادن لشکر و مال[4]
صورت اول در مدد دادن بنفس خود *سه نوع[5]
نوع اول اشارتی کی از انحضرت حقت *بانواع ۳۶ ج
التاییدات[6] الربانیه در باب توجه مبارک بجهتی از جهات
نفاذ یافته[7] بود و معلوم شده[8] که امداد[9] معاونت و مساعدت
*نواب و خدام و لشکریان دران قضیه[10] متواتر داشتن[11] نوعی
از کمال اخلاص[12] و دولتخواهیست مقرر شد کی در فلان تاریخ
کی اختیاری مسعودست این دولتخواه با جمعی از[13] امرا و لشکریان
در میعادی معین[14] و میقاتی مقرر بموضعی کی رای همایون صواب
داند بخدمت[15] مشرف گردد و بهر مساعدت[16] کی شایسته حضرت
سلطنت پناه[17] باشد قیام نماید ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

۱- آب: نوع ۲- ت: حذف شده ۳- آب ت ث: حذف شده *۴- آ: نافرستادن
لشکر و مال و نارفتن ، ب ت: نارفتن و نفرستادن (ب: نافرستادن) لشکر و مال،
ث: نارفتن و نافرستادن لشکر و مال *۵- پ: حذف شده *۶- آ: بالتاییدات
۷- آ: بالای سطر نوشته شده ۸- پ ث: شد ۹- ج: و - افزوده شده *۱۰- ث: حذف شده
۱۱- ت: داشتن ۱۲- ت: و خلاص ۱۳- ب: حذف شده ۱۴- ت: که - افزوده شده
۱۵- پ ج: ببندگی ۱۶- پ ج: خدمت ۱۷- ث: حذف شده

نوع دوم چون اوامر علیه *لازالت عالیة[۱] باحضار این[۲]
دولتخواه صادر شده بود وبتحقیق رسیده که وقوف درمواقف
اعانت[۳] نواب وخدام آنحضرت امری واجب و قضیه
متحتّم است بطالعی[۴] میمون و اختیاری[۵] همایون باجمعی[۶] امرا
۸۸ پ ولشکریان توجه نمود و بولجار وصول بخدمت[۷] در تاریخی
که صواب دید آنحضرت باشد موقوف برعوالی[۸] اشاراتست[۹]
امیدست کی چون بدان دولت مستسعد گردد انچ از[۱۰]
وظایف اخلاص[۱۱] ممکن است بروجهی که متضمن مراضی
آنحضرت باشد از قوت بفعل رساند ان شاء الله تعالی
نوع سوم بعد از[۱۲] عرض وظایف[۱۳] اخلاص تصویر
رای[۱۴] صواب فرمای گردانیده می آید که چون *اشارت شریف[۱۵]

---

*۱ـ ج: درحاشیه نوشته شده ۲ـ آ ب: ان
۳ـ پ: ا ۴ـ ت: بطالع
۵ـ ت ث: اختیار ۶ـ پ ث ج: جمع
۷ـ پ ج: به بندگی ۸ـ ب: اعوالی
۹ـ ب: اشارت است ۱۰ـ ج: حذف شده
۱۱ـ ت: حذف شده ، پ ج: اخلاص و جانسپاری
۱۲ـ پ: حذف شده ۱۳ـ پ ج: بندگی و ـ افزوده شده ، ب: و ـ افزوده شده
۱۴ـ ت: بر رای
*۱۵ـ آ: درحاشیه ـ شریف ـ نوشته شده ، پ ج: حکم مطاع

صادر[۱] شده[۲] که در توجه بفلان جهت بحضور این[۳] دولتخواه
احتیاج است امتثال فرمان واجب الاتباع لازم دانسته در
۵۸-آ فلان تاریخ باجماعت لشکریان وآنچ از استعدادات
۶۴ ب موجود بود توجه[۴] نموده[۵] امیدست کی بمیعادی کی اشارت
شریف[۶] صادر گردد و[۷] بموضعی کی رای همایون صلاح وصواب
داند *بخدمت اتفاق وصول افتد[۸] و بوظایف[۹] اخلاص ودولتخواهی
بروجهی کی پسندیده رای مبارک باشد اشتغال[۱۰] نماید
ان شاء الله تعالی دولت مخلد باد
صورت دوم در لشکر *و مال فرستادن[۱۱] سه نوع[۱۲]
نوع اول بعد از تمهید قواعد مخالصت وتاکید مبانی
اخلاص و موافقت *نموده می شود[۱۳] کی چون مطاوی اقلام
گوهربار بر توجه رایات همایون بفلان صوب[۱۴] اشتمال یافته بود
۵۶ ث ومخلص دولتخواه بواسطهٔ هرگونه موانع[۱۵] بنفس خود متوجه نمی توانست
۶۲ت شد ده کس را[۱۶] از امراء کبار با[۱۷] جمعی از لشکریان متوجه آنحضرت

۱ـ پ ج: نافذ ۲ـ ب: شد ۳ـ ج: ان ۴ـ ب: درحاشیه ـ بوجه ـ نوشته شده
۵ـ ث: نمود ۶ـ ج: شریفه ۷ـ ت: حذف شده
*۸ـ پ ج: به بندگی مشرف شود ، ث: بخدمت ـ حذف شده ، ب: درحاشیه ـ وصول ـ نوشته شده
۸ـ ب: افتاد ۹ـ ج: وظایف ۱۰ـ پ: اشغال
*۱۱ـ ب: فرستاد و مال ۱۲ـ پ: حذف شده *۱۳ـ پ ج: عرضه می افتد ۱۴ـ ب: صواب
۱۵ـ پ: مواقع ۱۶ـ ت ث: حذف شده ۱۷ـ پ: یا

گردانید[1] و برحسب میسور وقت و[2] حال پنجاه تومان مال
۳۶ ج جهت اخراجات عساکر منصوره مصحوب[3] ایشان ارسال رفت
۸۸ پ امیداست کی این مباسطت مقام[4] عفو یابد و محب
مخلص لایزال بچنین خدمات التیام[5] پذیرد تا شرایط
دولتخواهی بتقدیم رساند جهان بکام باد[6]

نوع دوم بعد از تشیید مبانی اخلاص و توکید قواعد انتما و اختصاص معروض رای جهان آرای[7] گردانیده می آید که[8] چون از تقریر واردان موارد اتحاد و وافدان مشارب اعتضاد و اعتقاد صورت توجه رکاب همایون بفلان[9] صوب بوقوف پیوست مطمح نظر و مسرح فکر آن بود کی بی توقف مسرع عزیمت را کارفرموده بخدمت[10] پیوندد و بوظیفهٔ معاونت[11] مشغول گردد چون مهمی خبر[12] کی تعلق بیکی از *دعاگوزادگان[13] دارد سانح[14] شده و عنان عزیمت از توجه بحضرت منصرف[15] گشته بر ارسال امرا و لشکریان و وجهی کی مدد[16] اخراجات و مصالح عساکر منصوره باشد اقتصار نمود[17] امیدوارست[18] کی[19] در

۱-ب: گردانید ۲-آب: حذف شده ۳-ت: جهت ۴-پ: حذف شده
۵-پ: ارتسام، ت: التئام، ث ج: اتسام ۶-ت: بالنبی و آله - افزوده شده
۷-ت: حذف شده ۸-پ: حذف شده ۹-پ ج: بر فلان ۱۰-پ ج: بیندگی ۱۱-پ ج: جانسپاری
۱۲-ث ج: خیر، پ: جند *۱۳-ب: دعاگویان ۱۴-آ: سانح ۱۵-ت: متصرف
۱۶-آب ت: بود ۱۷-ب پ: نموده ۱۸-ت: امیداست ۱۹-ت: حذف شده

محل قبول افتد و این دولتخواه[1] از تبعهٔ عدم عفو مصون و مامون ماند[2] ان شاء الله تعالی

نوع سوم چون اشارت عالی[3] بتوجهٔ[4] مبارک بفلان صوب نفاذ یافته بود و وظیفهٔ اخلاص و دولتخواهی آنک این مخلص نیز *بی توقف[5] موافقت نموده مرافق[6] رکاب عالی[7] بودی فاما چون توزعی که جهت[8] قرب جوار معاندان و مخاصمان بخاطر راه یافته بر علوم شریفه مخفی نیست و یحتمل که اگر غیبتی اتفاق افتد از هجوم ایشان برین دیار ملالتی بخاطر شریف[9] راه یابد
۸۹ پ اعتماد بر مکارم و عواطف کرده توقف نمود[10] و[11] امرا فلان و
فلان را با بیست هزار سوار متسلح و بیست تومان اقچهٔ
طلغم[12] جهت ترتیب مصالح عساکر منصوره بدان حضرت ارسال
کرد[13] امیدست کی عذر توقف در محل قبول افتد و برین
۶۵ ب انبساط[14] ملوم و معاتب نگردد ان شاء الله تعالی

۱-ت: ول - افزوده شده ۲-ت: فرماید ۳-آ: عالیه
۴-پ: متوجه، ث: توجه *۵-پ ج: سعیاً علی الراس لا مشیاً علی القدم
۶-پ ج: ملازم ۷-آ: بالای سطر نوشته شده ۸-ج: حذف شده
۹-پ ج: آن حضرت ۱۰-پ ت ج: نموده
۱۱-پ ج: حذف شده ۱۲-آ ت: طلعم
۱۳-ت: گردانیده
۱۴-پ ج: جرات

صورت سوم در نارفتن خود و نافرستادن لشکر و مال سه نوع

آ-۵۸ نوع اول بعد از تمهید قواعد[1] اخلاص منهی میگردد[2] کی[3]
چون توجه رایات[4] همایون جهت *دفع[5] اضداد و مخالفان بوقوف
پیوست همگی همت بران مصروف شد کی یا لیت کی[6]
وقت و[7] حال مساعدت نمودی تا[8] هم بنفس و هم[9] بلشکر و
مال وظیفهٔ معاونت[10] *و مظاهرت[11] بجای آوردی و یعلم الله
تعالی کی این هر سه قسم ممنوع است چه مزاج[12] را انحرافی
که[13] نصیب حساد و اضداد انحضرت باد عارض شده و
قواد لشکر با جمعی لشکریان که شایسته خدمتی[14] کی[15] لایق حضرت
عالی[16] باشد[17] غایب بودند و محصولات و ارتفاعات این سال
بسبب هرگونه فترات نقصان پذیرفته بدین اسباب این
ت ۶۳ خدمات در حیز توقف ماند اگر فیما بعد *در عمر[18] مهلتی باشد

۱-پ ج: بندیک و - افزوده شده ۲-ج: می گرداند ۳-آ: حذف شده
۴-ب: ریات *۵-پ ج: استخلاص فلان مملکت ، آ: دفع - حذف شده
۶-ث: حذف شده ۷-آ ب ت: حذف شده ۸-ت: یا
۹-ت: حذف شده ۱۰-پ ج: مساعدت
*۱۱-آ: درحاشیه نوشته شده ، پ ت ج: حذف شده
۱۲-آ: امزاج ، ب: حراج ۱۳-ب: حذف شده
۱۴-آ: خدمت ۱۵-ت: حذف شده ۱۶-ت: عالیه
۱۷-آ ت: باشند *۱۸-ج: حذف شده

ج ۳۷ بهر خدمت کی ممکن گردد قیام[1] واجب داند دولت مخلد[2] باد

نوع دوم بعد از عرض وظایف مخالصت و ذکر
قواعد مصافاة و موافقت اعلام می رود کی چون اخبار توجه
مواکب[3] شریفه جهت *دفع یاغیان و معاندان[4] معلوم شد متمنای
ث ۵۶ ضمیر و منوی[5] خاطر آن بود که بنفس خود با اتباع و لشکریان
پ ۸۹ و مبالغی مال[6] جهت اخراجات عساکر منصوره مبادرت نموده
متوجه آنحضرت شود فاما پیش از[7] استماع این معنی از
جانب *حضرت فلان[8] خلد ملکه قصاد متواتر و متوارد[9] شده
بودند و باستدعای حضور این مخلص و لشکریان و اموال
اشارت فرموده و این دولتخواه اجابت نموده و جمعی را از
قواد لشکر با چند تومان مال[10] بخدمتش متوجه گردانیده و خود نیز
عازم شده اگر این موانع تعاقب نیافتی هر آینه با مال و لشکر
بخدمت آمدی امیدست که این اعذار[11] در محل قبول آید[12]
ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

۱-ج: حذف شده ۲-ث: جاوید ۳-ب: مراکب
*۴-پ ج: استخلاص فلان مملکت ۵-ب: متوی
۶-ت: حذف شده ۷-پ: حذف شده *۸-پ: حذف شده
۹-ث: متوادر ۱۰-پ: حذف شده
۱۱-ب: عدار
۱۲-ج: افتد

نوع سوم بعد از تقریر احوال اتحاد وشرح قواعد وفاق و وداد *منهی گردانیده می آید که جهت توجه بدفع اضداد و مخالفان[1] اشارت عالی بحضور این دولتخواه وجمعی لشکریان وخزینه که موجود باشد[2] نفاذ یافته بود چون بین الجانبین قواعد یگانگی ممهدست یقین کی هر عذر که تقدیم یابد در محل قبول آید اما توجه این مخلص بنفس خود جهت غیبت[3] امرا و لشکریان که اجازت طلبیده باخانهای[4] خود رفته بودند موقوف ماند و تاخر لشکر[5] نیز بوقوف[6] پیوست واما فرستادن[7] خزانه حال انک درین سال جهت عبور عساکر طغاة و انقطاع مطر لاانقطع ولا عبر[8] اکثر ارتفاعات ومحصولات درمقام ضیاع و نقصان آمد چنانک در مالابد ضروریات *بهرگونه تدبیرات احتیاج می افتد[9] اگر این اعذار محل قبول یابد[10] از کمال الطاف آنحضرت مستبعد نشمرد جهان بکام باد[11]

---

*۱ـ پ ج: عرضه می افتد که توجه بتسخیر فلان صوب (صوب: پ ـ ولایت) پ: درحاشیه ـ صوب ـ افزوده شده ۲ـ آ: بالای سطر نوشته شده ۳ـ ج: بالای سطر نوشته شده

۴ـ ت: بخانهاء ۵ـ ت: شکر ۶ـ ب: توقف

۷ـ پ: حذف شده ۸ـ آب: ولاعبر، پ: ولاجبر، ت: ولاغیر

*۹ـ آب: حذف شده، ت: وفا نمی کند

۱۰ـ آ: بالای سطر نوشته شده، ج: اید

۱۱ـ ت: بمنه وجوده ـ افزوده شده

ب ۶۵آ **فصل هفتم** در مستظهر[1] گردانیدن شکستگان

پ ۹۰ **دو صورت** مکتوب وجواب وهریک منحصر در سه نوع

صورت اول مکتوب

نوع اول *تا استماع[2] افتاده که حضرت عالی سلطانی[3]

آ ۵۹ دامت[4] سلطنته را[5] از تعرض مخالفان ملالتی بخاطر خطیر[6] راه یافته وسبب انزعاج امرا[7] و انکسار لشکریان شده یعلم الله تعالی که[8] تاسفی تمام بظاهر و باطن رسیده وهمگی همت بر تدارک و تلافی[9] آن مصروف و مقصورست می باید که بهیچ وجه از وجوه تفرقه وتردد بضمیر منیر که از پرتو انوار[10] الهی مستنیرست راه[11] نیابد[12] و از[13] ترجی که

ج ۳۸آ مستعقب فرح است نومیدی نباشد[14]

ت ۶۳آ کزین بسیار بر[15] خندد بدولتهاء مردان بر[16]

بفضل حق جل ذکره رجا[17] صادقست که تعریک مخالفان بر وجهی اتفاق افتد که دیار دران دیار نماند وحضرت شریفه

۱ـ ت ث: مستظهر *۲ـ ت: باستماع ۳ـ ت: سلطانی را

۴ـ ج: دام ۵ـ ت: حذف شده ۶ـ ت: حذف شده

۷ـ ب: امر ۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ج: تلاقی

۱۰ـ ج: حذف شده ۱۱ـ ت: را ۱۲ـ پ: نیاید

۱۳ـ ت: اکر ۱۴ـ پ: م ـ افزوده شده، ث: مصراع ـ افزوده شده

۱۵ـ آ: بر، ج: تر ۱۶ـ ت: درحاشیه نوشته شده ۱۷ـ ب: مرجا

۱

سلطانی در مقرّ عزّ و کرامت[1] و مسند جلالت[2] و عظمت[3] و متکاء پادشاهی و سلطنت چنانک مقتضای رای اعلی[4] است متمکن و مستند[5] گردد ان شاء الله تعالی

نوع دوم درین وقت چنان نمودند که حضرت سلطان اعظم زبدت سلطنه را[6] بنا بر تصور تغیری که در مزاج این مخلص کرده ملالتی بخاطر رسیده و سبب انسداد ابواب مکاتبات و مراسلات گشته یعلم الله تعالی که ازین معنی انزعاجی
۵۷ ث تمام بخاطر راه یافت[7] و ضمیر از تصور چنین تسویلات بغایت منزجر و مرتدع گشت چون قواعد موالاة بین الجانبین بر وجهی ممهد شده که دست تصرف ادوار[8] از تعرض آن
۹۱آ پ قاصرست توقعست که[9] حضرت شریفهٔ[10] سلطانی در هیچ حال[11] چنین تصورات نفرماید و این مخلص را در مقام ارادت و اعتقاد و محبت و اعتضاد[12] داند و من جمیع الوجوه امداد مظاهرت و معاونت ازین طرف نصب العین گرداند

۱ـ ب: کرامات، پ: جلالت ۲ـ پ: کرامت، ت: عظمت
۳ـ ت: جلالت ۴ـ ب: عالی ۵ـ ت: مسنید، ث: مستبد
۶ـ آ ب: که ـ افزوده شده ۷ـ ج: یافته
۸ـ پ: ازوار ۹ـ ت: که چون
۱۰ـ ت: حذف شده ۱۱ـ ت: حذف شده
۱۲ـ ج: اعتصاد

که در تعظیم جانب و کشف معضلات و حل مشکلات آنحضرت[1] هیچ دقیقه از دقایق مهمل و نامرعی نخواهد ماند ان شاء الله العزیز

نوع سوم بعد از تمهید قواعد مصادقت و تاکید مبانی موالات و مخالصت اعلام می‌رود که درین وقت چنان استماع رفت[2] که یکی از خدام آنحضرت[3] که غرس[4] دولت و ربیب[5] نعمت ایشانست دم انفراد و استبداد[6] می‌زد[7] و باستقلال[8] اشتغال[9] نموده طریق مخالفت[10] می‌سپرد و بواسطهٔ وقوع[11] این معنی ترددی بدرون مبارک رسیده و[12] موجب تفکر خاطر شده از همت بلند و رای ارجمند آنحضرت[13] مستبعد نمود امثال[14] چنان مردم را چه محل آن باشد که بفواسد تخیلات ایشان ضمیر منیر ملتفت گردد *می باید[15] که بهیچ حال تفکری بباطن شریف راه نیابد[16]
۳۸ ج که در قلع و قمع چنان طوایف تا موجب تالف[17] خاطر بزرگوار

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ت ج: افتاد، ج: بالای سطر ـ رفت ـ افزوده شده
۳ـ ث: درحاشیه نوشته شده ۴ـ ت ث: عرس ۵ـ پ: ربت، ت: رتبت
۶ـ پ: استبلاد ۷ـ ب: رود، پ ث ج: زند ۸ـ پ: باستداد، ث: استقلال
۹ـ پ: استعاله ۱۰ـ آ ت: مخالصت، ب: محبت ۱۱ـ ج: حذف شده
۱۲ـ ث: حذف شده ۱۳ـ ث: حذف شده ۱۴ـ ت: امتثال
*۱۵ـ پ: حذف شده ۱۶ـ پ: نیاید ۱۷ـ آ: حذف شده

۶۶ب باشد انچ[1] از مساعدت ممکن و مقدور گردد از قوت بفعل
خواهد[2] رسید و عما قریب آثار آن بوضوح پیوندد[3] ان شاء
الله تعالی *جهان بکام باد[4]

صورت دوم جواب

نوع اول مشرفهٔ مطاع که درباب استمالت این[5]
دولتخواه تخبیر تحریر یافته بود در اعزّ اوقات ازدست
۹۱پ مبشّران اخبار مظاهرت و[6] معطّران[7] ارجاء موافقت وارد
۵۹آ و واصل شد و در تعظیم قدوم[8] آن انواع[9] تکریم[10] تقدیم
یافت اشارتی که درباب معاونت این[11] دولتخواه برزبان
قلم گوهربار رفته ازشمول الطاف و وفور اعطاف ان حضرت
مستبعد *و مستبدع[12] ننمود[13]

لاغَرْوَ من المسک العطر ان یفوح[14] نسیمه
ولا من البدر[15] النیّران[16] یلوح ادیمة[17]

۶۴ت مجازات[18] ان[19] حوالت[20] بامکارم[21] جبلی ان حضرتست همواره

۱ـ ج: حذف شده ۲ـ آ: حذف شده ۳ـ آ: بالای سطر نوشته شده، ث: انجامد
*۴ـ پ ج: حذف شده ۵ـ آ ب: ان ۶ـ ت: حذف شده
۷ـ ت: معطرات ۸ـ ب: صوم، ت: حذف شده ۹ـ ت: نوع
۱۰ـ ث: و ـ افزوده شده ۱۱ـ ج: ان *۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ پ: نمود شعر؛
ث: نمود شعر ۱۴ـ پ: یفوح ۱۵ـ ب: بدر ۱۶ـ ب: ان ـ افزوده ۱۷ـ پ: ادیم
۱۸ـ پ: مجازا ۱۹ـ پ: حذف شده ۲۰ـ ت: بحوالات ۲۱ـ پ: ان ـ افزوده شده

ملاذ و مقصد دوستداران[1] و محل استظهار دولتخواهان باد بمنه
وسعة لطفه

نوع دوم بعد از تقبیل مواقع اقلام شریفه لازالت جاریة
باعظام[2] الاولیاء ناطقة[3] باعدام الاعداء معروض می گردد که[4] اشارتی
که[5] درباب تصوری که این دولتخواه درقضیهٔ بی عنایتی آن حضرت
*بنسبت[6] با این جانب کرده فرموده علم الله که این معنی هرگز *در
ضمیر[7] متطرّق[8] نگشته است و باطن بر[9] تصور آن*[6] مشتمل نشده
و این محب[10] مخلص را خود جز انجناب[11] ملاذی و ملجای
چگونه[12] صورت بندد امّا[13] عنایتی که بر زبان اقلام *اقلیم گیر[14]
جاری گشته موجب استظهار کلی این[15] دولتخواه هست[16]
حضرت عالی همواره[17] اسقتیاق[18] مخلصان دولتخواه باد[19] بحق حقه

۱ـ پ ج: حذف شده ۲ـ پ ج: بابلاء
۳ـ آ: لاطفة، ب: ناطفه، ت: باطنه ۴ـ ب: حذف شده
۵ـ پ: حذف شده *۶ـ *۶ـ پ: از ـ بنسبت ـ تا ـ بر تصور ان ـ حذف شده
*۷ـ ج: بضمیر ۸ـ ب: متطرف ۹ـ ب: در ۱۰ـ پ: حذف شده
۱۱ـ پ ج: ان حضرت، ث: ان جناب جگونه ۱۲ـ ث: حذف شده
۱۳ـ پ: و الا، ث ج: و اما *۱۴ـ پ: اقلام گیر، ج: اقلیم گیری ۱۵ـ ج: ان
۱۶ـ پ ج: و هر آینه این معنی مادّه مفاخرت اولاد و اعقاب خواهد بود (بود: پ ـ
حذف شده) ـ افزوده شده ۱۷ـ پ ث ج: موجد ـ افزوده شده
۱۸ـ پ: استیاق، ث: استناق ۱۹ـ ت: دولتخواهان

نوع سوم

بعد از لثم[۱] مقاطر* انفاس گوهر بار و شم[۲] معاطر انفاس درر نثار[۲] اجراهما الله تعالی[۳] باسعاد الموادین[۴] وارغام[۵] المضادین[۶] اعلام می رود که اشارتی که در باب دفع مخالفان* این دولتخواه[۷] زبان خامه در انشاء* کتاب و[۸] نامه بانها
۹۱آ پ رسانیده بود بوقوف[۹] پیوست از کمال مخلص نوازی حضرت
۵۲آ ث جهانبانی[۱۰] در مقام استبعاد نیفتاد [۱۱]

گل اگر رنگ دهد نیست عجب[۱۲]
مشک اگر بوی دهد[۱۳] نیست غریب

همواره مخلص دولتخواه را بوفور عنایت و شمول اعانت[۱۴] آنحضرت امداد استظهار متواترست و اسباب استبشار متوارد[۱۵] جبلت کریمه بنسبت با سایر دولتخواهان برین
۳۸آ ج نوع اهتمام مجبول[۱۶] و مفطورست[۱۷] وهمم[۱۸] ارباب ولا* و وداد[۱۹] بر ادعیهٔ آنحضرت مصروف و مقصور اللهم استجب

۱ـ ت: اثم *۲ـ ت: انفاس در نثار و معاطر انفاس گوهر بار
۲ـ ج: بار ۳ـ پ: تع ۴ـ پ: الموارد؛ ۵ـ پ: ارغام ۶ـ پ: المصادرة
*۷ـ پ: حذف شده *۸ـ پ: حذف شده ۹ـ ت: موقوف ۱۰ـ پ: جهانیان
۱۱ـ پ: بیت ـ افزوده شده ۱۲ـ پ ت: عجیب ۱۳ـ ج: ناخوانا ۱۴ـ پ: عاطفت
۱۵ـ ت: متواتر و ۱۶ـ آ ت ث: محصول، ب ج: مجبول
۱۷ـ ب: مقطورست، ث: معطورست ۱۸ـ پ: هموم
*۱۹ـ پ: حذف شده

فصل هشتم در طلب دوستی و موافقت

دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول مکتوب[۱] سه نوع

نوع اول

بعد از ابلاغ روایح دعا و ارسال فوایح ثنا[۲]
۲۲آ ب تصویر[۳] رای منیر گردانیده می آید که چون باری[۴] توالت آلاؤه[۵] و تقدست اسماؤه[۶] مهام جهانیان و مناظم عالمیان در قبضهٔ اقتدار حضرتین نهاد و مصالح ملک و ملت و مناهج دین و دولت باصابت آرا و اجادت[۷] افکار ایشان حوالت فرمود بر هر یک از ولاة امر و حماة بیضهٔ دین و ملک واجبست کی بشکران[۸] موهبت تا[۹] موجب مزید باشد مشغول گردند لئن[۱۰] شکرتم لازیدنکم و بوظیفه حمد این نعمت[۱۱] تا[۱۲] سبب دوام گردد قیام نمایند[۱۳] بالحمد[۱۴] و الشکر تدوم النعم وهیچ امر[۱۵] که در جانبین التزام[۱۶] آن
۶۴آ ت از[۱۷] لوازم باشد با[۱۸] آن مساوی نماند[۱۹] کی[۲۰] قواعد مصالحت[۲۱] و محبت

۱ـ پ: حذف شده ۲ـ پ: بنا ۳ـ ب: تصور بر
۴ـ ج: تعالی ـ افزوده شده ۵ـ ب ث: الاءه ۶ـ ب ث: اسماءه، پ: اسماه
۷ـ پ: اجابت ۸ـ پ ث ج: این ۹ـ ت: یا ۱۰ـ ت: لان
۱۱ـ ج: نعمتها ۱۲ـ ج: حذف شده ۱۳ـ ب ث: نماید ۱۴ـ ب: بالحمد
۱۵ـ پ ج: وظیفه ۱۶ـ پ: الزام ۱۷ـ پ: حذف شده ۱۸ـ ب: تا
۱۹ـ ب: نماید، پ: نمایند، ج: نماید ۲۰ـ ب: حذف شده
۲۱ـ پ: مصادقت، ت: مخالصت مصالحت

۹۲پ و قوانین موافقت و مودت بین الحضرتین تاکدی[1] یابد که
دست تصاریف ادوار[2] از عدم[3] آن عاجز آید تا[4] از میامن
۷۶آ آن احوال[5] عباد انتظام یابد[6] و رخنهٔ امور[7] بقاع و بلاد التیام
پذیرد و هریک را از جانبین ذکر جمیل و اجر[8] جزیل مدخر
ماند ان شاء الله تعالی آنچه درین باب مخلص دولتخواه را از
طلب محبت و مودت و مصافاة و موافقت روی نمود
معلوم علوم شریفه گردانید و یقین است که دران جانب
نیز بمحمدت و ارتضا مقرون افتد و اتحادی* که از میامن آن
جهانیان رغد[9] معیشت یابند[10] دست دهد ان شاء الله تعالی

نوع دوم

بعد از تبلیغ اوراد دعا و تصدیر[11] افراد ثنا
انهاء رای[12] جهان آرای[13] گردانیده می آید که حکمت بالغهٔ ربانی
در تفویض مصالح جهانبانی[14] بسلاطین دین پرور و ملوک
عدل گستر آن بوده که رعایا بل سایر برایا که ودایع حضرت

۱ـ ت: تاکیدی ۲ـ ث: که ـ افزوده شده
۳ـ پ: مهم، ت: هدم ۴ـ پ: که، ت: حذف شده
۵ـ ت: مصالح ۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ت: حذف شده
۸ـ ت: اجری *۹ـ ت: که جهانیان از میامن ان رعد
۱۰ـ پ: حذف شده، ث: سابند ۱۱ـ پ: تصیب
۱۲ـ ت: حذف شده ۱۳ـ پ: اری
۱۴ـ ب پ: جهانیان

آفریدگار جل جلاله اند[1] فارغ البال و مرفه الحال باشند و این
معنی بی ترافق[2] ملوک انام[3] و سلاطین اسلام دست[4] ندهد
تا[5] رسل و رسایل از[6] حضرتین تواتر و تعاقب یابند و اهالی
مملکتین بنیل[7] آمال و امانی[8] مستبشر و منتجح[9] باشند و ذکر
جمیل و اجر جزیل که[10] از لوازم این[11] حالست *جانبین را[12] مدخر ۳۹ج
ماند بنا برین مقدمه درین قضیه مخلص دولتخواه مبادرت
*و مسابقت[13] نموده[14] انچ بمصلحت بلاد *و عباد[15] عاید دید و
موجب دوام دولت و سبب بقاء مملکت و سلطنت
دانست *بمحمل اعلام[16] رسانید[17] تا از انحضرت[18] نیز باسعاف
و انجاح این[19] مطلب[20] جسیم مسامحت رود وچون رای ۹۲پ
جهان آرای را صدق[21] این معنی بوضوح انجامد بر رای رزین

۱ـ پ: حذف شده ۲ـ پ: موافق، ت ج: توافق، ث: توافر
۳ـ پ: ایام، ج: حذف شده ۴ـ ب: بالای سطر نوشته شده
۵ـ ج: با ۶ـ ج: ان ۷ـ پ: نعل، ت: نیل ۸ـ ت: آمان
۹ـ آ: متنجح، ب: منتجح، ث: منتجح، ج: متنجّح
۱۰ـ ث: حذف شده ۱۱ـ ت: آن *۱۲ـ ج: حذف شده
*۱۳ـ ت: حذف شده ۱۴ـ ت: نموده اند *۱۵ـ ت: حذف شده
*۱۶ـ پ ج: بعرض ۱۷ـ ب: رسانید ۱۸ـ ب: از طرف حضرت
۱۹ـ ت: حذف شده ۲۰ـ آ: طلب
۲۱ـ پ: صدور

و فکر رصین[1] پوشیده نماند که مطمح نظر و مسرح[2] فکر مخلص
دولتخواه *خیر دو[3] جهانی جانبین بوده ولتعلمن[4] نبأه[5] بعد
۵۸ ث حین امور دین و دولت *بر منهج[6] مراد[7] و مرام متسق
و منتظم باد[8] بالنبی و آله *العظام و صحبه الکرام[9]

نوع سوم چون لطایف صنع ربانی و عواطف
بی نهایت حضرت[10] یزدانی مصالح[11] اهالی ممالک در قبضهٔ
قدرت حضرتین نهاد و اوامر و نواهی ایشان را در انحاء[12] گیتی
۶۷ ب نافذ و مطلق گردانید بهترین مکاسب و شریفترین ذخایر
آن دانسته شد که قواعد مصالحت *بین المملکتین[13] ممهّد و
طرایق محبت و مودت بین الجانبین مسلوک[14] و مقرر
باشد تا از اتیان[15] بموارد[16] ان مشارب آمال خلایق مصفی
و مناهل امانی انام[17] مهنا گردد و صادر و وارد بی تصور اخطار[18]

۱ـ پ: رضین ۲ـ ب: مشرح *۳ـ ب: خیزد و
۴ـ ب ث ج: ستعلمن ۵ـ ب ت: نباه، پ: بناه
*۶ـ ث: بالای سطر نوشته شده ۷ـ ت: حذف شده
۸ـ ج: حذف شده *۹ـ ب: العظام و صحبته الکرام، ت: الکرام و صحبه العظام
۱۰ـ ت: حذف شده ۱۱ـ پ: حذف شده ۱۲ـ ب ت: انحاء، پ: انجا
*۱۳ـ ت: بین الجانبین و مملکتین ۱۴ـ آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
۱۵ـ ب: اتیا ۱۶ـ پ: موارد ۱۷ـ پ ج: ایام
۱۸ـ پ ج: احظار، ب: احصار

و تجنّب اهوال[1] بتردد و آمد[2] شد مشغول گردند و هر
آینه مصالح خلایق در ضمن آن برایسر وجوه تمشیت
یابد و امور مملکت روز بروز تقویت گیرد و مخالفان را
از استماع[3] اخبار[4] موافقت انیاب اطماع منقلع و فواسد
افکار مضادت و مخالفت منقلب *و مندفع[5] شود انچ
از خلوص عقیدت و صفاء طویت در باطن این[6] دولتخواه
۶۵ ت انبعاث یافت *بعز عرض[7] رسانید و رجا صادقست که
چون[8] در عواقب آن تاملی شافی و تدبری[9] وافی ارزانی فرمایند[10]
هر آینه مقبول و[11] مسموع و باجابت مقرون و مشفوع
گردد ان شاء الله تعالی دولت ابدی و سعادت[12] سرمدی
قرین رایات جهانگشای باد بالنبی و آله
۶۰آ ۹۳ پ صورت دوم جواب سه نوع
*نوع اول[13] اشارتی که از جانب[14] حضرت بزرگوار
۳۹ ج پادشاهی که محفوف انواع انوار[15] الهی باد در باب فتح طرق[16]

۱ـ ب: اموال ۲ـ ث ج: آمدو ۳ـ پ: اسماع
۴ـ ب: اختیار *۵ـ پ ج: حذف شده ۶ـ ج: آن
*۷ـ ب: بعرض ۸ـ ت: حذف شده ۹ـ ت: تدبیر
۱۰ـ ب: فرموده، پ: فرماید ۱۱ـ پ: حذف شده
۱۲ـ پ: عنایتی *۱۳ـ ث: حذف شده ۱۴ـ پ: حذف شده
۱۵ـ پ: اسرار ۱۶ـ ب ت ج: طرف، پ: طریق

یگانگی *و سدّ ابواب[1] بیگانگی[2] و تمهید[3] قواعد *وداد[4] و تشیید[5] مبانی محبت و اعتضاد صادر *شده[6] یعلم الله تعالی که ان را ازجمله تفضلات ربانی و تطولات یزدانی دانسته[6]* شد و از مدتی باز خاطر متعلق سلوک مخالصت و موافقت می بود و ازعواقب شروع که مقرون برضا یا بمنع باشد وثوق[7] حاصل نمی شد چون کمال دین داری و وفور پرهیز کاری و شمول اهتمام بمحافظت بلاد و[8] عباد ازخدمت سلطان اعظم دامت سلطنته درین مسابقت و مبادرت که موذّنست[9] بورود موارد[10] اتحاد معلوم و مصور *[11] گشت و نصّ المومنون اخوة خود محقق و مقررست ازینجانب[12] نیز در[13] فتح الباب ارادت و اعتقاد شروع[11]* رفت وان را ذخیرهٔ نیک نامی و مادهٔ پسندیده *فرجای گردانید[14] ویقین است که این[15] حالت[16] منتج ثمرات و مثمر[17] مثوبات گردد و از میامن

---

*۱-پ: رسد ۲-پ: نکالکی ۳-ث: تمهد *۴-پ: وفا

۵-پ: تشبیه *۶—۶*-پ: از-شده-تا-دانسته-حذف شده

۷-پ: وقوف ۸-پ: حذف شده ۹-ت: مودتست

۱۰-ت: حذف شده *۱۱—۱۱*-ب: از-گشت-تا-شروع-درحاشیه نوشته شده

۱۲-پ: ازان جانب، ت: ازینجا ۱۳-آ: حذف شده

*۱۴-ب: فرجا میگردانید، پ: فرجامی-حذف شده

۱۵-پ: حذف شده ۱۶-ت: حال ۱۷-پ: ثمر

آن مصالح جهانیان بر احسن قواعد تمهید[1] یابد[2] و مناجح[3] عالمیان براوکد مبانی تأکّد پذیرد ان شاء الله تعالی[4]

نوع دوم

چون از[5] الهام فایض بحق وفیض ملهم مطلق جلّت کبریاؤه[6] و[7] توالت آلاؤه[8] نصّ تعاونوا علی البرّ والتقوی بمسامع *شریفهٔ حضرت[9] سلطانی دامت سلطنته رسید[10] و باوامر ان مؤتمر شده با[11] این جانب طریق مواخاة و ولا[12] مسلوک و قاعدهٔ محبت و مصافاة ممهد[13] و موکد گردانید و درین طلب مسابقت و تقدم واجب دانست والفضل للمتقدم ازین جانب نیز این[14] داعیه را لبیک
۹۳آ پ اجابت گفته آمد[15] وقال تعالی اجیبوا داعی الله و زبان
۲۶آ ب ۵۸آ ث *[16]زمان گفت[17] لبّیک اذ[18] دعوتنی لبیکا احمد ربّا ساقنی[19] الیکا[20] شک نیست کی[16]* حکمت ربانی در تفویض امور بلاد و[21] عباد باصحاب[22] قدرت و شوکت آنست کی جهانیان بظلّ

۱-ث: تمهد ۲-آ: بالای سطر نوشته شده ۳-ب: مناجح، پ: مناهج

۴-ب پ ث ج: العزیز ۵-ت: حذف شده ۶-ب ث: کبریاءه

۷-ب: حذف شده ۸-ب ث: آلاءه *۹-آ: حضرت شریفهٔ

۱۰-آ: حذف شده ۱۱-ب: با، ت: تا ۱۲-ب: ولاات، پ ث ج: موالاة

۱۳-آ: تمهید ۱۴-ب پ: حذف شده، ت ث ج: ان ۱۵-ت: آید

۱۶—۱۶-ج: از-زمان-تا-نیست کی-درحاشیه نوشته شده ۱۷-ب: کفتست شعر

۱۸-ب: اذا ۱۹-ب: ساقی ۲۰-ت: حذف شده ۲۱-پ: حذف شده ۲۲-ج: باصحاب

ظلیل ایشان استظلال نموده از عوارض آفات و غوایل
مخافاة *مصون و ماموون[1] مانند[2] و این معنی جز بمحبت سلاطین
و مودت ملوک تمشیت نیابد تا[3] ایشان در نعیم[4] نعمت
معدلت بین المملکتین فرقی تصور نکنند و منافع و فواید
آن از حیز[5] تحریر و بیان تقریر خارج افتد امیدست کی
این مصادقت مقارن دوام و این موافقت علی مرور
الشهور و الایام[6] باشد و جهانیان بدان محظوظ و محتظی گردند
ان شاء الله تعالی[7]

نوع سوم چون عواطف نامتناهی حضرت الهی در
۶۵ ت حق سلاطین اسلام و ملوک انام[8] در *تزاید و تضاعف[9]
باشد ایشان را بر سلوک مسالک وداد و انتهاج[10] مناهج
محبت و اعتضاد *باعث و معرض[11] شود تا ببرکات آن
بقاع و بلاد مسکون و معمور و طوایف عباد مرفه و مسرور
۶۰ ج گردند[12] چه *پادشاهان در بنی نوع[13] بمثابت سرند و دیگران
۶۱ آ چون بدن و حیات بدن بی وجود سر محال باشد و چون

---

*۱ـ ت: ماموون و مصون ۲ـ پ: ماند ۳ـ آ: تا، ج: با
۴ـ آ: تعیم، پ ث ج: تعمیم ۵ـ ت: خبر، ث: حیر
۶ـ پ: والاعوام ۷ـ پ: العزیز ۸ـ ج: ایام
*۹ـ ت: تضاعف و تزاید ۱۰ـ پ: منهاج *۱۱ـ پ: حذف شده
۱۲ـ آ: بالای سطر نوشته شده *۱۳ـ پ: بادشاه درین نوع

در مصادقتی که بر جهانیان مبارک و میمون باد فتح الباب
از جانب جناب[1] بزرگوار حضرت[2] سلطانی دامت سلطنته
بوده و اجر مبادرت و مثوبت مسابقت آنحضرت را
حاصل شده ازین جانب نیز جز ارتضا و اصطفا امری دیگر
چگونه تصور توان کرده[3] لک البشری[4] بما ترضی رضینا
۹۴ پ توقعست که بر وجهی که رای شریف حضرت[5] شهریاری بران
قرار گرفته بعد الیوم طرق[6] مکاتبات مسلوک و ابواب *مراسلات
و مفاوضات[7] مفتوح باشد و[8] رسل و[9] رسایل و تجار و قوافل علی
تواتر الازمنة والشهور و تعاقب الایام والعصور وارد و واصل گردند[10]
و بذکر مطالب و مقاصد استنهاض[11] واجب دانند[12] تا در اتمام[13]
حسن اهتمام مرعی و مبذول افتد ان شاء الله تعالی *دولت مخلد
و اساس کامرانی ممهد باد[14]

۱ـ پ: حذف شده
۲ـ پ: حذف شده ۳ـ پ: حذف شده، ـ مصراع ـ افزوده شده
۴ـ ب: البشر، پ: العشرین ۵ـ ت: حذف شده ۶ـ ب: طرف
*۷ـ پ: و مفاوضات ـ حذف شده، ت: مراسلات و ـ حذف شده
۸ـ ث: حذف شده ۹ـ پ: حذف شده ۱۰ـ ب: کردد
۱۱ـ ت: استنعاض ۱۲ـ پ: داند
۱۳ـ پ ج: ان ـ افزوده شده
*۱۴ـ ت: حذف شده

فصل نهم[1] در طلب وصلت وجواب مشتمل بردوصورت

صورت[2] اول در طلب سه نوع

نوع اول

بر رای جهان آرای و فکر صواب فرمای
مخفی نماند که *از انگاه[3] بازکه دست قدرت رب العالمین[4]
در تخمیر طینت ابو البشر آدم[5] صلوات الله *وسلامه علیه[6]
شروع فرموده وگفت[7] خمّرت طینه ادم بیدیّ اربعین
صباحاً جهت انک تا بقای نسل را امتداد باشد و *از هر[8]
مولودی[9] که موجود شود آثار قدرت و عظمت و ایجاد[10]
موجد علی الاطلاق جل ذکره وعمّ شکره جهانیان را واضح و
لایح گردد قاعدهٔ امتزاج و ازدواج *در بنی نوع[11] امری واجب ۶۸ ب
وقضیهٔ متحتم گردانید بنا برین مقدمه اگرداعی *دولتخواه
خواهان[12] آن باشد کی در سلک اولاد[13] آن حضرت انخراط
یابد و یکی[14] ازکرایم[15] خاندان سلطنت و پادشاهی *بر وجه
حکم[16] شریعت اختصاص گیرد و رای همایون کی مهبط انوار

۱-ج: حذف شده ۲-پ: حذف شده
*۳-ت: حذف شده ۴-ب ت ث: جل جلاله - افزوده شده ۵-آ: حذف شده
*۶-آ: و- حذف شده پ ج: علیه وسلامه ۷-پ: کفتست
*۸-ت: حذف شده ۹-پ: مواردی ۱۰-ب: اتحاد *۱۱-پ: درین نوع
*۱۲-ت: دولتخواهان ۱۳-پ ج: خدام ۱۴-پ ث ج: بیکی
۱۵-پ: حذف شده *۱۶-ت: بحکم

فیض[1] لایزالی حضرت الهیست اتمام ان را تکفل فرموده
اجازت مشریف[2] بعقد مناکحت و تکمیل مواصلت ارزانی
دارد ازکمال دین داری و وفور مخلص نوازی آنحضرت
مستبعد ننماید و دولتخواه[3] در باقی عمر ازجادهٔ موافقت[4]
انحراف نجوید و اشارات[5] آنحضرت را *که مقرون برضای ۵۴ پ ۵۹ ث
الهی باشد[6] متابعت واجب شناسد شعر[7] ۶۶ ت

ترا گر[8] چون منی فرزند باشد
یقین می دان که دوران بندهٔ تست
غلط[9] گفتم که چرخ و اخترانش
اسیر افتاده و افکندهٔ تست

*بر زیادت[10] ابرام[11] اقدام *نمودن نوعی از انبساطست[12] اتمام
امور جمهور منوط برای[13] علیه حضرت سلطنت پناه باد بالنبی وآله

۱-ث: فضل ۲-ت: شریفه
۳-پ ج: چاکر دولتخواه ، ث: محب دولتخواه
۴-پ ج: مطاوعت ۵- اشارات: پ ج- اوامر و نواهی
*۶-پ ج: حذف شده ۷-پ: بیت ، ج: حذف شده
۸-ب: که ۹-پ: غلط
*۱۰-پ: بزیادت ۱۱-ث: بالای سطر نوشته شده
*۱۲-پ: نمودن ازجی ادبیست ، ج: نمودن نوعی ازجی ادبی است
۱۳-آ: برآی ، پ: تارای

نوع دوم برای همایون لازال[1] مقرونا[2] بالمیامن
و المناجح متکفّلا لاتمام المطالب و المصالح پوشیده نماند که
تمهید قواعد[3] مواصلت میان طوایف عالمیان بتخصیص[4]
ملوک عدل پرور و سلاطین فضل[5] گستر تا[6] موجب بقاء[7] نسل
ج ۲۰آ باشد[8] امری[9] معهود و سنتی[10] مسنونست و نصّ حدیث
تناکحوا[11] تکثروا فانّی اباهی بکم الامم یوم القیامة[12] ولو[13] بالسقط
درین باب از اوضح[14] شواهد و اوکد دلایل بنا برین مقدمه
اگر مخلص دولتخواه را داعیه انک یکی از دعاگوزادگان در
آ ۲۶آ سلک[15] فرزندان آنحضرت انخراط[16] یابد در خاطر قرار[17] گیرد
امیدوارست که چون رای همایون بنور آن رسیده عواقب
امور را تامل فرماید[18] این سوال مقرون اجابت گردد تاسیساً
علی هذا الاساس خواجه جلال الدین را *[19] که از جمله امنا
و معتمدانست و ظاهر و باطن او[20] بحلیه[21] دیانت و

۱- پ: لازالت ۲- ب: عالیا ۳- پ ث ج: قاعده
۴- ت: میان - افزوده شده ۵- ب: عدل ۶- ت: با
۷- ت: حذف شده ۸- ث: نباشد ۹- ث: امر
۱۰- پ: وسیلق ۱۱- ب: تناکحو ۱۲- پ ت: القیمة
۱۳- ث: بالای سطر نوشته شده ۱۴- ت: اوضح ۱۵- پ ج: بلکان و - افزوده شده
۱۶- آ ت ج: انخراط ۱۷- پ: حذف شده ۱۸- پ: نماید، ت: فرمایند
*۱۹- ت: که یکی از امنا ۲۰- ث: حذف شده ۲۱- آ: امانت و - افزوده شده

کمال تدبیر متحلّی[1] ببندگی فرستاده شد تا[2] درین باب
*بانواب[3] نامدار بحثی که مستدعی اتمام و مستنهض
اهتمام آنحضرت باشد تقدیم کند وچون اجازت شریف
بصدور[4] پیوندد بزودی بدینجانب اعلام دهد[5] تا ازجانب
۹۵ پ دعاگوزاده فرزند اعز محمد ابقاه الله تعالی[6] یکی از قضاة
نامدار و ولاة تقوی کردار[7] بوکالت منصوب شده متوجه
آنحضرت که قبله اقبال و مقصد[8] اعاظم اقیال است گردد
*وعقد[9] مواصلت را باکریمهٔ ازکرایم خاندان پادشاهی و
مملکت صانها الله[10] فی خدر[11] العفة والرشاد وحفظها فی
حجر الصلاح[12] والسداد چنانک رای همایون صلاح داند موکد
گرداند ان شاء الله تعالی *جهان بکام و دولت مستدام باد[13]
نوع سوم برای جهان افروز مخفی نماند که[14] اتمام
مصالح جهانیان وضبط مناجح[15] عالمیان بموافقت سلاطین
اسلام که حُماة بیضهٔ[16] دین و رُعاة حوزهٔ[17] ملک اند[18] تحقق[19] یابد[20]

۱- پ: متجلی ۲- ت: حذف شده، ث: ما *۳- ب: ثواب ۴- ت: حذف شده
۵- ت: دهند ۶- پ: فی ظلکم - افزوده شده ۷- ب پ ت ث ج: شعار
۸- ت: مقاصد *۹- آ ب ت: حذف شده ۱۰- ت ج: تعالی - افزوده ۱۱- پ: حرز، ت: حدر
۱۲- ت: الفیلاح *۱۳- پ ج: جهان بکام باد و دولت مستدام، ت: حذف شده
۱۴- پ: حذف شده ۱۵- ب: مناحج، ب: مناح ۱۶- ب: بیضیة
۱۷- پ: جوزه ۱۸- پ: از ۱۹- پ: بحقق، ت: محقق ۲۰- ت: باید

۶۸آ ب و بلاد و بقاع معمور و طوایف[1] عباد مرفه و مسرور گردند
وچون موافقت ملوک انام بمواصلت استحکام پذیرد
و مجانبت باتحاد و مباعدت باعتضاد استبدال[2] گیرد هر آینه
طبقات جمهور را ترفّه معاش و ترتّب اسباب انتعاش
بیشتر دست دهد *و طالب[3] این حال *در همه احوال
مصیب باشد[4] بنا برین مقدمه *بعز عرض[5] رسانیده می آید
۶۶آ ت که[6] دعاگوزاده فرزند *اعز اکرم[7] عبد الرحمن[8] طول الله عمره[9] بانواع
هنرها متحلیست[10] و از ابنای جنس بوفور فضایل و کمالات
مستثنی[11] و ممتاز و عز حسب را[12] باشرف[13] نسب جمع گردانیده
درین وقت بالهام دولت و سعادت می خواهد که در
عداد اولاد[14] آنحضرت داخل باشد و با کریمهٔ از کریمات[15]
خاندان سلطنت اختصاص یابد تا آن نیز[16] مکمل اسباب[17]
سعادت و شرف او گردد بنا برین مقدمه مخلص دولتخواه
۹۵آ پ بعرض این معنی کی بحقیقت مادهٔ مفاخرت و مباهاتست

۱ـ ب: طایف ۲ـ آب: استدلال، پ: استقلال
*۳ـ پ: حذف شده، ت: و مطالب *۴ـ پ ج: بجمیع حال ملوم و معاتب نگردد
*۵ـ ب: بعرض ۶ـ ب: حذف شده *۷ـ آ ت: اعز ـ حذف شده، ب: اعز الکرم
۸ـ ت: الرحمان ۹ـ پ ج: فی ظلکم ـ افزوده شده ۱۰ـ پ: متجلیست
۱۱ـ پ: مستغنی ۱۲ـ پ: حذف شده ۱۳ـ آ ب ت: حذف شده ۱۴ـ پ ج: بندکان
۱۵ـ ث: کرایم ۱۶ـ ت: حذف شده، ث: بالای سطر نوشته شده ۱۷ـ آ: انساب

۵۹آ ث مزاحم رای جهان آرای شد تا اگر این مطلوب بحصول می پیوندد
وجمال این مراد سر[1] از حجاب[2] احتجاب[3] بیرون می آرد
وکلا جهت اتمام معین کردند[4] و اهتمام را بدان مرحمت
بی دریغ تکفل فرماید تا میامن آن حالاً و مالاً قرین روزگار
۴۱ ج حضرتین گردد ان شاء الله تعالی برین ابرام[5] مترقب عفوست
جهان بکام باد[6]

صورت دوم *در جواب برضا یا بمنع[7]* وهریک مشتمل بر سه نوع اما صورت رضا[8]

نوع اول بعد از عرض وظایف التیاع وذکر رواتب[9]

دولتخواهی اعلام می رود که احوالی که قلم گوهربار متکفل
۶۲آ آ تقریر و تحریر آن شده بود و در باب وصلت کلمهٔ چند
فرموده چون رعایت کفاءت از جملهٔ لوازم مواصلتست و
درین باب این معنی را وضوحی[10] هرچه تمامتر بسمع ارادت
اصغا نموده ازین جانب نیز[11] مورد ان مطلب بموکدات
رضا مصفی گشت و قرعهٔ اختیار از جمیع[12]

۱ـ آ: حذف شده ۲ـ آ: حجالت، ب ت: خجالت ۳ـ پ: استجاب ۴ـ آ: کردد
۵ـ پ: اقدام و ابرام، ج: ابرام و اقدام ۶ـ ت: نعمه و نعمه ـ افزوده شده
*۷ـ*۷ـ پ ج: در رضا یا (یا: پ ـ با) منع، در: ت ـ حذف شده، برضا: ب ـ رضا
۸ـ ث: برضا ۹ـ پ: رواتت، ث: روایت ۱۰ـ پ: بوضوحی
۱۱ـ پ: حذف شده ۱۲ـ ب: جمع ـ در حاشیه نوشته شده، پ: جمع

ملوک[1] اقطار و امصار برحضرت عالی سلطانی دامت سلطنته افتاد[2] بهر وقت که وکلا و نواب جهت این[3] مصلحت خیر متوجه گردند بروجهی که فرمودهٔ شارع صلوات الله و سلامه علیه[4] است اتمام* آن را[5] التزام نموده آید بمشیة[6] الله وعونه دولت دایم باد

نوع دوم بعد از اخبار اخلاص نموده می آید که اشارتی که درباب شاه زادهٔ جهان ثمره دوحه[7] السلطنة[8] درّة عقد المملکة ابقاه[9] الله تعالی فی ظل الظلیل السلطانی[10] فرموده و وصلتی* را با این جانب[11] التماس نموده چون کمال* حسب و شرف نسب[12] خدمتش اظهر من الشمس[13]
۶۲ پ و ابین من الامس معلوم است و فضایل نفسانی و کمالات انسانی او[14] که مزینات[15] اوضاع سلطنت و ممهدات قواعد پادشاهی و مملکت اند بکرات استماع رفته در ان[16]

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ آ: افتاده ۳ـ آ ب: ان
۴ـ پ: علیهم *۵ـ پ: حذف شده ۶ـ ب: بمشیته، پ: تمه
۷ـ ب: درحاشیه ـ الدوحة درخت بزرگ از هر نوع که باشد ـ افزوده شده، پ: درجة
۸ـ ب ت: السلطنه ۹ـ پ: ابقاها ۱۰ـ آ: سلطانیة
*۱۱ـ پ: حذف شده *۱۲ـ ت: نسب و شرف حسب ۱۳ـ ب: الشمس است
۱۴ـ ب: او ا، پ ث ج: اورا ۱۵ـ آ ث: مزنیات، پ: مزیّت
۱۶ـ ب ت: درین

باب بمزید تاملی افتقار نیفتاد هرچه رای شریف سلطانی بران قرار گیرد پسندیده اینجانب باشد[1] میعاد اتمام این[2] مهم خیر میقات ارسال نواب و وکلا خواهد بود زیادت نمی نویسد دولت جاوید باد

۶۹ ب نوع سوم معروض رای[3] جهان افروز[4] *گردانیده
۶۷ ت می آید[5] که کلمهٔ چند کی[6] درباب مواصلت با این جانب رای عالی را سانح و عارض شده وجهت شاه زادهٔ جهان قطب سپهر سلطنت و درّی فلک پادشاهی و مملکت اسبغ الله علیه[7] ظلکم اندیشه بخیر فرموده شک نیست که درین صورت[8] خاطب[9] درعداد یکی از اولاد بل عزیزتر انخراط می یابد[10] وچون شاهزاده طول الله عمره ازجملهٔ سلاطین زادگان روزگار بکمال فضایل و آداب موصوف و متحلیست[11] این جانب را کدام سعادت با ان[12] مساوی گردد که مثل او فرزندی نجیب[13] درسلک اولاد منخرط یابد[14] برانچ رای شریف[15] درین معنی تصور فرموده[16]

۱ـ ج: حذف شده ۲ـ آ: آن ۳ـ ت: حذف شده ۴ـ ب ت: ارای
*۵ـ ب: مکرداند ۶ـ ث: حذف شده ۷ـ ت: حذف شده ۸ـ ت: باب
۹ـ پ: حذف شده، ث: حاطب ۱۰ـ ت: که ـ افزوده شده ۱۱ـ ت: متجلی است
۱۲ـ پ: ان، ت: ناخوانا ۱۳ـ ت: و متجلی است ـ افزوده شده ۱۴ـ پ ج: گردد
۱۵ـ ت: سلطانی ـ افزوده شده ۱۶ـ ت: فرماید

مزیدی صورت نمی بندد   وفی هذه کفایة   مصراع[1]

عین رضای ماست هر آنچ[2] رضای تست

*دولت مستدام باد[3]

و[4] امّا صورت منع[5]

نوع اوّل بعد از عرض متجددات احوال اخلاص وذکر
ممهدات قواعد اختصاص اعلام می رود که اشارتی که درباب
قضیه وصلت فرموده بودند حال آنست که درین سال
از[6] هجوم لشکر[7] مخالفان نقصانی فاحش بمحصولات دیوانی
۹۶ پ وارتفاعات[8] خاصه راه یافته است[9] وخسارتی که هزار
۶۰ ث یک ان درخاطر نبوده واقع شده و شک نیست که چون
بین الجانبین قاعدهٔ وصلتی ممهد گردد *درخور[10] آن بمزید
۴۱ ج اخراجات احتیاج افتد و تکفّل مؤناتی[11] که لایق حضرتین باشد
ازنقود و اجناس و مرصّعات وخدم ومواشی[12] وغلمان
وجواری وخزانه و فراش خانه وسایر[13] آنچ از[14] لوازم آن
باشد ضروری الوجود گردد وچون درین سال خسارات[15]

۱ـ پ ث ج : حذف شده   ۲ـ ب پ ث ج : ان ـ افزوده شده   *۳ـ ث : حذف شده
۴ـ ت : حذف شده   ۵ـ ت : سه نوع ـ افزوده شده   ۶ـ ج : حذف شده   ۷ـ ب : و ـ افزوده شده
۸ـ پ ج : متوجهات   ۹ـ آ پ : حذف شده   *۱۰ـ ت : درخور، ج : ودرخور
۱۱ـ ب : موونانی   ۱۲ـ آ ت ج : مواشی ، پ : خواتین   ۱۳ـ ث : و ـ افزوده شده
۱۴ـ ت : حذف شده   ۱۵ـ آ ث : خسارت

۶۲ آ بی نهایت اتفاق افتاده اگر حالیا اتمام این قضیه راموقوف
دارند از[1] کمال الطاف آنحضرت مستبعد ننماید[2] ویقین
است کی این دولتخواه را درین باب معاتب نگرداند
دولت مستدام باد

نوع دوم بعد از تمهید شرایط دعا و تجدید رواتب
ثنا نموده میشود که[3] کلمهٔ چندکی قلم گوهر بار درباب قضیه
مواصلت درسلک عبارت آورده و این دولتخواه رادر
مقام اختصاص بدان حضرت دانسته شک نیست
کی این معنی زیادت بر[4] توقع و تصور این دولتخواه بوده
فاما از عذری واضح که عرض[5] آن واجبست چاره نیست
عرضه می افتد[6] کی دعاگوزاده که مخصوص بدین معنی اوست
هنوز درعداد اطفال است[7] و بعارضهٔ که نصیب اعادی
آن حضرت باد معذّب ومعنّی اگر حالیا در[8] اتمام این
قضیه *توقفی فرمایند[9] بکمال مکارم حضرت پادشاهی
مناسب تر باشد[10] ویقین است کی این معنی مستصوب رای

۱ـ پ : اگر   ۲ـ پ : نباشد   ۳ـ ث : حذف شده   ۴ـ ب پ : حذف شده
۵ـ ث : غرض   ۶ـ ث : می دارد   ۷ـ پ : حذف شده
۸ـ آ ب پ ت ج : حذف شده
*۹ـ پ ج : را موقوف دارند
۱۰ـ آ : بالای سطر با خط مغایر نوشته شده ، ت : حذف شده

جهان آرای گردد برین ابرام و اقدام مترقب اغماض
است جهان بکام باد .

نوع سوم بعد از عرض وظایف خدمت و اخلاص
۶۷آ ت اعلام می رود که اشارتی کی در باب قضیهٔ مواصلت
۹۷ پ فرموده اند و کتاب کریم و خطاب شریف بذکر آن ناطق
۶۹آ ب بوقوف پیوست عرضه می افتد که پیش از وصول مثال
همایون و[1] ورود[2] رسولان کرام بمدت سه[3] چهار ماه
از جانب سلطان معظم ملک[4] العرب و العجم فلان الحق
والدین ابدت دولته رسل و رسایل متواتر شده بودند و
بخطبهٔ دعاگوزاده رغبت نموده و از اینجانب[5] اجابت رفته
و یعلم الله تعالی کی اگر نه[6] واسطهٔ این حال بودی دعاگوزاده[را]
بهتر[7] از انخراط در سلک حرم آن حضرت کدام سعادت
صورت بستی و اگر مخدرهٔ دیگر داشتی آنرا قایم مقام
گردانیدی چون[8] صورت حال برین منوالست امیدوار که[9]
این عذر در محل قبول آید ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

۱- ت: حذف شده ۲- ج: حذف شده
۳- ت: حذف شده ۴- ت: سلاطین - افزوده شده
۵- ب: اسخانب ۶- پ: حذف شده
۷- ت: بهر ۸- آ ت: حذف شده
۹- ب: حذف شده

فصل دهم در* تهنیت زفاف دو صورت[1]
تهنیت و جواب

*صورت اوّل در تهنیت سه نوع[2]

نوع اوّل بعد از[3] عرض وظایف دولتخواهی و شرح
اخلاص بی تناهی بمحل[4] انها* رسانیده می آید[5] که چون اخبار
سازهٔ زفاف مبارک که بر آنحضرت مبارک و میمون باد
استماع افتاد[6] بعد از انک *الرفاء بالمدّ الالتیام والاتفاق[7]
بالرفاء والبنین برزبان راند امداد بهجت و سرور
بروجهی تواتر *و توارد[8] یافت که تقریر از تعبیر آن قاصرست
و زبان روزگار گفت [9]

فلم تک تصلح الّا له ولم یک یصلح الّا لها

امیدوارست که این زفاف میمون مقرون[10] بایلاد اولاد
امجاد و اسعاد احشاد[11] انجاب[12] باشد *و حضرت شریفه را[13] از

---

*۱- پ: حذف شده
*۲- ج: حذف شده ۳- پ: حذف شده
۴- پ: حذف شده *۵- پ ت ج: می رساند ۶- آ: که - افزوده شده
*۷- پ ت ج: حذف شده، ث: درحاشیه نوشته شده و همچنین درحاشیه - سو سته شدن بیکدیگر - افزوده شده
*۸- ج: حذف شده ۹- پ ث: شعر - افزوده شده ۱۰- ث ج: حذف شده
۱۱- آ: احشادو، پ ج: اشبال، ث: احفاد
۱۲- ت: اینجانب *۱۳- پ ج: و بندگی حضرت را، ت: و حضرت شریف را

۶۲ ث [?] میامن این[1] مواصلت اسباب افراح متزاید[2] و متضاعف[3]
گردد ان شاء الله تعالی *دولت دایم باد[4]

نوع دوم بعد از اعلام دواعی موافقت وشرح بواعث
۴۲ ج مخالصت و مصادقت انها می رود که چون منهیان احوال
۹۷ ب ۶۳-آ وداد و مبلّغان[5] اخبار[6] محبت و اتحاد[7] صورت زفاف مبارک را
که *بران حضرت[8] مبارک و میمون باد[9] باز[10] نمودند بعد از
شمول استبشار و وفور استظهار[11] این ابیات انشاد[12] کرده [13]

مهر تابان چون[14] توجه کرد با برج شرف
اختران کردند *بر رسم[15] خدم تصفیف[16] صف
ماه مجمر سوز گشت و مشتری شد خطبه خوان
با عطارد حجت اقرار و[17] با ناهید دف
گفته یا رب خسروا[18] این وصلت[19] فرخنده باد
عقل و نفس و جنّ و انس آمین[20] کنان از هر طرف

۱-ت: ان ۲-ت: متواتر ۳-ب: مناضاعف، ث: مضاعف
*۴-پ ج: حذف شده ۵-ث: متغلبان ۶-ت: احوال ۷-ث: اعتقاد
*۸-ت: ناخوانا ۹-آ: حذف شده ۱۰-ت: حذف شده ۱۱-ت: ناخوانا
۱۲-ت پ: انشا ۱۳-پ: بیت - افزوده شده، ث: شعر - افزوده شده
۱۴-چون: پ: تا *۱۵-ب: برسم ۱۶-ب: وتصفیف، ج: تضعیف
۱۷-ج: حذف شده ۱۸-ب ث: خسرو ۱۹-پ: وصلت، ت: ناخوانا
۲۰-ب: وامین، پ: امین

چون بدین وصلت میمون[1] و زفاف همایون خاطر
مبارک را استیناسی که مادّهٔ بهجت دولتخواهان است
۶۸ ت حاصل شده شک نیست که این معنی بجمیع[2] طوایف
سرایت کند چه پادشاهان بمشابت ارواح[3] اند و اشخاص
بشری *ابدان و اعضا[4] وچون *مزاج روح[5] بطیبت[6] و استقامت
اختصاص یابد ان حال بجمیع اعضا و اطراف بدن[7] مفضی و
مسرّی[8] گردد حق تعالی اسباب جمعیت خاطر انور[9] که موجب
ترفّه *جهانیان و رغد معیشت عالمیانست[10] روز بروز
زیادت[11] داراد بالنبی و آله *الاطهار و صحبته الغراء الزاهرین[12]
۷۰ ب نوع سوم معروض رای عالم آرای گردانیده می آید کی
چون اخبار سارّهٔ زفاف مبارک[13] کی بتیمّن مقرون باد بدین
دولتخواه رسید امداد ارتیاح تزاید و تضاعف یافت
و محقق شد کی حصول امانی برایسر وجوه مقارن ایام و

۱-ث: حذف شده ۲-آ: این - افزوده شده ۳-ارواح: پ - سر
*۴-پ ج: بمشابت اعضا وجوارح، ث: بمشابت ابدان و اعضا
*۵-پ: مزاج سر، ج: سر ۶-ب: بطنت، پ: بطست، ث: بطیبت
۷-پ: بذان، ت ث: حذف شده ۸-ج: مساری ۹-آ: انوار
*۱۰-پ ج: جهانیانست ۱۱-پ: زیاد، ج: در زیادت
*۱۲-پ: حذف شده، ث: الطاهرین و صحبه الغر الزاهرین، ج: الطاهرین
۱۳-پ: حذف شده

اوقات سلطانی[1] لازالت مستغرقة باستیفاء اللذات[2]
مستوعبة اقسام[3] الحسنات خواهد شد وجهانیان را در ۹۸ پ
ضمن این حال اسباب ترفّه معاش بروجهی دست
خواهد داد که دست روزگار بر تصریف[4] و تغییر
آن قادر نباشد و امیدست که حضرت ربوبیت جل
جلاله در تیسیر مطالب و تحصیل مآرب آنحضرت
روز بروز اسباب توفیق مهیا گرداند و مشارب آمال[5]
مصفی و مهنا گردد ان شاءالله تعالی[6]

صورت دوم در جواب سه نوع

نوع اوّل

الطافی کی ازحضرت معلا لازالت مقرونة
باعنان[7] السماء در بارهٔ این محب[8] دولتخواه صادر شده بود
و بر زفافی کی اتفاق افتاده تهنیت فرموده از تفقدات
حضرت شریفهٔ سلطانی[9] لازالت من العظمة بمزیدة
مستغرب نشمرد شک نیست کی[10] اقتفاء[11] آثار شریعت

۱-آ: سلطنت ۲-پ: الذرات
۳-ج: لاقسام ۴-پ: تعریف ۵-ب: و- افزوده شده
۶-آ: تعالی والله اعلم، ث ج: العزیز ۷-ب: باعیان، پ: باعسانی
۸-پ ج: حذف شده، ت: محب مخلص
۹-پ: حذف شده ۱۰-پ: حذف شده
۱۱-ب: اقتفاء، پ: افتقار، ث: اقتعاء

سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه بحکم حدیث[1] من
تزوج فقد احصن ثلثی دینه الافلیتق[2] الله فی الثلث الباقی
برجمیع اهل اسلام واجب و لازم است و برولاة امر که
متقلد[3] کلیات مصالح انام و معتنق مهام[4] جمهور اهل[5] اسلام اند
اوجب والزم تا[6] مجموع طوایف[7] از مزالق شهوات[8] و مدارک
شبهات[9] احتراز نموده بر سنت الناس علی دین ملوکهم
۴۲ آ ج / ۶۱ ث در جمیع قضایا بتخصیص قضیهٔ ازدواج متابعت شریعت را[10]
امری فرض[11] و قضیه متحتم[12] شناسند[13] و بدان واسطه از اغواء
شیطان و اغراء[14] نفس امّاره خلاص یابند حق تعالی* حضرت
عالی[15] سلطانی اعظمی را که مذکر[16] دولتخواهان قدیم[17] است
بمنتهای مطالب واصل گرداناد بالنبی وآله وصحبه
۶۳-آ **نوع دوم** چون مثال اعلی اعلاه[18] الله تعالی[19] مشتمل بر

۱-پ ج: حذف شده ۲-ب: الا فلیتقی
۳-ت: متقلدان ۴-پ: مهمات ۵-آ: حذف شده
۶-پ: با ۷-ث: ان- افزوده شده ۸-ج: شُبُهات
۹-پ: سهوات، ج: شهوات ۱۰-پ: حذف شده
۱۱-فرض: ت- واجب ۱۲-پ: متحمّ ۱۳-ث: شناسد
۱۴-پ: اغوای *۱۵-ث: حذف شده ۱۶-مذکر: پ ج- مبجّل
۱۷-ب: اقلیم ۱۸-ب پ: حذف شده
۱۹-پ: شانه- افزوده شده

تفقد مخلص دولتخواه از ارسال رسل ابرار وارد و واصل
۹۸آ پ شد[1] مورد کرمیش بانواع تکریم تلقی یافت و بر وفور
۶۸آ ت الطافی کی ازحضرت کیوان رفعت صدور یافته بود
وظایف دعا و رواتب مدحت و ثنا *موظف ومرتب[2]
داشته تهنیتی کی زبان قلم گوهر بار بذکر ان جریان نموده[3]
درتبشیر زفاف کمال الطاف بجای آورده از مکارم[4]
حضرت اسمان شکوه غریب و بدیع ندانست و بدین
التفات کی از ان حضرت صادر شده امداد استظهار
متزاید ومتضاعف[5] گشت دولت ابدپیوند مقارن رایات
همایون باد

نوع سوم

چون ازحضرت عالی[6] سلطانی اعظمی خلد الله سلطنته مبشر نهانی[7] کی بحقیقت مبلغ اسباب آمال و امانیست بدعاگوی دولتخواه رسید و بشارت اعتنا[8] و التفات آن حضرت *[9]معلوم ومحقق گشت[10] مقدم اورا باعزاز
۷۰آ ب و اکرام *تلقی نموده[11] بر وفور الطاف و اشفاق آنحضرت*[9]

۱ـ ب: نشد *۲ـ ت: مرتب و موظف
۳ـ پ ج: نموده و ، ث: نمود و ۴ـ مکارم: پ ج ـ فواضل
۵ـ ب: متناضاعف ، ت: متطاعف ۶ـ ج: حذف شده
۷ـ ث ج: تهانی ۸ـ پ: احنا *۹ـ *۹ـ ث: از ـ معلوم ـ تا ـ آنحضرت ـ حذف شده
۱۰ـ ج: شد *۱۱ـ ت: حذف شده

امداد دعوات متواتر و متعاقب گردانید و باوجود مکارم[1]
که از ان حضرت بکرات مشاهده رفته[2] صدور چنان[3] تفقدات
مستبعد[4] ننمود حق عز[5] اسمه حضرت شریفه سلطانی را دامت
سلطنته جهت[6] یادداشت مخلصان دولتخواه[7] و[8] تکریم
دعاگویان بی اشتباه سالهای بسیار باقی داراد[9] بالنبی[10]
و من واله

فصل یازدهم

در تهنیت ولادت دو صورت مکتوب وجواب

صورت اول

مکتوب چهار نوع

نوع اول

معلوم علوم شریفه گردانیده می آید کی تا اخبار
*ولادت مبارک[11] شاهزادهٔ جهان ثمرة دوحة[12] السلطنة[13] و
قرة اعین[14] الملوک و المملکة انبته الله نباتا[15] حسنا فی ظل
۹۹ پ الحضرة الشریفة[16] استماع افتاده نه ان بهجت و بشاشت[17]
بدل[18] و ددون راه یافته که شرح هزار یک ان قابل تحریر[19]

۱ـ پ: مکارم ۲ـ ت: کرده و ۳ـ ت: چنین ۴ـ ت: حذف شده
۵ـ ب: اعز ۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ب: و دولتخواه ، ت: حذف شده
۸ـ ب: حذف شده ۹ـ پ: باد ۱۰ـ ث: العربی القرشی ـ افزوده شده
*۱۱ـ ت: مبارک ولادت ۱۲ـ پ: درجه ۱۳ـ ج: ناخوانا
۱۴ـ ب: العین ، ث: عیون ، ج: عین ۱۵ـ ج: بناتا ۱۶ـ پ: حذف شده
۱۷ـ پ: بشارت ۱۸ـ ب: بدن ۱۹ـ پ ث ج: تقریر

باشد درین حال[1] زبان زمان باحسن اصوات و الحان این
ابیات سرایبدن گرفت . شعر[2]

ایا مالکا عمّ الانام[3] بجوده
زمانک مطواع وجدّک صاعد
فربک[4] فیما ترتجی[5] لک مسعد[6]
وسعدک فیما تشتهی لک ساعد
حباکم[7] الله[8] الناس[9] انجلاً[10] مطهرا
به‌کملت اغراضنا والمقاصد
فلا بدّان یعنوله[11] کل مالک
ولا شک ان یاوی الیه الاماجد
فاطر نبا[12] فی ذی المسرة مطرب
وانشد بیتا یقتدیه[13] القصاید
اذا ولدالمولود من آل هاشم
فقد زید[14] فی اهل الفضایل واحد[15]

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ت ث ج: حذف شده ۳ـ آ: درحاشیه نوشته شده ۴ـ ج: ورتبک
۵ـ آ: ترتجی، ت: ترجی ۶ـ پ: سعداً ۷ـ آ ت: حیاکم ۸ـ ت: حذف شده
۹ـ آ: درحاشیه نوشته شده، ب ت: حذف شده، ث: الخلق ۱۰ـ پ: تجلا، ث: بخلاً، ج: نجلاً
۱۱ـ پ: یعرله ۱۲ـ پ: بنا ۱۳ـ پ: تقصه، ت: تقیدبه، ث: تقتدیه، ج: یقتدیه
۱۴ـ ت: زاد
۱۵ـ پ: رباعیه ـ افزوده شده

ج ۴۳ ای جان و دل تو منبع دانش و داد
وز دانش و داد تو جهانی[1] آباد
ت ۶۹ ث ۶۱ فرزند نو[2] امد* تو ای سایهٔ حق[3]
در سایهٔ دولت تو جاوید زیاد

آ-۶۴ امید ست که شاه زادهٔ جهان در سایهٔ آنحضرت بر ملوک
ممالک راه تفقد[4] و[5] تفوق سپرد و اعاظم روزگار و گردن
کشان گیتی[6] اوامر و نواهی اورا باطاعت و انقیاد تلقی نمایند
وحضرت سلطنت را بوجود مبارکش[7] هر روز دولتی تازه
وهر ساعت سعادتی بی اندازه دست دهد ان شاء الله تعالی[8]

نوع دوم *بر شرایف آرای[9] صواب فرماء مکشوف
آ پ ۹۹ گردانیده می آید که چون *اخبار فرح[10] انگیز از[11] ولادت مبارک[12]
شاه زادهٔ جهان[13] درّ تاج شهریاری درّی[14] فلک کامکاری نور[15]

۱ـ ت: جهان ۲ـ ب: نو
*۳ـ پ: بتو ای مایه فضل، ث: بتو ای سایهٔ حق
۴ـ پ ث ج: تقدم ۵ـ ب: حذف شده ۶ـ پ: حذف شده
۷ـ پ ج: شریفش ۸ـ ب پ ث ج: العزیز
*۹ـ پ ث: برای، ج: بر آرای *۱۰ـ ب: فرح اخبار
۱۱ـ ث: حذف شده ۱۲ـ آ ت: حذف شده ۱۳ـ ت: حذف شده
۱۴ـ پ: ودرین، ث ج: و دری
۱۵ـ ت: کامکار

حدقة السلطنة[1] نور حديقة المملكة طول الله عمره فی ظل
الحضرة العاليه استماع افتاد بمواد ابتهاج بروجهی متواتر
۷۱ ب و[2] متوارد شد که شرح عشر عشير آن در طی طوامير مندرج
نگردد *[3] و شک نيست که *[3] از وجود[4] چنين فرزندی نامدار[5]
چنان پدری[6] بزرگوار را[7] دولتهای بی انتها متتابع وسعادتهای
بی انقضاء[8] متعاقب خواهد بود و ازچنين فرعی منيف
که[9] ازچنان اصلی شريف متولد شده ورود امانی بروفق
مرام و اوابد مطالب مقرون بانتظام[10] باشد *[3] [11]

ای منبع فيض دانش و[12] معدن داد
برتو قدم نو آمده ميمون باد
گردون معالی قمری ديگر ديد
دريای مکارم گهری[13] ديگر زاد[14]

اميدست که آن[15] شاه[16] زاده که *خانوازادهٔ[17] پادشاهی وسلطنت

۱ـ ب: السلطنه ۲ـ ب: حذف شده
*۳ـ*۳ـ پ ج: از ـ و شک ـ تا ـ باشد ـ حذف شده *۴ـ آ ب: از و، ت: از
۵ـ آ ت: از ـ افزوده شده ۶ـ ث: ندری ۷ـ ت: حذف شده
۸ـ ب: اقضا ۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ آ: بالای سطر نوشته شده
۱۱ـ پ: رباعيه ـ افزوده شده، ت: شعر ـ افزوده شده ۱۲ـ ب: حذف شده ۱۳ـ ت: گهر
۱۴ـ پ: داد، ث: ذاد ۱۵ـ پ ث ج: اين ۱۶ـ ت: بادشاه
*۱۷ـ ب: خاقون زادهٔ، پ ث: ازخانواده، ت: خانزاده، ج: ازخانزاده

ميلاد يافته چون اسلاف اشراف ملاذ[1] و مقصد[2] ملوک
اقطار وصناديد اطراف گردد وحضرت سلطنت راحقت
بانواع البهجة و السعادة بوجود مبارک او[3] اسباب کامرانی
بی توقف و توانی دست دهد و او در سايهٔ آن حضرت
بمنتهای اعمار وصول يابد ان شاء الله تعالی[4]

نوع سوم بر مواقف[5] مقدسهٔ سلطانی[6] اعظمی
لازالت من السلطنة بمزيدة معروض گردانيده می آيد که تاولادت
مبارک[7] شاه زاده جهان[8] مهر سپهر دادگری و ماه آسمان
فضل گستری قرة عيون سلاطين الافاق نور احداق الملوک
علی الاطلاق لازالت ايامه[9] ممدودة البقاء والدوام[10] الی يوم
الحشر و القيام استماع افتاده[11] امداد[12] ارتياح بحيثيتی[13] ظاهر
وباطن اين دولتخواه را در اهتزاز آورده مصراع[14]

که شرح صد يک آن را بيان[15] نشايد کرد

بميامن حضرت الوهيت توالت آلاؤه و تقدست کبرياؤه

۱ـ ت: بلاد ۲ـ ب: مقدصد ۳ـ ت: و
۴ـ ت: العزيز ۵ـ ب ت: موافقت ۶ـ ج: سلطان
۷ـ ت: حذف شده ۸ـ ج: جهانيان ۹ـ ب: من السلطنة
۱۰ـ ث: بالدوام ۱۱ـ آ: افتاد که، ت: افتاد ۱۲ـ ج: آمداد
۱۳ـ آ: بحسبی، ب: بحيثی، پ ج: بروجهی، ت: بحبشی، ث: بحشتی
۱۴ـ پ ث ج: حذف شده ۱۵ـ ب: ببيان

امیدست کی آن[۱] خلف نامدار بعد از وصول باطول اعمار و[۲]
احراز شرایف ملکات اخیار[۳] مقتفی[۴] آثار سلف بزرگوار باشد
وحضرت شهریاری را از وجود مبارک او[۵] و اولاد و احفاد ۱۰۰پ ۶۹آت
او هر روز بهجتی[۶] مجدد و هر ساعت مسرتی موکد اتفاق
افتد ان شا الله العزیز[۷]

نوع چهارم اگر مولود[۸] دختر باشد اگرچه ذکر عورات[۹]
روا نیست امّا میان سلاطین تفاوتی نکند و برین موجب
باید نوشت بر مساند عظمت و جلال و موافقت[۱۰] قبول و ۴۳آج
اقبال پوشیده نماند کی *سلاطین روزگار همچنانک[۱۱] بولادت ۶۲ث
ذکور[۱۲] اولاد بشاشت و بهجت می باشد بولادت اناث ۶۴آ-آ
اولاد نیز *می باید همان حالت[۱۳] ملحوظ نظر باشد[۱۴] اعاظم ملوک
و سلاطین بمواصلت ایشان رغبت نمایند و از عالم
غیب فرزندی بسببی[۱۵] کی در مطالب حضرت ببذل[۱۶] نفس

۱- پ ث ج: این ۲- پ ث ج: در ۳- ت: اخبار
۴- ب: منقبق ۵- ج: حذف شده ۶- ج: بمنحق ۷- ت: تعالی
۸- پ: مولد ۹- ت: دعوات ۱۰- ت ث ج: مواقف
*۱۱- آ ب ت: سلاطین روزگار همجنان، پ ج: طوایف سلاطین را همچنانک
۱۲- پ: و- افزوده شده *۱۳- پ ج: همان حالت می باید که، ث: می باید که همان حالت
۱۴- پ ث ج: جه - افزوده شده ۱۵ ب ت: سببی، پ: سمرتی
۱۶- آ: بذل، پ: سدن، ث: ببدل و

و مال مسامحت واجب داند ظاهر شود پس[۱] حضرت
سلطنت خلد ملکه را[۲] بوجود[۳] کریمهٔ که از عطایای نامتناهی
آ۷۱ ب حضرت[۴] الهیست *و مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده
ابو البنات مرزوق[۵] شکر فراوان لازم است و اجتناب
از ماخذ ملالت و سآمت بالکلیه واجب و درین معنی بر
خاطر گذشت شعر[۶]

ای پایهٔ[۷] رفعت زگردون بهتر[۸]
چون صد پسر ست این مبارک دختر
در مرتبت[۹] فیض چه دریا و چه کان
در تربیت فضل چه دختر چه پسر

صورت دوم جواب سه نوع

نوع اول چون تباشیر صبح سعادت از افق دولت
ظهور یافت و مثال شریف مشتمل بر انواع تکریم *و تشریف[۱۰]
بدین دولتخواه رسید و بشاشتی که از ولادت دعاگوزاده عمره
الله تعالی[۱۱] بخاطر مبارک[۱۲] راه یافته معلوم شد علم الله تعالی

۱- ج: چون - افزوده شده ۲- ج: حذف شده ۳- پ: بوجوه ۴- ب ت: حذف شده
*۵- پ ج: حذف شده ۶- پ: رباعیه، ج: حذف شده
۷- ج: سایه ۸- پ ث ج: برتر ۹- ب: مرتبهٔ
*۱۰- ث: حذف شده ۱۱- پ: فی ظلکم، ج: مع فی ظلکم
۱۲- ت: در حاشیه نوشته شده

کی بعد از انک مادهٔ استظهار بی نهایت گشت نه
۱۰۰ پ چندان غبطت و مسرت روی نمود که بتقریر مقرر[۱] و بتحریر[۲]
محرر[۳] گردد[۴] از وفور الطاف حضرت[۵] خسروی و اعطاف
بی نهایت جناب جلال کسروی مستبعد نشمرد لاغَرْوَ[۶]
من المسک ان یفوح[۷] و من البدر ان یلوح[۸] امیدست که
*او با شاهزادگان[۹] جهان بمنتهای اعمار[۱۰] واصل گردد[۱۱] ان شاءالله تعالی [۱۲]

نوع دوم اعلام علوم شریفه که مهبط انواع[۱۳] انوار الهی و
محل فیض و[۱۴] فضل *نامتناهیست گردانیده می آید که چون
مواقع اقلام گوهربار از ایراد رسل[۱۵] نامدار مشتمل بر انبساطی[۱۶]
کی بخاطر مبارک[۱۷] جهت ولادت[۱۸] دعاگوزاده طول الله عمره [۱۹]
راه یافته وارد و[۲۰] واصل شد از ورود آن امداد بهجت
استداد[۲۱] یافت و اسباب مسرت متواتر و متعاقب گشت

۱ـ ب: حذف شده ۲ـ پ ت: تحریر
۳ـ آ: تکرار شده ، ت: محرر مقرر و محرر ۴ـ آ: گردد و ، ج: حذف شده
۵ـ ت: حذف شده ۶ـ ت: لابد ۷ـ ب: تفوح ۸ـ ب: تلوح
*۹ـ آ ت: او باد شاه زادگان ، ب: در سایهٔ دولت آن حضرت و شاهزادگان ، ث: او و شاهزادگان
۱۰ـ ب: اعمال ۱۱ـ ث: گردند ۱۲ـ ت: صمه و دمه ـ افزوده شده
۱۳ـ پ ج: حذف شده ۱۴ـ ث: حذف شده *۱۵ـ ت: حذف شده ۱۶ـ ت: انتشالی، ث: اساطی
۱۷ـ آ: بالای سطر نوشته شده ۱۸ـ پ: حذف شده ۱۹ـ پ ج: فی ظل الحضرة الشریفه ـ افزوده شده
۲۰ـ ب: حذف شده ۲۱ـ پ ج: امتدادی تمام

و از وصول آن بر[۱] کمال مخلص نوازی که از شیم شریفه حضرت
شهریاریست استدلال رفت امیدست که او[۲] و[۳] شاه
زادگان جهان ابدالله دولتهم در احراز کمالات قصب
۷۰ ت السبق از اقران و اکفا در رباید[۴] و وضع معاش بعد از
تحری[۵] مراضی الهی بر قانون مراضی[۶] حضرت پادشاهی
باشد ان شاء الله تعالی

۴۴ ج نوع سوم *بمحل و موقف انها[۷] رسانیده می آید
که چون مقاطر انفاس *دُرربار گهرنثار[۸] که ماده مفاخرت
و سرمایه مباهاة مخلص دولتخواه بود از دست رسل کرام
بوصول پیوست و خرمیی که *از ولادت[۹] دعاگوزاده انبته الله
نباتاً حسناً بخاطر مبارک راه یافته اعلام رفته بعد از انک دیده را
نور[۱۰] و خاطر را بهجت و سرور افزود[۱۱] وظایف دعاء دولت
۱۰۱ پ مجدّد و موظّف گشت امید بفیض بی انقطاع احدی و

۱ـ ب: حذف شده ۲ـ پ ج: در سایهٔ آن حضرت
۳ـ ت: حذف شده ۴ـ ث: ربایند ، ج: یابد
۵ـ پ: تحریر ، ت: مجری ۶ـ پ ج: حذف شده ، ت: مباعی
*۷ـ پ ج: بمحل انها و موقف عرض ، ب: بمحل موقوف انها
*۸ـ پ ج: درر نثار *۹ـ پ ج: بولادت
۱۰ـ پ: منور
۱۱ـ ث: افتد

فضل بی نهایت سرمدی چنانست که *[۱]در اکتساب کمالات
۶۵-آ و اقتناء محامد و فضایل[۱] محرز مراتب سعادات و حایز انواع
۷۲ ب معارج و[۲] سیادات گردد بمنه و طوله[۳]

۶۲ ث *[۴]فصل دوازدهم
در عتاب دو صورت مکتوب
و جواب *[۵]هم بعتاب[۵]

صورت اول
مکتوب سه نوع

نوع اوّل *[۴]
بعد از عرض وظایف وداد[۶] و تمهید قواعد
محبت و اعتقاد[۷] اعلام رای[۸] معلا گردانیده می آید که[۹] سوابق
اخلاص[۱۰] که این[۱۱] دولتخواه را با حضرت عالیه اعلاها الله تعالی
ثابتست مستدعی آن می گردد که بهر وقت[۱۲] او را بخدماتی
کی فراخور حال باشد *اختصاص فرمایند[۱۳] وجهت قیام بکلیات
مهام بر خاطر خطیر جای دهند[۱۴] مدتیست[۱۵] تا ازان حضرت
بهیچ اشارتی مشارالیه و بهیچ *مهمی موسوم[۱۶] نشده و در جزویات

---

*۱-پ: در ظل ظلیل حضرت شهریاری حقت بانواع التایید و التخلید
۲-پ ت: حذف شده ۳-ت: و هو الموفق - افزوده شده
*۴-*۴-ب: از- فصل- تا- نوع اول- حذف شده *۵-ث ج: حذف شده
۶-آ: دعوات، و داد- بالای سطر نوشته شده ۷-آ: اعتقاد، ث: اتحاد
۸-آ ب: حذف شده، ت: جناب ۹-ت: حذف شده ۱۰-پ: اخلاص
۱۱-آ ب ت: حذف شده ۱۲-پ: وقت که *۱۳-پ ج: بخصوص کردانیده (ج: کرده اند)
۱۴-ت ج: دهد ۱۵-ت: که- افزوده شده *۱۶-پ ج: امری مامور

قضایا نیز[۱] با[۲] او رجوعی[۳] نرفته تا بکلیات چه رسد نتایج سوابق
مخالصت و ثمرات سوالف ارادت برین صورت متوقع نبوده[۴]
از غایت اعتمادی که بر[۵] کمال اعتناء آن حضرت دارد بعرض
این[۶] ابرام[۷] مزاحم مطالعه همایون شد[۸] *و فی العتاب حیوة بین
اقوام[۹] امیدوارست کی فیما بعد بصدور خدمات و اتمام
مصالح و مهمات بر سوالف عادات[۱۰] مخصوص و مخاطب
گردد[۱۱] تا اثر ان عنایت[۱۲] بمسامع همکنان[۱۳] رسد و موجب *مزید
استظهار[۱۴] داعی دولتخواه باشد یقین است کی[۱۵] این ملتمس
محل اجابت یابد ان شاء الله تعالی دولت جاوید باد

*نوع دوم[۱۶]
بعد از تجدید وظایف مصافاة و تاکید
۱۰۱ پ مبانی مودت و موالاة بعز عرض رسانیده می آید کی
سالهاست تا این دولتخواه بموالاة آنحضرت متشبث[۱۷] و
بمصافاة آن جناب معتصم *و متمسک است[۱۸] و بهیچ حال در

۱-ت: حذف شده ۲-ث: حذف شده ۳-ت: رجوع
۴-ب ت ث ج: نبود ۵-ت: حذف شده ۶-ب: ان
۷-پ ج: و اقدام- افزوده شده ۸-پ: شدع، ت: باشد
*۹-ب: حذف شده ۱۰-ت: عادت ۱۱-ت: حذف شده
۱۲-پ: عتاب ۱۳-پ ج: احباب و اعدا
*۱۴-پ ج: مفاخرت و مساهات، ت ث: استظهار ۱۵-آ: حذف شده
*۱۶-ب: حذف شده ۱۷-پ: متشبت *۱۸-پ ج: حذف شده

وظیفه ولا و داد اهمال[۱] نموده[۲] وجز مسالک ممالک اتحاد
بقدم اعتقاد نپیموده مدتیست تا بتسویلات اصحاب ت ۷۰آ
اغراض[۳] وتمویهات ارباب افتعال[۴] و اعتراض عنان مکاتبت[۵]
ازین جانب منعطف *فرموده اند وذکر این دولتخواه را در
طی نسیان مندرج[۶] گردانیده چنانک گوئی *هرگز مناهج
محبت را مسلوک نداشته اند و وفا و وفاق را نفاز[۸] ونفاق
پنداشته[۷]* *[۹]ماکنت ارجو منک هذا الجفا
یاصاحبی[۱۰] فی العسر والیسر[۹]*
چگونه شاید کی رای جهان افروز بمجرد سماعی[۱۱] کی بهیچ حال انزا
اصلی تصور نتوان کرد و اساسی کی بران بنیادی[۱۲] نتوان نهاد تااین
غایت مخلص دولتخواه را بعدم[۱۳] التفات اختصاص فرماید وذکر ج ۴۴آ
اورا کان لم تغن بالامس انگارد[۱۴] دوست *تو دشمن[۱۵] چگویند وتدبیر

۱-ب پ ث ج: اهمالی ۲-ب: بنموده، ج: بنموده
۳-پ: اعراض ۴-پ: افعال ۵-پ ج: عنایت
*۶-آ: از- فرموده اند- تا- مندرج- درحاشیه نوشته شده
*۷-*۷-پ: هرگز محبتی نبوده شعر، ج: هرگز محبتی نبوده
۸-ت: انفار *۹-*۹-پ: حذف شده، درنسخهٔ-ت: والیسر-بجای-وفی الیسر-است
۱۰-پ ج: ماکی ۱۱-پ: سماوی ۱۲-ج: بنیاد
۱۳-ت: بعد ۱۴-ت: و- افزوده شده
*۱۵-ت: حذف شده

ازالت این[۱] بی شفقتی[۲] را که هیچ سببی[۳] ندارد[۴] از[۵] که جویند
*والفطام عن المالوف شدید[۶] رعایت جوانب مخلصان
ب۷۲آ و دوستداران[۷] برجمیع طوایف واجبست و بر سلاطین
دین دار و ملوک ملک شعار اوجب[۸] توقع است که فیمابعد
برخلاف گذشته بتفقد[۹] احوال مخلص معتقد اهتمام فرمایند[۱۰] و
اباطیل اصحاب اغراض را درمسامع شریفه نگذارند ودوستان[۱۱]
دولتخواه را[۱۲] بکید قصاد[۱۳] و افتراء مفتریان و اضداد ازدست
آ ۶۵آ ندهند[۱۴] تا برقرار[۱۵] قواعد مخالصت ممهد و مبانی مصادقت
موطد و موکد ماند ان شاء الله تعالی
*نوع سوم[۱۶] بعد ازعرض شرایط خدمت و نشر
ث ۶۳ رواتب مدحت *اعلام می رود[۱۷] که درین مدت کی این
پ ۱۰۲ دولتخواه را باحضرت عالی قاعدهٔ دوستداری[۱۸] ممهد و مرعی
بوده درهیچ حال جز بوظیفهٔ ولا[۱۹] و راتبهٔ مدح[۲۰] وثنا قیام ننموده

۱-ج: آن ۲-پ ج: بی عنایتی ۳-آ: سبب
۴-ب: نداند ۵-ت: حذف شده *۶-ب پ ج: حذف شده
۷-پ: دوستاران ۸-پ: واجب ۹-آ: بتقفد ۱۰-ت: فرماید
۱۱-ت: و- افزوده شده ۱۲-پ: حذف شده ۱۳-آ: فصاد
۱۴-ج: ندهد ۱۵-آ: بر- افزوده شده *۱۶-ب: حذف شده
*۱۷-پ ج: عرضه می افتد ۱۸-پ: دوستاری
۱۹-ج: حذف شده ۲۰-ت: مدحت

است و محبت آنحضرت را *در قلوب و ارواح امتزاج الماء والراح ممزوج و مختلط گردانیده و موالی و معادی را[۱] این وضع معلوم و مقرر و این قضیه محقق و مصور گشته درین ایام از تقریر جمعی کی اقاویل ایشان از شایبهٔ غرض مصون و امانت[۲] ازخیانت مامون باشد استماع رفت کی صفاء موارد وداد و عذوبت مشارب اتحاد انحضرت را[۳] با این دولتخواه تکدری رسیده و تغیّری بدان راه یافته و بی شفقتی[۴] کی هرگز توقع[۵] نداشته واقع شده [۶]

طمع از دوست[۷] نه این بود و توقع نه چنین

پوشیده نماند کی خاطر دوستداران و دولتخواهان را بی سببی واضح و بیّنتی[۸] لایح ازدست دادن در مذهب سلطنت وشریعت[۹] پادشاهی و[۱۰] مملکت روا نداشته اند بل کی از[۱۱] بنابر تصوری کی بباطن[۱۲] راه یافته خدشهٔ کی *درضمیر[۱۳] آمده باشد بدان[۱۴] التفات هم ننموده چه اگر خواهند

---

*۱-آ: درحاشیه نوشته شده ۲-ت: امانت ایشان
۳-ت: حذف شده ۴-پ ج: بی عنایتی ۵-ث: حذف شده
۶-آ ت: مصراع - افزوده شده، پ: ع - افزوده شده ۷-پ ج: شاه
۸-ت: بنیتی، ث: بتّنی ۹-ت: و - افزوده شده
۱۰-پ: حذف شده ۱۱-ب پ ث ج: اگر ۱۲-ت: در باطن
*۱۳-پ: حذف شده ۱۴-ت: حذف شده

کی اوابد قلوب و شوارد بواطن[۱] را کی[۲] از ربقهٔ تسخیر انفکاک یافته باشند[۳] باز در قید تصرف آرند تعذری تمام داشته باشد [۴]

*اسان باشد هزار دل آزردن
دشوار بود دلی بدست آوردن[۵]

۷۱ت پس واجب چنان کند کی در ابتداء حال بتفحص قضایا و تحقیق آن اشتغال رود[۶] و بعد ازان[۷] برحسب معدلت *و نصفت[۸] اتیان بحکم واجب اید مخلص دولتخواه را[۹] انچ از محض
۱۰۲پ اخلاص و اعتقاد[۱۰] درخاطر امد بمحل انها رسانید[۱۱] تا[۱۲] فیما بعد بترّهات[۱۳] صاحب غرضان کی محمول جز بر تقبیح صورت احوال نباشد بهیچ حال التفات نفرمایند[۱۴] *و[۱۵] جانب دوستداران را که در ارادت ایشان[۱۶] شبهتی نباشد رعایت[۱۷]* واجب دانند[۱۸] تا موجب نیکنامی دارین[۱۹] باشد بر زیادت ابرام اقدام ننمود[۱۹] جهان بکام باد[۲۰]

۱-ث: باطن، ج: بطون ۲-آ: حذف شده ۳-پ ج: باشد
۴-پ ت: بیت - افزوده شده، ت: باشد - حذف شده *۵-ب: حذف شده ۶-پ: حذف شده
۷-پ: انک *۸-ت: حذف شده ۹-ج: حذف شده ۱۰-پ: اعتماد
۱۱-پ: رساند، ج: رسانیده ۱۲-ت: حذف شده ۱۳-ت: تنزهات ۱۴-پ: نکند
*۱۵-*۱۵-ج: حذف شده ۱۶-پ: بهیچ وجه - افزوده شده ۱۷-پ ت: داند ۱۸-ب: درین
۱۹-ب: ننمود کی، پ ج: نمودن نوعی از جز اقست، ث: نمی نماید
۲۰-آ: باد دولت مستدام، ب: و دولت مستدام باد

*صورت دوم در جواب بعتاب سه نوع

۴۵ ج نوع اول[۱] احوالی کی قلم گوهربار بتقریر و تحریر آن
قیام نموده و قضایاء واقعی را بصورت عتاب[۲] بیان کرده
۲۳ ب بوقوف پیوست بعد از عرض وظایف اخلاص و اتحاد اعلام
می رود که درین مدت کی سوابق مصافاة بین الجانبین
موکدست درهر قضیهٔ که نواب حضرت سلطانی را سانح
*وعارض[۳] شده جز تلقی باتمام[۴] امری دیگر[۵] صورت نبسته و
ان مهم را[۶] برجمیع مهمات خاصه راجح[۷] دانسته چند صورت
اتفاق افتاده که در اهتمام باتمام ان اهمالی[۸] کی متوقع نبوده
مصوّر[۹] گشته شک نیست کی صدور چنین قضایا در طریقهٔ اتحاد
و یگانگی موجب اعتراض و استنکار تمامست چون حال
برین[۱۰] موجب بوده ازین جانب نیز بذکر مطالب و مهام
استنهاضی نرفته[۱۱] و نواب حضرت شهریاری را بهیچ نوع از
۶۶ آ انواع مزاحم و معارض[۱۲] نشده فیما بعد اگر تغییر سوابق اوضاع
دران[۱۳] جانب اتفاق افتد ازین طرف نیز[۱۴] جز سلوک

---

*۱- ب: حذف شده ۲- ج: عبارت *۳- ج: حذف شده
۴- ث: ان - افزوده شده ۵- ت: حذف شده ۶- پ: که - افزوده شده، ت: حذف شده
۷- پ: راجع ۸- آ: اممال ۹- ت: حضور ۱۰- ت: این
۱۱- آ: رفته، ب: مرفته ۱۲- ت: درحاشیه نوشته شده
۱۳- آب: دراین ۱۴- ج: حذف شده

۶۲ ث مسالک اتحاد امری دیگر ممکن نباشد و در سوانح قضایا
وعوارض مهمات هر آینه ازجانبین بذل[۱] جهد و صرف وسع
۱۰۳ پ واجب گردد ان شاء الله تعالی *دولت جاوید باد[۲]
*نوع دوم[۳] بعد از اداء واجب دعا و تمهید فرایض[۴]
حمد و ثنا اعلام می رود که عتابی چند که مبنی بر یگانگی[۵] طرفین
باشد در قلم گوهربار آورده و بنای[۶] ان[۷] معتقدات بر تسویلات
اصحاب اغراض و تمویهات ارباب افتعال و اعتراض نهاده
شک نیست کی چنین طوایف را علی مرور الایام جز تقبیح
صورت احوال ارباب اتحاد امری دیگر درخاطر نمی آید امّا
تا[۸] وجود قضیه در خارج موجود نمی گردد برالسنهٔ هیچ طایفه
نمی گذرد و در مادهٔ مساوی و محاسن این قاعده مقررست[۱۰]

الناس اکیس من ان یمدحوا رجلا
حتی یروا[۱۱] عنده آثار احسان

درین معنی رای شریف سلطانی را رجوع باباطن مبارک
می باید فرمود و هرچه جز تمهید قواعد ولا و ودادست از

۱- ث: و - افزوده شده *۲- ت: حذف شده *۳- ب: حذف شده
۴- ت: فوارض ۵- ت: بیکانکی ۶- ت: شناء
۷- ت: این ۸- ج: با ۹- ت: گردد
۱۰- آپ: شعر - افزوده شده
۱۱- آ: نروا، ب ت: تروا

صفحهٔ خاطر بکلی متمحی[1] گردانید[2] و القلوب تتشاهد را امری محقق
آ۷۱ ت وقضیهٔ محکوم بها دانست چه مادام که صیقل ضمیر از غبار
کدورات مصون و مصفی باشد البته ان صفا در باطن بینندگان[3]
پدید آید و اگر و العیاذ بالله بغبار *تکدر و تغیر منبر و مغبر[4]
گردد ان نیز بالضروره *در بواطن[5] سرایت کند و در تبین
این معنی بهیچ[6] مبالغت احتیاج نیست باقی رای شریف
بهمه وجهی حاکمی[7] عدلست هرکدام را[8] ازین دو شق کی[9]
اختیار فرماید ان صورت را بی هیچ ترده متعاکس بیند[10] و
ایراد مصراع آخر[11] این[12] رباعی درین مقام مناسب می نماید [13]

مشاطهٔ ما چو چهرهٔ آراید | از چهره نقاب حسن خود بگشاید[14]
چون آینه رو[15] برابرش باز کند[16] | تا هرچه درین بود در ان بنماید

۱ـب: منمحی ۲ـت: گردانیدن
۳ـب: ببیندگان، پ: به بندگان، ت: بندگان
*۴ـآ: تکدر مغبر و مغیر، پ: تکدر و تغیر مغیر، ج: تکدر و تغیر مغیر و مکدر
*۵ـپ ج: حذف شده ۶ـآ ب ت: هیچ ۷ـپ ث: حاکم
۸ـت: که ـ افزوده شده ۹ـت: حذف شده ۱۰ـپ: نبیند
۱۱ـب: اخیر، ت: حذف شده، ث ج: اخیر ۱۲ـث: ازین
۱۳ـپ: رباعیه ـ افزوده شده، ث: شعر ـ افزوده شده ۱۴ـت: نگشاید
۱۵ـت: در
۱۶ـپ ت ث ج: کند

۷۳ ب ۱۰۴ پ بزیادت[1] تاکید احتیاج نمی افتد[2] جهان بکام باد[3]
ج ۴۵ *نوع سوم[4] بعد از وقوف بر مواقع اقلام گوهربار اعلام
می رود که نکتهٔ چند[5] در باب تسویلات اصحاب اغراض
بیان فرموده[6] و انزا حوالت با تفحص و تحقیق واجب دانسته
شک نیست کی انچ طوایف امم با هرکس از سایر طبقات
بتخصیص ملوک اسلام که حماة بیضهٔ دین و ملک و ولاة
ازمهٔ انطلاق و هلک اند تقریر کنند[7] تا بتصفیهٔ موارد آن
مطالب اشتغال ننموده باشند[8] وحق را از باطل و صادق را
از کاذب تمییز نکرده هرگز در بیان نیارند و زبان را که
مبین ما فی الضمیر و مظهر ما فی الباطنست در حضرت سلاطین
با فترا و افتعال[9] جریان ندهند و هر آینه از[10] وخامت عاقبت
کذب و زور و تهمت و بهتان نیندیشند[11] آنچ بدین[12] مخلص
رسانیده اند از[13] شایبه میل و مداهنت مصون و مامونست
اگر رای شریف بتحقیق این معانی راغبست[14] ناقلان از

۱ـب: حاجت ـ افزوده شده
۲ـب: حذف شده، پ ت ث ج: حاجت ۳ـب: کی ـ افزوده شده
*۴ـب: حذف شده ۵ـپ ث: که ـ افزوده شده ۶ـب: فرموده اند
۷ـپ: کند ۸ـپ: باشد ۹ـپ: انفعال ۱۰ـآ: حذف شده
۱۱ـب پ: نیندیشد، ث: پندیشند ۱۲ـپ ج: بمسامع این
۱۳ـب: حذف شده ۱۴ـپ ج: آن جماعت ـ افزوده شده

۶۶آ مشاهیر و اعیان اند رجوع بایشان فرمایند وتحقیق واجب[1]
۶۴ث دانند چون برات ساحت حضرت شریفهٔ[2] سلطانی ظاهر
ولایح گردد[3] هرآینه ایشان ملوم و معاتب بل[4] مواخذ و
معاقب گردند تا این معنی *محقق ومقرر[5] باشد بزیادت
تاکید چه احتیاج[6] دولت مستدام باد

*[7] فصل سیزدهم در اعتذار دو صورت

اوّل اعتذار[8] از مکارم مکتوب الیه

دوم اعتذار[9] از خطا وتقصیر کاتب کی صورت
جوابست وهریک مشتمل بر چهار نوع[10]

[11] صورت اول در اعتذار از مکارم مکتوب الیه[11]

۱۰۴پ نوع اول*[7] بعد از تمهید قواعد دولتخواهی وعرض
وظایف ادعیهٔ بی تناهی بررای جهان آرای منهی گردانیده
می آید که درین وقت[12] کی متعلقان این دولتخواه بجهت
۷۲ت هرگونه مهمات[13] بدرگاه جهانپناه متوجه شده بودند بوقت

۱-پ: حذف شده ۲-ت: حذف شده ۳-ت: و- افزوده شده
۴-ج: حذف شده *۵-پ: مقرر ومحقق ۶-پ: حاجت
**۷-۷-ب: از- فصل سیزدهم- تا- نوع اول- حذف شده
۸-ت: دراعتذار ۹-ت: دراعتذار، ج: حذف شده
۱۰-پ: نوبست *۱۱-*۱۱-ج: حذف شده
۱۲-پ ج: مدت ۱۳-ت: که- افزوده شده

مراجعت از شمول الطاف و وفور اعطاف ان حضرت کی[1]
بنسبت باین مخلص قدیم[2] تقدیم فرموده[3] *نه آن[4] شکرها گفتن
که قابل بیان باشد و ازینجانب اعتذار آن نوع ازدوست[5]
نوازی ومخلص پروری جز بصوالح[6] ادعیه[7] و فوایح[8] اثنیه میسر[9]
نگشت وخود کدام زبان بشکر[10] مکارم اخلاق آن شهریار
باستحقاق علی مرورالدهور والاعصار وکرور اللیل والنهار
قیام تواند نمود[11] ایحیط[12] ما یفنی بما لاینفد[13]

عذر الطاف تو نمی خواهم کرمت عذرخواه بس باشد

سایهٔ دولت برسرعالمیان ابدالدهر ممدود و
مبسوط باد بالنبی و اله

*نوع دوم[14] بررای اعلی که جام جهان نمای بحقیقت
عبارت ازان تواند بود انها می رود که شمول الطافی که از
۷۴ب حضرت فلک رفعت[15] حفّت بالدّولة والسعادة بکرات
صادر شده ومی شود و اهتمامی که ارکان دولت واعوان حضرت
بمهمات مخلص دولتخواه نموده ومی نمایند[16] جملةً و تفصیلاً

۱-آ: حذف شده ۲-ت: قدم ۳-پ: فرموده اند *۴-ت: بدان ۵-پ ج: جاکر
۶-ت: بصوابح ۷-ث: اثنیه ۸-ب ت: فوانح، پ ث: فوانح
۹-ت: بیشتر ۱۰-ت: سوابق- افزوده شده ۱۱-پ: مصراع- افزوده شده
۱۲-ب: الحَبط، ج: الحط ۱۳-پ: بیت- افزوده شده، ت: شعر- افزوده شده
*۱۴-ب: حذف شده ۱۵-ت: حذف شده ۱۶-پ ث: نماید

معلوم گشت صدور ان[1] نوع مکارم و معالی *از الطاف
جناب عالی[2] چگونه مستبعد نماید ، شعر[3]

لطف از تو و بو ز مشک و نور از خورشید
رسمیست قدیم و عادتی معهودست

۱۰۴پ ۴۶ج مجازاة ان بامکارم حضرت عالی حوالت می رود سایه عاطفت
جناب سلطنت پناه برسر جهانیان مدی[4] الشهور و الازمان
ممدود باد *[5]و میعاد[6] امتداد ایام دولت الی المنتظر الموعود[5]*
بالنبی و آله و صحبه

*نوع سوم[7] الطافی که از بارگاه جهانپناه لازال ملاذ[8] الطوایف
الانام *معاذا فی الشداید[9] *الی قیام الساعة و ساعة القیام[10] درحق
مخلص دولتخواه و محب[11] بی اشتباه یوما فیوما صادر می گردد
و عواطر اخبار آن مشام جان دوستداران و هواخواهان را
لایزال معطر می دارد از شمول عواطف و وفور مآثر و عوارف
حضرت فلک رفعت مستبعد نمی نماید [12]و کدام زبان بتمهید عذر

۱-ت: این *۲-پ: از حضرت عالی، ج: ان فو اضل حضرت عالی
۳-ب ت ج: حذف شده، پ: بیت
۴-پ: مدبّر *۵-*۵-ج: از- و میعاد- تا- الموعود- حذف شده
۶-میعاد: ت- لازال *۷-ب: حذف شده ۸-پ: مداد *۹-ج: حذف شده
*۱۰-پ: الی یوم القیام، ت: الی یوم الساعة و ساعة القیام ۱۱-ج: مخلص
۱۲-ج: از- و کدام- تا- شعر (ص-۴۵۹)- حذف شده، ب: شعر- حذف شده، پ: بیت

*عشر معشار[1] بل اندکی[2] از بسیار ان قیام تواند نمود[3] شعر
آ۶۷ ث۶۴ فضای[4] درگه تست آنک از مکاید چرخ
همه ملوک جهان را جز ان پناهی نیست
بجز مکارم ان حضرت سپهر جناب
درین قضیه مرا هیچ عذرخواهی نیست

*[5]سایهٔ آفتاب خاصیت تا یوم النشور *ملاذ و ملجا[6] عالمیان
باد بالنبی العربی و من والاه[5]*

*نوع چهارم[7] بعد از تقریر احوال وداد و ذکر[8] اخبار
محبت و اعتقاد تصویر رای منیر گردانیده می آید کی درین
مدت جمعی از نزدیکان کی بمحافظت بعضی ازخزاین موسوم
بودند ازجملهٔ مرصعاتی کی باهتمام ایشان بوده بعضی را
ت۷۲ تصرف نموده معرض شده اند[9] و[10] بجوالی *ان حضرت[11] رسیده[12]
چون جمعی از معتمدان[13] حضرت کی برسالت اینجا آمده بودند

---

*۱-ت: معشار عشر، ث: عشر معاشر ۲-پ: اندک
۳-آ: حذف شده
۴-ت: قضاء *۵-*۵-پ: از- سایهٔ- تا- و من والاه- حذف شده
*۶-آ: ملجا و ملاذ *۷-ب: حذف شده ۸-پ ج: عرض
۹-ت: شده آید ۱۰-پ ج: در اثناء اعراض- افزوده شده
*۱۱-ت: حذف شده ۱۲-ت: رفته
۱۳-ب ث: ان- افزوده شده

۱۰۵ پ ایشان را شناخته اند و بخانهٔ خود فرود آورده آن[1] حضرت را[2]
اعلام داده[3] حضرت شریفه[4] برموجب *المؤمن ینظر بنور الله[5]
چون اشتغال[6] ایشان را درین جانب معلوم فرموده بحکم
فراستی که ازلوازم اصابت ارای[7] سلاطین دین دار و ملوک
تقوی[8] شعار باشد دانسته[9] غیبت[10] ایشان بی خیانت[11] جنایتی[12]
نبوده باشد و بعد از تفحص منوی ضمیر منیر بتحقیق پیوسته
ایشان را درصحبت معتمدان اینجا فرستاده است از
صدور این حال موادّ استظهار تضاعف یافت و اسباب
استیثاق[13] تاکد پذیرفت عذر این[14] الطاف بچه زبان توان خواست
۷۴ ب وشکر این[15] اعطاف بکدام بیان تقریر توان کرد باوجود[16] سعیی
کی در بیداء مکارم جناب جلال سلطانیست امثال این[17]
مخلص پروری مستبعد نمی نماید دولت دو جهانی
میسّر و محصّل[18] باد[19]

۱- ان: پ ج: و بندگی، ث: و ان ۲- ت: حذف شده
۳- پ ج: و ان- افزوده شده، ث: و- افزوده شده ۴- پ ج: حذف شده
*۵- ب: حذف شده ۶- پ ج: اشغال، ت: استقبال ۷- ب: از ان
۸- تقوی: ج- معدلت ۹- ث: حذف شده ۱۰- پ ج: کی مفارقت، ت ث: که غیبت
۱۱- ب پ ج: جنایت، ث: حیانت ۱۲- ب پ ج: خیانتی، ث: خیاصی
۱۳- پ: اشتاق، ج: اشساق ۱۴- ب ت: ان، ج: حذف شده ۱۵- ت: ان
۱۶- ب: وجودی ۱۷- ب ت ج: ان ۱۸- پ: مخلد ۱۹- ت: بمنه وبمنه- افزوده شده

*[1] صورت دوم درجواب مشتمل بر اعتذار از[2] خطا و تقصیر کاتب

نوع اوّل*[1]

بعد از اِنباء اَنبای اخلاص واِخبار اَخبار
اختصاص بحضرت عالی لازال معاذ الاعاظم و ملاذ اللاعالی[3]
اعلام می رود که درین مدت کی از آنحضرت ورود وفود الطاف
و وصول قفول اعطاف بنسبت[4] بااین دولتخواه متواتر و
متوارد بودند مجازاهٔ آن ازجانب این ضعیف جز بتقصیر
صورت نبست[5] چه درین باب عذری کی درچنان حضرتی
مقبول افتد ازین دو ستدار[6] چگونه صادر گردد[7] وچون رجوع
۴۶ ج / ۱۰۵ ب قضایا بامکارم علیه می رود ترصّد[8] اغماض وترقب[9] اعفا[10]
انقطاع نمی یابد حق تعالی درگاه جهانپناه راجهت استظهار مخلصان
دولتخواه سالیان نامتناهی باقی داراد وحفظ ایزدی درجمیع
حالات حارس و واقی باد بالنبی وعترته[11] *و صحبه[12]

---

*۱- آ- ب: حذف شده ۲- پ: حذف شده ۳- ت: للاعالم، ج: للاعالی و الاکارم
۴- ت: نیست ۵- پ ت: نیست ۶- پ ج: دولتخواه
۷- پ ج: لاجرم از غایت خجالت و وفور تقصیر سر اعتذار در پیش دارد- افزوده شده
۸- ب: و- افزوده شده، پ ج: عفو و- افزوده شده، ت: بر- افزوده شده
۹- ب: و- افزوده شده پ ج: صفح و- افزوده شده
۱۰- آ: اعفاو، ت: باعفا ۱۱- ت: اله
*۱۲- آ: حذف شده

*نوع دوم[1] بعد از تجدید مراسم خدمت و تجدید[2] رسوم
ثنا و مدحت بعز عرض رسانیده می آید کی تقصیری که در
مجازاة حسنات اعمال و کرایم[3] مکارم و وفور[4] و[5] شمول
اعطاف[6] حضرت جهانپناه ازین دولتخواه صادر[7] می گردد
بمثابتیست که زبان از[8] تقریر و بنان از تحریر آن قاصرست
شروع[9] در شرح *عشری از عشیر[10] آن مع امتداد[11] الدهور
والازمان متعذر و متعسر اغماض از تقصیرات[12] دولتخواهان و صفح
۶۵ ث آ ۶۷ از هفوات[13] دوستداران وظیفهٔ شریفهٔ سلاطین دین[14] پرور و شیمهٔ[15]
کریمهٔ شهریاران عدل گسترست حق جل ذکره[16] آن حضرت را[17]
۷۳ ت با تواتر ادوار و تعاقب لیل و نهار مستدام داراد بالنبی واله الکرام
*نوع سوم[18] بعد از تبلیغ ثناء بلیغ[19] و تمدید[20] دعاء مدید
کی مقارن حضرت سلطنت پناه شهریاری لازالت ملجاء الطوایف

---

*۱ـ ب: حذف شده ۲ـ ج: حذف شده ۳ـ پ: کرام
۴ـ پ ج: تربیت ـ افزوده شده، ث: اکرام ـ افزوده شده ۵ـ ت: حذف شده
۶ـ ب ث: اعظام، پ ج: تقویت ۷ـ پ: که صادر، ت: مبادر
۸ـ ث: حذف شده ۹ـ پ: بل که مشروع، ث ج: بلک شروع
*۱۰ـ آ: عشر عشیر ۱۱ـ پ: احداد ۱۲ـ پ ج: خطایا
۱۳ـ پ ج: جرایم ۱۴ـ پ: حذف شده ۱۵ـ پ: شیم
۱۶ـ ب: و علا، پ ج: ذکره سایهٔ ۱۷ـ ج: حذف شده *۱۸ـ ب: حذف شده
۱۹ـ ت: جدید ۲۰ـ پ: تهدید، ج: تمهید

الانام من نوایب الایام[1] است[2] مخلص دولتخواه خود را در مقام
تجدید اعتذار و تاکید اعذار از صدور تقصیرات[2] کی[3] بی اختیار
صادر شده نمی داند چون جبلت اصلی و منقبت جبلی بر قبول
معذرت محبان معتقد و دولتخواهان مخلص مجبول[4] و
مفطورست داعی دولتخواه بتمهید اعذار و توطید مبانی
استغفار[5] قیام نمی[6] تواند نمود مکارم ذاتی و معالی حضرت عالی
۱۰۶ پ عذرخواه[7] دولتخواه[8] بی اشتباه باد و امور دین و دنیا بر وفق
رای اعلی بالنبی واله الاطهرین وصحبه العز الاکرمین
*نوع چهارم[9] بعد از اعلام[10] مضمونات محبت و ایضاح اسرار
مودت بر رای شریف منهی* گردانیده می آید[11] کی چون جمعی
از مستحفظان خزانه مرصعات بعضی را[12] از نفایس جواهر
تصرف کرده بر طریق فرار[13] روی بدان دیار نهاده اند و
معتمدان حضرت عالی سلطانی دامت سلطنته ایشان را شناخته
۷۵ ب اعلام علوم شریفه[14] کرده و اشفاق عام بندگی حضرت بگرفتن

۱ـ ت: الانام ۲ـ تقصیرات: پ ج ـ اوزار ۳ـ ت: حذف شده
۴ـ آ ت ث: محبول ۵ـ ب پ ج: استعفا، ث: استعنا
۶ـ آ: می ۷ـ ت: حذف شده ۸ـ ت ث: دولتخواهان
*۹ـ ب: حذف شده ۱۰ـ ب: حذف شده، پ ت ج: عرض
*۱۱ـ ب: میگردد ۱۲ـ ت ث: حذف شده
۱۳ـ ت: قرار ۱۴ـ ت: حذف شده

ایشان اشارت مطاع ارزانی داشته بدین جانب فرستاده
است و مخزوناتی کی پیش ایشان بوده تمامت بدین طرف
رسیده و تا غایت بعذر[1] الطاف و شکر دوست[2] نوازی
آنحضرت کی بتخصیص با مخلصان دولتخواه صفت عموم دارد
*قیام ننموده[3] این[4] نوع مخلص پروری از مکارم جبلی حضرت[5]
شهریاری *[6]لازالت موصوفة[7] باعظام[8] الاولیاء و اعدام الاعداء[*6]
مستبعد ننمود و مخلص دولتخواه که در تمهید قواعد اعذار[9] و
۴۷ ج توطید مبانی[9] اعتذار مقصرست خودرا درمقام خجالت
می داند فیما بعد اگر درعمر مهلتی باشد و مکارم جبلی حضرت
شریفه سلطانی اعظمی دامت[10] سلطنته ذیل اغماض برتقصیرات
دعاگوی دولتخواه پوشانند[11] و[12] بعذر بعضی از ابعاض *ان الطاف[13]
و شکر جزوی از اجزاء آن[14] مخلص نوازی علی مرور الایام و
کرور الشهور والاعوام اهتمام نموده آید ان شاء الله العزیز[15]

۱ـ ت: بعدان   ۲ـ پ ج: جاکر

*۳ـ پ ج: خدمتی صادر نشده   ۴ـ ج: آن   ۵ـ آ: حذف شده

*۶ـ*۶ـ ث: از ـ لازالت ـ تا ـ الاعداء ـ درحاشیه نوشته شده

۷ـ پ ج: محفوفة   ۸ـ پ ج: بالیلاء   ۹ـ ب: و ـ افزوده شده

۱۰ـ ت: لازالت   ۱۱ـ پ ت ج: بوشانید، ث: بوشاسد

۱۲ـ پ ث ج: حذف شده   *۱۳ـ ج: حذف شده   ۱۴ـ پ ت: حذف شده

۱۵ـ ب: تعالی العزیز، پ ت: تعالی

*خدمات را بهرچه[1] رای اعلی[2] لازال عالیا اشارت مطاع ارزانی
دارد و برحسب وقت وحال سانح[3] و عارض گردد[4] کمر
*اهتمام در اتمام[5] برمیان جان بسته خواهد داشت دولت
۱۰۶ پ مستدام و جهان بکام باد[6] بمحمد و اله الکرام *وصحبه العظام[7]

*[8]فصل چهاردهم[9]

در امان خواستن[10] جهت مجرمان
وگریختگان و امان دادن ایشان

دوصورت اول امان خواستن دوم امان دادن وهریک شش نوع[11]

۷۳ ت

صورت اول

در امان خواستن

نوع اول[*8]

برای جهان ارای و[12] فکر مشکل گشای معروض
می گردد که حکمت بالغهٔ ربانی در تفویض امور جهانبانی بسلاطین
۶۵ ث دین دار و شهریاران معدلت[13] شعار آنست کی در رعایت
۶۸ آ بندگان خدای تعالی و محافظت ایشان بذات الوهیت
جل جلاله تشبه کنند[14] و مراحم و عواطف اورا بنسبت با

---

*۱ـ پ: بروجه   ۲ـ ت: عالی   ۳ـ ت: سامح کردد

۴ـ ت: شود   *۵ـ پ: اشارت، ج: امتثال

۶ـ پ: حذف شده   *۷ـ پ ث ج: حذف شده

*۸ـ*۸ـ ب: از ـ فصل ـ تا ـ نوع اول ـ حذف شده   ۹ـ پ: چهارم

۱۰ـ ت: و امان دادن ـ افزوده شده

۱۱ـ پ: است ـ افزوده شده   ۱۲ـ پ: حذف شده

۱۳ـ پ: شریعت   ۱۴ـ پ ج: کند

سایر عباد پیش[1] از قهر و غضب دانند[2] و از اینجاست
کی گفته اند السلطان ظلّ الله فی الارض یعنی پادشاهان سایهٔ
خدا اند در زمین و سایهٔ[3] هر آینه تابع خداوند سایهٔ[4] باشد و
در بعضی از[5] احادیث صحاح مرویست *[6] که بدان خدای کی جان
من در قبضهٔ قدرت اوست کی اگر این *[6] بندگان را کی[7]
آفریده هیچ گناه[8] نبودی[9] ایشان را استحقاق دخول[10] جنان و
مجاورت ریاض[11] رضوان لازم شدی و *عفو و رحمت[12] ایزدی
بظهور نپیوستی[13] قدرت شامل حضرت ربانی قوی[14] دیگر
آفریدی کی[15] تمامت گناه کار و متقلد جرایم و اوزار[16] بودندی
*[17] و از حضرت رب العالمین جل جلاله آمرزش طلبیدندی *[17]
*و[19] ایشان را بیامرزیدی[18] تا رحمت *فایض و عفو شامل[20] او

۱- آب ت: حذف شده ۲- پ: دانید ۳- پ: درحاشیه نوشته شده ۴- ت: حذف شده
۵- پ ت: حذف شده *۶-*۶- پ ج: که اگر تقدیر (پ: تقریر) الهی چنان بودی که این
۷- ت: حذف شده ۸- ت: گناهی ۹- پ: که- افزوده شده ۱۰- ت: حذف شده
۱۱- پ: حذف شده *۱۲- ث: رحمت و عفو ۱۳- ب: پیوستی، ث: نپیوستی و
۱۴- پ ج: عالمی، ث: ایشانرا مردی وقومی
۱۵- پ ج: چنانک اهالی آن ۱۶- پ: ازار، ث: اورار
*۱۷-*۱۷- پ ج: حذف شده *۱۸- ت: حذف شده
۱۹- ب ث: او
*۲۰- ت: شامل و عفو فایض

۷۵ ب ظهور یافتی *[1] و صورت حدیث منقول از جامع الاصول فی
احادیث الرسول[2] والذی نفسی بیده لولم تذنبوا لذهب
الله[3] بکم و لجاء بقوم یذنبون فیستغفرون فیغفرلهم *[1] اکنون
اعلام می رود که فلان از خدام قدیم حضرت سلطنست[4]
وحقوق *بندگی و خدمتکاری[5] ثابت گردانیده و در سرّا
وضرّا و شدت و رخا کمر مطاوعت *و متابعت[6] بر میان
جان بسته مدتیست تا بتسویلات اصحاب اغراض[7] و
۱۰۷ پ تمویهات ارباب افتعال و اعتراض از شرف آستان
بوس حضرت معلا محروم است و از وقوف در
مواقف[8] خدم و مناهج عبید ممنوع و هرچند مخلص دولتخواه
باقتفاء[9] احوال او اشتغال می نماید سببی که موجب چنین
بی عنایتی باشد نمی داند اگر در[10] قضیهٔ او با ذات و صفات
حضرت ذی الجلال[11] جل جلاله مشابهت فرموده از سر جریمهٔ

---

*۱-*۱- پ ج: از- وصورت- تا- فیغفرلهم- حذف شده، ب: از- والذی- تا- فیغفرلهم- حذف شده
۲- ث: برین جملتست- افزوده شده ۳- ث: تعالی- افزوده شده
۴- پ: سلطنت *۵- آ: خدمتکاری و بندگی
*۶- ت: حذف شده ۷- ب: اعراض، ث: اعراص
۸- ب پ: موافقت، ت: بمواقف
۹- ب: باقتفاء، پ: باقعار، ث: بامقاء
۱۰- ت: حذف شده ۱۱- ث: العلالی

که رای شریف را معلومست و دعاگو* را نه[1] برخیزند[2] و
بر قرار اورا ملحوظ نظر عنایت و مرموق عین[3] مرحمت
گرداند[4] یقین کی هیچ ثواب[5] با این[6] مساوی نباشد[7] و دعاگوی
دولتخواه بحمل[8] منن[9] جسیمهٔ[10] مفتخر و مباهی گردد و نصّ
*[11] و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس والله یحب المحسنین[11]
در بارهٔ حضرت بوضوح انجامد چون عفو و صفح از شیم
ج ۴۷آ حمیدهٔ[12] سلطانیست[13] درین باب اطناب[14] مزاحمت[15]
نمی نماید جهان بکام باد[16]

*نوع دوم[17] بعد از ربط اوابد دوستداری[18] وضبط
قوانین[19] دولتخواهی بر رای انور وضمیر اظهر[20] ازهر معروض
ت ۲۴ب می گردد[21] که فلان ازجملهٔ خویشان و نزدیکان انحضرتست

---

*۱ـ ج: داند ۲ـ آب: برخیزند، ث: برخیزند
۳ـ پ ج: بصر ۴ـ پ ت: گردانید ۵ـ ب: ثوابی
۶ـ آ ت: ان ۷ـ ب: نخواهد بود ۸ـ ث: بحمد ۹ـ ب: منین
۱۰ـ پ: جریمه *۱۱ـ*۱۱ـ ب: از ـ و الکاظمین ـ تا ـ المحسنین ـ حذف شده،
ج: و الله یحب المحسنین ـ حذف شده
۱۲ـ ب: جریمهٔ، پ ث ج: شریفهٔ، ت: جسیمه ۱۳ـ ج: سلطانی
۱۴ـ پ ث ج: باطناب ۱۵ـ ب ث: مراحمت
۱۶ـ پ: بمنه و کرمه ـ افزوده شده *۱۷ـ ب: حذف شده ۱۸ـ پ ج: طاعتداری
۱۹ـ ث: قانون ۲۰ـ ت: حذف شده ۲۱ـ ث ج: می گرداند

و از ابتداء عمر تا غایت درحجر صیانت و رعایت حضرت
سلطنت پرورش یافته و بتربیت و عنایت آن حضرت
متصدی[1] جلایل[2] مناصب و عوالی مراتب شده و محسود
اقران و مغبوط همگنان گشته مگر جمعی ازاصحاب اغراض[3]
آ ۶۸ اورا در توهم انداخته[4] و بی[5] عنایتی حضرت سلطنت
خایف *و مستشعر[6] گردانیده و او نیز[7] بر موجب *[8] و لقد
خلقنا الانسان *و نعلم[9] ما توسوس به نفسه[8]* سخن ایشان شنیده
ث ۶۶ بنصّ *[10] و خلق الانسان من عجل وکان الانسان عجولا[10]* ازدرگاه
پ ۱۰۷آ سلطنت اعراض و انهزام نموده بطرفی از اطراف کی هم
داخل مملکتست متوجه و متحصّن شده و اخرالامر چون
درین قضیه تعمق فکر کرده مراحم[11] حضرت سلطنت را[12]
بر افترا و افتعال اصحاب اغراض *و برگناه خود که مورد صدورش
ان بود[13] غالب و راجح دانسته و از انهزام و اعراض[14] پشیمان

۱ـ پ: متعدی ۲ـ ب: حایل، ت: معالی ۳ـ ب ث: اعراض
۴ـ پ ث ج: انداخته اند ۵ـ پ: ازبی، ت: بربی
*۶ـ پ: مستسف ۷ـ نیز: پ ـ را، ت: را نیز
*۸ـ*۸ـ ب: از ـ و لقد ـ تا ـ نفسه ـ حذف شده *۹ـ ت: حذف شده
*۱۰ـ*۱۰ـ ب: حذف شده، ت: خلق الانسان عجولا ۱۱ـ ت: مزاحم
۱۲ـ ج: حذف شده *۱۳ـ ج: حذف شده
۱۴ـ ت: اغراض

شده این دولتخواه را[1] شفیع خطایا و اوزار خود گردانیده
است اگر مراحم[2] بی دریغ که شامل حال جهانیانست ذیل
اغماض بر اعراض او پوشانند[3] و انهزام اورا بانتقام مکافاة
نفرمایند باخلاق اکارم سلاطین ان مناسب تر و بعادات
پسندیدهٔ شهریاران فضل گستر آن لایقتر و قال[4] تعالی *فاعف[5] ۷۶ ب
عنهم و استغفرلهم و شاورهم فی الامر و قال[6] تعالی عفا الله
عما سلف* انچ مخلص دولتخواه و دعاگوی بی اشتباه را[7] در
خاطر آمد و مصلحت *در ان[8] دید *بعز عرض[9] رسانید و چون
متیقن است کی سخن او درین باب از شوایب شکوک
معرّا و از عوارض اعراض[10] و اعتراض منزه[11] و مبراست اگر
بارضا[12] و اغضا استماع و اصغا رود و حکم[13] همایون باستمالت
او نفاذ یابد تا مستظهر بوده بدرگاه جهان پناه آید و برقرار
بوظیفهٔ ملازمت قیام نماید از مراحم[14] آنحضرت مستبعد
نماید ابتداء دولت با انتهای[15] ازمنه و اوقات مقارن باد

۱-ت: حذف شده ۲-ت: مزاحم ، ج: عفو
۳-پ: بوشانید ۴-ب ت: الله-افزوده شده *۵-۵-ب: حذف شده
۶-ت: الله-افزوده شده ۷-ت: حذف شده *۸-ت: حذف شده
*۹-پ: بعرض ۱۰-پ: اغراض ۱۱-ت: مبره
۱۲-ب: بابضا ۱۳-ت: حذف شده ۱۴-ت: مزاحم
۱۵-آ: بانتهاء ، ب: باانتهاء ، پ ت ج: تا انتهاء ، ث: باانتهای

15*

*نوع سوم[1] برای ممالک آرای و فکر مشکل[2] گشای
حضرت شهریاری لازال شاملاً لاحوال الاباعد و الاقارب و
اصلاً الی المشارق و المغارب منهی و معروض گردانیده
می آید کی هیچ ملکی[3] کی ملوک دادگر و سلاطین عدل گستر باقتناء[4]
آن اهتمام نمایند و باکتساب آن التفات فرمایند باحسن ۱۰۸ پ
صفح و کمال عفو از جرایم اصحاب اوزار و ارباب خطایا[5] مساوی
و موازی نیست چه درین قضیه تشبه[6] است بذات[7]
ملک[8] الملوک[9] تعالی[10] اسماوه[11] و تخلق است[12] باخلاق سلطان
السلاطین[13] جلت کبریاوه[14] و کدام صاحب دولت را این سعادت
*دست دهد[15] که ذات او متصف شود بصفات ذات[16]
الوهیت[17] *و متخلق گردد باخلاق حضرت ربوبیت[18] غرض
از عرض این معنی انک فلان از جملهٔ خویشان نزدیک
حضرت سلطنت پناهست و در سایه تربیت و مرحمت ۴۸ ج
آنحضرت نشو و نما یافته و غرور عنفوان شباب بل ریعان ۷۴ ت

---

*۱-ب: حذف شده ۲-پ ج: کشور ۳-پ ت ث: ملکه
۴-پ: بافشاء ت: باغتناء ۵-ت: اخطاء ۶-ج: تشبیه
۷-ت: خالق-افزوده شده ۸-پ ث ج: مالک ۹-پ: الملک
۱۰-ت: تعالت ، ج: حذف شده ۱۱-ج: حذف شده ۱۲-ث: حذف شده
۱۳-پ ت: سلاطین ۱۴-ج: و تعالت اسماوه-افزوده شده *۱۵-ج: میسر گردد
۱۶-ت: حذف شده ۱۷-ج: الوهیت باشد *۱۸-ت: حذف شده

عمر بر مزاج او مستولی[1] مگر بتسویل بعضی از قرنای[2] سوء از
مراحم[3] حضرت سلطنت پناه مایوس گشته و *متوهم شده[4]
از خوف *و استشعار[5] بذیل انهزام و[6] فرار[7] تمسک نموده
است و چون در اثناء این حال بتحقیق افعال[8] خود
مشغول شده هیچ قضیه کی سبب انهزام باشد[9] بیرون[10]
۶۱-آ توهمی کی کرده از و صادر نشده دعاگوی دولتخواه درین
قضیه شافع جرایم او می گردد و کمال عفو را که از صفات
حضرت الهیست استدعا می نماید و آیت *[11] فمن عفی له[12] من
اخیه شئ فاتباع بالمعروف[13] و اداء الیه باحسان[11] را تمسک
ان[14] تشفع می سازد امیدوار است که در[15] محل قبول آید و حکم مطاع
باستمالت او نفاذ یابد تا معاودت نموده ملازم باشد
امور *مملکت و سلطنت[16] مقارن عمر ابد[17] باد

۱-ت: مشود - افزوده شده ۲-ب ث: قرتای
۳-ت: مزاحم *۴-پ ج: توهم بدو راه یافته
*۵-پ: حذف شده ۶-ج: او ۷-ت: قرار
۸-پ ج: اعمال، ث: احوال ۹-ت: مشود
۱۰-پ: ان - افزوده شده *۱۱-۱۱-ب: از - فمن - تا - را - حذف شده
۱۲-ت: حذف شده ۱۳-آ: بمعروف ۱۴-پ ث ج: این
۱۵-ب: حذف شده *۱۶-ث: سلطنت و مملکت
۱۷-پ: میوند - افزوده شده

۶۶ آ ث *نوع چهارم[1] بر *شرایف آراء[2] و ثواقب افکار حضرت
۱۰۸ آ پ شهریاری حفت بانواع الایادی و ایدت بالظفر علی الاعادی
انها می رود که از[3] ملکاتی[4] کی سلاطین اسلام خود را بدان متحلی
گردانند[5] هیچ یک[6] با کمال عفو و صفح از جرایم خاطیان[7] تساوی
نپذیرد چه درین صورت مشابهتست باذات بیچون
۷۶ آ ب حضرت صمدیت جل جلاله و چون فلان که[8] از جملهٔ خویشان
نزدیک آنحضرتست بواسطه توهمی که بدو راه یافته بانهزام[9]
متمسک شده است و بطرفی از اطراف مملکت متحصن
گشته و چون در حقیقت حال خود تامل نموده سبب
آن انهزام جز تصورات فاسد و تخیلات باطل ندانسته
اکنون باذیال استشفاع[10] اعتصام کرده این مخلص را شفیع
گردانیده تا از انحضرت التماس عفو و صفح از اعراض و
انهزام او[11] کند چون حضرت سلطنت خلدالله سلطانها[12] از
ان کریم ترست کی با وجود مکارم جبلی ایشان بهیچ

---

*۱-ب: حذف شده *۲-ث: رای صواب فرمای
۳-ج: حذف شده ۴-ت: ملکاتی
۵-آ: کرداسد، ب: کردانیده، پ ت: کردانید، ج: کرداند
۶-ت: حذف شده ۷-پ: حطیات، ت: خاطیان
۸-ث: حذف شده ۹-پ: بانهزامی ۱۰-پ: استسعا
۱۱-ت: حذف شده ۱۲-پ: سلطانه

شفیع و واسیط احتیاج باشد[1] اگر ذیل عفو و اغماض *بر انهزام و اعراض[2] او[3] پوشانند[4] و از سر جرایم در گذشته حکم باستمالت او نفاذ یابد تا باستظهار تمام معاودت نموده بوظیفه بندگی *مشغول گردد[5] از مراحم[6] آنحضرت بعید[7] نباشد جهان بکام باد

*نوع پنجم[8] بر رای صواب فرمای و فکر مشکل گشای *حضرت شهریاری[9] معلوم و معروض می گردد که عفو و اغماض از جرایم گنه کاران و زلات مجرمان وظیفه مراحم و عواطف پادشاهان دین دار[10] و شهریاران معدلت شعار است چه این معنی مشابهتست با ذات بیچون

۱۰۹پ حضرت الهی جل جلاله وعم نواله وچون فلان که از اعیان مملکت بدولتخواهی حضرت سلطنت پناه شرف امتیاز یافته و فی جمیع الاحوال سر از ربقهٔ مطاوعت آنحضرت[11] نپیچیده مدتیست که بحسن التفات نظر سعادت بخش استسعاد می یابد و در زمرهٔ ملازمان بارگاه جهانپناه

۱ـ پ: به *۲ـ ت: حذف شده

۳ـ ب: ایشان ۴ـ ب: بو سانید، پ: بو شانند

*۵ـ پ: قیام نماید ۶ـ ت: مزاحم ۷ـ ت: حذف شده

*۸ـ ب: حذف شده *۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ ج: حذف شده

۱۱ـ ت: حذف شده

منخرط می گردد و باعمال و اشغال تیز کی بدو مفوض بوده[1]

۲۵ت فتوری راه یافته و بدین واسطه اختلال[2] تمام بحال او رسیده مخلص معتقد بنا بر اعتمادی که *بر مراحم[3] بی دریغ حضرت شهریاری دارد بر این ابرام اقدام نمود و امیدوارست که برقرار فلان بنظر مرحمت[4] ملحوظ گشته[5] برعادت[6] سابق

۴۱ج در سلک خدام انخراط یابد و وظایف و جهاتی که بنام او[7] مقرر بوده برقرار مقرر گردد و از دارالامان حضرت جهانبانی بنعمت امن و امان اختصاص یابد چه عندالله[8] ضایع نماند

۶۹آ با وجود عفو بی دریغ بهیچ تاکید حاجت نمی داند جهان بکام باد

*نوع ششم[9] بعد از ابلاغ مراسم اخلاص و[10] وداد و تمهید مقدمات اعتضاد و اعتقاد اعلام رای عالم آرای گردانیده می آید که فلان از مدتی مدید باز بوظیفهٔ بندگی حضرت سلطنت امدت[11] بالخلود الی یوم[12] الموعود مشغول است و بهیچ حال در بندگی[13] که بدو تعلق داشته اهمال ننموده ولایزال مسالک طاعتداری را باقدام جانسپاری پیموده درین وقت بواسطهٔ

۱ـ ث: بودی ۲ـ ت: اختلالی

*۳ـ ب: بمراحم، ث: مراحم، ج: مرمراحم وعواطف

۴ـ ت: حذف شده ۵ـ پ: کردد ۶ـ ت: برعایت ۷ـ ت: حذف شده

۸ـ ث ج: تعالی ـ افزوده شده *۹ـ ب: حذف شده ۱۰ـ ث: حذف شده

۱۱ـ پ ت ج: ابدت ۱۲ـ ت: الیوم ۱۳ـ پ ج: وظیفه

کیدحسّاد و اغراء اضداد[1] بمکر بسهوی که نفوس بشری[2] را
از ان چاره نیست مواخذ گشته و بعداز[3] مرحمت[4] حضرت
الوهیت جز عفو و صفح ان حضرت ملاذ[5] و ملجاء دیگر نه[6] آ ۱۰۹ پ
محب[7] مخلص بنا بر اعتمادی که بر مراحم وعواطف ان حضرت ب ۷۷ ث ۶۷
دارد عذرخواه جرایم او می گردد تا از[8] انحضرت بنعمت امن و
امان فایز شده برقرار بملازمت حضرت سلطنت اشتغال
نماید وقد قال[9] تعالی *خذالعفو و امر بالعُرفِ و اعرض عن
الجاهلین[10] امیدوارست که این ملتمس که با مرحمت ان
حضرت هیچ گونه[11] وزنی ندارد محل قبول یابد ان شاءالله
العزیز دولت مستدام باد

*[12] صورت دوم *در امان دادن[13]

نوع اول*[12] بعداز تقدیم وظایف مخالصت وتشیید
دعایم موالاة و موافقت اعلام می رود که اشارتی کی درباب
فلان که ازخدام قدیمست فرموده و شفیع جرایم[14] و اوزار
او شده و امان طلبیده هرچند از امثال اوکه بقدمت خدمت

۱ـت: حذف شده ۲ـپ: سرّین ۳ـآ: حذف شده ۴ـپ ج: عنایت
۵ـث: ملاذی ۶ـت: ناخوانا ۷ـج: حذف شده ۸ـپ: ان
۹ـب ت: اللـه تعالی *۱۰ـب: حذف شده ۱۱ـت: حذف شده
*۱۲ـ*۱۲ـب: از ـ صورت ـ تا ـ اول ـ حذف شده
*۱۳ـث: حذف شده ۱۴ـب: او ـ افزوده شده

موسوم بوده بهیچ حال تصور مخالفت برخاطر نمی گذشت
و انچ این جانب را *معلوم شده[1] باختیار احوال[2] او بوده و
تسویلات اصحاب اغراض *درین قضیة[3] بهیچ وجه مدخلی
نداشته *اماچون[4] رای شریف متشفع جرایم او شده طلباً
لمرضاة الحضرة العالیه ازگناه او در گذشته بنعمت امن[5] و امان
اختصاص یافت بشرط آنک[6] فیما بعد مرتکب سوابق
عادات و سوالف معاملات و مناقضات نگردد
و ازمنهج اطاعت و انقیاد انحراف نجوید وبظاهر و باطن
اوامر *و زواجر[7] و نواهی[8] و نواهض این جانب را مطیع و
ممتثل[9] باشد تا برقرار در زمرهٔ خدام و ملازمان انخراط یابد آ ۷۵ ت ۱۱۰ پ
جهان بکام باد

*نوع دوم[10] مفاوضه شریفه در بهترین اوقات سمت[11]
ورود و وصول یافت و مستجلب مواد بهجت شد
اشارتی کی در باب فلان که از اقاربست ولایزال ملحوظ[12]
نظر عنایت و شفقت بوده[13] و بمجرد اغراء شیطان و
تسویل نفس اماره انهزام و اعراض نموده فرموده بوقوف

*۱ـآ: درحاشیه نوشته شده ۲ـت: حذف شده *۳ـث: حذف شده
*۴ـپ: امان ۵ـب: حذف شده ۶ـت: حذف شده *۷ـب: حذف شده
۸ـث: مناهی ۹ـپ: ممثّل، ت: مثمنل *۱۰ـب: حذف شده
۱۱ـآ ب: و ـ افزوده شده ۱۲ـث: مسطور ۱۳ـآ ب ت: نمود

پیوست صورت حال آنست کی این مخلص از ابتداء
نشائت او تا غایت از انچ وظیفهٔ تربیت و رعایت
باشد یک دقیقه مهمل[1] نگذاشته است و اورا براذری[2]
صلبی دانسته و مجموع[3] متملکات از صامت و ناطق با او
مضایقت نکرده و الا ماحرم الله چیزی ازو دریغ نداشته
درین وقت که[4] بمجرد اقاویل اباطیل اصحاب اغراض
اعراض نماید و بی انک صورتی کی بدو رسانیده باشند
آ-۷۰ بدینجانب اعلام دهد فرار[5]را برقرار[6] اختیار کند و
این معنی بمسامع[7] دوستان و دشمنان رسد حمل برچه
کنند[8] وکدام طرف در محل ملامت[9] آید مع ذلک چون حضرت
سلطنت شفیع تقصیرات او شده از سر ان درگذشتیم
ج۴۹ و مکتوب باستمالت او ارسال رفت تا مستظهر بوده
متوجه شود بشرط انک حضرت سلطنت پناه اورا
نصیحت فرماید[10] تا من بعد برچنین حرکات اقدام ننماید
وخودرا و اینجانب را[11] در دهان عالمیان نیندازد شرایف
اشارات انحضرت بر دل و جان محمولست دولت ابدپیوند باد

۱- آ: بالای سطر نوشته شده ۲- پ: برادری ۳- ث: بمجموع
۴- ب: حذف شده ۵- ت: قرار ۶- ت: فرار
۷- ت: حذف شده ۸- پ: کند ۹- پ: ملازمت
۱۰- ت: فرمایند که ۱۱- ث: حذف شده

۷۷ب *نوع سوم[1] بعد از[2] وقوف بر مضمون مخاطبهٔ بزرگوار
شهریاری و تشرف[3] بتامل[4] آن اعلام می رود که اشارتی
۱۱۰پ کی در باب فلان ارزانی داشته[5] معلوم شد صورت حال
آنست کی اورا توهم بر مزاج مستولیست و الا در ازاء
چندین[6] تربیت و شفقت که ازینجانب مشاهده کرده
۷۴ث و در عوض هیچ یک ازو توقع خدمتی نبوده بی موجبی *معرض
و منهزم[7] شدن از کمال عقل و خردمندی بغایت مستبعد
و در شریعت مروت عظیم مستنکرست اگر شخصی بیگانه
را *[8]بتربیت و رعایت[9] مخصوص گرداند آن بیگانه*[8] در
خدمت و ملازمت جانسپاریها[10] کند و خواهد که روز بروز
حرکات پسندیدهٔ او ظهور و وضوح یابد چگونه شاید[11] کی قریب
و حمیم بسوء تدبیر خودرا در مقام بیگانگان اندازد و تا
این غایت استبعاد جوید چون[12] حضرت سلطنت متشفع
اوزار شده عفو کرده آمد بشرط انک بعد الیوم *از
ملازمت[13] انفکاک نجوید[14] و قرناء سوء را بصحبت خود راه

*۱- ب: حذف شده ۲- پ: حذف شده ۳- پ: شرف
۴- ت: شامل ۵- ب: فرموده بودند ۶- پ ت: جنین
*۷- پ: معروض و منهزم، ج: منهزم و معرض *۸-*۸- ت: حذف شده
۹- آ: رعایب ۱۰- ت: جانسباری ۱۱- ت: شود
۱۲- پ ج: بندگی- افزوده شده *۱۳- ث: حذف شده ۱۴- ث: ننماید

ندهد تا اورا در مزالق اخطار[1] و مدارک[2] اهوال نیندازد[3]
اشارت[4] شریفه ان حضرت[5] بمجموع وجود[6] مطاع و ممتثل[7]
است مقتضیات ایام و لیالی موجب ازدیاد مراتب
و ارتفاع معارج و معالی باد بمحمد و اله الطاهرین[8]
*نوع چهارم[9] بعد از توکید مبانی اتحاد و تشیید ارکان
۲۶ ت *وفاق و وداد[10] معروض رای جهان افروز گردانیده می آید
کی اشارتی که درباب فلان فرموده و انهزام بی موجب
و اعراض بی سبب اورا شفیع شده شک نیست کی
محبتی که[11] با ان حضرت استحکام یافته زیادت از آنست
کی بترک اجابت چنین ملتمسات وهنی[12] بارکان ان راه
۱۱۱ پ توان داد فامّا قضیّهٔ او از شرح و تقریر خارج است
بر اعاظم وجود بتخصیص بر[13] سلاطین دادگر مقرر و محقق
است که[14] اگر از[15] شخصی بنسبت با دیگری[16] اساءتی[17] در

۱-پ: اقطار، ج: خطا ۲-پ: مهالک ۳-پ ث: نیندازند
۴-پ: اشارات ۵-ت: ل-افزوده شده ۶-ج: وجوه ۷-ب: متمثل
۸-آ: حذف شده *۹-ب: حذف شده *۱۰-پ: وداد و وفاق
۱۱-ت: حذف شده ۱۲-وهنی: پ-و مدتی ۱۳-ت ج: حذف شده
۱۴-ب: حذف شده ۱۵-پ ت: حذف شده
۱۶-ب ت: دیگر
۱۷-ب: اسارتی، ت: اشارتی

وجود آید ان کس اگر[1] در عوض باساءت[2] *مشغول شود
معارضه بالمثل کرده باشد اما اگر احسان و تربیت یافته
باشد و مجازات باساءت[3] کند در مذهب مروت
و[4] شریعت معدلت مستوجب انواع ملامت باشد
قضیه این مخلص با او برین منوالست و جز احسان
و رعایت و تربیت ازین جانب دربارهٔ او صادر
نشده و او[5] بمجازاة اساءت[6] نموده چون اوامر شریفه را
جز بقبول تلقی[7] ممکن نیست جهت خاطر مبارک از
سر[8] گناه او در گذشت بعد ازین باید کی باسر تخیلات
فاسد و توهمات[9] باطل نرود وجمعی را که برین حرکات
ذمیمه مهیج و محرض او باشند از پیش خود دور کند
*تا در مدارک[10] مهالک نیفتد[11] *و تندم حین لا تغنی[13] الندامة[12]
دولت و عظمت *تا امتداد[14] زمان هم عنان باد[15] ۷۰-آ

۱-پ: که ۲-ب: اشارت
*۳-آ: از- مشغول -تا- باساءت - در حاشیه نوشته شده ۳-ب: ماشارات
۴-ث: حذف شده ۵-پ ج: حذف شده ۶-ب: اشارت، ج: اشاءت
۷-آ: حذف شده ۸-ت: حذف شده ۹-پ: تنزهات
*۱۰-آ: تا مدارک، ج: و بمدارک ۱۱-ب: نیفتند *۱۲-ب: حذف شده
۱۳-پ: یغنی، ت: تغنی، ث: تغیی، ج: یُغْنی
*۱۴-پ: برامتداد، ث: با امتداد، ج: بامتداد ۱۵ ب: بحق النبی و آله -افزوده شده

*نوع پنجم[1] بعد از تقریر احوال و داد و تحریر معانی
محبت و اعتقاد رای شریف را منهی گردانیده می آید کی
اشارتی کی در باب فلان که از مشاهیر مملکتست فرموده و
۷۸ ب جرایم اورا که *با این[2] جانب صادر شده شفاعت خواه گشته
حال آنست کی از ابتداء ملازمت لایزال بمراحم و عواطف
اختصاص یافته است و بتفویض و تعیین اینجانب مباشر
کارهای بزرگ بوده و همواره همت بر تقویت و تربیت
او مصروف و مقصور گشته و بهیچ حال توقع نبوده که[3]
۱۱۱ پ حرکتی که[4] موجب *تکدر خاطر[5] ازو صادر گردد چون باغواء
شیطان و تسویل نفس اماره برجریمه که موجب*[5]
۴۹ ج ابعاد بوده[7] اقدام نموده و دانسته که بنکایت ان[8] مواخذ و
معاقب خواهد شد و حضرت شریفهٔ سلطانی را شفیع
ساخته امان طلبیده جهت تحری[9] مراضی[10] آنحضرت اورا
امان داده شد و اعمال و اشغال کی پیش ازین در اهتمام
۶۸ ث اوبوده برقرار بتقلد او مقرر گشت توقع است کی
عواطف بی دریغ سلطانی اورا نصیحت فرموده از ارتکاب
سوابق خطایا ارتداع و انزجار فرمایند[11] تا بعد الیوم از

---

*۱- ب: حذف شده *۲- پ: ازین ۳- ت: حذف شده ۴- ت: حذف شده *۵- ۵- آ: درحاشیه نوشته شده
۶- پ ج: باشد- افزوده شده ۷- ث: نموده ۸- ب: این ۹- پ: تحریر
۱۰- پ: حذف شده، ت: مراضی رضاء ۱۱- ث: فرماید

مباشرت ان احتراز و اجتناب ورزد باقی بهرچه رای
شریف سلطانی اشارت فرماید جز قبول و استماع امری
دیگر صورت نبندد دولت مستدام باد
*نوع ششم[1] بعد از شرایط دولتخواهی و وظایف[2]
دوستداری نموده می شود که اشارتی کی در باب فلان کی
۷۶ ت ازنزدیکان بوده و بواسطه ارتکاب جریمهٔ که صدور ان از
امثال او در تصور نیامده مقام استبعاد فرموده و جرایم
اورا شفیع شده امان طلبیده است هرچند جرایم او
زیادت از انست کی بشمول نعمت امان ازسر آن
*برتوان خاست[3] فاما چون حضرت شریفه سلطانی
عثرات اورا در مقام عفو و صفح دانسته[4] عدول از *ما
فی الضمیر[5] آنحضرت چگونه صورت بندد از سر جرایم
او درگذشته و گناهان اورا بحضرت سلطنت بخشیده
عطیه امان شامل حال او شد تا بدلخوشی تمام *بملازمت
۱۱۲ پ قیام نماید[6] و برقرار بمراحم[7] و عواطف اختصاص یابد
رای شریف سلطانی بهرحال حاکمی عدلست برانچ
فرماید مزیدی تصور[8] نتوان کرد دولت دایم باد

---

*۱- ب: حذف شده ۲- ج: وظیفهٔ *۳- ث: توان برخاست
۴- ث: داشته *۵- ج: مبانی الضمیر *۶- آ ب ت: حذف شده
۷- پ: برمراحم ۸- پ: صورت

*[1] فصل پانزدهم در عهدنامه دوصورت

اول[2] مکتوب بالتماس

دوم[3] جواب بقبول وهریک سه نوع

صورت اول مکتوب[4] بالتماس

نوع اول*[1] امابعدچون حضرت رب العالمین جل جلاله وعم نواله زمام مهام جهانیان در قبضه قدرت سلاطین معدلت آثار و پادشاهان شریعت شعار[5] نهاده است و تدبیر مصالح و ترتیب[6] مناجح این طایفه بحسن اهتمام ایشان حوالت فرموده برملوک عدل پرور وشهریاران دادگستر واجبست که من الجمیع الوجوه قصارای[7] همت بر[8] نظم احوال عباد وترفیه ساکنان بقاع و بلاد دارند[9] وخلایق را[10] که ودایع حضرت خالق اند بظل ظلیل خویش مکتنف و محمی گردانند[11] و

۷۱ آ این معنی وقتی تحقق پذیرد که ابواب منازعات و

۱-۱-ب: از-فصل-تا-نوع اول-حذف شده

۲-پ ج: حذف شده ۳-پ ج: حذف شده وبجای آن حرف-و-افزوده شده

۴-ج: در مکتوب ۵-آ: از بهران-افزوده شده ۶-ت: تربیت ، ث: ترسب

۷-پ ث ج: قصاری ۸-ب ث: حذف شده

۹-ت: دراید ۱۰-ج: حذف شده

۱۱-پ ث: کردایند

۷۸ آ ب مناقشات بکلی مسدود گردد[1] و اسباب معارضات و مکاوحات بالمره اندفاع یابد پس اگر میان ملوک انام[2] و سلاطین اسلام عقد عهدی که از[3] میامن ان طوایف عالمیان[4] برغد معیشت روزگار گذرانند[5] و بطیبت حال و فراغ بال بمهمات و مصالح خود مشغول گردند منعقد شود *هرآینه[6] مثمر صواب و صلاح و منتج امداد فوز و فلاح گردد و امر *یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود[7] را[8] انقیاد نموده باشند[9] و نصّ *تعاونوا

۵۰ ج علی البر و التقوی[10] را ممتثل شده[11] و از تحذیر[12] *ولاتعاونوا علی الاثم والعدوان[13] احتراز و اجتناب نموده ودرعداد

۱۱۲ آ پ *اوفوا بعهدی اوف بعهدکم[14] آمده ومن الله المعونه والتوفیق بنا برین مقدمه محب مخلص را که بولاو وداد ان حضرت سرتفاخر بر فرق فرقدان می ساید وپای همت بر ذروهٔ قمه[15] افلاک می نهد درخاطر آمده

۱-ب: حذف شده ۲-ت: ایام ۳-آ ب ت: حذف شده

۴-ت: را شامل کرده و-افزوده ۵-پ: کدارند *۶-ث: حذف شده

*۷-ب: حذف شده ، ت: یا ایها الذین امنوا-حذف شده ۸-ث: حذف شده

۹-ب: باشد *۱۰-ب: حذف شده ۱۱-آ: شده سده ، پ: کردانیده

۱۲-ب: تحذیر ، پ: تحریر ، ت: بهذیر ، آ ث: تحذیر

*۱۳-ب: حذف شده *۱۴-ب: حذف شده ۱۵-ج: حذف شده

که جهت مصلحت *دین و[۱] ملک که[۲] بنصّ حدیث
۷۷ ت توامان اند با آنحضرت طریق معاهدهٔ که از میامن آن
۶۸آ ث احوال عباد با رونق و مصالح[۳] بقاع و بلاد بانسق باشد
مسلوک دارد و رسولان و تجار و قفول و صادر و وارد
بفراغت خاطر[۴] تردد توانند کرد[۵] و مصالح مملکتین بر
احسن[۶] وجوه استقرار گیرد و مهام کافه انام در سلک انتظام
انخراط پذیرد باعلام این نیت کی متضمن مصلحت کلی
جوانب و اطرافست مراحم[۷] مطالعه شریفه شد و تشریف
جواب را ساعهً فساعهً انتظاری کند جهان *بکام و دولت مستدام باد[۸]

*نوع دوم[۹] اما بعد چون قاعدهٔ معاهدت[۱۰] میان سلاطین
اسلام[۱۱] طریقی مسلوک[۱۲] و سنتی مستحسن است و میامن
ان بروزگار اباعد و اقارب و اهالی مشارق و مغارب ابدا متواصل
وخشنودی حضرت صمدیت جلت کبریاوه در اتیان
بدین معنی حاصل بنابرین مقدمه دعاگوی دولتخواه
را[۱۳] که سوابق اخلاص وجواذب اختصاص *با آنحضرت
ثابتست درخاطر آمده کی[۱۴] با آن حضرت عقد عهد

*۱ـ ب: درین ۲ـ پ: حذف شده ۳ـ ث: و ـ افزوده شده ۴ـ ت: حذف شده
۵ـ ت: نمود ۶ـ ج: باحسن ۷ـ ت ج: مزاحم *۸ـ پ: بکام باد
*۹ـ ب: حذف شده ۱۰ـ پ ث ج: معاهدات ۱۱ـ پ: حذف شده
۱۲ـ ت: مرضي ۱۳ـ ب: حذف شده *۱۴ـ پ: حذف شده

اخوتی کی اهل اسلام را بحکم المؤمنون اخوهٌ بایکدیگر
مقررست منعقد گرداند و بدین واسطه خودرا بر سایر[۱]
ملوک اقطار و سلاطین امصار مفتخر و مباهی داند و
ثمرات ان قرین احوال *بلاد و عباد[۲] گردد بنابرین مقدمه
باصدار این[۳] مفاوضه مزاحم[۴] مطالعهٔ همایون شد تا اگر
این[۵] اندیشه موافق ضمیر منیر و مطابق رای صواب
فرمای افتد باعلام آن داعی دولتخواه را مشرف گرداند
تا جمعی را که[۶] متوسط این معاهدت خواهند بود بخدمت ۱۱۳ پ
فرستد وعلی خیرة[۷] الله تعالی[۸] اتمام *ان را[۹] تشمر[۱۰] واجب
داند جهان[۱۱] بکام باد

*نوع سوم[۱۲] بعد از عرض وظایف[۱۳] مخالصت و شرایط
رواتب مصافاة و مصادقت بر ضمیر منیر منهی گردانیده
می آید که چون[۱۴] حق تعالی اعنه مصالح جمهور و ازمّهٔ
معضلات امور در کف کفایت ملوک انام[۱۵] و سلاطین

۱ـ آ ب: سابق *۲ـ ج: عباد و بلاد ۳ـ ب: ان
۴ـ ت: مراحم ۵ـ ب: ان ۶ـ ب: حذف شده ۷ـ پ: خیر
۸ـ ت: حذف شده *۹ـ پ: ان، ت: این را ۱۰ـ آ: حذف شده
۱۱ـ پ: در حاشیه نوشته شده *۱۲ـ ب: حذف شده، ث: نوع ۳
۱۳ـ ج: حذف شده ۱۴ـ ت: حذف شده
۱۵ـ آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده

اسلام نهاده و هر یک از ایشان بمحافظت[1] آن امانت
۷۹ ب مخاطب و رعایت[2] بنی نوع مطالب خواهند[3] بود[4] پس
اگر وضعی دست دهد که از نتایج موافقت ایشان
آ-۷۱ آ طوایف رعایا بل عامه برایا فارغ البال و منتظم الحال[5] باشند
هر آینه امداد برکات و اسباب حسنات قرین روزگار
ایشان گردد و این معنی وقتی اتفاق افتد که عقد عهد
مودتی میان ایشان انعقاد پذیرد که با دوستان یکدیگر
دوست و با دشمنان دشمن باشند و در سرّا و ضرّا
ج ۵۰ آ و شدت و رخا جوانب را مرعی داشته در اخلال[6] اهمال
جایز ندارند[7] تا امور مملکت متسق باشد[8] و قواعد دین
و اسلام نا[9] منتظم نماند[10] و علی الجمله مخلص دولتخواه از
مدتی مدید باز موثر این[11] سعادت و منتظر این دولتست
ت ۷۷ آ و خواهان انک بین الحضرتین عقد این عهد منعقد
گردد تا اهالی مملکتین بی شایبهٔ مانعی و عارضهٔ دافعی[12]
بمهمات و مصالح خود اشتغال نمایند[13] بعرض این معنی

۱- ت: محافظت ۲- پ ث ج: برعایت ۳- پ: خواهد
۴- آ: کرد ۵- پ: الاحوال ۶- پ: اجلال ۷- پ: ندارد
۸- پ: کردد، ج: حذف شده ۹- ج: حذف شده
۱۰- ت: نماید، ج: بماند ۱۱- آ ب: ان
۱۲- پ ج: و و از پی - افزوده شده ۱۳- پ: نماید

مزاحمت[1] مطالعهٔ شریفه[2] واجب دانست تا اگر این
مطلوب محل قبول و مقام اجابت خواهد یافت اتمام
آنرا بر وجهی که رای جهان آرای صلاح *و[3] صواب[4] داند
متشمر گردند[4] جهان بکام *و عظمت مستدام[5] باد[6]

*صورت دوّم در جواب بقبول

نوع اول[7]

بعد از وقوف بر مراسم شریفهٔ سلطانی
و مطالعهٔ مثال مبارک[8] خاقانی اعلام می رود که اشارتی
۶۹ ث که در باب معاهدت اخوت و مودت بر زبان اقلام
*اقلیم گیر[9] جاری و ساری شده و بآیات محکمات کتاب
کریم و فرقان[10] عظیم عظم الله[11] جلاله استحکام یافته محاط
علوم[12] و مستوعب مفهوم گشت هیچ شک نیست
که تا میان سلاطین اسلام و ولاة ازمّهٔ احکام قاعدهٔ
محبت و مودت ممهد نگردد و دعایم ان[13] بارکان عهود[14]
مصادقت و مخالصت مستحکم نشود امور جمهور انتظام

۱- ب ت: مراحمت ۲- آ: شریف *۳- ت: حذف شده
۴- ب: کرداندکه، ث: کرداند *۵- ب ت: حذف شده
۶- باد: پ - بحق الملک العلام *۷- ب: حذف شده
۸- آ: حذف شده *۹- ت: حذف شده ۱۰- ت: قران
۱۱- ت: ذکره و - افزوده شده ۱۲- ج: علوم معلوم
۱۳- ان: ج - دولت ۱۴- ت: و مواثیق - افزوده شده

نیابد بلک مصالح اطراف مقام اهمال گیرد و ثُلمهٔ[1] مناجح
جوانب بهیچ حال التیام نپذیرد بنا برین مقدمه
حسبة الله تعالی و طلبا لمرضاته ازین تاریخ باز با
حضرت سلطان اسلام عهد کرده شد که در[2] جمیع قضایا
که بمصلحت ذات البین و تدبیر مصالح جمهور و نظم
متشتتات امور و اصلاح احوال عباد[3] و عمارت بقاع
*و بلاد[4] عاید و[5] راجع باشد باخدمتش موافق و متفق باشیم
*[6] و بادوستان او دوست و بادشمنان او[7] که دانیم و
شناسیم دشمن*[6] وهیچ مصلحت از مصالح جانبین مهمل
وهیچ قضیه از قضایاء جهتین مختل نگذاریم بلک در[8] تمشیت
ان بر قدر مقدور و امکان میسور سعی و اجتهاد بجای
اریم و در صلاح اندیشی طرفین بهیچ وجه از وجوه اهمال
جایز نداریم برین عهد و میثاق حضرت رب العالمین
جلت کبریاوه و ارواح مقدسه انبیا صلوات الله علیهم
اجمعین و ذوات[9] کاملهٔ آل و اصحاب از انصار و مهاجران ۱۱۴پ
وغزاة و مجاهدان و سایر اولیا[10] رضی الله عنهم و قدس

۱ـت: تتمه ۲ـآ: حذف شده
۳ـت: و بلاد ـ افزوده شده *۴ـت: حذف شده ۵ـت: حذف شده
*۶ـ*۶ـث: از ـ و بادوستان ـ تا ـ دشمن ـ حذف شده ۷ـپ ج: حذف شده
۸ـپ: درین ۹ـب ث: ذات ۱۰ـب پ: را ـ افزوده شده

روحهم[1] گواه گرفتیم *وکفی بالله وکیلا*[2] توقع است کی بعد الیوم
رسل *و رسایل از جانب[3] سلطان اعظم دامت سلطنته ۷۹ب آ
متوارد و متوارد باشند و باتمام مصالح و مهمات و تعیین
خدمات فرمان[4] مطاع *نافذ و[5] صادر گردد تا در انجاح ۷۲ آ
مطالب و تیسیر[6] مارب بذل جهد و صرف وسع از لوازم باشد
ان شاء الله تعالی *دولت جاوید باد*[7]
*نوع دوم[8] بعد از انک مفاوضهٔ همایون سلطان
اسلام خلد[9] ملکه تامل رفته بود[10] و برمضمون ان که[11] صورت
معاهده و قضیه معاضده عبارت از آنست[12] وقوف حاصل
شده تصویر[13] رای منیر گردانیده می آید که بحکم *القلوب تتشاهد[14]
مدتیست[15] تا این محب[16] مخلص نیز[17] موثر تمهید قواعد عقود[18]
ومختار موکدات عهود[19] معهود ست وخواهان انک سوابق ۷۸ت ۵۴ج

۱ـت: ارواحهم *۲ـب: حذف شده
*۳ـب: و رسایل ـ حذف شده ، پ: از جانب ـ حذف شده
۴ـت: جهان ما ـ افزوده شده *۵ـت: حذف شده ۶ـج: تنیس
*۷ـت: حذف شده *۸ـب: حذف شده ۹ـپ: خلد الله
۱۰ـت: حذف شده ، ج: و بر مضمون آن رفته بود ۱۱ـآ ب پ ت: حذف شده
۱۲ـت: که ـ افزوده شده ۱۳ـپ: تصور *۱۴ـب: حذف شده
۱۵ـآ: حذف شده ۱۶ـت: حذف شده ۱۷ـآ: حذف شده
۱۸ـت: عهود ۱۹ـت: عقود

ارادات[۱] را روز بروز استحکامی تازه[۲] وسوالف[۳] اعتقادات[۴]
را[۵] ساعة فساعة انتظامی[۶] بی اندازه دست دهد وچون
این داعیه در بواطن طرفین منبعث شده مرحباً بالوفاق
واهلا بالاتفاق گفته برین[۷] موجب باحضرت رب
العالمین *جل جلاله[۸] عهد رفت وازین تاریخ[۹] باز باسلطان
اسلام زیدت[۱۰] سلطنته عقد[۱۱] عهدی که دست *تصرف
روزگار[۱۲] برنقض ان قدرت نیابد[۱۳] کرده شد و مورد
ان بموکدات ایمان غلاظ و شداد مصفی ومهنا گشت
دوست خدمتش را دوست و دشمن رادشمن دانیم
و درمجاری حالات و عوارض مهمات نظراز مصلحت[۱۴]
۱۱۴پ مصالحت منقطع نگردانیم و باتفاق در[۱۵] عمارت[۱۶] مملکتین
وترفیه اهالی جهتین غایت مساعی جمیله مبذول داریم
واز فرمودهٔ حضرت[۱۷] رب العالمین جل جلاله و نصوص
احادیث سیدالمرسلین صلوات الله *وسلامه علیه[۱۸] که

۱- ت ج: ارادت ۲- ت: زیاده ۳- ت: حذف شده ۴- پ: اعتقاد
۵- آ پ: حذف شده ۶- آ: انتظام ، ب: انتظاری ، ت: انتظار
۷- ب: بدین *۸- ج: حذف شده ۹- پ: تواریخ ۱۰- ت: دامت
۱۱- پ: حذف شده *۱۲- ب: درحاشیه نوشته شده ۱۳- پ: نباید ، ت: نباید
۱۴- ت: مصالح ۱۵- ت: بر ۱۶- ت: عهدت
۱۷- ب: حذف شده *۱۸- ت: علیهم اجمعین

۶۹ث دربن باب صادرست[۱] بیک سرموی عدول نجوییم برین عهد
و میثاق حضرت صمدیت جل جلاله[۲] وارواح مقدسه انبیا[۳]
*صلوات الله[۴] علیهم[۵] اجمعین وذوات کاملهٔ اولیا *از ال[۶] و
اصحاب وصدیقان *وشهدا[۷] و صالحان[۸] وانصارو مهاجران و
غزاة و مجاهدان را[۹] رضی الله عنهم گواه گرفتیم *وکفی بالله شهیدا[۱۰]
توقعست که بعدالیوم نواب و نوکران در استنهاض
مطالب و استدعاء مآرب طریق اتحاد مسلوک داشته
بی کلفت[۱۱] تکلف باعلام آن سبقت جویند تا بروفق ارادت
ایشان[۱۲] باتمام اشارت رود دولت ابدپیوند باد
*نوع سوم[۱۳] بعد از تامل مکاتبهٔ بزرگوار و مطالعهٔ مفاوضهٔ
وحی[۱۴] کردار که ازجانب سلطان اعظم خلدت سلطنته وارد
و واصل شده بود[۱۵] اعلام می رود که قضیه عهد مودتی کی قلم
گوهر بار ملتزم تبیین[۱۶] و تقریر و متکفل توضیح وتصویر آن
شده یعلم الله تعالی کی آن[۱۷] حال مطابق مکنون ضمیر[۱۸] این[۱۹] مخلص

۱- ب ت: که - افزوده شده ۲- آ: را - افزوده شده ۳- پ ث ج: انبیارا
*۴- ب: درحاشیه نوشته شده ۵- ث: حذف شده *۶- ب: حذف شده
*۷- پ: حذف شده ۸- ب: صالحین ، ث: صلحا ۹- ب ت ج: حذف شده
*۱۰- ب: حذف شده ۱۱- ت: تکلفت ۱۲- ت: اسان *۱۳- ب: حذف شده
۱۴- ت: وجهی ۱۵- پ: حذف شده ۱۶- ت: نبشتن ۱۷- پ: حذف شده
۱۸- آ: حذف شده ۱۹- ت: ان

معتقد آمد و انچ از سالهای دراز[1] خاطر بران مشتمل وضمیر
بر فواید ان منطوی بود رای شریف باعلام و انهاء ان
مبادرت فرمود اکنون چون ارادت طرفین برین مطلب
کی اشرف مطالبست[2] رتبت[3] اتحاد یافت و مخایل
اثنینیّت بین الجانبین مرتفع گشت[4] مخلص دولتخواه
۱۱۵ب ۸۰ب ازین وقت و زمان باحضرت ذی الجلال جل جلاله عهد
کرد و بایمان[5] غلاظ[6] و شداد موکد و[7] مستحکم گردانید که بعد
الیوم جانب سلطان اعظم دامت سلطنته را بر جمیع
جوانب غالب و راجح دارد و داند و عهد مواخاة و مصافاة
آ۷۲ بر صورتی[8] منعقد گرداند[9] که دست تطاول ازمنه و دهور
و تغلب ایام و شهور بهدم و نقض آن راه نیابد[10] نتیجهٔ این
معاهده آنک[11] با دوستان یکدیگر دوست و با دشمنان دشمن
باشیم[12] و مادام که سلطان اعظم برین وتیره استقرار و برین
طریقه استمرار نماید ازین جانب ببذل اموال و نفوس
۷۸آ ت مضایقت نرود والله علی ما نقول وکیل توافق دولت
و سعادت تا قیام ساعت باد بالنبی و عترته[13]

۱- ت: در- افزوده ۲- ت: حذف شده ۳- ب: زینت ۴- ج: شد- درحاشیه- گشت- افزوده
۵- پ: باسما ۶- ب: وغلاظ ۷- ب: حذف شده ۸- آ ب: کی- افزوده شده
۹- آ: کرداند، پ: کرداند، ت: کرداند ۱۰- پ ث: و- افزوده شده
۱۱- ج: حذف شده ۱۲- پ: باشم ۱۳- پ: الله

آ۵۱ ج *فصل شانزدهم در تهدید و جواب دو صورت
اول مکتوب بتهدید
دوم جواب هم[2] بتهدید وهریک مشتمل بر سه نوع

صورت اول مکتوب بتهدید[1]

چون در[3] فصل اول[4] که[5] مشتمل بر القاب سلاطین وخواتین
واولاد ایشانست نوعی چند نوشته شده کی مناسب
صورت تهدید نیست پس چون بعضی از سلاطین در
مقام تهدید باشند با ایشان القابی[6] متضمن تعظیم نوشتن
مناسب نیفتد و تنزل و اختصار اولی[7] باشد و اگر درین
صورت از مکاتبه بر[8] پیغام و مشافهه اکتفا نمایند بهتر
باشد و اگر البته موثر[9] مکاتبت[10] باشند[11] اگر القاب هم در
مکتوب وهم در جواب برین صورت نویسند مناسب تر
افتد بجانب[12] سلطان معظم[13] قدوة السلاطین افتخار الخواقین
۱۱۵آ پ رکن الدنیا و الدین دامت سلطنته وظایف تحیات

---

* آ ب: از- فصل- تا- بتهدید- حذف شده ۱- پ: بتهدید- حذف شده، ت: بتهدید نوع اول
۲- ت: حذف شده ۳- ت: حذف شده ۴- ت: حذف شده
۵- آ ب ت: حذف شده ۶- پ: القابی که، ج: القاب
۷- ت: حذف شده ۸- پ: حذف شده ۹- ت: بر
۱۰- ث: کتابت ۱۱- ب پ: باشد ۱۲- ب: بحاسب بحاسب
۱۳- ت ث: اعظم

موظف[1] و مرتب می گردد و ازحضرت رب العالمین
وضعی که مستدعی مصلحت جوانب باشد سوال[2] می رود
توفیق اجابت رفیق باد *[3] واگر ترک القاب کرده برمجرد
دعائی[4] مختصرکی در اول مکتوب وجواب نویسند بهتر
باشد چون دامت سلطنته یا دامت مملکته یادامت ۷۰ ث
دولته وامثال[5] این[6] بعد از القاب *[7] یا بعدازدعا *[7] واحوال
که[8] درین باب نویسند برین جملت باشد *[3]
*نوع اول[9] اعلام می رود که مدتیست تا[10] استماع افتاده
کی[11] امرا ولشگریان خدمتش برحدود ولایات[12] و مملکت
اینجانب بهر وقت[13] تاختنی میکنند[14] و بهر[15] قضیه چند شنیع
وحالتی چند قطیع ازنهب اموال و تعرض بندگان خدای
تعالی و هدم بقاع وغیر آن ازمنکرات که متضمن ترک
ناموس است اقدام می نمایند و ازمزالق اقدام متجریان[16]

۱ـ ب: موطب ۲ـ پ ج: استدعا
*۳ـ*۳ـ پ ج: ذکر انواع احوال کی بعد از القاب درین باب نویسند
۴ـ آ: دعائی که ، ب: دعاء ۵ـ ث: احوال ۶ـ ت: ان ، ث: که
*۷ـ*۷ـ ت: دعا *۸ـ ث: حذف شده *۹ـ ب: حذف شده
۱۰ـ ت: که با ۱۱ـ آ: حذف شده ۱۲ـ ت: ولایت
۱۳ـ آ ت: وقتی ۱۴ـ پ: می کند ۱۵ـ پ ج: بر
۱۶ـ پ: متجربان ، ج: متحرمان

نمی اندیشند و سلطان معظم نیز با وجود وقوف بر[1]
عثرات ایشان بزجر و منع[2] و توبیخ *[3] ودفع[3] و تهدید و
ردع اشتغال نمی فرمایند[4] این معنی از رسوم ملوک[5] و
آداب سلاطین بغایت مستبعدست چرا باید که نواب
و متعلقان خدمتش برین گونه بی راهی اقدام نمایند[6]
و او *بطرد و منع[7] ایشان مشغول نگردد[8] و قدماقیل[9]
۱۰۸ ب ومن ربط[10] الکلب العقور ببابه
فعقر[11] جمیع[12] الناس *من رابط الکلب[13]
بنا برین مقدمه *این مکاتبه[14] اصدار افتاد تاچون بوقوف
پیوندد *سلطان معظم[15] جماعت نواب ونزدیکان ومتعلقان
را ازسلوک این مسالک[16] ذمیمه مانع شود[17] ودر ردّ انچ
ازولایات و ممالک[18] این جانب و نواب و متعلقان
۱۱۳ آ ۱۱۶ پ و رعایا *بتعدی و تطاول[19] ستده اند مبالغت فرماید تا ابواب

۱ـ ب: با ۲ـ ت: منبع *۳ـ ت: حذف شده
۴ـ ب ث ج: فرماید ۵ـ پ: حذف شده ۶ـ ب: نماید
*۷ـ ت: بمنع وطرد ۸ـ ت: گردد ۹ـ پ: شعر ـ افزوده شده ، ت: قبل
۱۰ـ ب: ربطب ، ت: رابط ۱۱ـ ج: وعقر ۱۲ـ ج: بجمیع
*۱۳ـ ت: علی رابط *۱۴ـ آ: درحاشیه نوشته شده ، پ ج: این مکاتبه در فلان تاریخ
*۱۵ـ پ ج: حذف شده ۱۶ـ پ ث ج: مسلک ۱۷ـ ت: حذف شده
۱۸ـ پ ج: بلوکات *۱۹ـ ج: بتطاول و تعدی

موظف[1] و مرتب می گردد و از حضرت رب العالمین
وضعی که مستدعی مصلحت جوانب باشد سوال[2] می رود
توفیق اجابت رفیق باد *[3] و اگر ترک القاب کرده بومجرد
دعائی[4] مختصر کی در اول مکتوب وجواب نویسند بهتر
۷۰ ث باشد چون دامت سلطنته یا دامت مملکته یا دامت
دولته و امثال[5] این[6] بعد از القاب *[7] یا بعدازدعا *[8] واحوال[7]
که[8] درین باب نویسند برین جملت باشد *[3]
*نوع اول[9] اعلام می رود که مدتیست تا[10] استماع افتاده
کی[11] امرا و لشگریان خدمتش برحدود ولایات[12] و مملکت
اینجانب بهر وقت[13] تاختنی میکنند[14] و بهر[15] قضیه چند شنیع
وحالتی چند قطیع از نهب اموال و تعرض بندگان خدای
تعالی و هدم بقاع و غیر آن از منکرات که متضمن ترک
ناموس است اقدام می نمایند و از مزالق اقدام متجربان[16]

۱-ب: موطب ۲-پ ج: استدعا
*۳-*۳-پ ج: ذکر انواع احوال کی بعد از القاب درین باب نویسند
۴-آ: دعائی که ، ب: دعاء ۵-ث: احوال ۶-ت: ان ، ث: که
*۷-*۷-ت: دعا *۸-ث: حذف شده *۹-ب: حذف شده
۱۰-ت: که با ۱۱-آ: حذف شده ۱۲-ت: ولایت
۱۳-آت: وقتی ۱۴-پ: می کند ۱۵-پ ج: بر
۱۶-پ: متجربان ، ج: متجرمان

نمی اندیشند و سلطان معظم نیز با وجود وقوف بر[1]
عثرات ایشان بزجر و منع[2] و توبیخ *[3] و دفع[3] و تهدید و
ردع اشتغال نمی فرمایند[4] این معنی از رسوم ملوک[5] و
آداب سلاطین بغایت مستبعدست چرا باید که نواب
و متعلقان خدمتش برین گونه بی راهی اقدام نمایند[6]
و او *بطرد و منع[7] ایشان مشغول نگردد[8] و قدماقیل[9]
۸۰ ب ومن ربط[10] الکلب العقور ببابه
فعقر[11] جمیع[12] الناس *من رابط الکلب[13]
بنا برین مقدمه *این مکاتبه[14] اصدار افتاد تاچون بوقوف
پیوندد *سلطان معظم[15] جماعت نواب و نزدیکان و متعلقان
را از سلوک این مسالک[16] ذمیمه مانع شود[17] و در رد انچ
از ولایات و ممالک[18] این جانب و نواب و متعلقان
۲۳ آ ۱۱۶ پ و رعایا *بتعدی و تطاول[19] سته اند مبالغت فرماید تا ابواب

۱-ب: با ۲-ت: منبع *۳-ت: حذف شده
۴-ب ث ج: فرماید ۵-پ: حذف شده ۶-ب: نماید
*۷-ت: بمنع وطرد ۸-ت: کردد ۹-پ: شعر- افزوده شده ، ت: قبل
۱۰-ب: رطب ، ت: رابط ۱۱-ج: وعقر ۱۲-ج: بجمیع
*۱۳-ت: علی رابط *۱۴-آ: درحاشیه نوشته شده ، پ ج: این مکاتبه در فلان تاریخ
*۱۵-پ ج: حذف شده ۱۶-پ ث ج: مسلک ۱۷-ت: حذف شده
۱۸-پ ج: بلوکات *۱۹-ج: بتطاول و تعدی

۷۹ ت مناز عات و مناقشات منسدود گردد و الاجواب الفاسد
بالفاسد مثلی سایر و ذکری دایر ست و ازینجانب نیز
بهمان گونه با ولایات و بلوکات سلطان معظم خطاب رود
و مناسب[۱] احوال جهانداری نباشد و فی هذه کفایة لمن فیه
درایة والسلم علی من اتبع الهدی
*نوع دوم[۲] بر رای شریف منهی گردانیده می آید که[۳]
پیش ازین[۴] که[۵] تخت[۶] مملکت بجلوس سلطان سعید مغفور
طاب مرقده[۷] مشرف بود همواره از جانبین امداد[۸] معاضدت
۵۲ ج و معاونت تواتر می یافت و آن پادشاه مغفور[۹] در رعایت
جانب *این مخلص هیچ دقیقه از دقایق دوستی و مودت
مهمل نمی گذاشت چون نوبت سلطنت بسلطان معظم رسید[۱۰]
این[۱۱] مخلص بر قرار وظیفه موالاة را[۱۲] موظف داشته[۱۳] فتوری
بارکان ولا و وداد راه نمی داد اما ازجانب سلطان معظم
*بهیچ گونه[۱۴] اقتفاء[۱۵] آثار پدر[۱۶] بزرگوار مشاهد[۱۷] و معاین نگشت

۱ـ ت: نیفتد ـ افزوده شده *۲ـ ب: حذف شده ۳ـ ب: حذف شده
۴ـ پ: حذف شده ۵ـ ت: حذف شده ۶ـ ت: بحث ۷ـ ب: ثراه
۸ ـ ت: حذف شده ۹ـ پ: طاب مرقده ـ افزوده شده *۱۰ـ ب ت: حذف شده
۱۱ـ آ ب: حذف شده ۱۲ـ آ: حذف شده ۱۳ـ ت: هیچ ـ افزوده شده
*۱۴ـ ب: حذف شده ۱۵ـ ج: اقتفآء
۱۶ـ ج: بالای سطر نوشته شده ۱۷ـ ث: مشاهده

وان[۱] نوع معاش با دوستداران بالمره *متروک و مرفوض[۲] شد بلک اضداد
وحساد نیز راه یافتند و بتقبیح صورت[۳] حال این جانب اشتغال نمود[۴]
و مجموع اقاویل اباطیل ایشان مقبول و مسموع افتاد و بخرابی *ولایت و
مملکت[۵] وانزعاج رعایا از وطن مالوف و مسکن معهود سرایت کرد
این جانب را چشم داشت الطاف[۶] خدمت[۷] برین صورت
نبود[۸] اگر این قسم را از اقسام مناقشت[۹] راه[۱۰] باز می توان
داد امری در غایت سهولتست این جانب *بمال و
۱۱۶ آ پ مملکت[۱۱] و امرا و وزرا و اعوان و انصار و خزاین و مرصعات
و غلمان و حشم و خول و خدم و عساکر جرار و غیر ان
از اسباب سلطنت از[۱۲] سلطان معظم[۱۳] کمتر نیست بلک
۷۰ آ ث در اکثر امور مرتبت[۱۴] غلبة[۱۵] و رجحان این
جانب راست اگر ترک این نوع[۱۶] مخاصمت *و منازعت می گیرد[۱۷]
و بمزخرفات اصحاب اغراض[۱۸] التفات نمی کند بقانون

۱ـ ب: ار *۲ـ ب: متروک و ـ حذف شده ، ج: مرفوض و متروک
۳ـ ت: حذف شده ۴ـ پ: نمودند *۵ـ ب پ ت ج: مملکت و ولایت
۶ـ پ ث ج: بالطاف ۷ـ ج: خدمتی ۸ـ ت: پیوندد
۹ـ ب: حذف شده ۱۰ـ ث: حذف شده *۱۱ـ ت: بمملکت و مال
۱۲ـ ت ث: ان ۱۳ـ ج: حذف شده ۱۴ـ ج: حذف شده
۱۵ـ ت: علیه ۱۶ـ ت: حذف شده *۱۷ـ ب: کرده
۱۸ـ ب: اعراص ، ث: اعراض

ملک داری و قاعدهٔ دوست پروری آن[1] لایقتر و
اگر برقرار برین[2] ملکه ناپسندیده اصرار و استمرار
می نماید و بهیچ حال مرتدع و منزجر نمی[3] گردد میقات[4]
ملاقاة و بولجار[5] محاربات تعیین فرماید[6] تا دران تاریخ
و مقام اتفاق[7] وصول افتد و بعد ازان شعر[8]

ببینم[9] تا[10] اسپ اسفندیار سوی[11] آخر آید همی[12] بی فسار[13]
ویا بارهٔ رستم جنگ جوی بایوان[14] نهد بی خداوند روی

*[15] و قد اعذر من انذر والسلام علی[16] تابعی السنة والاسلام
نوع سوم*[15] اعلام رای عالی گردانیده می آید که درین ٨١ ب
مدت[17] بکرات رسولان خدمت متواتر شدند و هرگونه
قضایا[18] که متضمن مصالح ممالکست باعلام وانها رسانیدند[19]
وازین جانب نیز *بنا بر[20] تقریرات[21] ایشان شروط رفت
وجهت هر قضیه مواعید[22] مقرر شد و بعد از تقدیم

۱ـب: این ۲ـث: این ۳ـت: می
۴ـت: میقاقاة ۵ـپ: بولجار ۶ـت: فرمایند ۷ـآ: حذف شده
۸ـب ث ج: حذف شده، پ: بیت ۹ـب: ببیم، ت: ببنیم، ج: به بینیم که
۱۰ـت: با ۱۱ـت: بسوی ۱۲ـت: حذف شده ۱۳ـپ ث ج: بی سوار
۱۴ـپ: بمیدان *۱۵ـ*۱۵ـب: حذف شده ۱۶ـت: حذف شده ۱۷ـب: وقت
۱۸ـب پ ث ج: قضایارا ۱۹ـب ث ج: رسانید، ت: رسانیده
*۲۰ـج: سایر ۲۱ـب ج: تقریرات ۲۲ـت: مواعد

٧٩آ ت شروط قطعا مشروط در وجود نیامد[1] و اقاویل ایلچیان
و رسولان را از قبیل[2] مزخرفات *و مموهات[3] دانسته
٧٣آ آ شد[4] اگر کلمات ایشان مبنی بر اصلی وثیق و رکنی اکید
بودی[5] بایستی کی آثار ان بایثار موافقت و ترک عناد
١١٢ پ و مخاصمت بظهور پیوستی[6] وچون اسباب معاندت
و مناقضت و امارات معاداة[7] و مکاوحت روزبروز در
ازدیادست[8] و اوقات مضادت و مخالفت ساعة فساعة
در امتداد این نوع از معاش بمخادعت نزدیکتر ازانست
که بمخالصت و بمناقشت و معارضت پیش از ان
٥٢آ ج ماند که بمصافاة[9] و مصادقت هیچ قضیه در شریعت
سلطنت و طریقت پادشاهی و مملکت ازان مذموم[10] تر
نباشد[11] کی ملوک و سلاطین بر[12] افعال و اقوال یکدیگر اعتماد[13]
نکنند[14] و دل بازبان و اسرار با اعلان راست ندارند
وچون این قاعده استمرار یابد و اخبار ان بمسامع

۱ـت: نماید ۲ـپ: قبل *۳ـپ: حذف شده
۴ـآ: حذف شده ۵ـپ: بودنی ۶ـت: پیوست
۷ـت: محاصمت ۸ـپ: ازدیاد ۹ـج: بمصافات
۱۰ـب ت ث: مدموم ۱۱ـب: گردد، پ: باشد
۱۲ـت: حذف شده ۱۳ـث: اعتمادی
۱۴ـت: نکنند

موالی و معادی و[*] احباب و اصحاب و حساد و اضداد[1] رسد
هر آینه منکر شوند بلک بظاهر و باطن عداوت را متشمر
گردند اکنون اختیار باطوف سلطان معظم[2] داده شد
اگر موثر قواعد[3] وداد و طالب اوضاع محبت و اعتضاد ست[4]
نوعی در پیش گیرد که از حرکات و[5] سکنات او بر مودت
و اتحاد استدلال توان کرد و اگر سودای مخالفت بر مزاجش
مستولی شده اعلام دهد تا بتدبیر آن نوع[6] از اعراض[7] اشتغال
رود و ان[8] ملکهٔ ذمیمه که موجب خرابی ممالک است از
طبیعتش بکلی زایل گردانیده آید والسلام علی اهل الاسلام و
ذویه و طالب[9] الحق *و منتحلیه[10]

*صورت دوم در جواب هم بتهدید

نوع اوّل[11] بعد از وقوف بر مواقع اقلام و اطلاع بر مقاطر[12]
ارقام[13] سلطان معظم اعلام می رود که کلماتی که در باب تاختن
امرا و لشگریان و هجوم بر مواضع ولایات و بلوکات
۱۱۷پ و اشتغال بنهب اموال و هدم بقاع و تعرض بندگان[14] خدای

---

*۱– ب: اصحاب و احباب و حساد و اضداد ، ت: اصحاب و احباب و اضداد و حساد
۲– ب ت: حذف شده ۳– ت: و – افزوده شده ۴– ت: اعتماد ست ، ث: اعتقاد ست
۵– پ: حذف شده ۶– ب: انواع ۷– ب: اغراض ۸– آ ب ت: اکر
۹– ب پ ت ث: طالبی *۱۰– پ: حذف شده *۱۱– ب: حذف شده
۱۲– ب: مقادر ۱۳– ب: اقدام ۱۴– پ: حذف شده ، ت: بندکانی

تعالی *بغارت و تاراج[1] وغیر ان از منکرات فرموده درین
باب چون با ان جماعت[2] رجوع افتاد مجموع این[3] قضایا را
انکار کردند و از ارتکاب آن استبعاد نمود[4] و اما تهدیدی[5]
۷۱ ث چند که در قلم اورده و جواب الفاسد بالفاسد را تمسک
ساخته هرگز عادت[6] نبوده که خدمتش متصدی چنین اقوال[7]
و متشمر چنین افعال گردد بیت[8]

تراديدم که چونین[9] کس[10] نبودی
چنین تند و چنین سرکش نبودی

طریقهٔ مفاوضات و مراسلات با دوستان قدیم بر وجهی
مسلوک[11] می باید داشت که اگر ازین جانب نیز بهمان
۸۱ ب گونه خطابی رود در مذهب سلطنت و شریعت مملکت
بتقبیح و تهجین ان[12] حکم نکنند و اگر سلطان معظم خود را در
مقام تهجّم و تحکّم می داند[13] وسخن بر قاعده ارباب تسلط[14] و

---

*۱– ت: بتاراج و غارت ۲– ث: حذف شده
۳– ت: ان ۴– ج: نمودند ۵– ج: تهدید
۶– ب: حذف شده ۷– ب: اموال ، پ: احوال
۸– ب ج: حذف شده ، ث: شعر ۹– ت: چنین
۱۰– ب ث ج: کش ۱۱– ب: که – افزوده شده
۱۲– ب: حذف شده ۱۳– ت: می داره
۱۴– ت: و تجبر – افزوده شده

۸۰ت تجلدی می گوید درین جانب معارضه ان در غایت
سهولتست شعر[1]

مرا با ملک رغبت جنگ نیست
بجنگ ویم[2] نیز آهنگ نیست
اگر باد پایست خنگ[3] ملک
کمیت مرانیز پا[4] لنگ نیست

پیش عقلا پوشیده نماند که مجال مجامله چندان باشد[5] که
محال مجادله از *حد امکان[6] تجاوز نپذیرد [7]

آ۲۴ اذا لم اجد من خلقٍ ما اریده
فعندی لاخری عزمة[8] ورکاب[9]

مبالغت در مناقضت و مناقشت بجایی رسانیدن
۱۱۸پ که در آخر بندامت سرایت کند وظیفهٔ عقلا نیست
ج۵۳ بزیادت تاکید حاجت *نمی افتد[10] سعادت مساعد باد

*نوع دوم[11] بر مضمون مفاوضهٔ شریفه وقوف واطلاع
یافته اعلام می رود که انچ فرموده که در زمان سلطان سعید

۱ـب ج: حذف شده ، پ: بیت ۲ـت: زبر ویم
۳ـت: جنک ۴ـآت: هم پای ، ب: هم ۵ـت: بود
*۶ـت ج: خدایگان ، در نسخهٔ ج: درحاشیه ـ ازحد امکان ـ افزوده ۷ـپ: شعر ـ افزوده
۸ـب: عرضه ۹ـج: رکابه *۱۰ـب: نیست کی
*۱۱ـب: حذف شده

تغمده الله بغفرانه قاعده اتحاد میان[1] ایشان مهد ومستحکم
بوده وچون نوبت سلطنت بدینجانب رسیده ان
قاعده مرفوض ومتروک گشته واقاویل حساد واصحاب[2]
اغراض[3] واضداد درحق او *مقبول و مسموع[4] افتاده و
بخرابی[5] ولایات وبلوکات او سرایت کرده وبعداز
ان موارد کتّاب را بمکدّرات تهدید[6] و مشارب خطاب را
بمغیرات[7] تنغیص[8] مکدر ومغیر داشته این معانی موجب
استنکار تمام است چه[9] بعد از انقضاء ایام سلطان سعید
بدانچ ممکن ومقدور بود طریق مخالصت مسلوک می گشت
وحساد واضداد را مجال تقبیح صورت حال او نه بمجرد
تصوری که[10] بخاطر او راه یافته بتقریر کلمات[11] نامناسب
مشغول شدن وجریان سخن بروضعی که هرگز معهود
نبوده آغاز نهادن مقتضای عقل سلیم وفطرت مستقیم
نیست حق تعالی هرکس[12] را از[13] ارباب دولت قدرت

۱ـت: در میان ۲ـب: حذف شده ۳ـب: اعراض
*۴ـت: مسموع ومقبول ۵ـب ث: بخراب ۶ـآ: تهدیدات
۷ـپ: بتغیّرات ۸ـپ ت: تنقیص ، ث: سقص ۹ـج: حذف شده
۱۰ـج: حذف شده ۱۱ـت: او ـ افزوده شده
۱۲ـت: کسی
۱۳ـپ: حذف شده

وشوکت بر وجهی[۱] داده که در تقریر مطالب وتبیین
مقاصدخویش از مقدماتی که منتج عجز و اقتصار[۲] باشد
احترازنموده اند[۳] وقتی کی خدمتش بمهددات[۴] و منذرات
۱۱۸پ مشغول گردد درین جانب نیز امثال[۵] آن نادر الوقوع
نباشد وجواب یکی صدگفته شود[۶] بحمدالله تعالی اسباب[۷]
استظهار از اجّ سلاطین اسلام[۸] را مزین کارخانه مملکت
ومرتب مجلس سلطنت وموجب ارکاب[۹] عساکرمنصوره
باشدچندان موجود ست کی زبان قلم از[۱۰] تقریر آن
قاصرو بنان بیان از تحریر ان مقصر گردد حد سخن
*نگاه داشتن[۱۱] بهترین اداب و ملکاتست رب اختم بالخیر
۷۱آث *نوع سوم[۱۲] بعد از تامل مکاتبه کریمه و وقوف بر
تقریر مراسلات و*تصور رای[۱۳] شریف سلطانی انحراف
۸۲ب اینجانب را ازمنهج موافقت وتلبیس[۱۴] بلباس مخادعت
ومخالفت اعلام می رود که مجموع این معانی ممتنعة[۱۵] الوجودست

۱ـت: که ـ افزوده شده ۲ـآب: اقتصار، پ: اعتضاد، ث ج: اقتصاد
۳ـب: نموده ۴ـپ: بمهدّات ۵ـپ: امثالی از ۶ـت: حذف شده
۷ـت: حذف شده ۸ـث: حذف شده ۹ـپ ج: ارتکاب
۱۰ـت: تحریر ـ افزوده شده *۱۱ـج: داشتی *۱۲ـب: حذف شده
*۱۳ـپ: تصورات ۱۴ـپ ث ج: تلبّس
۱۵ـج: ممتنع

۸۰آت وبهیچ حال ازینجانب[۱] قضیه که ازوقوع آن[۲] بر[۳] مخالفت
استدلال یا بر مناقضت استشهاد توان کرد واقع
نشده و وجود نیافته[۴] واگر رای شریف را[۵] عزیمت مجادلت[۶]
و محاربت درخاطر قرار گرفته ومی خواهد که مزخرفات
اقاویل اضداد[۷] و مموهات اباطیل حساد[۸] را بهانه سازد وبر
ان بنیادی نهد[۹] رای رای ایشانست تبنی البناء علی شفیر هار[۱۰]
امّا تصورچنان باید کرد که درین جانب نیز اسباب مقابلت[۱۱]
و مقاتلت چندانست که بنان و بیان باحصاء ان وافی
نتواند[۱۲] شد قضیه که وخامت عاقبت ان[۱۳] کالبدر الساطع
۱۱۹پ واضح ولایح است درپیش گرفتن وظیفه عقلا وشیمهٔ
۷۴آ-آ البّا نیست و این جانب را از استماع سخنان نامهذب
وکلمات نامنقح چه تفاوت امراض سوداوی برحسب
امزجه و اشخاص متفاوت گردد چندانک قاعدهٔ تدبیر
منهدم تر استیلای مرض بیشتر *والله اعلم[۱۴]

۱ـپ: ازان جانب ۲ـج: حذف شده
۳ـب: حذف شده ۴ـب: نبایافته
۵ـت: حذف شده ۶ـت: در مجادلت ۷ـج: حذف شده
۸ـج: حذف شده ۹ـب: حذف شده ۱۰ـج: ها
۱۱ـت: معاملت ۱۲ـج: تواند ۱۳ـت: حذف شده
*۱۴ـب: والله اعلم بالصواب، پ: والله اعلم و احکم، ت: حذف شده

*فصل هفدهم در سپارش[1] شخصی

دو صورت مکتوب و جواب و هریک سه نوع

صورت اول مکتوب

نوع اوّل[1]

[2]بعد از ارسال وظایف مخالصت و ابلاغ
رواتب مصادقت عرضه داشته می شود که مولانا اعظم[3]
آ۵۳ ج اقضی القضاة جلال الملة والدین[4] فضل الله از فحول افاضل
عصر و وجوه اماثل دهرست و درین وقت بر[5] عزیمت سفر
آ۱۱۹ پ مبارک حجاز متوجهٔ[6] ان کعبهٔ امال و قبله فضل و افضال شده
اگر بنواب و مقربان اشارت شریف نفاذ یابد[7] مقدم اورا
باعزاز و اکرام تلقی نمایند و شرایط تعظیم و ترحیب باقامت
رسانیده بوقت توجه بجانب حرمین شریفین با امرای
محمل *در باب[8] تبجیل قدر و تفخیم[9] ذکر او بزرگ و[10] رعایت
و محافظت متعلقات تاکید وصیت[11] ارزانی فرماید[12] تا در
رفتن و امدن جانب ایشان را مرعی دارند مخلص دولتخواه

*۱ـ ب: حذف شده

۲ـ پ: کلمات ـ نوع اول و نوع دوم ـ مقدّم مؤخر نوشته شده

۳ـ پ ج: حذف شده ۴ـ پ: حذف شده ۵ـ آ ب: حذف شده

۶ـ آ ب ت: حذف شده ۷ـ پ ث ج: که ـ افزوده شده، ت: تا ـ افزوده شده

*۸ـ ب: حذف شده ۹ـ ب ث: تفنحم ۱۰ـ پ: در

۱۱ـ ت: حذف شده ۱۲ـ ث: فرمایند

در وظیفه اخلاص[1] افزاید و ان حضرت نیز[2] حقی واجب را
تقدیم فرموده باشد با وجود[3] شمول عواطف بی دریغ بدین
تواکید چه احتیاج دولت دو جهانی میسر و محصل باد
بالنبی و عترته و صحبه

*نوع دوم[4]

بر رای مشکل گشای حضرت شهریاری
لازالت[5] من العظمة بمزیدة بعد از تبلیغ مراسم موالاة و تاکید
قوانین محبت و مصافاة عرضه می افتد که امیر بدر الدین
حاجب از جمله امنا و معتمدان دولتین[6] است و در کلیات
قضایا باصابت رای و اجادت فکر[7] مشهور و مشار الیه درین
وقت جهت هرگونه قضایای شرعی و عرفی که[8] با هر کس
دارد متوجه درگاه[9] فلک رفعت شده اگر مراحم[10] بی دریغ
بنسبت[11] سایر طوایف اعاظم اورا ملحوظ نظر عنایت
۸۱ ت گردانیده [12]بقضاة اسلام *و نواب[13] و مقربان اشارت شریف
۷۲ ث باتمام مهام او صادر گردد *محب مخلص[14] در وظیفه
دولتخواهی افزاید جهان بکام باد

۱ـ آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده، ت: حذف شده ۲ـ پ: حذف شده

۳ـ آ: حذف شده *۴ـ ب: حذف شده ۵ـ پ: لازال ۶ـ پ: دولتی

۷ـ ب: حذف شده ۸ـ ب: حذف شده ۹ـ ج: حذف شده ۱۰ـ ت: مزاحم

۱۱ـ ت: نیست، ث: بنسبت با ۱۲ـ ب: از ـ بقضاة ـ تسنه بر چتوان کرد (ص ۵۱۵) ـ حذف شده

*۱۳ـ ت: حذف شده *۱۴ـ آ ت: محب دولتخواه، ج: حذف شده

نوع سوم   بر رای جهان افروز معروض گردانیده می آید
کی[1] خواجه علاء الدین که بملک التجاری معروفست و از
قدیم باز محل اعتماد این دولتخواه بوده برسبیل تجارت
بدان مملکت آمده اگر فرمان[2] مطاع بنواب دیوان عزیز[3]
نفاذ[4] یابد کی در رعایت و محافظت او اجمل مساعی
مبذول[5] دارند و در استیفاء حقوق سلطانی ومتوجهات
دیوانی طریق مساهلت و مسامحت مسلوک[6] گردانند[7]
بعد ازانک حقی بموقع باشد[8] مخلص دولتخواه در وظیفه
اخلاص و دولتخواهی افزاید با[9] کمال عواطف[10] حضرت[11]
شهریاری بهیچ تاکید احتیاج نیست دولت جاوید باد[12]

۱۲۰ پ صورت دوم   جواب[13]

آ-۲۵ نوع اول   بعد از احاطت ضمیر بمواقع شرایف[14] اقلام
و اطلاع بر مقاطر دقایق ارقام اشارتی که در باب مولانا
اعظم[15] اقضی القضاة جلال الملة و الدین فضل الله زیدت

۱- ت: حذف شده   ۲- ت: مثال
۳- ت: حذف شده   ۴- پ: تحریر   ۵- ت: حذف شده
۶- آ: حذف شده   ۷- ت: گردانید   ۸- ت: افتد
۹- ث: و   ۱۰- پ: عاطفت   ۱۱- آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
۱۲- پ: بمنه وجوده - افزوده شده، ث: بالنبی و اله - افزوده شده
۱۳- ت: جواب سه نوع، ج: د جواب   ۱۴- پ: شریف   ۱۵- پ ج: حذف شده

فضایله فرموده چون بدین مملکت رسید ارکان دولت
و اعوان حضرت[*] و اعیان مملکت[1] باتفاق[2] وظیفه تلقی
و استقبال مرعی داشتند و با جلالی تمام در مقامی فراخور
قدر رفیع چنان بزرگی تنزیل کردند و وظایف اقامت[3]
باقامت رسانیدند[4] و از اینجانب[5] بجوایل[6] انعامات و
کرایم تشریفات مخصوص و مکرم گشت و در[7] وقت[8]
توجه بجانب حرمین شریفین زیدا شرفا وجلالا با
امراء محمل شریف تاکید وصیت در تعظیم[9] قدر
و تفخیم[10] ذکر او[11] و رعایت جانب متعلقان تقدیم یافت
امیدست که چون بحضرت رسد راضی و شاکر باشد
همواره چنین خدمات را از حضرت معلا متوقع و مترقب
است فکیف کی[12] متضمن وصول بصحبت بزرگان دین
باشد تا مخلص دولتخواه بدل وجان منت پذیر شود
دولت جاوید باد

نوع دوم   بعد از وقوف بر مقاطر اقلام شریفهٔ شهریاری

---

* ۱- پ: حذف شده   ۲- ث: و - افزوده شده
۳- ت: خدمات   ۴- پ ث ج: رسانید، ت: رسانیده
۵- ت: اینجانب   ۶- پ: بجزایل، ت: بجزایل، ث: بجزایل، ج: کلوامل
۷- پ: درین   ۸- آ: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده   ۹- آ: معظم، پ: تعظم
۱۰- پ: تفخّم   ۱۱- ت: حذف شده   ۱۲- ج: حذف شده

اشارتی کی در باب امیر بدرالدین حاجب فرموده بسمع
قبول اصغا رفت وچون اختیار احوال او کرده شد انچ از
۱۲۰ب امانت و کفایت بدو نسبت فرموده اند اضعاف ان
مشاهد و معاین گشت و مقام ارتضا[1] و استحسان یافت
۵۴ج و با قضاة و ایمه و نواب و نزدیکان با تمام مهام او وصیت
رفت امیدوارست که چون بحضرت رسد *شاکر برود
و اگر خیر[2] باشد سعادت ابد پیوند باد بالنبی وآله *وصحبه[3]

نوع سوم

بعد از اقامت مراسم اخلاص و دولتخواهی و
۸۱ت وقوف بر مواقع انفاس[4] وحی کردار و اعتراف از تیار[5] منیض
اقلام گوهر بار اعلام می رود که *اشارتی که[6] در باب رعایت
ملک التجار خواجه علاء الدین فرموده و بسلوک طریق
مسامحت و مساهلت در حقوق سلطانی و متوجهات
دیوانی و محافظت جانب او من کل الوجوه اشارت
رانده بسمع رضا اصغا رفت و اورا از[7] حقوق و متوجهات
باعفا مخصوص گردانیده آمد و انواع تفقدات و تکریمات
۷۲ث بتقدیم پیوست مخلص دولتخواه صدور چنین خدمات
را *مترصد و مترقبست[8] جهان بکام باد

۱- پ: ارضا *۲- ت: شاکر و ذاکر خیر، ج: شاکر بر و ذاکر خیر
*۳- ت: حذف شده ۴- آ: انفاس، پ: انفاس ۵- ت: نثار
*۶- ت: حذف شده ۷- ج: حذف شده *۸- ج: مترقب و مترصد است

فصل هژدهم[1] در تعزیت نامه دو صورت

مکتوب و جواب *و هر یک[2] چهار نوع

صورت اوّل

در مکتوب نوشتن بمصیبت رسیده
و متوفی یا فرزند باشد یا زن یا برادران

نوع اوّل

مکتوب بپدر در وفات فرزند

۱۲۱پ بعد از ابلاغ مراسم وداد و عرض انواع اعتضاد و اعتقاد
اعلام رای انور و ضمیر ازهر گردانیده می آید که *تا خبر[3]
۷۵آ واقعه هایلهٔ شاه زاده جهان المستریح فی[4] جنان[5] الملک[6]
الدیان المنغص[7] فی شبابه و المنقطع عن احبابه و اترابه
سقی الله تربته صوب[8] الرضوان و اسکنه ببحابیح[9] الجنان
استماع افتاده نه ان تاسف و تلهّف *بظاهر و باطن[10]
راه یافته که بتصاریف روزگار[11] و تداویر *اطوار ادوار[12]

۱- پ: هجدهم
*۲- ج: اما مکتوب *۳- ت: ماجز
۴- ج: الی ۵- پ ث ج: جناب
۶- ج: حذف شده ۷- ت: المنتقص ۸- ث: صواب
۹- پ: بحابح، ت: سحابیح، ث: بحابح، ج: بحابیح
*۱۰- پ: بباطن، ج: حذف شده
۱۱- پ ج: ادوار، ت: ایام روزگار
*۱۲- پ ج: ادوار- حذف شده، ج: ادوار و اطوار ان

شرح عشر معشار آن بیان، توان کرد گویی *دهر غدار[1] با
ان شخص لطیف وجوهر شریف چه کینه داشت
که بدست بد[2]مهری نهال عمر عزیزش از سرابستان
وجود برکشید و در مغاک خاک لحد نشاند چه سنگ
دلست که بر گل رخسارش نبخشود و بر نضارت[3] ایام[4]
جوانی و موسم عیش و کامرانی اش رحمت نکرد و
امیدهای دل کام نایافته اش بخیبت وحرمان مبدل
گردانید و دوستان را[5] بعد از امید زلال وصال زهر
مر[6] المذاق فراق چشانید شعر[7]

ابداً تستردّ ما تهب الدنیا فیا لیت جودها[8] کان بخلاً

*و زبان زمان گفت[9]

گردون زبرای تو دلی نرم نداشت
رخسار ترا حرمت و آزرم نداشت
آید عجبم از ملک الموت که او
از چون تو کسی جان ستد و شرم نداشت

---

*۱ـ پ: این روزگار، ت: که دهر غدار، ج: روزکار

۲ـ ج: حذف شده ۳ـ پ ت: نظارت ۴ـ ت: حذف شده

۵ـ ج: حذف شده ۶ـ ث: الم ۷ـ ث ج: حذف شده

۸ـ آ: بالای سطر با خط مغایر ـ ما ـ افزوده، ج: ما ـ افزوده *۹ـ ث: حذف شده

۹ـ پ: رباعیه ـ افزوده شده، ث: شعر ـ افزوده شده

*تمسک باذیال صبر نیکوترین ملکاتست و تشبه
باحوال صابران بهترین حالات[1] چه[2] از تواتر جزع بی فایده
وجز حرمان از[3] ثواب صابران و[4] تضاعف[5] اخزان چه
فایده[6] انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب الحکم لله
العلی الکبیر [8]

با قضای ازل و حکم قدر چتوان کرد
در چنین واقعه جز صبر دگر چتوان کرد
۸۲ ت بهر دفع اثر غم ز دل اهل عزا
جز تمسک باحادیث و خبر چتوان کرد
همه را در دل خاکست وطن چتوان گفت
همه را بر پل مرگست گذر چتوان کرد
چون مراعاة قوام تن از آسیب فنا
نه بسیمست میسر نه بزر چتوان کرد
۸۳ ب اصل بر جاست اگر فرع بشد درمان چیست
گر پسر رفت بماناد پدر چتوان کرد

---

*۱ـ پ ج: حذف شده ۲ـ پ ج: اما ۳ـ ث: وار

۴ـ پ: از ـ و تضاعف ـ تا ـ بمجاورة الحور (در صفحه ـ ۵۱۸) ـ حذف شده

۵ـ ج: تضاعیف ۶ـ ت: آجر

۷ـ ث: حاصل

۸ـ ت ث: شعر ـ افزوده شده

حق تعالی ذات مبارک سلطانی را[۱] وارث اعمار گرداناد
و این مصیبت را[۲] آخر مصایب کناد و ایام همایون را
بمیامن بقا وجلال شاه زادگان دیگر[۳] اطال الله اعمارهم
محفوف داراد و مکاره[۴] از ساحت باراحت مصروف
ث۲۳ بالنبی و *اله وعترته[۵]

*نوع دوم مکتوب بشوهر در وفات زن[۶]

ج۵۴ آ بعد از تبلیغ مراسم[۷] مخالصت و اخبار اخبار اعتقاد و ارادت
و انهاء تعلقات خاطر و مزعجات باطن و ظاهر اعلام رای
منیر که جام جهان نمای بحقیقت *عبارت از[۸] انست کرده
می اید که حکمت بالغهٔ ربانی بحکم *قد فرغ الله من الخلق
والخلق و الرزق والاجل[۹] در تعیین این[۱۰] تقادیر که جز علم
*باری تعالی[۱۱] بکنه[۱۲] ان نرسد[۱۳] جز ان نیست که هر
آ۷۶ یک[۱۴] از بندگان بقسمی و قسمتی که جهت[۱۵] ایشان[۱۶] از خلق
وخلق و ارزاق و آجال مقدور[۱۷] بوده راضی شوند واز

۱ـ ت: حذف شده ۲ـ ث: حذف شده ۳ـ ت: حذف شده
۴ـ ج: مکاره را *۵ـ آب: اع، ث ج: اله *۶ـ ب: حذف شده
۷ـ ج: قواعد *۸ـ ج: حذف شده *۹ـ ب: حذف شده
۱۰ـ ب: حذف شده، ت: ان *۱۱ـ ت: ربانی ۱۲ـ ت: نکته
۱۳ـ ت: برسد ۱۴ـ ج: را ـ افزوده شده ۱۵ـ ب: رحمت
۱۶ـ آب: انسان ۱۷ـ ب: مقدر، ث ج: مقرر و مقدر

مزالق اعتراض و مدارک استدراک انخراط[۱] جویند و در افعال حق عز اسمه بنظر اعتبار و اعتقاد نگرند و ورود قضاء[۲] الهی را[۳] که لاراد لقضایه ولا مانع لحکمه صفت آنست برخود واجب[۴] و لازم شناسند[۵] و نص الرضاء بالقضاء باب الله الاعظم *را بجوامع[۶] وجود تلقی نمایند و بر نزول محنت *وکربت ان[۷] اهتراز کنند که بر صدور کرامت و منحت تا[۸] مسالک عرفان را بقدم رضا و تسلیم مسلوک داشته باشند و بر معارج اصحاب حقیقت و مدارج ارباب طریقت بموافقت احکام شریعت راه یافته و از سر بود و[۹] وجود و[۱۰] زن و فرزند بکلی *برخاسته[۱۱] و از ابتلاء و اختبار[۱۲] و لنبلونکم[۱۴] بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات[۱۳] خلاص یافته و بمرتبه وصول که قصارای[۱۵] مطالب طالب سالک و عارف محقق[۱۶] بحقیقت انست رسیده و تذکار این معنی با

۱ـ ت ث ج: انحراف ۲ـ ب: قضاهای ۳ـ ب: حذف شده ۴ـ ت: داند ـ افزوده شده
۵ـ ت: شناسد *۶ـ ب: و الجوامع، ج: بجوامع *۷ـ ج: حذف شده
۸ـ ب: ما، ت: با ۹ـ ب: حذف شده ۱۰ـ ج: حذف شده ۱۱ـ ب: کدرد
۱۲ـ آ: اختبار ـ باخط مغایر در زیر سطر ـ از موحدت ـ افزوده شده، ب: اخبار، ث: احتسار، ج: اختیار
*۱۳ـ ب: حذف شده ۱۴ـ ت: نبیلونکم
۱۵ـ ب ث ج: قصاری ۱۶ـ آ: حذف شده

حضرت شریفه از قبیل اعلام[1] معلومات و توضیح واضحاتست
امّا[2] غرض کلی و مقصود جملی انک تا[3] سورت[4] واقعهٔ هایله
خاتون سعیده مغفوره رابعة الزمان خدیجة الدوران
انسها الله[5] بمجاورة الحور و الولدان فی جنات الرضوان را
با نیل درجات صابران معارضه فرماید تا این ملکه نیز
داخل کمالات نفس[6] قدسی و ذات مطهر ملکی سلطانی
گردد قال الله تعالی *[7]واصبر و ما صبرک الّا بالله[8] وقال تعالی[9]
فی صفة ایوب *علیه السلم[10] انّا وجدناه صابرا نعم العبد انه
اوّاب[11] و قال[12] تعالی *وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا[13] مجموع
انبیا صلوات الله[14] علیهم که برگزیدگان وجودند بدین ۸۲ت آ
مشرب رسیده اند[14] و ازین شربت[15] نوشیده و رسول
کونین محمد مصطفی *صلی الله علیه و سلم[16] که حبیب حضرت
عزتست و بتشریف لولاک لما خلقت الافلاک مشرف[17]

۱ـ ب: حذف شده ۲ـ ت: با ۳ـ ت: با ۴ـ ب: بصورت
۵ـ ج: تعالی ـ افزوده شده ۶ـ ج: مقدس *۷ـ ب: حذف شده
۸ـ ب: الله تعالی، ت: حذف شده *۹ـ ج: حذف شده
۱۰ـ ب: حذف شده ۱۱ـ ب: الله ـ افزوده شده *۱۲ـ ب: حذف شده
۱۳ـ ج: و سلامه ـ افزوده شده ۱۴ـ ب: رسیده ۱۵ـ ث: چشیده و ـ افزوده شده
*۱۶ـ ب پ ث ج: صلوات الله (ب: الله ـ حذف شده) و سلامه علیه
۱۷ـ ت: حذف شده

بخطاب *[1]و ماجعلنا لبشر من قبلک *الخلد افان[2] مت
فهم الخالدون کل نفس ذایقة الموت و لنبلونکم[3] بالشر
والخیر فتنة و الینا ترجعون[1*] مخاطب گشت و جای دیگر ۸۴ب
فرمود انک میت و انهم میتون دیگری را از بنی نوع[4]
توقع بقا و دوام چگونه باشد بیت[5]

هرکه امد بجهان اهل[6] فنا خواهد بود
آنک پاینده و باقیست خدا خواهد بود

تمسک بنصّ کلام مجید[7] عظم الله جلاله *ما ننسخ من آیة ۷۳ث آ
او ننسها نات بخیر منها او مثلها[8] ملحوظ نظر مبارک می[9] باید داشت[10]

خاطر اشرف اگرچند ملالی دارد
منتظر باش که اندوه زوالی دارد

ذات مطهر[11] کی مظهر انوار[12] الهی و مظهر[13] الطاف[14] نامتناهیست ۱۲۳پ
وارث اعمار باد

---

*۱ـ*۱ـ ب: از ـ و ماجعلنا ـ تا ـ ترجعون ـ حذف شده
*۲ـ ث: الخلدان افان ۳ـ آ پ ت ج: نبلوکم
*۴ـ پ: ازین نوع ۵ـ ب ج: حذف شده، ث: شعر
۶ـ آ ب ت: ز اهل ۷ـ ب: حذف شده *۸ـ ب: حذف شده
۹ـ آ: حذف شده ۱۰ـ پ: بیت ـ افزوده شده، ث: شعر ـ افزوده شده
۱۱ـ ث: مظهر ۱۲ـ پ: اسرار، ث ج: اسرار انوار
۱۳ـ ث ج: مطهر ۱۴ـ ب پ ث ج: انوار

*نوع سوم مکتوب ببرادر در وفات برادر[1]

بعد از تشیید مبانی اتحاد و تاکید اوضاع محبت و اعتقاد
بر رای انور وضمیر ازهر ... که حق جل ذکره
آ-٧۶ وعم شکره طوایف بندگان را که ایجاد ... بل[2] مجموع
مخلوقات را که خلعت تکوین پوشانیده رزقی معین
واجلی مقدر تقدیر کرده است نه رزق را[3] زیادت
و نقصان توان[4] کرد و نه اجل را تقدیم و تاخیر ممکن
باشد لقوله تعالی اذاجاء اجلهم لا یستاخرون[5] ساعة ولا
یستقدمون وچون این قاعده مقررست ودست
تصرف انسانی از تغییر و تبدیل آن قاصر پس جز تسلیم
و رضا بقضای الهی امری دیگر صورت نبندد ویعلم الله
تعالی کی از خبر[6] فوات و قضیه وفات شهریار سعید
ت-۵۵ مغفور[7] النازل فی[8] منازل الجنان المتحیز[9] فی[10] جوار الله
الرحمن تغمده الله[11] بالغفران و اسکنه فی جنات الرضوان
نه چندان انزعاج بدل و درون وظاهر و باطن این دولتخواه
راه[12] یافته که بتجدد ایام و عصور و تکرر ازمنه ودهور شرح
بعضی از ان مشروح و مسطور گردد[13] اما[14] چون جزع و

---

*۱-ب: حذف شده ۲-ث: بلکه ۳-ت: که-افزوده ۴-ب: حذف شده ۵-ب: عنه-افزوده
۶-ت: حذف شده ۷-ت: حذف شده ۸-ت: من ۹-ب: المخبر، ت: الحیز
۱۰-ج: الی ۱۱-ت: حذف شده ۱۲-ب ت: را ۱۳-ت: کرد ۱۴-ب ت: امان

اضطرار و قلق و اضطراب[1] را هیچ فایده نیست بلک
مضرت ان سقوط از درجه صابران است *وجزاهم
آ-۱۲۳پ بما صبروا جنة وحریرا[2] مصدق ان[3] و قال[4] تعالی انه من
یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین وقال[5] تعالی
ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین[6] وقال[7] تعالی سلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس مقتضای عقل سلیم و فطرت
مستقیم آنست که[8] درچنین *مزعجات و مولمات[9] تمسک
باذیال صبر کنند[10] و ان را بحضرت رب العالمین جل جلاله
بهترین وسیلتی و شریفترین دریعتی دانند ذات مطهر
وعنصر مزکاء[11] حضرت سلطنت[12] وارث اعمار باد[13] *ان
شاء الله العزیز[15] شعر[14]

ت-۸۳ شاخی گر[16] از نهال بزرگی شکسته شد
ان سرو[17] سایه دار بسی پایدار باد
ور کوکبی ز برج معالی غروب کرد
خورشید اسمان شرف برقرار باد

۱-ب: اطراب *۲-ب: حذف شده ۳-پ: حذف شده ۴-ب: الله - افزوده شده
۵-ب: الله-افزوده شده ۶-ب: الصابرین ۷-ب: الله-افزوده شده ۸-آ: حذف شده
*۹-ت: مولمات ومزعجات ۱۰-پ ج: کنند ۱۱-پ: مزکی ۱۲-پ ج: وبرادران دیگر-افزوده
۱۳-پ: باشند، ج: بادند *۱۴-ب: حذف شده ۱۴-پ: بیت، ج: حذف شده
۱۵-ت: تعالی ۱۶-پ: که ۱۷-ب: سرز

*نوع چهارم   تعزیت بر طریق تهنیت[۱]

بعد از شرایط تسلیم و رضا بقضای الهی تصویر رای منیر[۲]
حضرت[۳] شریفه سلطانی شرفها الله تعالی وعظمها گردانیده
می آید کی چون حضرت عزت عز شانه و عظم سلطانه ۸۴آ ب ۷۴ ث
یکی را از بندگان برگزیدهٔ خویش از مضیق سجن دنیا
خلاص داده بغناء جنان وجناب جنات رضوان برد و
بر موجب نص[۴] *الدنیا سجن المومن وجنة الکافر[۵]
از جنت کفار بصدر مسند[۶] دار القرار رساند و در نعیم
مقیم جای داده[۷] بلقاء بیچون خود وحشت اورا بانس
مبدل گرداند[۸] بر فوات او جزع نمودن وخود را از
احراز درجات صابران محروم گردانیدن و نعیم[۹] جنان ۱۲۴ پ
و[۱۰] مجاورت حضرت[۱۱] رحمن[۱۲] را بتواتر جزع و بکا بنص حدیث
المیت یعاقب[۱۳] ببکاء اهله بر و منغص[۱۴] داشتن از جمیع
الباّ[۱۵] و عقلاء وجود بتخصیص از سلاطین دین دار و ملوک

---

*۱-ب: حذف شده ، ج: تعزیت بر طریق تهنیت - حذف شده
۲-ت: حذف شده   ۳-پ: شهریاری - افزوده شده   ۴-ت: حذف شده
*۵-ب: حذف شده   ۶-ث: حذف شده   ۷-آ ب ت: دهد
۸-پ: گردانیده   ۹-ج: نعم   ۱۰-پ: حذف شده   ۱۱-ب: حذف شده
۱۲-آ ب ت ج: رحمان   ۱۳-ج: یُعَذّبُ
۱۴-ت: منقص   ۱۵-ب: اولیا

شریعت شعار پسندیده نیفتد چه تمسک باذیال
صبر چنانک عادت ارباب تسلیم است اشرف[۱] ملکات
۲۷آ و اعلی درجاتست بلک درین[۲] صورت تهنیت گفتن
بهتر از تعزیت دادن چه یکی را[۳] از بزرگان دین کی[۴] در
مرض الموت بود اصحاب و دوستان تسلیه وتسکین
می کردند او بخندید *و در[۵] جواب ایشان گفت از ارباب
دنیا که بعضی دوستان[۶] و بعضی دشمنان اند *جدا می شوم[۷]
وبحضرتی متوجهم[۸] کی جز عنایت و مرحمت از انجا تصوری
دیگر ندارم چه جای غم خوردن و اندوه و پریشانی[۹] بردنست[۱۰]
روز *خرمی و شادمانیست[۱۱] چه رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده است[۱۲] *من کره لقا الله کره الله لقاءهُ ومن احبّ
لقاء الله احب الله لقاءه[۱۳] *یعنی هر انک[۱۵] دیدار خدای را
کاره باشد خدای تعالی نیز دیدار اورا کاره باشد[۱۶] وهرکس

۱-ب: اشرف و ، ث: اشراف   ۲-آ ج: در ، ت: حذف شده
۳-آ: حذف شده   ۴-ب: حذف شده   *۵-ت: حذف شده   ۶-پ: دوستانند
*۷-پ ج: خلاص می یابم   ۸-ج: متوجه می شوم - در حاشیه بشکل - متوجهم - افزوده شده
۹-ت: بریشان   ۱۰-ب ت: بودنست   *۱۱-ت: شادمانی وخرمیست
۱۲-آ: است کی   *۱۳-ب: حذف شده   ۱۴-پ: از - یعنی - تا - دارد (ص ۵۲۴) حذف شده
۱۴-ث: دارد - حذف شده   ۱۵-ث ج: هرکس کی
۱۶-ت: کرده

که[1] دیدار خدای را دوست دارد خدای[2] نیز دیدار[3] او را
دوست دارد و شک نیست کی ملاقات حق بعد از
موت باشد *[4] که حجب جسمانی مرتفع گردد **[4] و یکی از حکما
گفت عجبت لقوم یکون مسافراً بلغ منزله یعنی عجب[5]
میدارم از[6] قومی[7] کی بر مسافری *می گریند[8] کی بعد از تعب
سفر بخانه و منزل خود رسید و رسول صلی الله علیه و سلم
فرموده است *[9] کن فی الدنیا کانک غریب او عابر[10] سبیل
و عد نفسک من اصحاب القبور *[4] امّا اگر[11] بر فوات عزیزان
۵۵۵آ تاسف[12] از ان جهت باشد کی فرصت بندگی حضرت
عزت[13] که موجب ادراک سعادت آخرتست در دنیا
دست می دهد و بدین واسطه دنیا را[14] مزرعه آخرت
۱۲۴پ خوانده اند و بعد از مفارقت مجال اکتساب طاعات
و اقتناء مثوبات چگونه میسر شود بجای خود باشد چه[15]

۱ـ ج: حذف شده ۲ـ ت: خدای تعالی ۳ـ ت: حذف شده

*۴ـ*۴ـ ج: از ـ که حجب ـ تا ـ القبور ـ حذف شده

*۴ـ**۴ـ پ: از ـ و یکی ـ تا ـ القبور ـ حذف شده ۵ـ ت: حذف شده

۶ـ ت: حذف شده ۷ـ ت: قومی را *۸ـ ث: گریه می کند

*۴ـ*۹ـ ب: از ـ کن فی الدنیا ـ تا ـ القبور ـ حذف شده ۱۰ـ ت: غابر

۱۱ـ ب: حذف شده ۱۲ـ پ ث ج: و تلهّف ـ افزوده شده ۱۳ـ پ: حذف شده

۱۴ـ پ ث: حذف شده ۱۵ـ ت: حذف شده

۸۳ت شیخ بزرگوار[1] عبدالله کلابادی قدس الله روحه العزیز
را[2] درخواب دیدند و پرسیدند که[3] چه می[4] خواهی گفت
انک[5] مرا یک نوبت دیگر بادنیا[6] برند و پاشنهٔ دروازهٔ
کلاباد را درچشمخانهٔ من بگردانند[7] و چندان مهلت دهند
که یک[8] نوبت دیگر الله بر زبان رانم چه اگر او را فضیلت
طاعت و بندگی حق[9] در آخرت کی مجموع حجب مرتفع
است معاین نگشتی این سخن[10] نگفتی [11]
۷۴ث *[12] من شرف الدنیا و من[13] فضلها
انّ بها تستدرک[14] الاخره *[12]
۸۵ب پس برین تقدیر[15] حضرت شریفهٔ سلطانی[16] دامت سلطنته
را[17] بر فوات عزیزی که متوجه حضرت رب العالمین شده
بهیچ گونه تحسر نباید خورد و نعیم جنان را برو مکدر و منغص
نباید[18] داشت و ثواب جمیل و اجر جزیل را منتظر باید بود

۱ـ ب: حذف شده

۲ـ ب پ: حذف شده ۳ـ ت: حذف شده

۴ـ پ: حذف شده ۵ـ آ ب ت: حذف شده ۶ـ آ: بدنیا

۷ـ ب: بگردانید ۸ـ ب: حذف شده ۹ـ ت: حق تعالی

۱۰ـ ب: حذف شده ۱۱ـ پ ث: شعر ـ افزوده شده *۱۲ـ*۱۲ـ ب: حذف شده

۱۳ـ ج: حذف شده ۱۴ـ پ ت: یستدرک ۱۵ـ ج: کی ـ افزوده شده

۱۶ـ ث: سلطانی را ۱۷ـ ث: حذف شده ۱۸ـ پ: نیاید

حق تعالی این[1] مصیبت را اخر مصایب گرداناد وذات
مبارک وارث اعمار باد بالنبی وآله[2]

*[3] صورت دوم در[4] جواب تعزیت نامه[5] چهارنوع

نوع اوّل*[3] بعد از وقوف بر تفقدات سلطانی یادداشتی
کی سلطان اعظم زیدت سلطنته فرموده[6] و دل مجروح را
مرهمی نهاده از وفور الطاف وکمال اشفاق واعطاف آن
۱۲۵ پ حضرت مستبعد نشمرد شرایط دوستداری و وظایف
پسندیده کرداری همین باشد شک نیست کی مفارقت
عزیزان بر وجهی کی *امید ملاقات درین جهان[8] ممکن نباشد[7]
آ۷۷ صعوبتی تمام دارد اگر[9] جماعت دوستان سورت ان[10] حادثه
را بانواع مسکنات تسکین کنند[11] و باصناف[12] مسلیات تسلی
دهند و مصاب را ازحرکتی که بدان واسطه از ثواب
صابران محروم گردد[13] مانع شوند حقی که ماورای ان تصور
نتوان کرد بجای آورده باشند و شخصی را کی[14] دهشت
وحیرت برو مستولی شده از ان غرقاب خلاص داده

۱-آ ت: ان ۲-ب: وعمرته-افزوده شده *۳—*۳-ب: حذف شده
۴-پ ت ث: حذف شده ۵-پ ج: هم-افزوده ۶-پ ج: فرموده بود
*۷-ت: درین جهان امید ملاقاة نباشد ۸-آ: دنیا ۹-ت: اگرچه
۱۰-ت: این ۱۱-پ: کند ۱۲-آ ب ت: اصناف
۱۳-پ: ی-افزوده شده ۱۴-ب: حذف شده

وهر آینه درین عمل مثاب و ماجور شوند حق تعالی ذات
شریف سلطانی را وارث اعمار گرداناد و این جانب را
صبری[1] جمیل وآن مرحوم مغفور را اجری[2] جزیل کرامت کناد
بحق حقه

*نوع دوم[3] الطافی که ازجانب سلطان اعظم دامت سلطنته
در[4] یادداشت اینجانب صادر شده بود وبر نزول الهی کی صعوبت
آن[5] وضوحی هرچه تمامتر دارد تسلیه وتسکین فرموده از کمال
دوستداری آنحضرت مستبعد[6] نداشت[7] شک نیست که تواتر
اضطراب و اضطرار درصورتی که مفید ومنجح نخواهد آمد وظیفهٔ عقلا[8]
وشیمه الباّ نیست و انخراط در سلک صابران بهترین
وسیلتی وشریفترین کرامتی چه بتواتر معلوم شده که حکیمی
آ۱۲۵ پ را پسر[9] رنجور شد *وایام مرض تا ده روز[10] امتداد یافت درین[11]
ج ۵۲ مدت حکیم از مالوف[12] و مشتهیات نفسانی چون مطعوم[13] و
مشروب بکلی اعراض کرد و اوقات خود بر معالجت[14]
ت ۸۴ او مصروف گردانید بعد از ده روز که ان تدابیر مفید نیامد

۱-پ ج: صبر ۲-ت ج: اجر *۳-ب: حذف شده
۴-ت: حذف شده ۵-ب: این ۶-ب: مسبعد، ث: مستبدع
۷-آ: بداست، پ ج: نشمرد، ث: بدانست ۸-ت: حذف شده
۹-پ ج: بسری، ت: سپری *۱۰ پ ج: وتاده روز مرض، ت: وایام مرض او تاده روز
۱۱-ث: دران ۱۲-پ ث: مالوفات ۱۳-پ: مطعوم ۱۴-ج: معالجات

وپسر بجوار رحمت[1] ایزدی پیوست حکیم طعام و شراب
خواست وگفت چندانک تدبیر[2] ممکن بود کردم اکنون
انقطاع از *مطعوم و مشروب[3] فایده نخواهد داد بعد از ان
بتجهیز و تکفین او[4] اشتغال نمود[5] جزع در قضیهٔ که مفید نخواهد
بود کار خردمندان نیست حق تعالی حضرت شریفهٔ
سلطانی را وارث اعمار گرداناد

*نوع سوم[6] بعد از عرض مراسم اتحاد و تاکید مبانی ولا[7] و
وداد نموده می شود که مکاتبهٔ شریفه در باب تمسک باذیال
۲۵ ث مصابرت[8] و انقطاع از مزعجات جزع و فزع بر فوات برادر
۸۵ ب سعید مغفور طاب ثراه که بدین محب مخلص ارزانی فرموده
بود[9] رسانیدند مورد ان *بتکریم و تعظیم[10] تلقی یافت و نصیحتی
را که در باب تسلیه و تسکین فرموده بسمع رضا اصغا رفت
شک نیست کی در چنین مصایب *و وقایع خود را در سلک
صابران منخرط گردانیدن تا باستیفاء[11] ثواب فایزان[12]
واصل شوند بهترین ملکه و شریفترین عادتیست و چون

۱- ت: حذف شده ۲- پ: تدبّر *۳- پ: مشروب و مطعوم
۴- آ: حذف شده ۵- ج: باقی - افزوده شده *۶- ب: حذف شده
۷- ب: حذف شده ۸- ج: صابران ۹- ج: بود - حذف شده
*۱۰- آ: تعظیم و تکریم *۱۱- پ ج: و وقایع انخراط در سلک صابران تا باستیفاء
۱۲- ث: حذف شده

وصول درین جهان بعزیز متوفی ممکن نیست ادراک
مثوبتی که ممکن بل محقق و مقررست[1] غنیمت باید شمرد
۱۲۶ پ حق تعالی در ورود نوازل و نزول مصایب همکنان را
صبری جمیل کرامت کناد بالنبی و اله *وصحبه[2]

*نوع چهارم[3] بعد از ایراد اوراد دعوات و ایصال امداد
خدمات و تحیات بحضرت[4] سلطانی اعظمی دامت سلطنته
اعلام می رود که تسلیه و تسکینی[5] کی در باب عزیز متوفی
فرموده و از توجه او[6] بجناب رحمن[7] و جنات رضوان اخبار
آ-۷۸ واجب دانسته و از تمهید قواعد تعزیت منع کرده و
اخبار اسلاف کرام را درین[8] باب باستشهاد[9] آورده و ذکر
فرموده که تاسف بر فوات عزیزان اگر از جهت فوت[10]
ایام طاعت حضرت عزت باشد که ان در دنیا دست
می دهد بجای خودست چه اکتساب ان سعادت و اقتناء
ان دولت اینجا می توان کرد تمامت بوقوف پیوست
و از کمال الطاف و وفور اشفاق حضرت[11] شهریاری مستبعد
ندانست[12] و مجموع ان تنبیهات و ایقاظات[13] را که مشتمل

۱- ث: مقرر *۲- پ: وصحبهٔ الطاهرین. ت ج: حذف شده *۳- ب: حذف شده
۴- ج: حذف شده ۵- ب پ ت: تسکین ۶- ت: حذف شده
۷- ت: رحمان ۸- ث: دران ۹- ت: استشهاد ۱۰- آ: فوات
۱۱- ت: حذف شده ۱۲- ت: نداشت ۱۳- ب ج: اتقاضات

برعایت مصالح دنیوی و اقتناء[1] مثوبات اخرویست[2]
بگوش جان استماع نمود شک نیست که قوت نفس
و قدرت قلب[3] در نزول حوادث و حدوث نوازل ظاهر
گردد و از تواتر جزع و توالی انین جز سقوط از درجهٔ[4] صابران
امری دیگر متصور نشود و بفضل حق عز اسمه و یمن همت[5]
مبارک آن ملکه حاصل شد[6] حق تعالی ذات شریف خدایگانی
را که مفرح[7] هموم دوستداران و مفرّج[8] کروب دولتخواهانست
۱۲۶آ پ سالیان نامعدود باقی داراد بالنبی محمد[9] و آله *و اصحابه[10]

*[11] فصل نوزدهم در استدعاء تردد تجار و قوافل
دو صورت مکتوب و جواب و هریک[12] سه نوع

۸۴آ ت صورت اوّل مکتوب

نوع اوّل*[11] بررای شریف سلطانی اعظمی زیدت
۵۶آ ج سلطنته[13] مخفی نماند که ابادانی بقاع و بلاد و ترفیه احوال[14] عباد
از تردد *تجار و طوایف[15] قوافل است چه رُخص[16] اسعار و

۱ـ ث: احرار ۲ـ پ: اخروی ۳ـ پ: حذف شده
۴ـ ب: درجه ۵ـ پ: نعمت ۶ـ پ: شود ۷ـ ج: مفرّج
۸ـ ب ت ج: مفرّح ۹ـ پ ت: حذف شده *۱۰ـ ت: حذف شده *۱۱ـ ۱۱ـ ب:
از ـ فصل ـ تا ـ اول ـ حذف شده ۱۲ـ ج: بر ـ افزوده شده ۱۳ـ ج: عظمته ۱۴ـ ت: حال
*۱۵ـ ب ث: تجار و طوایف و ، پ ت: طوایف تجار و
۱۶ـ آ: در زیر کلمه ـ رخص ـ باخط مغایر ـ ارزان شدن نرخ ـ افزوده شده

خصب[1] ولایات ار آمد و شد ایشان می[2] باشد و اکنون
مدتیست تا از ان مملکت تجار و قوافل[3] نیامده اند
و اقمشه *و آلات[4] و آنچ معهود بوده نیاورده و نبرده
و بدین واسطه *در مملکتین[5] غلایی[6] متجاوز الحدّ پدید
آمده و موجب عسر احوال و ضیق مجال اهالی و ساکنان
شده و تدارک بر ذمت[7] حضرتین واجب توقع بشمول
الطاف حضرت[8] شهریاری چنان است که اشارت شریف *بارکان
۸۶ب دولت[9] صادر گردد تا[10] فرمان مطاع و حکم واجب الاتباع
ان حضرت را بجماعت تجار و قوافل[11] رسانند[12] تا بر قرار
سابق بتردد مشغول شده اقمشه و اسلحه و الات و
مطعومات[13] و سایر انچ[14] معهود بوده بدین ولایت[15] آورند
و ازینجا متاع ان مملکت حاصل کرده باتفاق تجار این
۷۵آ ث مملکت آنجا برند *تا در هر دو مملکت[16] رخصی تمام و خصبی

۱ـ ت: رخصت ۲ـ ت: حذف شده
۳ـ ب پ ت ث ج: قفول *۴ـ پ: ولایت *۵ـ ج: در حاشیه نوشته شده
۶ـ آ: در زیر کلمه ـ غلایی ـ باخط مغایر ـ گرانی ـ افزوده شده ، ب: غلاقی ، پ: غلامن
۷ـ ت: همت ـ افزوده شده ۸ـ آ: حذف شده *۹ـ پ: درباره ان دولت
۱۰ـ پ ج: که ۱۱ـ ت: قوافیل ۱۲ـ ب پ ت: رسانید
۱۳ـ ب پ ت ث ج: مطعومات ۱۴ـ ت: حوایج ۱۵ـ ث ج: ولایات
*۱۶ـ آ: تا هر دو مملکت را ، پ: تا در مملکت

علی الدوام پدید آید و اهالی و ساکنان از شدت افتقار
و احتیاج مخلصی[1] یابند *نواب دیوان[2] با متصرفان[3] و تمغاجیان
۱۲۷پ مقرر کرده اند[4] که زیادت از حقوق تمغا از ایشان نطلبند
تا مرفه الحال و فارغ البال تردد کنند[5] وچون *این معنی[6] متضمن[7]
اصلاح مملکتین است بمزید تاکید حاجت نمی افتد جهان بکام باد

*نوع دوم[8] برشرایف آرای حضرت معلاء[9] سلطانی اعظمی
دامت سلطنته پوشیده نیست[10] که حکمت[11] ایزدی
۷۸آ در تعیین تجار و *طوایف قوافل[12] آنست که اگر[13] در بعضی
بقاع و بلاد بندگان خدای[14] را ضیق مجالی[15] باشد بواسطهٔ تردد
ایشان ونقل مطعومات[16] و ملبوسات وجمیع ما یحتاج الیه ان
ضیق بسعت[17] مبدل گردد و مردم از شدت *احتیاج و
افتقار[18] خلاص یابند وچون مدتیست که تجار و قوافل
منقطع شده اند و بدین[19] واسطه تجار[20] این مملکت نیز بدان

۱-پ: مخلص ، ت: خلاص *۲-پ ج: حذف شده
۳-ث ج: حذف شده ۴-ب: کردانیده اند ، پ ج: شده ، ت: کرده اند
۵-پ: کند *۶-آ: معنی - حذف شده، پ ج: این حال ۷-ب: حذف شده
*۸-ب: حذف شده ۹-ج: حذف شده ۱۰-ب: نماند ۱۱-آ: بالغه - افزوده شده
*۱۲-ج: اصحاب کاروانها ۱۳-آ ب ت: حذف شده ۱۴-پ: خدا تعالی
۱۵-ب ت: مجال ۱۶-پ: ومشروبات - افزوده شده ۱۷-ت: وسعت
*۱۸-آ: افتقار و احتیاج ۱۹-آ: بدان ۲۰-ت: حذف شده

ولایات[1] تردد *نمی توانند کرد[2] وعسری تمام باحوال خلایق
راه یافته[3] توقعست که احکام شریفه بتردد تجار وکاروانها
نفاذ یابد تا برقرار بمعاملات وخرید وفروخت مشغول
گردند وضیق حال[4] اهالی بسعت[5] مبدل شود چون این
ملتمس[6] موجب اصلاح احوال جهتین است یقین که
مبذول افتد جهان بکام باد

*نوع سوم[7] اعلام رای شریف گردانیده می آید که از
سوالف ازمنه واعصار درجمیع بقاع وامصار عادت چنان
بوده که بازرگانان واصحاب قفول بآمد و شد مشغول باشند[8] و
امتعه و اقمشه[9] و مطعومات و ماکولات و ملبوسات و
۸۵ت مفروشات آرند وبرند تا خلایق را درخرید و فروخت
۱۲۷پ اسباب معاش و مواد انتعاش حاصل گردد[10] و ملوک
ممالک نیک نامی دنیا وثواب[11] آخرت یابند مدتیست
که ازان مملکت تجار وکاروانیان[12] هیچ متاع وقماش
*بدین ولایت[13] نیاورده اند وتجار این اطراف[14] نیز بدین[15]

۱-ب پ: ولایت *۲-ب: نمی توانند رفت ۳-ب: یافته است
۴-آ: بحال ۵-ت: وسعت ۶-ت: که - افزوده شده
*۷-ب: حذف شده ۸-ت: حذف شده ۹-ت: اسلحه ، ج: اقمشه و الات
۱۰-پ: کرده ۱۱-ث: مثوبات ۱۲-ب: کاروانیان نیامده ، پ: کاردانان
*۱۳-ب: حذف شده، ت: بدین مملکت، ث: بدین ولایات ۱۴-ج: طرف ۱۵-ت: بدان

واسطه ازینجا هیچ[1] چیز *بدان ولایت[2] نبرده[3] وضیقی[4]
تمام باحوال خلایق راه یافته توقع است که فرمان مطاع نافذ
گردد که[5] بعد الیوم تجار و قوافل بی تمسک بهیچ[6] عذر
امتعه و اقمشه و مطعومات *و ملبوسات[7] و مفروشات
بدین مملکت *آورند و بقیمتی[8] که مناسب وقت *و حال[9]
باشد[10] بفروشند و ازین ولایت[11] متاع آن مملکت آنجا برند
مقرر شده[12] که[12] بیرون[13] تمغاء معهود[14] از[15] هیچ آفریده از تجار
مطالبت نرود با وجود کمال اعتناء حضرت شهریاری
ج ۵۷ بترفیه حال عباد و رونق بقاع و بلاد بمزید تاکید چه
حاجت[16] جهان *بکام و دولت مستدام باد[17]

*صورت دوم جواب

آ۶۵ ب نوع اول[18] برمضمون مکاتبه شریفه زید شرفاً وقوف
یافته بعد از عرض مراسم اخلاص اعلام[19] می رود که درین

۱-ت: حذف شده *۲-ت: حذف شده. ث ج: بدان ولایات
۳-ب: نبرده اند ۴-ج: ضیق ۵-پ: تا ۶-ج: حذف شده
*۷-ت: حذف شده *۸-آ: وبقیمتی - باخط مغایر بالای سطر نوشته شده. ب: اورده آند
*۹-آ ب ت: و - حذف شده. پ: حذف شده ۱۰-آ: حذف شده
۱۱-پ ت ث ج: ولایات ۱۲-ب: حذف شده ۱۳-پ: بیرون از
۱۴-ت: معهوده ۱۵-ب: حذف شده ۱۶-ب: حاجت است کی
*۱۷-پ ج: بکام باد *۱۸-ب: حذف شده ۱۹-ت: عرضه

مدت که[1] تجار و قوافل ازان ولایات[2] منقطع شدند علت
تامه این[3] معنی آن[4] بوده که متصرفان و تمغاچیان بمخاطبات
ناوارد و مطالبات ناواجب ایشان را مخاطب و مطالب
می گردانیدند[5] و اضعاف تمغاء معهود[6] توقع[7] داشته جبراً
وقهراً می ستدند و بعضی *از ایشان[8] ازانجملت بوده
۱۲۸ پ که راس المال بقرض داشته اند دران ولایت از طرف
تمغاچی مکلف و درین مملکت بمطالبت حقوق غرما
مشدد[9] و معنف[10] انقطاع را بهترین حالتی تصور کردند اگر
۷۶ ث رای شریف سلطانی بمتصرفان و تمغاچیان حکم مطاع ارزانی فرماید[11] تا
ایشان را بزیادت *از تمغاء مقرر که در زمان قدیم معهود
آ-۷۹ بوده[12] مطالبت نکنند و بزواید و عوارض و اخراجات
و تکالیف دیوانی مخاطب نگردانند بارسال[13] ایشان اشارت
رود و الا چگونه[14] رخصت[15] توان داد که بمهمی مشغول
شوند که خسارت ایشان اضعاف منفعت باشد صورت

۱-پ: حذف شده ۲-ب ت: ولایت ۳-ت: ان ۴-ت: حذف شده
۵-ت: می کرداند ۶-پ: حذف شده ۷-ج: حذف شده *۸-ج: حذف شده
۹-آ ت: مشدود ۱۰-ث: حذف شده ۱۱-پ ت: فرمایند
*۱۲-ب: از تمغاء قدیم که مقرر بوده در زمان قدیم
۱۳-آ: نکرداند ارسال - افزوده شده ۱۴-آ: حذف شده
۱۵-ت: تمام - افزوده شده.

حال برین جملتست[۱] زیادت تاکید چه حاجت
دولت مستدام باد

*نوع دوم[۲] بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه اعلام می رود که اشارتی که درباب انفاذ تجار و قوافل بدان مملکت فرموده و تردد ایشان را جهت فسحت مجال اهالی و ساکنان مملکتین استدعا نموده حال انک مدتیست[۵] تا قطاع و حرامیان[۳] راهها ان ولایات[۴] را مسدود گردانیده اند و بهر وقت لشکریان آنجا نیز[۶] بقطاع طریق[۷] ملحق شده صادر و وارد را مزاحم و متعرض می گردند و بغارت و تاراج و قتل نفوس و نهب اموال اشتغال می نمایند و تجار ضعیف
۸۵آ ت حال[۸] بدین واسطه از تردد و آمد و شد مرتدع و منزجر شده اند رای شریف سلطانی اعظمی[۹] را اول بدفع حرامیان و تادیب لشکریان اشتغال می[۱۰] باید فرمود و بعد از ان
۱۲۸آ پ استدعای حضور تجار و قوافل کرد چه در تردد این جماعت هر دو مملکت معمور می گردد و چون راهها ایمن شود تجار[۱۱] از منافع و مکاسب خود بهیچ حال اعراض نجویند

۱ـ ج: حملت اند *۲ـ ب: حذف شده ۳ـ ت: را ـ افزوده شده
۴ـ ب پ: ولایت ۵ـ پ ت: گردانیده ۶ـ ت: حذف شده
۷ـ پ: الطّریق ۸ـ پ: الحال ۹ـ ب: و اعظمی
۱۰ـ ب: حذف شده ۱۱ـ ب: حذف شده

بزیادت تاکید احتیاج نیست[۱] دولت ابد پیوند باد[۲]

*نوع سوم[۳] بعد از اطلاع بر مقاطر اقلام شریفه اشارتی که درباب تجار و قفول فرموده *بسمع رضا[۴] اصغا رفت و در روز باحضار جلال الدین محمد که راه ملک التجاری دارد حکم کرده شد و مقرر گشت که او و جماعتی که در اهتمام او می باشند[۵] ازین[۶] تاریخ باز[۷] امتعه و اقمشه و اسلحه و ملبوسات و مطعومات و ماکولات و مفروشات که در ان[۸] ولایات[۹] دربایست باشد آنجا اورند و بقیمتی که موافق معدلت باشد بفروشند بشرط انک با[۱۰] ایشان
۸۷ ب بزیادت از تمغاء معهود خطابی نرود و از انجانب[۱۱] نیز تجار[۱۲] برهمین طریقة[۱۳] تردد آغاز کنند و آنچ داشته[۱۴] بدین ولایت[۱۵] آورند تا[۱۶] متصرفان در رعایت ایشان مساعی جمیله[۱۷] بتقدیم رسانند چون این معنی[۱۸] متضمن مصلحت[۱۹]

۱ـ ب: نمی افتد که ۲ـ ت: بمنه و لطفه ـ افزوده شده
*۳ـ ب: حذف شده *۴ـ آ: حذف شده ۵ـ ب ت: باشد
۶ـ ث: از ان ۷ـ ت ث: بار ۸ـ آ ب ت: درین
۹ـ پ: ولایت ۱۰ـ ب: تا، ت: ما ۱۱ـ ت: ازین جانب
۱۲ـ ج: حذف شده ۱۳ـ ت: طریق ۱۴ـ ت: دانسته
۱۵ـ ت: حذف شده، ث ج: ولایات ۱۶ـ ب: ما، ت: با
۱۷ـ ب: جمیل ۱۸ـ پ ج: حال ۱۹ـ ث: حذف شده

مملکتین است در توقیف و تحبیس ایشان چه فایده
دولت و عظمت جاوید باد[1]

*[2]فصـــل بیستم در استدعاء حضور یکی از اعاظم[3] و غیره

دو صورت مکتوب و جواب

صورت اوّل مکتوب سه نوع

نوع اوّل*[2] بعد از انهای[4] انبای وداد و اخبار احوال ۵۷ ج
*[5]اعتقاد و اعتضاد نموده می شود[6] که مدتیست تا صیت ۱۲۹ پ
مناقب و فضایل *وسمعهٔ مکارم و معالی[7] مولانا اعظم علّامة
العالم مقتدای جهان قطب الملة والدین ادام الله میامن
انفاسه الشریفه بمسامع دعاگوی دولتخواه رسیده است[8] و
ترقّی او بر مدارج[9] عرفان و معارج[10] تحقیق و تدقیق معلوم شده
و خاطر را شعفی تمام[11] بملاقات ان حسنه ایام پدید آمده و
خواسته که از فراید فواید انفاس ان بحر زخّار[12] باستخراج
لالی متلالی فضایل و کمالات بحظّی اوفر و نصیبی اکمل ۷۹ آ / ۷۶ ث

۱- آ : والله اعلم بالصواب - افزوده شده ، پ : بالنبی و آله و صحبه - افزوده شده
۲—۲- ب : حذف شده ۳- پ ت ج : یا ۴- ت : انباء
*۵- ت : اعتضاد و اعتقاد ۶- ت : آید *۷- ث : حذف شده
۸- ب : حذف شده ۹- پ : مراجع - در حاشیه تصحیح شده و - مدارج - افزوده ، ث : معارج
۱۰- ث : مدارج ۱۱- ب : حذف شده
۱۲- ب : زخان

*[1]فایز گردد و وصول بدین مطلوب بی اجازت ان حضرت
امری متعذر ست این ضراعت را وسیلت ان[2] مطلوب
ساخته*[1] بلطف عمیم و مکرمت جسیم امیدوار ست کی فرمان
جهان مطاع بارسال[3] آن بزرگ بدین مملکت نفاذ یابد تا
چند *روزی از میامن[4] انفاس متبرکهٔ ایشان
مستفید گردد و بعد از ان معززاً مکرماً[5] بدان حضرت
*متوجه شود[6] اجابت[7] این[8] مطلوب از جسایم الطاف حضرت ۸۶ ت
سلطنت پناه غریب[9] نمی داند دولت دوجهانی محصل باد
*نوع دوم[10] بعد از ارسال وظایف اخلاص و ابلاغ رواتب
اختصاص مکشوف رای جهان آرای گردانیده می آید که درین
ایام یکی را[11] از دعاگوزادگان عارضهٔ[12] که نصیب اعادی آن
حضرت باد روی نموده *اگرچه[13] درین مملکت حذّاق حکما
و مهرهٔ اطبّا موجودند امّا بحضور مولانا اعظم ملک الحکما
بقراط العصر[14] نجم الملة والدین ادام الله فضایله که باتفاق افاضل ۱۲۹ پ

۱—۱- ب : از - فایز گردد - تا - ساخته - حذف شده
۲- پ ث : این ، ج : حذف شده ۳- پ ج : بانفاذ ، ب : باتصال
*۴- آ : روز میامن ، ب : روزی بمامن ، ت : روزی میامن ۵- ب : و مکرماً
*۶- پ ج : ارسال واجب داند ۷- ت : اجازت ۸- آ ب : آن
۹- پ : قریب *۱۰- ب : حذف شده ۱۱- پ ث : حذف شده
۱۲- آ : حذف شده *۱۳- ت : اگر ۱۴- پ : العهد

جهان در علم طب سرامد وجودست احتیاج می افتد
فلان را که از امنا و معتمدان اینجانب است انجا فرستاد
و نسخه ادویهٔ که اطبا بعد از تشخیص[1] مرض نوشته اند
مصحوب اوست و کیفیت عارضه معلوم کرده چون صورت
ان را با مولاناء اعظم تقریر کند[2] انچ خدمتش را از تعیین ادویه
واشربه روی نماید و درین مملکت متعذر باشد باتفاق
مشارالیه استصحاب نموده اینجا اورد اگر توجه او باجازت
شریف[3] تحقق[4] یابد از لطف بی دریغ مستبعد نشمرد[5]
جهان بکام باد

*نوع سوم[6] بر رای جهان افروز منهی می گردد که اندیشهٔ
۸۷ ب تأسیس عمارت ابواب البر[7] از[8] مسجد و مدرسه و خانقاه
و رباط سبیل و قنطره و امثال آن در خاطر قرار گرفته
و داعیه آن نصب العین شده اگر اشارت عالی بارسال
*معماری که در صنعت هندسه عدیم النظیر باشد[9]
مصحوب فلان که بدین مهم آمده نفاذ یابد در وظیفه اخلاص
و دولتخواهی افزوده *شود چه[10] معماران و مهندسان کی از عهده

۱ـ پ: تشخّص ۲ـ ب: کسد ۳ـ ت: شریفه
۴ـ ت: تحقیق ۵ـ ب: کرفته غیرها بر نشمرند کی
*۶ـ ب: حذف شده ۷ـ ج: البرّی ۸ـ ث: حذف شده
*۹ـ پ ج: ملک المهندسین برحسن معمار *۱۰ـ آ: حذف شده

چنین عمارتی بیرون توانند آمد ازین ولایت غیبت
نموده اند[1] دولت *ابد پیوند باد[2]

*[3]صورت دوم[4] در[5] جواب برضا یا بمنع[6] و هر یک
سه نوع اما جواب برضا

نوع اول[*3] بعد از وقوف بر مقاطر انفاس گوهربار
اشارتی که درباب مولاناء اعظم افضل الزمان قطب الملة
۱۳۰ پ والدین عمت فضایله فرموده[7] و استدعای حضور کرده
هرچند مفارقت او ازین معتقد تعذری تمام دارد و لایزال *بافادت
انواع[8] فضایل مشغول است فاما چون جانب بزرگوار[9] سلطانی
اعظمی پیش این مخلص در غایت عزتست[10] استدعای
آن[11] مطلوب را باجابت و انجاح مقرون داشتن از جمله
لوازم دانست مولاناء اعظم را در صحبت رسل بحضرت
ارسال رفت در تنویه مقدار و ترفیه خاطر بزرگوار او
۵۸ ج بمزید تاکید حاجت نیست بسرعت اعادت[12] او[13] بزرگ[14]
اشارت فرمودن منوط بلطف بی دریغست امور دو

۱ـ ت: نموده *۲ـ ت: درحاشیه نوشته شده
*۳ـ *۳ـ ب: از ـ صورت ـ تا ـ اول ـ حذف شده ۴ـ ت: اول ۵ـ ت: حذف شده
۶ـ ث: یا برضا ۷ـ ب: فرموده اند *۸ـ ج: بانواع افادت
۹ـ ت: حذف شده ۱۰ـ ب: عزیزست ۱۱ـ پ ث ج: این ۱۲ـ آ: حذف شده
۱۳ـ ج: حذف شده ۱۴ـ پ ج: حذف شده

جهانی بر وفق رای[1] شریف[2] همایون ساخته باد

۷۲ ث *نوع دوّم[3] اشارتی که در باب عارضه مبارک[4] یکی[5] از
۸۰-آ ۸۶ ت شاه زادگان جهان کمل[6] الله صحته فرموده یعلم الله تعالی
که از[7] استماع آن انزعاجی تمام[8] بخاطر راه یافت[9] و در
روز مولانا اعظم ملک *الحکما و الاطبا[10] بقراط الزمان نجم
الملة و الدین دامت فضایله را[11] مصحوب رسول خدمت
با انچ از ادویه و اشربه اشارت رفته فرستاده شد امیدست
که تا انجا رسیدن صحت کلی[12] روی نموده باشد ان شاء الله تعالی

*نوع سوم[13] اشارتی که در باب تاسیس مبانی[14] خیرات[15]
و توطید دعایم مبرات فرموده و *[16]معماری *مهندس را[17]
استحضار نموده[18]* ملک المهندسین پیرحسین[18] معمار درا* و
اگرچه[19] بعمارات[20] خاصه مشغول بود و خاطر را باتمام آن[21]

۱- ب: حذف شده ۲- پ ث ج: حذف شده *۳- ب: حذف شده
۴- پ: حذف شده ۵- آ: که یکی را ۶- پ: کهل ۷- پ: حذف شده
۸- آ: حذف شده ۹- پ: یافتست، ج: یافته *۱۰- ت: الاطبا و الحکما
۱۱- ت ج: حذف شده ۱۲- پ ج: کامل *۱۳- ب: حذف شده ۱۴- پ: حذف شده
۱۵- پ: نموده - افزوده شده *۱۶- *۱۶- پ ج: از - معماری - تا - نموده - حذف شده
*۱۷- آ ت: را مهندس، ب: را مهندان ۱۸- ب پ ث ج: حسن
*۱۹- پ ج: استحضار نموده اگرچه او ۲۰- پ ج: بعمارت
۲۱- پ: حذف شده

اهتمامی تمام اما شرایف اشارات سلطانی را تقدیم و ترجیح
۳۰ پ واجب دانسته اورا مصاحب رسول ان جناب روانه گردانید
اگر بعد از رسمی که[1] زده باشد و اساسی که انداخته بسرعت
اعادت او حکم نافذ گردد در[2] وظیفه اخلاص افزوده شود
جهان بکام[3] باد[4] *نوع امّا جواب بمنع

نوع اوّل[5] بر رای شریف زید شرفاً منهی گردانیده
می آید[6] که اشارتی که در باب[7] فرستادن مولانا اعظم علامة
الزمان مقتدای جهان قطب الملة والدین عمت فضایله
۸۸ ب فرموده چون اورا طلب داشته شد[8] ضعف[9] مزاج و استیلاء
سنّ شیخوخت[10] را مانع توجه بدان[11] حضرت گردانید و
هرچند مبالغت رفت مفید و منجح نیامد چون همگی همت
بر ترفیه خاطر او بزرگ[12] مصروف بود اجابت ملتمس او[13]
واجب گشت اگر رای شریف بار سال دیگری از اکابر
این مملکت اشارت فرماید فرستاده شود جهان بکام باد

۱- ت: حذف شده ۲- ت: حذف شده ۳- پ: کامی
۴- ث: حذف شده *۵- ب: حذف شده ۶- پ: شود
۷- ت: حذف شده ۸- پ: بنده ۹- ب ت: ضعیف
۱۰- پ: شیخوخیّت ۱۱- ت ج: ان
۱۲- ج: بزرگوار، درحاشیه - بزرگ - افزوده و تصحیح کرده
۱۳- پ: حذف شده

نوع دوم رای[1] شریف را[2] زاده الله شرفاً و تعظیما
نموده می آید که اشارتی که در باب ارسال مولاناء اعظم
ملک الحکما و الاطبا نجم الملة و الدین زیدت فضایله صادر
شده آن بزرگ را[3] عارضهٔ روی نموده بود که مجال توجه
نداشت امّا مولانا اعظم *ملک الاطبا[4] شمس[5] الملة و الدین
عمت فضایله را که او[6] نیز در علم طب عدیم النظیرست[7] با[8]
ادویه محتاج الیهٔ[9] ارسال رفت امیدست که مساعی جمیلهٔ
او منتج *و منجح[10] آید ان شاء الله تعالی
نوع سوم بر رای جهان افروز منهی گردانیده می آید ۱۳۱ پ
که اشارتی[11] که در باب طلبیدن[12] معماری مهندس فرموده[13] و[12]*

۱- ت: بر رای ۲- ت: حذف شده
۳- پ: حذف شده *۴- ج: حذف شده
۵- پ ج: سدید ۶- پ: حذف شده
۷- پ: النظرست
۸- پ: تا
۹- پ ث ج: الیها
*۱۰- پ: حذف شده
*۱۱- آ: حذف شده
*۱۲-*۱۲- پ ج: حذف شده
۱۳- آ ب ت: حذف شده

سید المهندسین پیر حسین[1] معمار[2]* که از مشاهیر
معماران و مهندسانست[3] از مدتی باز[2]* بساختن
عمارات خاصه مشغولست و همانا[4] تا[5] مدت یکماه دیگر
با تمام رسد چون تمام شده باشد بارسال او اشارت
رود ان شاء الله تعالی جهان بکام باد
*[6]تمام شد مرتبهٔ اول از کتاب دستور الکاتب
فی تعیین المراتب*[6]

۱- ب پ ج: حسن
*۲-*۲- پ ج: فرموده مدتیست که او
۳- ب: مهندسانست
۴- ت: که - افزوده شده
۵- ب: حذف شده
*۶-*۶- ج: از - تمام شد - تا - المراتب - حذف شده ،
ت: تمام شد مرتبهٔ اول از کتاب دستور الکاتب
آمین یا رب العالمین ،
ث: تمام شد مرتبهٔ اول از کتاب دستور الکاتب
فی تعیین المراتب بمبارکی و فرخی و سعادت
و به روی بر حضرت اعلی سلطان اعظم مصنف
له خلد الله ملکه خجسته و همایون باد

فهرست نامهای اشخاص

5*

فهرست اسامی اماکن وطوائف واقوام

فهرست اصطلاحات

3 Зак. 1311

فهرست اسامی کتب

فهرست مندرجات

*١—ت: خليفه؛ توران دختر ٢—ب: عليها ٣—آ: بوران

или

*٢٠صورت دوم در٢١ جواب تعزيت نامه٢٢ چهار نوع نوع اول*٢٠

Разночтения к этому отрывку даются следующим образом:

*٢٠—*٢٠ ب: حذف شده ٢١—پ ت ث: حذف شده

٢٢—پ ج: هم—افزوده

В случае, когда в тексте по некоторым рукописям дается разночтение к большому отрывку, и в то же время внутри этого отрывка не только отдельные слова, но и группы рядом стоящих слов требуют разночтений, сначала дается обозначение отрывка в виде цифры со звездочкой перед начальным словом, и та же цифра со звездочкой следует в конце последнего слова. Затем нумеруются отдельные слова, требующие разночтения, далее следует звездочка в начале группы рядом стоящих слов и нумерация в конце этих слов. Так, например:

٢٥نوع ششم در اجابت منع شتربانان و٢٦ خربندگان و امثال ايشان از مزاحمت رعايا*٢٥

Разночтения к этому отрывку даются следующим образом:

*٢٥—*٢٥ ب—از—نوع—تا—رعايا: حذف شده *٢٦—پ ج: حذف شده، ث: شيربانان و

Отмечая некоторые моменты, касающиеся способа подготовки научно-критического текста, следует подчеркнуть, что они более подробно изложены во введении „От составителя“ к подготовленному нами критическому тексту Рашӣд ад-Дӣна *Джāми' ат-тавāрӣх*[23].

Ограничиваясь всем сказанным, следует отметить, что представленный нами научно-критический текст произведения Муҳаммада Наҳчивāнӣ, хотя он и не лишен недостатков, поможет исследователям наряду с другими источниками использовать и это произведение для освещения важнейших вопросов истории, экономики и культурной жизни стран Ближнего и Среднего Востока XIII—XIV вв., периода, являющегося одним из самых тяжелых и мрачных в истории Востока в целом.

А. А. Али-заде

[23] Рашид-ад-дин, *Джами-ат-таварих*, научно-критич. текст, т. III, Баку, 1956, стр. 3—5.

ТЕКСТ

зӯ-л-қа'да 845/21 марта 1442 г.[22]. Написана почерком *наста'лӣқ* по поручению Шабира ибн 'Абдаллāха ал-'Имāдӣ.

كتبهٔ العبد الفقير الى انور الغنى شابر[؟] بن عبدالله العمادى

Эта рукопись имеет сходство с рукописями стамбульской и лейденской, причем следует отметить, что она написана гораздо небрежнее, чем лейденская. В ней имеется немало искажений и неточностей. Ввиду близкого сходства со стамбульской и лейденской рукописями уместно также и ее причислить к этой группе. Добавленная переписчиком концовка к этой рукописи в ряде случаев в части арабского текста имеет некоторое сходство с концовкой стамбульской рукописи.

5. Рукопись парижской Национальной библиотеки под номером 463. Она обозначена буквой „ث". Текст этой рукописи написан *наста'лӣқом*, причем имеющиеся в тексте арабские предложения, стихи, изречения из Корана и заглавия всех разделов написаны *насхом*. По своему качеству она принадлежит к особой редакции, отличающейся от остальных рукописей. В ряде случаев она имеет сходство с первой группой, а иногда и с другими, в частности с рукописью Британского музея. При установлении основного текста эта рукопись была также широко использована нами. Дата ее написания требует выяснения.

6. Рукопись парижской Национальной библиотеки под номером 1378. Она обозначена буквой „ج". Рукопись дефектная, отсутствуют многие страницы, нет начала и конца. Она имеет сходство с рукописью Британского музея, и поэтому их можно причислить к одной группе. Текст этой рукописи написан *наста'лӣқом*, а заглавия всех разделов и арабские тексты — *насхом*. Ввиду дефектности и отсутствия начала и конца рукописи, дата ее написания требует выяснения.

Таким образом, для составления научно-критического текста *Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб* мы использовали отмеченные выше рукописи, из которых две близко стоят к оригиналу.

Как видно из отмеченного, использованные нами рукописи можно разделить на три группы. К первой группе относятся стамбульская рукопись "Т" и лейденская „ب", а также близкая к этой группе венская рукопись „ت". Ко второй группе относятся рукописи Британского музея „پ" и парижской Национальной библиотеки под номером 1378—„ج". Наконец к третьей группе относится рукопись парижской Национальной библиотеки под номером 463—„ث".

Все эти рукописи, и прежде всего старые, близкие к оригиналу,

[22] تم الكتاب بعون الله تعالى و حسن توفيقه فى يوم الاربعا التاسع من شهر ذى القعده سنه خمس و اربعين و ثمانمايه غفرالله لمصنفه و قاريه و كاتبه و لمن نظر فيه و استفاد منه و الكافه المسلمين

дали возможность установить текст и подготовить к печати произведение азербайджанского ученого XIV в. Муҳаммада ибн Хиндӯшāха Нахчивāнӣ *Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб*.

При подготовке данного научно-критического текста, как это было сделано и при подготовке текстов других произведений средневековых авторов, нами сохранены встречающиеся в рукописях старые формы некоторых слов, имеющих в настоящее время иное написание. Так, например: چنانك — چنانكه ,چنانچ — چنانچه , آنك — آنكه ,آنچ — آنچه , كى — كه и т. д. В ряде случаев نوشته в тексте передается в старой форме, как نبشته.

В старых рукописях буквы *пā*, *чӣм*, *гāф* и *дāл* обычно не встречаются. Вместо них использовались буквы *бā*, *джӣм*, *кāф* и *дāл-и манқӯта*. В предлагаемом критическом тексте нами восстановлены написания букв *пā*, *чӣм*, *гāф* и *дāл*. В разночтениях же сохранена орфография рукописей.

Как отмечено выше, после установления основного текста следует фиксация вариантов рукописей (разночтений) в сносках. Когда разночтение дается на одно слово в тексте, это слово нумеруется, а потом под той же цифрой в сносках дается разночтение. В сносках сначала приводится обозначенный номер, затем условный знак рукописи и, наконец, вариант разночтения. Так, например, слово ملك в некоторых рукописях обозначено в виде مملكت, а в одной рукописи опущено.

Разночтение дается таким образом. Обозначенное в тексте слово ملك нумеруется ملك[1], а в сносках даются варианты других рукописей:

۱ — پ ث: مملكت، ج: حذف شده

Когда дается разночтение к группе рядом стоящих слов, то после установления текста перед начальным словом этой группы ставится звездочка, а в конце последнего слова — очередной номер сноски, например: *و حضرت شريفه را[۲]. Разночтение дается в сноске таким образом: сначала отмечается цифра со звездочкой, а потом условное обозначение рукописи, затем вариант разночтения. Например:

*۲ — پ ج: و بندگى حضرت را، ت: وحضرت شريف را

В случае, когда в тексте по некоторым рукописям дается разночтение группы рядом стоящих слов или же опущен большой отрывок и в то же время отдельные слова в этом отрывке требуют разночтения по другим рукописям, то перед начальным словом этой группы дается обозначение в виде звездочки (а в ряде случаев — в виде цифры со звездочкой) и очередной номер (а в ряде случаев — тот же номер со звездочкой). Затем следует нумерация отдельных слов, которые имеют разночтения по другим рукописям.

Так, например: *خليفه رحمة الله عليه[۲] بوران[۳] را دختر[۱] Разночтения к этому отрывку даются следующим образом:

تم الکتاب بحمد الله و منه و حسن توفیقه فی یوم الاثنین ثالث عشرین جمادی الاولی سنه ثمان و تسعین و سبعمایه غفرالله لکاتبه و لصاحبه و لقاریه و لمن نظر فیه و لمن قال امین

قال المصنف طاب مثواه تمام شد سواد کتاب فیض الهی دستور الکاتب فی تعیین المراتب بر دست مصنفش الفقیر علی الله الغنی المغنی محمد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشی غفرالله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه در ثانی رجب مرجب عمت برکته لسنه احدی و ستین و سبعمایه و تصحیح یافت در سبع و ستین و سبعمایه بدارالملک تبریز و اتمام این بیاض در بیست و چهارم رجب سال مذکور اتفاق افتاد مبارك و میمون باد

Как отмечает переписчик, рукопись эта была скопирована с текста, переписанного с оригинала. Весьма ценные сведения в конце рукописи сообщает переписчик о самом авторе Мухаммаде Нахчиванӣ и дате написания сочинения. Он отмечает, что книга *Дастӯр ал-кāтиб фӣ таʻйӣн ал-марāтиб*, автором которой является Мухаммад ибн Хиндӯшāх, известный под именем Шамс ал-Мунши, была завершена вчерне второго числа месяца раджаба 761 г. х., что соответствует 19 мая 1360 г.

Далее отмечается, что автор окончательно закончил просмотр своей работы и редактирование своего произведения в столичном городе Тебризе в 767/1365-66 г., причем текст был окончательно завершен 24 раджаба указанного года. Далее переписчик отмечает, что текст этой рукописи списан с текста, переписанного с оригинала автора. Последние сведения переписчика даются в двух местах — в конце первой части и в конце книги[21].

Как видно из вышеизложенного, редактирование сочинения отняло у автора несколько лет и лишь спустя почти шесть лет книга была окончательно завершена в 767/1365-66 г. Время окончания работы над книгой совпало с периодом правления султана Увайса (1356—1374), которому автор и посвятил свою работу. Переписка стамбульской рукописи из библиотеки Кёпрюлю последовала спустя тридцать лет после завершения Мухаммадом Нахчивāнӣ своего труда, причем, по словам переписчика, списана с текста, переписанного с оригинала. Поэтому стамбульская рукопись вместе с другими сходными с ней рукописями при подготовке научно-критического текста была взята нами за основу.

---

[21] ...حرّر من النسخة المنقول من اصل المصنف المولی المرحوم السعید شمس الملة والدین محمد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشی...

...و این نسخه از نسخهٔ کی منقول بود از اصل مصنف نقل کرده شد و السلم

Микрофильм данной рукописи прислал нам уважаемый проф. Ахмед Атеш, за что мы ему искренне благодарны.

2. Рукопись лейденской библиотеки под номером 574. Она обозначена нами буквой „ب“.

Эта рукопись не имеет даты. Начальные страницы ее написаны прекрасным почерком *насх*, затем почерк меняется. Эта рукопись имеет близкое сходство со стамбульской рукописью Кёпрюлю, поэтому их можно причислить к одной группе. По сравнению со стамбульской лейденская рукопись написана небрежно, в большинстве случаев отсутствуют заголовки разделов, а также стихи и тексты на арабском языке, слова часто не имеют точек, что затрудняет правильное чтение многих слов, в частности терминов, некоторых имен собственных, географических названий и т. д.

Страницы этой рукописи не имеют нумерации. В отличие от стамбульской в конце лейденской рукописи почти ничего не добавлено от переписчика, однако в конце первой части (*кисм*) этой рукописи имеется очень ценное сообщение переписчика. Как и в стамбульской, в этой рукописи от переписчика добавлено, что она переписана с текста, переписанного с оригинала:

اقل من نسخة نقلت من خط المصنف رب اختم بالخیر و الحسنی

Очень возможно, что стамбульская и лейденская рукописи в действительности переписаны с одной и той же рукописи, скопированной с оригинала. По нашему наблюдению, лейденская рукопись имеет близкое сходство со стамбульской, вместе с тем она по своему качеству уступает стамбульской рукописи.

На первых страницах рукописи имеется несколько пометок (памятных записей) о покупке этой рукописи с соответствующей датировкой и именем владельца.

3. Рукопись Британского музея под номером 3344. Она обозначена буквой „پ“.

Эта рукопись датирована четвертым днем недели, девятым числом месяца сафара 816/11 мая 1413 г.

Рукопись написана смешанным почерком *таʻлӣк* и *насх* Хусайном ибн Музаффаром ибн Фахр ал-Ваʻизом по поручению ходжи Муʻизз ад-Дӣна ʻАбд ал-ʻАзӣза. Она отличается от рукописей стамбульской, лейденской и венской. Ее можно причислить к другой редакции и ко второй группе.

4. Рукопись венской Национальной библиотеки, обозначаемая буквой „ت“. Она датирована четвертым днем недели, девятым числом месяца

бавить, что рукописи, как правило, никогда не бывают полностью идентичны; встречаются различия между рукописями, приводящие нередко к искажению, к изменению смыслового значения текста произведения. Бывают случаи, когда рукописи существенно отличаются друг от друга, а иной раз некоторые из них сопровождаются добавлениями, сокращениями, изменениями или упущениями в именах собственных, географических названиях, терминах, датах исторических событий, а также других важнейших данных, являющихся предметом исследования.

Располагая достаточным количеством рукописей, некоторые подготовители текстов, устанавливая по нескольким рукописям текст произведения, избегают фиксации встречающихся между рукописями различий (вариантов). В подобных случаях, несмотря на уверенность самого подготовителя в правильности установленного им текста, отсутствие разночтений не дает представления о различных вариантах рукописей и ставит под сомнение надежность такого текста.

Безусловно, подготовленный таким методом текст нельзя назвать критическим и на основании его трудно вести исследовательскую работу. Причем подготовка текстов по такому методу является наиболее легким способом.

Другой метод подготовки критического текста заключается в том, что после установления основного текста замеченные различия между рукописями (варианты) фиксируются частично по усмотрению самого составителя текста. Подготовленный по такому методу текст, как нам кажется, не может полностью удовлетворить исследователя, который должен иметь полное представление о научной ценности и состоянии каждой рукописи в отдельности, а также о расхождениях, существующих между рукописями (вариантах).

Частичная фиксация замеченных вариантов, несомненно, оказывает заметное влияние и на качество подготовляемого текста.

Переходя к методу составления научно-критического текста, по которому подготовлен текст *Дастӯр ал-кāтиб*, следует заметить, что текст этого произведения был установлен путем сравнения и сопоставления текстов старых и качественных рукописей. Приходилось обращать внимание на выяснение и правильность установления слов-терминов, встречающихся в тексте и нередко искаженных переписчиками. После установления текста нами фиксировались разночтения, встречающиеся во всех используемых рукописях, за исключением явных искажений, а также слов, не меняющих смысла, как, например, в некоторых случаях союз „و“. Причем фиксация всех вариантов производилась в таком виде, как это встречается в рукописях. Такой принцип подготовки научно-критического текста, как нам кажется, дает возможность: во-первых, исходя из качества рукописей, их сходства и научной ценности, подразделить рукописи

на несколько групп, что в основном можно сделать при полной фиксации вариантов рукописей; во-вторых, иметь ясное представление о состоянии, характере и научной ценности каждой рукописи в отдельности и имевшихся в свое время модификациях и интерполяциях, тогда как отсутствие или частичная фиксация различий между рукописями не дает возможности ознакомиться с их вариантами. Этот метод, кроме того, дает возможность исследователю свободно действовать в выборе варианта, а также убедиться в правильном или неправильном установлении текста подготовителем, что особенно важно при проведении исследовательской работы. И, наконец, фиксация всех вариантов дает ясное представление о качестве установленного текста и об отношении подготовителя к выполняемой работе.

Учитывая сказанное выше, нам кажется, что после установления основного текста фиксация намеченных вариантов рукописей (разночтений) в сносках является необходимой, хотя этот метод считается самым трудным и требует исключительного внимания и терпения.

При подготовке научно-критического текста произведения Муҳаммада ибн Хиндӯшāха Наҳчивāнӣ *Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб*, как было отмечено выше, мы придерживались именно этого метода, который, по нашему мнению, является самым приемлемым для составления научно-критических текстов вообще.

Как уже отмечалось, при подготовке научно-критического текста *Дастӯр ал-кāтиб* нами было использовано шесть рукописей, каждая из которых условно обозначена соответствующей арабской буквой в алфавитном порядке. Ввиду того что работа велась исключительно по фотокопиям рукописей, нам не удалось дать подробное описание используемых рукописей. Описания этих рукописей имеются в соответствующих каталогах, о чем вкратце было сказано выше.

Текст данной работы был установлен на основе следующих рукописей.

1. Рукопись стамбульской библиотеки Кӧпрюлю, обозначаемая буквой „ا“, отмечена под номером 1241.

Она является одной из старейших, лучших и качественных рукописей, какими мы располагаем для подготовки данной работы. Из имеющихся в нескольких местах печатей видно, что она пожертвована в вакф везиром из фамилии Кӧпрюлю — Абӯ-л-'Аббāсом Аҳмадом ибн Абӯ 'Абдаллāхом Муҳаммадом. О богатстве и значении библиотеки везира Кӧпрюлю имеются сведения и в литературе[20].

Эта рукопись написана почерком *насх* и датируется вторым днем недели и двадцать третьим числом месяца джумāдā II 798 г. х., соответствующим 26 декабря 1396 г.

[20] См. Шамс ад-Дӣн Сāмӣ, *Қāмӯс ал-а'лāм*, т. V, Стамбул, 1896, стр. 3907—3908.

сах государственного устройства был сторонником монархического строя и централизованной власти. Учитывая интересы господствующего класса, оседлого населения, они прилагали усилия к развитию оседлого хозяйства, стремились к усилению власти местных феодалов и их участию в государственном аппарате, а также к улучшению экономического положения оседлого населения и сосредоточению земельной собственности в руках местных феодалов.

Не останавливаясь на всех вопросах социально-экономического характера, затронутых в произведении Нах̮чивāнӣ, отметим лишь, что в его сочинении нашли свое должное место вопросы землевладения — виды земельной собственности — икта', союргал, государственные земли и земли, принадлежащие членам царствующего дома, вакуфные владения, мульк — крупное феодальное владение местных феодалов, кочевой знати, земли, принадлежащие мелким землевладельцам, зажиточным слоям населения и т. д.

Наряду с этим в сочинении Мух̮аммада Нах̮чивāнӣ приводятся материалы по налогам как городским, так и сельским, причем эти материалы дополняют приведенные Рашӣд ад-Дӣном сведения о налоговой системе в XIII—XIV вв. Автор дает также описание городской жизни, состояния торговли и торговых путей, податей, взимаемых с городского населения и купцов, описание медресе, больниц, строительных работ и т. д. Иной раз сведения о некоторых податях, приведенные Нах̮чивāнӣ, очень сходны со сведениями Рашӣд ад-Дӣна в ярлыках Гāзāн-х̮āна, как, например, о налоговом термине „тамга" и др. Это свидетельствует о том, что при написании своего произведения Нах̮чивāнӣ использовал и материалы Рашӣд ад-Дӣна. Кроме того, данные эти говорят и о том, что социально-экономическое положение страны в описываемый Рашӣд ад-Дӣном в ярлыках Гāзāн-х̮āна период, т. е. при правлении Кайх̮āтӯ и Байдӯ, было почти таким же, каким оно было при Нах̮чивāнӣ, в частности в период правления Чобанидов, в особенности при Малик-Ашрафе и Ахичӯке.

Некоторое сходство между сведениями Низāм ал-Мулка, Рашӣд ад-Дӣна и Нах̮чивāнӣ можно встретить и в вопросах, касающихся способов взимания податей, суждениях самих авторов о налоговом обложении и способах взимания налогов, о положении ра'ӣйатов и т. д. Ценные материалы приводит Нах̮чивāнӣ о состоянии торговли и караванных путей сообщения. Подобно вышеназванным государственным деятелям, Нах̮чивāнӣ стоял за упорядочение налоговой системы, уточнение видов и установление твердых размеров налогов, за недопущение злоупотреблений со стороны эмиров и чиновников финансового ведомства, за развитие земледелия, ремесла и торговли, за безопасность торговых путей сообщения, упорядочение денежной системы и других

отраслей оседлого хозяйства, в развитии которых он был заинтересован.

Представляют особый интерес также документы, относящиеся к должностным лицам монгольской знати. Говоря о должностях, автор, ссылаясь на собственный опыт, показывает, как должностные лица должны обращаться с населением, намечает пути устранения тирании, возврата и вовлечения разоренного населения в земледелие и благоустройство сельского хозяйства, оказания помощи пострадавшим от стихийных бедствий, борьбы с разбоем в городах, на торговых путях и т. д. Многие приводимые в произведении Нах̮чивāнӣ примеры безусловно взяты автором из окружавшей его действительности.

В произведении Нах̮чивāнӣ особо привлекает внимание множество терминов: терминология социально-экономического, военно-политического и административного порядка, а также турецкие и монгольские термины и слова, хотя в большинстве случаев употребляемые им термины и слова — арабского происхождения. Вообще следует отметить, что после произведения Ваççāфа одним из самых трудных текстов XIV в. можно считать текст *Дастӯр ал-кāтиб*. Кроме того, тематика произведения Нах̮чивāнӣ, в частности образцы писем, обращенных к представителям знати, требовали, несомненно, особого изложения.

Вопросы, затронутые в произведении Нах̮чивāнӣ, требуют подробной социально-экономической и политической характеристики периода его жизни и творчества. Учитывая, однако, что социально-экономическая и политическая история этого периода уже исследована рядом специалистов, а также дана в монографии „Социально-экономическая и политическая история Азербайджана XIII—XIV вв." [19], мы сочли возможным ограничиться в данном случае лишь приведенными выше сведениями и перейти непосредственно к изложению принципа составления научно-критического текста *Дастӯр ал-кāтиб*.

Автограф произведения Мух̮аммада Нах̮чивāнӣ вследствие происходивших исторических событий был потерян и до нас не дошел. Это обстоятельство привело к необходимости составления научно-критического текста *Дастӯр ал-кāтиб*. Для подготовки критического текста этого произведения мы должны были пользоваться рукописями, хранящимися в различных книжных фондах Востока и Запада. Обычно, когда утерян автограф сочинения какого-нибудь автора и требуется составление текста, близкого к автографу, исследователи-подготовители при составлении и установлении критического текста применяют различные методы. К этому следует до-

[19] А. А. Али-заде, *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана XIII—XIV вв.*, Баку, 1956. Данная работа охватывает кроме социально-экономической и политической истории Азербайджана также в известной мере историю Ирана и прилегающих стран в XIII—XIV вв.

Сотрудничество Мухаммада Нахчиванй с Гийас ад-Дйном происходило и в области финансового ведомства, куда он был приглашен при правлении султана Абу Са'йда[16]. Нахчиванй, как и его отца, можно отнести к числу государственных деятелей, сановников финансового ведомства.

Служба в диване наложила существенный отпечаток на его мировоззрение и тем самым и на его творчество. Хорошо знакомый с состоянием дел в стране он, подобно Рашйд ад-Дйну, Вассафу, Хамдаллаху Казвйнй и другим, описывает бедственное положение основного населения городов и деревень, а также страны в целом, которое еще более ухудшилось вследствие монгольского завоевания и связанного с ним установления господства кочевых феодалов. В связи с этим он дает советы по упорядочению налогового обложения, способов взимания налогов и улучшению положения крестьян и ремесленников, а также методов государственного управления и т. д. Причем, описывая положение угнетенных слоев населения, давая советы и высказывая свои суждения по тому или иному важному вопросу, он, подобно вышеназванным государственным деятелям, учитывал интересы местных феодалов.

Служба в финансовом ведомстве, близкое знакомство с политико-экономическим положением страны и населением дали возможность автору, как одному из очевидцев происходивших событий, остановиться в своем произведении и на важнейших вопросах социально-экономического характера.

Сочинение Мухаммада Нахчиванй состоит из предисловия, двух частей и заключения[17]. Как и во всех произведениях средневековья, предисловие (*мукаддама*) начинается с вознесения хвалы Аллаху и пророку. Затем идет хвала правителю султану Увайсу и говорится о посвящении ему книги. За предисловием следует первая часть произведения, которая делится на четыре *мартаба* (ступени), затем следует вторая часть, состоящая из двух *бабов*, и заключение (хатима).

Следует отметить, что следующие за предисловием две части составляют основное содержание книги.

Реформаторские взгляды, изложенные в произведении Низам ал-Мулка, в ярлыках Газан-хана (принадлежащих Рашйд ад-Дйну), нашли отражение и в произведении Мухаммада Нахчиванй. Его взгляды на государственное устройство и управление, социально-экономическое и политическое положение страны примерно одинаковы со взглядами Низам ал-Мулка, Рашйд ад-Дйна и его сына Гийас ад-Дйна, а также Вассафа, Хамдаллаха Казвйнй и других прогрессивных государственных деятелей Востока.

[16] Там же, стр. 24,25.
[17] См. там же, стр. 28.

Метод изложения Мухаммадом Нахчиванй исторических событий, происходивших в стране в результате установления господства кочевых феодалов, глубоко продуман и отличается от метода изложения исторических событий другими авторами.

Первая часть *Дастӯр ал-кāтиб* написана в виде писем. Автор приводит образцы писем-ответов или жалоб, а также переписки между различными сословиями господствующего класса по различным вопросам, преимущественно социально-экономическим, адресуя их правителям, сановникам, чиновникам и т. д. (строго придерживаясь феодальной иерархии). Нужно особо отметить, что приведенные в первой части книги письма не следует рассматривать как обычные письма. В них помимо принятых в то время эпитетов и титулов нашли отражение вопросы социально-экономического характера.

Письма-ответы представляют собой описание создавшейся в стране общественно-политической обстановки и отношений между различными классами и сословиями. Причем в этих письмах-ответах и жалобах автор, описывая положение страны и населения, в то же время пытается найти пути разрешения затронутых вопросов и высказывает свои личные суждения. Так, например, в одном из писем, описывая незаконное взимание налогов и разорение населения, автор спрашивает: возможно ли собирать налоги, если страна разорена, а население обездолено? Говоря об управлении страной и обращении с населением, автор пишет: очевидно, что основой благосостояния и управления государством является справедливость. Далее, учитывая интересы и феодальной верхушки, он указывает, что для регулярного поступления налогов в государственную казну надо справедливо относиться к населению. Лиц, находящихся в тяжелом положении, следует на определенное время освобождать от уплаты налогов.

Во многих письмах автор рассказывает о незаконном захвате земель, взимании податей сверх установленных размеров (причем одни и те же налоги взимались несколько раз), о жестокостях, чинимых населению, в результате чего оно разорялось, а государственная казна пустела. И здесь же Нахчиванй ищет пути для устранения неурядиц, развития в стране торговли, ремесел и земледелия, улучшения жизни населения.

Многочисленные письма такого содержания, отражающие жизнь и события эпохи, являются ценными историческими документами, заслуживающими всестороннего изучения[18].

Мухаммад Нахчиванй, так же как и Низам ал-Мулк, Рашйд ад-Дйн и другие политические и государственные деятели Востока, в вопро-

[18] См. текст, стр. 168—245 passim.

королевской библиотеки под номером 244. Описывая *Дастӯр ал-кāтиб*, Флюгель пересказывает содержание сочинения и приводит персидские названия его частей[7].

Согласно сведениям Маҳмӯда Мӣрафтаба, проф. Герберт Дуда также намеревался опубликовать текст *Дастӯр ал-кāтиб*. Он имел в своем распоряжении стамбульские рукописи, которые являются одними из лучших доступных нам рукописей. К сожалению, это намерение до сего времени не осуществлено.

Кроме западноевропейских ученых материалы, приведенные в произведении Муҳаммада ибн Хиндӯшāха Наҳчивāнӣ, были использованы и советскими учеными[8]. Эти материалы относятся главным образом к социально-экономической и политической истории ряда стран Ближнего и Среднего Востока.

Из вышеизложенного явствует, что как в нашей стране, так и далеко за ее пределами сочинению Муҳаммада Наҳчивāнӣ уделялось большое внимание.

«Мы,— говорится в предисловии к „Сборнику материалов, относящихся к истории Золотой Орды", — надеемся, что сочинение Мухаммеда ибн Хиндушаха, важное, между прочим, для истории Азербайджана, будет полностью издано в Советском Союзе в ближайшие годы»[9]. Ныне это пожелание получает свое реальное воплощение.

Учитывая важность этого произведения, Институт востоковедения АН Азербайджана на заседании Ученого совета принял решение об издании произведения Муҳаммада ибн Хиндӯшāха Наҳчивāнӣ *Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-марāтиб*.

Выполнение этой задачи было возложено на пишущего эти строки, который приступил к подготовке научно-критического текста на основании шести рукописей.

Произведение Муҳаммада ибн Хиндӯшāха Наҳчивāнӣ является одним из ценнейших исторических сочинений средневекового периода. Мы располагаем немалым количеством произведений средневековых авторов, в которых содержатся ценные материалы, относящиеся к важнейшим вопросам периода жизни самих авторов. Эти произведения пользуются широкой известностью не только среди ученых стран Ближнего и Среднего Востока, но и далеко за их пределами. Сочинение Муҳаммада Наҳчивāнӣ по важности его темы и широте кругозора самого автора можно приравнивать к таким произведениям, как сочинение Низāм ал-Мулка *Сийāсат-*

[7] G. Flügel, *Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der kaiserlich-königlichen Hofbibliothek zu Wien*, Bd I, Wien, 1865, S. 235—237.

[8] Тизенгаузен, стр. 7, прим. 1.

[9] Там же, стр. 8.

нāме, Рашӣд ад-Дӣна *Джāми' ат-тавāрих* (в части ярлыков Гāзāнхāна) и т. д.

Сам Муҳаммад ибн Хиндӯшāх Наҳчивāнӣ — выходец из семьи известного ученого того времени мавлана Фахр ад-Дӣна Хиндӯшāха ибн Санджара ибн 'Абдаллāха Çаҳибӣ Наҳчивāнӣ. Он был автором ряда трудов, в том числе произведения *Таджāриб ас-салаф*, переведенного им самим с арабского языка с солидными добавлениями и комментариями; по занимаемому положению он являлся сановником финансового ведомства и правителем ряда областей при первых ильханах[10].

Получив отличное воспитание и образование, Муҳаммад Наҳчивāнӣ, подобно своему отцу, становится видным ученым своего времени; как автор нескольких работ, он приобрел широкую известность под именем Шамс-и Муншӣ ан-Наҳчивāнӣ[11]. Он был близок с сыном Рашӣд ад-Дӣна ходжой Гийāс ад-Дӣном Муҳаммадом Рашӣдӣ, которому посвятил свое сочинение под названием *Çаҳāҳ ал-'аджам*[12]. Такое отношение свидетельствует о том, что Муҳаммад Наҳчивāнӣ сотрудничал с Гийāс ад-Дӣном, который был крупным государственным деятелем и везиром при последних правителях из династии ильханов. Идея написания *Дастӯр ал-кāтиб*, как видно из самого произведения, также принадлежала Гийāс ад-Дӣну[13], который, несомненно, оказал определенное влияние на мировоззрение и творчество Муҳаммада Наҳчивāнӣ. Как в предисловии, так и в заключении автора отмечено, что он завершил свое произведение на старости лет. Согласно некоторым рукописям, как это отмечает и Маҳмӯд Мӣрафтаб, свое сочинение Наҳчивāнӣ закончил в возрасте семидесяти трех лет[14] и, чтобы обеспечить себе дальнейшее существование, посвятил его тогдашнему правителю из династии Джелаиридов султану Шайх Увайсу[15], сыну Шайх Хасана-бузурга — основателя династии Джелаиридов. Как известно, Азербайджан окончательно был завоеван султаном Увайсом, который перенес туда (в Тебриз) и столицу государства Джелаиридов. Тебриз до конца существования династии Джелаиридов оставался столицей этого государства.

[10] Подробно об этом см. Хиндӯшāх ибн Санджар, *Таджāриб ас-салаф*, изд. 'Аббāса Икбāла, Тегеран, 1313, предисл. 'Аббāса Икбāла (далее — Хиндӯшāх ибн Санджар).

[11] Текст, стр. 8; Флюгель, стр. 235.

[12] Хиндӯшāх ибн Санджар, предисл. Икбāла.

[13] См. текст, стр. 25.

[14] Там же, стр. 24. Об этом упоминается только в стамбульской и венской рукописях, в остальных рукописях это место отсутствует. Дату написания *Дастӯр ал-кāтиб* отмечают Хаммер-Пургшталь, стр. XXV; Дози, стр. 173; Флюгель, стр. 235. Отмеченная в этих работах дата написания *Дастӯр ал-кāтиб* требует тщательной проверки.

[15] Текст, стр. 25,26.

ПРЕДИСЛОВИЕ

В 1902 г. академики К. Г. Залеман и В. Р. Розен, учитывая важность сочинения Мухаммада ибн Хиндӯшаха Нахчиванӣ *Дастӯр ал-кāтиб фӣ та'йӣн ал-маратиб* (Руководство для писца при определении сановных степеней), предложили издать это произведение[1].

Ознакомление с произведением Мухаммада ибн Хиндӯшāха в России тогда возможно было только по копии, переписанной В. Г. Тизенгаузеном с венской рукописи. Причем В. Г. Тизенгаузен „частично выписал разночтения по рукописям лейденской и парижской; некоторая часть документов была им переведена"[2]. По-видимому, задержка с опубликованием этого сочинения была вызвана отсутствием других рукописей у нас и неподготовленностью копии Тизенгаузена к печати.

Еще до этого, в первой половине XIX в., произведение Мухаммада ибн Хиндӯшāха привлекало внимание ученых-востоковедов. Особо следует отметить инициативу Хаммера-Пургшталя, который в разделе „Обзор источников" своего труда[3] описал произведение Мухаммада ибн Хиндӯшāха, охарактеризовав его как „столь же важное, сколь и редкое произведение..."[4]. Он перевел на немецкий язык 36 документов из второй части *Дастӯр ал-кāтиб*, которые использовал для своей работы[5].

Давая под № CCXC описание лейденской рукописи *Дастӯр ал-кāтиб*, Р. Дози в своем каталоге, ссылаясь на характеристику Хаммера, указывает, что это сочинение один из „наиболее редких драгоценных камней собрания"[6].

Описание *Дастӯр ал-кāтиб* с некоторыми сведениями о Мухаммаде ибн Хиндӯшāхе Нахчиванӣ приводится в каталоге Г. Флюгеля венской

---

[1] См. [В. Г. Тизенгаузен] *Сборник материалов, относящихся к истории Золотой Орды*, т. II, М.—Л., 1941, стр. 8, прим. 1 (далее — Тизенгаузен); Архив АН СССР, протокол историко-филологич. отд., 27.XI.1902 г., § 227.

[2] Тизенгаузен, стр. 8.

[3] Hammer-Purgstall, *Geschichte der Goldenen Horde in Kiptschak, das ist: Der Mongolen in Russland*, Pesth, 1840, S. XXV (далее — Хаммер-Пургшталь).

[4] Ibid, S. 237.

[5] Ibid., S. 463—516.

[6] R. Dozy, *Catalogus codicum orientalium Bibliothecae Academiae Lugduno Batavae*, vol. I, Lugduni Batavorum, MDCCCLI, pp. 173—174 (далее — Дози).

ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

МУХАММАД ИБН ХИНДӮШАХ НАХЧИВАНӢ

ДАСТӮР АЛ-КАТИБ ФӢ ТА'ЙӢН АЛ-МАРАТИБ

Утверждено к печати Институтом востоковедения Академии наук Азербайджанской ССР

Редактор издательства *В. В. Волгина* Технический редактор *З. Н. Орлова*
Художник *А. М. Олевский* Корректор *О. Л. Шигорева*

Сдано в набор 21/XI 1963 г. Подписано к печати 7/V 1964 г. Формат 84×108[1]/16
Печ. л. 38,0 Усл. п. л. 62,31 Уч.-изд. л. 39,58 Тираж 2500 экз.
Зак. 1311 Цена 2 р. 40 к.

Главная редакция восточной литературы издательства «Наука»
Москва, Центр, Армянский пер., 2

Типография издательства «Наука», Москва, К-45, Б, Кисельный пер., 4

Посвящается светлой памяти
моих родителей Али Лютфали-оглы
и Ханум Дадаш-кызы

А. А. Али-заде

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ НАРОДОВ АЗИИ

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ НАРОДОВ ВОСТОКА

ТЕКСТЫ

Большая серия

IX

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

МУХ̣АММАД ИБН
ХИНДӮШĀХ НАХ̮ЧИВĀНӢ

ДАСТӮР АЛ-КĀТИБ ФӢ ТАʻЙӢН АЛ-МАРĀТИБ

(РУКОВОДСТВО ДЛЯ ПИСЦА ПРИ ОПРЕДЕЛЕНИИ СТЕПЕНЕЙ)

Критический текст, предисловие
и указатели
А. А. Али-заде

Том I

Часть 1

МОСКВА · 1964

МУХ̣АММАД ИБН
ХИНДӮША̄Х НАХ̮ЧИВА̄НӢ

ДАСТӮР АЛ-КА̄ТИБ ФӢ ТА‘ЙӢН АЛ-МАРА̄ТИБ

I